

انتشارات مجمع عرفان

# سفینه عرفان

مطالعاتی در اصول معتقدات و آثار مبارکه بهائی

دفتر سیزدهم



'Asr-i-Jadid Publisher  
Darmstadt, Germany

167 بدیع - 1389 شمسی - 2010 میلادی

مجمع عرفان در سال ۱۹۹۳ میلادی با مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند تأسیس گردیده و هدف آن تشویق و ترویج مطالعه و تحقیق در آثار مقدسه و نیز اصول معتقدات امر بهائی است. دوره‌های سالانه مجمع عرفان به زبان‌های فارسی و انگلیسی در مدرسه بهائی لوهلن در ایالت میشیگان، در مدرسه بهائی بوش در ایالت کالیفرنیا و در مرکز مطالعات بهائی در آکوتو (ایتالیا) و به زبان آلمانی در تامباخ (آلمان) تشکیل می‌شود. مقالاتی که در این دفتر درج شده در مجامع مذکور که به زبان فارسی برگزار شده ارائه گردیده است.

- مطالب و عقاید مندرج در مقاله‌ها معرف آراء نویسنندگان آنها است.
  - نقل مطالب این مجامع با ذکر مأخذ آزاد است.
- نشانی مجمع عرفان:

`Irfán Colloquium  
c/o Bahá'í National Center  
1233 Central Street  
Evanston, IL 60201-1611  
USA  
Phone: 1(847) 733-3501  
Fax: 1(847) 733-3527  
E-mail: [contact@irfancoquium.org](mailto:contact@irfancoquium.org)

صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند  
انتشارات مجمع عرفان  
سفینه عرفان

دفتر سی‌زدهم، چاپ دوم با اصلاحات

۱۶۷ بدی ع - ۱۳۸۹ شمسی - ۲۰۱۰ میلادی

ISBN 978-3-942426-02-2

## سفینه عرفان : دفتر سیزدهم

### مندرجات

5 حلاوت بیان الهی

6 پیشگفتار

### لثالی عرفان

13 آثاری از قلم اعلی

### گلچین عرفان

43 محمد افنان مروری بر سورة الامر و لوح الامر

50 فاروق ایزدی‌انیا خطاب ربّ الارباب به پاپ

76 مهری افنان سوابق و مضامین تفسیر سوره کوثر

91 | محمد قاسم بیات مروری بر عناوین و مقام حضرت نقطه اولی

### الواح موسوم به هزاریتی از آثار حضرت عبدالبهاء:

119 1. یک نکته از هزاران: دفاع از مرکز عهد و میثاق فریدالدین رادمهر

177 2. میثاق الهی در مسیر تاریخ علاءالدین قدس جورابچی

236 شاپور راسخ بررسی تطبیقی تعالیم و احکام بابی و بهائی

263 ناصر نبیلی وجود شناسی در مفاوضات

293 محمد افنان دین و عقل و علم: تطابق یا توافق

- تأثیر امر بهائی بر ادب و فرهنگ ایران  
 305 شاپور راسخ
- آزادی فکر و بیان در آیین بهائی  
 340 ایرج ایمن
- تکمله بر "سخنی در باره لوح قناع"  
 371 علاء الدین قدس جورابچی
- فاروق ایزدی نیا و

### رشحات عرفان

- پیامهائی از مرکز جهانی بهائی:  
 379 ولایت امرالله و بیت العدل اعظم
- 391 مصونیت بیت العدل اعظم
- 394 مرجعیت بیت العدل اعظم

### شاخسار عرفان

- فهرست مقالات تحقیقی در باره اصول معتقدات  
 و آثار مبارکه بهائی، بخش پنجم:  
 400 مقالات مجله پیام بهائی (شماره 1 تا 145)  
 سیامک صهبا

### ضمائم

- 402 کتاب‌شناسی و راهنمای عنوان‌های اختصاری
- 408 فهرست مقالات سفینه عرفان: دفتر اول تا دفتر تا دوازدهم
- 420 انتشارات مجمع عرفان
- 421 غلطنامه دفتر دوازدهم سفینه عرفان  
 فاروق ایزدی‌نیا

## حلاوت بیان الهی

گویا ذائقه در عالم قطع شده و قوه ادراک مفقود، چه که اکثری از عباد حلاوت بیان حضرت رحمن را نیافته‌اند و آنچه از ملکوت قدرت ظاهر شد ادراک ننموده‌اند، به نعاق مشغولند و از نیر آفاق محجوب. از حق می‌طلبیم نفوسی که از بحر حیوان آشامیده‌اند و به رحیق مختوم فائز گشته‌اند به کتاب الله و آیات متمسک شوند، یعنی ملاحظه کنند و تفکر نمایند و مردگان ارض را از نفحات آن به حکمت و بیان زنده کنند. آیات الهی، جلد دوم، صفحه 224

به بصر خود در امر الهی نظر نمایند و به گوش خود آیاتش را بشنویند. قسم به اسم اعظم هر نفسی الیوم حلاوت یک آیه از آیات منزله را بیابد و ادراک نماید از من فی السموات و الارض بگذرد و به شطر دوست توجه کند. آیات الهی، جلد دوم، صفحه 81

از حق می‌طلبیم عباد را مؤید فرماید بر ادراک حلاوت بیانش، چه اگر حلاوت بیان را بیابند کل از ما عندهم به ما عنده تمسک نمایند. آیات الهی، جلد دوم، صفحه 42

از حق می‌طلبیم نفوسی مبعوث فرماید که حلاوت امر و حلاوت بیان و عظمت یوم را بیابند و از عالم و عالمیان خود را فارغ و آزاد مشاهده نمایند. آیات الهی، جلد دوم، صفحه 119

## پیشگفتار

«حمد ساحت امنع اقدس حضرت مقصودی را لایق و سزااست  
که عالم امکان را به نور عرفان مزین فرمود»<sup>1</sup>

حضرت بهاءالله می‌فرمایند "اگر نفسی فی‌الحقیقه در آنچه از قلم اعلی نازل شده تفکر نماید و حلاوت آن را بیابد البته از مشیت و اراده خود فارغ و آزاد گردد و بارادةالله حرکت نماید. طوبی از برای نفسی که به این مقام فائز شد و از این فضل اعظم محروم نماند"<sup>2</sup> و نیز می‌فرمایند "به تمام جدّ و اجتهاد در آنچه از قلم اعلی جاری شده تفکر نمایید و عامل شوید. اّنه ارشدکم سواء الصراط و اظهر لکم ما وعدتم به فی الکتاب"<sup>3</sup> ملاحظه می‌شود که فرموده‌اند در نتیجه تفکر و تعمق در آثار مبارکه شیرینی کلمات الهی احساس می‌شود و موجب آزادی و فراغت نفس می‌گردد و ما را به راه راست راهنمایی می‌کند و سبب می‌شود که آنچه در کتاب الهی بما وعده داده شده بر ما ظاهر و آشکار گردد. حضرت عبدالبهاء تبیین فرموده‌اند که "کلّیه برکات منشأ الهی دارد اما هیچ یک از آنها قابل قیاس با قدرت تحقیق و تدبّر نیست. موهبتی اعظم از آن تصوّر نتوان نمود و ثمرات جنیه‌اش را انتهائی نبوده و نخواهد بود."<sup>4</sup> اینست که بیت العدل اعظم با توجه به این توصیه‌ها و نیز این بیان حضرت بهاءالله که می‌فرمایند "ای بندگان، مثل ظهور قدس احدیتم مثل بحریت که در قعر و عمق آن لثالی لطیفه منیره ازید از احصاء مستور باشد و هر طالبی البته باید کمر جهد و طلب بسته به شاطی آن بحر در آید تا قسمت مقدره در الواح محتومه مکنونه را علی

<sup>1</sup> (آیات الهی، ج 2، ص 95)

<sup>2</sup> (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص 220)

<sup>3</sup> (آیات الهی، ج 2، ص 213)

<sup>4</sup> (آثار مبارکه در باره تربیت بهائی، ص 38؛ جزوه تحقیق و تتبع، فوریه 1995، ص 6)

قدر طلبه و جهده اخذ نماید<sup>5</sup> تأکید نموده‌اند "مطالعه آثار مبارکه و سعی در درک و فهم اهمیت و عظمت ظهور حضرت بهاء‌الله به نحو شایسته وظیفه‌ایست که بر عهده هر فرد از پیروانش نهاده شده و عموم احباء موظفند که در بحر آثار مبارکش غوطه‌ور شوند و بقدر استعداد و توانائی و بر حسب ذوق و تمایل خود از گوهرهای نهفته در آن بحر بهره گیرند."<sup>6</sup>

هدف و مقصود کلی از تشکیل مجامع عرفان و تهیه انتشارات آن اشاعه و تسهیل اجرای توصیه‌ها و انتظاراتی است که شرح داده شد. برای این منظور دوره‌های سالانه مجمع عرفان به زبان‌های فارسی و انگلیسی و آلمانی در ایتالیا و آلمان و میشیگان و کالیفرنیا شمالی تشکیل می‌گردد و مقالات تحقیقی که در آن مجامع ارائه می‌شود و یا از پژوهشگران دریافت می‌شود در سلسله نشریات سالانه مجمع عرفان به زبان‌های مزبور منتشر می‌گردد. سفینه عرفان ناشر نصوص مبارکه و مقالات و مطالبی است که اکثر آنها در جلسات مجمع عرفان که به زبان فارسی برگزار می‌گردد مطرح می‌شود.

از سال ۲۰۰۸م به مناسبت بزرگداشت یکصدمین سالگرد انتشار کتاب مفاوضات حضرت عبدالبهاء ارائه مقالات تحقیقی در مورد مباحث و مفاهیم و مسائل مندرج در کتاب مزبور در برنامه جلسات مجمع عرفان قرار گرفته و تا کنون متجاوز از هفتاد پژوهش در مباحث مفاوضات در جلسات مجمع عرفان ارائه گردیده است. مقالات تحقیقی این پژوهش‌ها به تدریج در انتشارات سالانه مجمع عرفان به زبان‌های فارسی و انگلیسی و آلمانی منتشر می‌گردد. دو نمونه از این مقالات در این دفتر درج شده است.

نظر به فرارسیدن یکصدمین سالگرد اسفار حضرت عبدالبهاء به غرب، (1911-1913)، و اهمیت خطاباتاتی که در مجامع گوناگون در اروپا و امریکا ایراد فرمودند، مجمع عرفان برنامه چهارساله‌ای را برای ارائه مطالعات تحقیقی در باره مباحث و مطالبی که حضرت عبدالبهاء در سالهای مزبور ایراد فرمودند و

<sup>5</sup> (مجموعه الواح، ص 324)

<sup>6</sup> (ترجمه بمضمون از پیام رضوان 2010)

رویدادهای مهم و تاریخ‌ساز آن اسفار، اختصاص داده است و از همکاری و مشارکت محققین گرامی در این برنامه با امتنان صمیمانه استقبال می‌کند و آماده دریافت و ارائه و انتشار مقالات تحقیقی در مباحث و مطالبی است که در خطابات و یا در ملاقات‌های حضرت عبدالبهاء مطرح شده است.

در بخش **لثالی عرفان** در این دفتر برخی از آثار قلم اعلیٰ که پیش از این طبع و نشر نشده و از مرکز جهانی بهائی برای انتشار در سفینه عرفان ارسال شده است درج گردیده. نخستین اثر در این بخش سورة الامر است که مضامین آن در اولین مقاله بخش **گلچین عرفان** مطرح شده است. مقاله مزبور همچنین متضمن شرح اجمالی در باره لوح الامر است که در جلد اول آثار قلم اعلیٰ (کتاب مبین)، چاپ سوم، کانادا، 1996، صفحات 193-194 انتشار یافته است. این هر دو لوح به زبان عربی نازل شده است. موضوع کلی هر دو لوح اظهار امر مظهر ظهور و بیان عظمت امر الهیست. سورة الامر در ادرنه نازل شده و دارای جنبه تاریخی مهمی است چون بیان صریحی در اظهار امر دارد بنا بر اراده و امر حضرت بهاء‌الله رسماً به میرزا یحیی نیز ابلاغ شده است. مطلب مهم تاریخی لوح الامر ذکر تقاضای علمای عتبات از حضرت بهاء‌الله برای اظهار معجزه است.

دیگر از آثار قلم اعلیٰ که در بخش **گلچین عرفان** معرفی و مورد پژوهش قرار گرفته است لوح نازله خطاب به پاپ پی نهم، جیوانی ماریا ماستائی، (1793-1878م) رئیس فرقه کاتولیک مسیحیان است. سابقه تاریخی و مضامین این لوح در مقاله "پاپ و ربّ الارباب" شرح و بسط داده شده است. در این لوح حضرت بهاء‌الله تحقق یافتن وعود مندرج در انجیل و انتظارات مسیحیان و فتح و ظفر نهائی پیام الهی را بیان می‌فرمایند، و به ظهور ثانوی حضرت یحیی در هیکل حضرت اعلیٰ و بشارت آن حضرت به ظهور ابهی و تأکید بر ظهور ربّ و پدر آسمانی اشاره می‌نمایند. از جمله مطالب جالب توجه در این لوح ذکر شرایط تشرّف پاپ به محضر مبارک است.

دو مقاله در این بخش بررسی آثار حضرت نقطه اولیٰ است: یکی معرفی سابقه تاریخی و مضامین تفسیر سورة کوثر در قرآن و دیگری "مروری بر عناوین و مقام



حضرت نقطه اولی است. تفسیر سوره کوثر که از کوتاه‌ترین سوره‌های قرآن است به تقاضای جناب سید یحیی دارابی و به عربی نازل گردیده و در آخر این اثر تعدادی کثیر از احادیثی که در مورد ظهور موعود شیعیان (قائم) است نقل شده. باید متذکر بود که جناب وحید در حدود سی هزار حدیث از حفظ داشتند! حضرت اعلی در این تفسیر کلمه کوثر را به مشیت اولیه و بالمآل به مقام مظهریت خودشان تعبیر فرموده‌اند. بعضی بدون توجه دقیق به کل آثار حضرت اعلی تصور نموده‌اند که ایشان در دوره شش‌ساله رسالتشان به تدریج مقام خود را از باب قائم موعود به ادعای رسالت بالا برده‌اند. مقاله عناوین و مقام حضرت نقطه اولی کوششی است که با استشهاد به نصوص مندرج در آثار آن حضرت نشان می‌دهد که حضرت اعلی از همان ابتدای امر مقام مظهریت خود را به مؤمنینی که آمادگی و شایستگی داشته‌اند بدون رمز و اشاره اظهار داشته‌اند.

از آثار حضرت عبدالبهاء زمینه تاریخی و مضامین دو اثر مهم قلم میثاق موسوم و معروف به "الواح هزار بیتی" در دو مقاله جداگانه معرفی و مطرح شده‌اند. شهرت این الواح به هزار بیتی به سبب طولانی بودن آنها نسبت به سایر الواح و مکاتیب حضرت عبدالبهاء است. خصوصیت دیگر این الواح آنست که هر کدام در ضمن شامل متن چندین اثر از مکاتیب حضرت عبدالبهاء است. موضوع محوری الواح هزار بیتی عهد و میثاق الهیست که از ارکان و مبانی معتقدات بهائی محسوب می‌شود. مقاله "یک نکته از هزاران" در شرح لوحی است که در جواب عریضه یکی از مدافعان غیور و دانشمند امر بهائی، جناب ابوالفضل گلپایگانی، عز صدور یافته و مقاله "میثاق الهی در مسیر تاریخ" در شرح دومین لوح هزار بیتی است که در نهایت محبت و رأفت خطاب به یکی از ناقضین و بیوفایان معروف دوره میثاق، میرزا جلیل مسگر خوئی، صادر گشته و بسیار طولانی‌تر از لوح اول است. متن این الواح به ترتیب تحت شماره‌های 188 و 189 در جلد چهارم منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء منتشر شده است. حضرت عبدالبهاء در این الواح به تفصیل به ردّ شبهات و اعتراضات و افتراهای ناقضین در مورد عهد و میثاق می‌پردازند و مقام وصایت و عبودیت خودشان را تبیین می‌فرمایند و به دفاع از عموم مراکز عهد و میثاق در جمیع ادیان

می‌پردازند. صدور چنین آثار مکتوبی از نفس مرکز عهد الهی، در تاریخ ادیان بی سابقه است.

سیر تدریجی اعلان امر حضرت اعلیٰ و ادامه آن با ظهور حضرت بهاءالله و نزول احکام و تعالیمی که بالمآل بخشی از احکام و تعالیم آیین بهائی را تشکیل می‌دهد و حاکی از ارتباط ارگانیک این دو آئین است در مقاله "بررسی تطبیقی تعالیم و احکام بابی و بهائی" تحقیق و تنظیم شده و نقاط مشترک بین تعالیم و احکام این دو آئین در زمینه‌های کلامی و اجتماعی و اخلاقیات مورد بحث قرار گرفته است.

از جمله مباحث بنیادین در ادیان و فلسفه و عرفان، مبحث وجودشناسی و بحث در باره مفهوم هستی است. مقاله "وجودشناسی در مفاوضات" از جمله مقالاتی است که به مناسبت یکصدمین سالگرد انتشار کتاب مفاوضات در سفینه عرفان درج می‌شود. این مقاله به بررسی مفهوم وجود که تحت عناوین و اصطلاحات مختلف در کتاب مفاوضات مطرح شده می‌پردازد، و موارد مختلفی را که در باره مسئله هستی و وجود در کتاب مذکور آمده مورد موشکافی و بحث قرار می‌دهد.

یکی دیگر از مقالات مربوط به مباحث مفاوضات "دین و عقل و علم: تطابق یا توافق" است. لزوم توافق علم و عقل و دین از تعالیم اساسی امر بهائیت که مبدء تحولی بنیادین در نحوه نگرش به دین و تأثیر و نفوذ دین در پیشرفت علمی و اجتماعی بشر و تفکرات فلسفی نسبت به ماهیت و نقش دین می‌گردد. در این مقاله مسئله توافق یا تطابق بین این سه عامل مورد بحث واقع شده و کوشش شده به استناد تعالیم بهائی مفهوم حقیقی تطابق یا توافق آنها روشن شود و کوشش شده است از این سوء تفاهم جلوگیری شود که هر چه با علم تجربی موافق نیست وهم است و یا آنچه در حوزه دین قابل بحث نباشد کفر است و نباید بدان اعتنا کرد.

"تأثیر آثار مبارکه بهائی بر ادب فارسی و فرهنگ ایرانی" ضمن اشاره به تأثیر و تأثر متقابل بین ادیان و ادب و فرهنگی که در آن متولد می‌شوند به ویژه چنین ارتباطی را بین نصوص و آثار مبارکه بهائی و فرهنگ و ادبیات ایرانی مورد بررسی قرار می‌دهد. بخش بسیار جالبی از این پژوهش مواردی است که میراث

زردشتی و فرهنگ ایران باستان در آثار مبارکه بهائی مورد تجلیل و تأیید قرار گرفته است.

مقاله "آزادی فکر و بیان در آئین بهائی" کوششی است برای پاسخ به این سؤال که با توجه به نظام اعتقادی بهائی که شارعین و مبیین منصوص مصون از خطا هستند، و مندرجات الواح و آثار مبارکه محصول وحی و الهام الهیست و تبیینات و تفاسیری که در نصوص آمده بدون قید و شرط پذیرفتنی است، آیا افراد بهائی از آزادی فهم و تفکر فردی و بیان افکار و استنباطات شخصی خود از کلمات الهی ممنوع و محرومند؟ پاسخ این مقاله، بر اساس نصوص مبارکه، اینست که با مراعات شرایط و ملاحظاتی خاصّ نه تنها افراد بهائی در اظهار نظر و ابراز عقیده و تبادل افکار و برداشتهای شخصی آزادند بلکه تشویق شده‌اند که هر یک سعی در تفحص و تعمق در نصوص و کلمات الهی نمایند و برداشتهای خود را با دیگران در میان نهند.

پس از انتشار مقاله "سخنی در باره لوح قناع" در دفتر دوازدهم سفینه عرفان مطالبی در تصحیح و تکمیل مندرجات مقاله مزبور واصل گردید که تحت عنوان تکمله ای بر آن مقاله در این بخش درج شده است. از فرستندگان مطالب این تکمله صمیمانه سپاسگزاری می شود.

بخش رشحات عرفان حاوی سه پیام از مرکز جهانی بهائی است که رابطه ولایت امر و بیت العدل اعظم و مصونیت و نیز اختیارات و مرجعیت مرکزی معهد اعلی در جامعه جهانی بهائی را تبیین و تشریح می کنند. نکاتی که در این پیامها مطرح و تصریح شده است از ارکان و مبادی معتقدات بهائی محسوب می شوند.

بخش شاخسار عرفان به درج فهرست مقالات تحقیقی در باره اصول معتقدات و آثار مبارکه بهائی اختصاص دارد که در سایر نشریات درج شده است. این فهرستها برای مراجعه و استفاده محققان به تدریج در سفینه عرفان درج می شود. این بخش در این دفتر شامل فهرست مقالات مزبور است که در مجله پیام بهائی (از شماره یک تا شماره 145) منتشر شده است و فهرست مقالات مربوط به شماره‌های بعدی آن مجله به تدریج در سفینه عرفان درج خواهد شد.

اقدامات مجمع عرفان توسط صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند پایه‌گذاری شده و ادامه یافته و در سال گذشته از مساعدت‌های مستمر صندوق پژوهشیاری به یادبود نادیا سعادت و تبرّعات کریمانه دکتر ناصر و مهشید درخشان و مساعدت به برگزاری سخنرانیهای یادبود دکتر منوچهر سلمان‌پور برخوردار بوده است. همکاری ارزشمند دانش‌پژوهان گرامی ادامه اقدامات مجمع عرفان را امکان‌پذیر ساخته و مایه کمال امتنان مجریان و خادمان مجمع عرفان است.

# لئالی عرفان

# از آثار قلم اعلى

## الاقدمس الاعظم

هذا لوح الامر قد نزل من لدن مالك القدر ليقرب الناس الى المنظر الاكبر هذا المقام الاطهر الذي يطوف في حوله ملكة مقربون. قل قد قضت الساعة و سقطت النجوم و انشق القمر ان انتم تفقهون و نادى المناد بين الارض و السماء ان الملك لله المقتدر المهيمن القيوم. يشهد كل الذرات لمنزل الآيات و لكن الناس اكثرهم لا يشهدون. قد غلبت عليهم شقوتهم و منعتهم شهوتهم وهم اليوم في هيماء الضلال يهرعون. اذا قيل لهم اما سمعتم الصيحة بالحق يقولون بلى و اذا قيل لهم اما رأيتم عظمة الله و اقتداره يقولون رأينا و عصينا الا انهم لا يشعرون. قد ظهر في هذا الظهور ما لا ظهر في ازل الازال و من المشركين من رأى و قال هذا ساحر افترى على الله الا انهم قوم مدحضون. ان يا قلم القدم و اذكر للامم ما ظهر في العراق اذ جاء رسول من معشر العلماء و حضر تلقاء الوجه و سئل من العلوم اجبناه بعلم من لدنا ان ربك لعلام الغيوب. قال نشهد عندك من العلوم ما لا احاطه احد انه لا يكفي المقام الذي ينسبونه الناس اليك فأتنا بما يعجز عن الاتيان بمثله من على الارض كلها كذلك قضى الامر في محضر ربك العزيز الودود. فانظر ما ذا ترى اذا انصعق فلما افاق قال امت بالله العزيز المحمود. اذهب الى القوم قل فاسئلوا ما شئتم انه لهو المقتدر على ما يشاء لا يعجزه ما كان و ما يكون. قل يا معشر العلماء ان اجتمعوا على امر ثم اسئلوا ربكم الرحمن ان اظهر لكم سلطان من عنده امنوا و لا تكونن من الذينهم يكفرون. قال الأن طلع فجر العرفان وتمت حجة الرحمن قام و رجع الى القوم بامر من لدى الله العزيز المحبوب. قضت ايام معدودات و ما رجع الينا الى ان ارسل رسولا اخر اخبرنا بان القوم اعرضوا عما ارادوا و هم قوم صاغرون. كذلك قضى الامر في العراق اني شهيد على ما اقول وانتشر هذا الامر في الاقطار و ما استشعر احد كذلك قضينا ان انتم تعلمون. لعمري من سئل الآيات في القرون الخالية اذا اظهرنا له كفر بالله و

لكنّ النَّاسَ اكثرهم غافلون. انّ الذين فتحت ابصارهم بنور العرفان يجدون نفحات الرّحمن و يقبلون اليه الا انهم هم المخلصون. انك انت يا ايّها المقبل الى الله ان استمع ما يوحى اليك من سيناء العظمة و الاقتدار انّه لا اله الا انا المهيمن القيوم. قد خلقت الممكنات لنفسى و ذرئت الكائنات لامرى انا المقتر على ما اشاء بقولى كن فيكون. لا تحزن من شىء قم على نصرة موليك منقطعاً عن العالمين. قد قدركم مقام فى لوح حفيظ كن نار الله لما سويه لتشتعل منك افئدة الخلق كذلك امرت من لدن عزيز حكيم. قل اى ربّ انا الذى رضيت برضائك و ما قصدت الا وجهك و افنيت مرادى فيما اردت. اسئلك باسمك الاعظم الذى به تموج بحر القدم بان تكتب لى ما كتبه لاهل البهاء الذين استقرّوا على الفلك الحمراء و يسيرون على قلزم الكبرياء انك انت مالک الاسماء و فاطر الارض و السماء لا اله الا انت العليم الحكيم. (آثار قلم اعلى، ج 1، ص 193)

هذه سورة الأمر قد نزلناها بأمر من لدنا و سلطان من عندنا و  
انا الأمر الحاكم العالم المقتدر المهيمن القيوم

## هو الممتنع السلطان الفرد الغالب المقتدر القدير

سبحان الذى خلق الخلق بأمره و ابدع خلق كل شىء اقرب من ان يحصى ان انتم تعلمون و سيخلق كيف يشاء بقدرته و لن يقدر احد ان يمنعه عن ارادته و هو [الحق] المهيمن القيوم و انزل كل شىء فى الكتاب و اتقن خلق كل شىء بمقدار لعل الناس بآياته يوقنون و سينزل امر كل شىء فى الكتاب ان انتم تشعرون لا [يقطع] آياته و لا ينفد برهانه و لا يعزب حجته و لا يبيد سلطانه و انه لهو القوى العالم العزيز المحبوب هو الذى انزل الكتاب و فيه فصل كل ما انتم لا تعلمون و سيفصل بالحق و ينزل الأمر كيف يشاء ان انتم تعرفون و علم كل شىء مقادير العلم على ما هم عليه ان انتم تعلمون و سيعلم من بدايع العلم على عباده و انه لهو السلطان الرؤف قل هو الذى اضاء لكم سراج القدس لتستضيؤوا به فى ظلمات انفسكم و لعلكم لا تضلّون و سيضىء سراج الروح فى مصباح الأمر ان انتم تشهدون هو الذى اوقد نار الأمر فى بقعة البقاء وادى قدس مبروك و سيوقد بفضله فى فاران البدع لعل انتم بهدى الله تهتدون و اشرق عليكم شمس الحكمة و البيان ان انتم ببصر الله تنظرون و سيشرق اذا شاء و اراد لا اله الا هو المهيمن القدوس لن يقدر احد ان يمنعه من سلطانه يحكم كيف يشاء بأمره ان انتم تؤمنون و يتم امره بقدرته ولو يعترض عليه كل من فى السموات و ان هذا لحق معلوم و يمد عباده بأسباب السموات و الأرض الى ان يثبت امره و يعلو سلطنته و يظهر اقتداره كذلك كتب على نفسه فى الواح عز محفوظ قل مثل قدرة الله كمثل البحر هل ينقص بأخذ الأقداح قل ما لكم كيف تحكمون قل مثل علم الله كمثل الأرياح هل [تنتهى بالهبوب] ما لكم يا ملأ الغفلاء كيف تظنون قل ان امره مقدس عن الأمثال كما ان ذاته مقدس عن كل ما انتم تعقلون ولكن يذكر بالأمثال لعرفانكم امر الله و لعل انتم تجدون روايح القدس عن الرضوان و عن شطر قدس مكنون و



لعلّ تستقرّ بذلك نفوسكم و لا تضطربون و لا تنكرون فضل الله و لا تنسون عهده و لا تكوننّ من الذينهم بهدى الله لا يهتدون و لعلّ تميّزون بين الحقّ و الباطل ثمّ الى الله ترجعون قل ان الذينهم ينكرون فضل الله فسوف يأتيهم جزائهم و انتم اذا تشهدون ان لا تنكروا آيات الله اذا نزلت عليكم و لا تنقلبوا على اديباركم و لا تكوننّ من الذينهم كانوا على اعقابهم منقلبون و ان اثر الله يستضيء كالشمس بين الكواكب لو انتم تشعرون و لن يشتهب على احد برهان الله و امره الا الذينهم يشتهبون على انفسهم و كانوا بنعمة الله ان يكفرون قل يا قوم فارحموا على انفسكم و لا تفرطوا فى جنب الله ثمّ بآيات الله لا تجحدون سيفنى الملك و ما انتم اشتغلتم به بذواتكم ثمّ الى الله ربكم تحشرون فانظروا الى امم القبل ثمّ فى امرهم تتفكّرون هل بقى فى الأرض اعراضهم او انكارهم و كلّما كانوا ان يفعلون او يقولون ما جاءهم من رسل الله الا و قد اعترضوا عليهم الى ان حسبهم و قتلوهم كما انتم تعلمون و مع ذلك رفع الله امرهم و اثبت برهانهم و قطع دابر الذينهم اعترضوا على الله و كانوا بآيات الله ان يجحدون فسوف تجدون هؤلاء الذينهم استكبروا على الله بمثل امم القبل و يأخذهم الله بكفرهم و يرجعهم الى مقرّهم فى نار انفسهم و كانوا فيها بدوام الله هم معذبون قل يا قوم خافوا عن الله و لا تتبعوا هواكم فاتبعوا امر الله المهيمن القيوم و لا [تجاوزوا] عمّا فصلّ فى الكتاب و لا تتعدوا عن حدوده ثمّ عن ذكره لا تغفلون ايّاكم ان تنسوا احكام الله و عن كلّ ما امرتم به فى الكتاب و هذا خير لكم ان انتم تعلمون و لا تتكلوا على اموالكم و اولادكم فتوكلوا على الله العزيز المحبوب فاتبعوا حكم الله فى انفسكم ثمّ الى وجهه تتوجهون كذلك نلقى عليكم من آيات الأمر و نعلّمكم سبل القدس لعلّ انتم تفقهون قل انكم ان لن تعملوا بما قضى بالحقّ من لدن حكيم قيوم فسوف يخلق الله خلقاً آخر كلّ بأمره يعملون ثمّ بين يديه يسجدون قل انه لغنى عن كلّ من فى السموات و الأرض و عن كلّ ما انتم تعلمون او تعرفون قل هذا سبل الحقّ قد اظهرناها بالحقّ ان انتم تريدون ان تسلكون اذا فاسلكوا فيها باذن الله و لا توقّفوا اقلّ من آن ان انتم تؤمنون و لا تتبعوا الذينهم ظلموا على انفسهم و اظلموا العباد و كانوا من الذينهم كانوا فى ارض القدس ان يفسدون يقولون انا آمنّا بعلىّ من قبل ثمّ بآياته حينئذ يجحدون و يظنون بأنهم آمنوا بالله فى مظاهر القبل

ثمّ بسلطانه اليوم يكفرون كذلك يظهر الله اعمال الذين كان في صدورهم غلّ من الأمر ولو كانوا بأنفسهم يسترون كذلك يبطل الله الباطل بأعماله ويثبت الحقّ بكلماته ان انتم تعرفون قل انا ما نريد الا بما اراد الله لنا وهذا مرادى فى الآخرة والأولى ويشهد بذلك ملائكة [الذينهم] فى حول العرش يطوفون و ما شئنا الا ما شاء الله لنا و نفرح بذلك فى كلّ حين ان انتم تعلمون قل قد قضت علينا ايام لن يعرف احد كيف مضت الا الله المقتدر العزيز المحبوب و يقضى علينا ايام فى هذه الايام و لن يدري احد كيف تمضى الا الله الفرد السلطان المقتدر القيوم و انا كنا شاكرًا بكلّ ما ورد علينا و راضياً بما قضى لنا و نصبر فى بلاياه و ما نشكو فى شىء الا [اليه] و نتبّع فى كلّ الأمور اصفياؤه الذينهم فى البلاء كانوا ان يصبرون و نصبر كما صبر عباد مكرمون الذينهم كانوا من قبل و بعثهم الله بالحقّ على كلّ من فى السموات و الأرض و دعوا الناس الى ان قتلوا فى [سبيل] الله العزيز المحبوب و كلّما زادوا فى الذكرى زاد الناس فى شقوتهم و ما اجابوا داعى الله بينهم و كانوا بلقاء الله ان يكفرون كذلك نذكر لكم من سنن الله التى قضت على عباده لتعلموا بما ورد على اصفياؤه فى هذا الزمان لعلّ انتم فى انفسكم تتفكّرون و لا تجحدوا آيات الله فى ايامكم و لا تتبّعوا الشيطان فى انفسكم ثمّ اهتدوا بأنوار الله الملك العزيز القدوس هو الذى نزل البيان بالحقّ و انا به مؤمنون قد ابدع خلق السموات و الأرض بأمره و اتقن خلق كلّ شىء و هذا ما قدر من قلم الصنّع على الواح قدس محفوظ و ما من اله الا هو له الخلق و الأمر و كلّ اليه يرجعون و قدر مقادير كلّ شىء و انتم فى الكتاب تشهدون و فتح فيه ابواب الرضوان و فى كلّ باب خلق يعيشون و غرس فى كلّ رضوان اشجار عزّ مرفوع ثمّ اثمرت كلّها بأثمار القدس و الأبرار منها يتنعمون و حدّد فى كلّ واحد منها قصور من لؤلؤ عزّ مكنون و فى كلّ قصور حوريات كأنهنّ خلقن من نور الله العزيز المتعالى المحبوب و كلّهنّ يذكرن الله بارئهنّ بألحان جذب مرفوع و يتلذذون من نغماتهنّ اهل سرادق الخلد ثمّ بالأحانهنّ هم يجتذبون و جرت فى كلّ رضوان سبعة انهار لعلّ انتم منها تشربون و منها خمر البقاء تجرى عن يمين الرضوان كأنها ياقوت قدس مسيول و منها لبن السنّا الذى لن يتغيّر لونه بدوام الملك ان انتم توقنون و منها عسل مصفىّ الذى لن يتغيّر طعمه و لن يرزق منه الا الذينهم توكلوا على الله المهيمن القيوم و منها ماء

غير آسن الذى يجد الانسان منه كل اللذات و هذا ما قدر فيه من فضل الله العزيز  
المقتدر القدوس و منها نهر يجرى على اسم الحبيب و اهل الجنة فى كل حين عن  
الله ربهم يسألون بأن يسقون بشربة منه و هذا ما يطلبون عن الله فى كل عشى و  
بكور و منها نهر يجرى على هيئة التلث فى كلمة التربع و يذكر الله فى سيلانه ان  
انتم تفقهون و يجتمعون فى حوله اهل الفردوس ليسمعوا ما يذكر من ذكر الله  
الغالب القدور و من يشرب قطرة منه ليصل الى ما اراد و يبلغ الى مقام الذى لن  
يصل اليه احد الا من شاء الله و اراد وكذلك نلقى عليكم بدايع صنع الله لعل  
انتم اليه تسرعون و منها نهر الذى جعله الله مقدساً عن كل لون و منزهاً عن كل  
طعم لأنه خلق من ساذج فطرة الله ان انتم تعلمون و فيه قدر ما لا يجرى على  
البيان وصفه و لا يتم بالقلم امره ان انتم بذلك توقنون و من شرب منه شربة يظهر  
عليه سر ما كان و ما يكون و يعرف كل شىء فى اماكنه و يطلع بكنوز الحكمة و  
يطير بجناحين الياقوت فى عوالم قرب محبوب يا ملاً البيان لا تتبعوا هواكم و لا  
تجعلوا انفسكم محروماً عن هذه النفحات التى تهب عن شطر البقاء يمين  
الفردوس و توجهوا بقلوبكم الى هذا الشطر المقدس المحبوب لا تتخذوا الهكم  
هواكم و لا تكونن من الذينهم كانوا على اصنام انفسهم لعاكفون كسروا الأصنام  
باسم الله و هذا من اسمه الأعظم لو انتم بالمنظر الأكبر تنظرون قل قد هبت نسائم  
الجود و رفعت غمام الفضل و انبسطت كل شىء بما استوى هيكل النور على  
سحاب قدس ممنوع فاعرفوا قدر هذا الفضل المتعالى العزيز المرفوع اذاً ينادى  
منادى البقاء كل من فى السموات و الأرض و يبشر كل شىء بقاء الله ان انتم  
تسمعون ان يا سماء القدس زيني نفسك بكواكب العزة ثم ارتفعى كيف تشاء بما  
فزت بهذه الأيام التى ما فاز بها المقربون الا الذين سبقتهم الحسنى فى هذا الأمر  
و احاطتهم نفحات [عز] مخزون ان يا غمام الأمر فامطر من لآلى القدس كيف  
تشاء و لا تلتفت الى احد لياخذ فضلك كل شىء بما استوى عليك جمال الله  
الملك المهيمن القيوم ان يا ارض الفردوس فابسطى فى نفسك ثم بشرى فى  
ذاتك بما مشى عليك قدم الروح و هذا لفضل مشهود ثم اظهرى اسرار التى كنت  
فيك و هذا من يوم يحشر فيه عباد مقربون لأن لدون هؤلاء ليس نصيب من هذا  
الحشر الذى يظهر فيه كلمات الله بأتمها و هذه من كلماته لو انتم تقرؤون و هذا من

حشر الرّوح يحشر فيه ارواح القدسيّة و دونهم لن يستطيعوا على قدر انملة ان يقربون هذا مقام الذى لن يحرك فيه البراق و لن يصعد اليه رفرق الخلد ان انتم تعلمون ان يا حدائق الأرض زيّنوا انفسكم بأوراد قدس محبوب ثمّ اظهروا كلّ ما كنز فيكم من لطايف القدس و روايح عزّ ملطوف ان يا اشجار الأرض ارتفعوا باذن الله ثمّ اظهروا من اثمار القدس فيما قدر فيكم من امر الله المقدّس المتعالى القيوم بما هبت عليكم ارياح البقاء عن هذا الشطر الذى فيه [ظهر] كلّ امر محبوب ان يا طيور الفردوس غنّوا و تغنّوا على احسن النغمات ثمّ طيروا فى هذا الفضاء بما خلقناكم باسم من الأسماء لتجتذب من هذه النغمات افئدة الذينهم انقطعوا عن كلّ الجهات و توجّهوا الى مقام قرب محمود كلّ ذلك من فضل الذى احاط كلّ من فى السموات و الأرض و يستبشر به اهل ملاّ الأعلى و من ورائهم اهل سرادق الخلد و انتم يا ملاّ الأرض حينئذ فاستبشرون و انك انت يا شطر العراق فابك بقلبك ثمّ بعينك بما خرج عنك جمال الله ثمّ استقرّ فى مقرّ السّجن خلف قتل من جبال صخر مرفوع فانزع عن هيكلك قميص السرور بما انقطعت نسائم العزّ عن هذا اللؤلؤ المكنون تالله تبكى عليك عيون البقاء ثمّ استدمت اكباد اهل الفردوس بما ورد علينا من هياكل ظلم مبغوض ان يا هذا الشطر كيف تستقرّ فى مقامك بعد الذى تشهد مقام الله على حزن مشهود أ تشهد مدينة الله بعد الذى خرجت عنها جواهر الأمر و كانوا فى ارض البعد خلف القاف لمسجون ان يا مدينة كيف تستقرّين على مقامك و تحملين اجساد الذينهم كفروا و اشركوا بعد الذى خرجت عنك هيكل الله مع اصحاب معدود اذا تكاد السموات ان تنفطرنّ و تنشقّ ارض القدس بما جرت [دموع] الغلام على هذا الخدّ الذى ما توجه الآ الى الله العزيز المهيمن القيوم و تبكى ببيكائه ذرّات الممكنات و تضجّ طلعات الخلد فى غرفات حمر ياقوت اذا اسمع ضجيج اهل السموات ان انتم تسمعون و بقينا فى مقام انقطعت عن ذيلنا ايدى الممكنات و لن يرفع الينا ضجيج احد و لا صريخ الذينهم بلقاء الله لا يوقنون ولكن نصبر فى كلّ شأن و ما صبرى الآ بالله و انّ عليه فليتوكلنّ المنقطعون قل يا ملاّ البيان انا لا نريد منكم شيئاً الا الانصاف فأنصفوا فى كلّ امر و لا تجادلوا فى آيات الله بعد الذى نزلت بالحقّ و لا تكوننّ من الذينهم الى جمال القدس لا ينظرون و يغمضون عيناهم عن الحقّ و يتبعون

اهوائهم و يستكبرون على الله و هم لا يشعرون و اذا نزلت عليهم آيات الله يصرون مستكبراً ثم على اعقابهم ينكصون و يعترضون على الله فى كل حين و هم لا يفقهون قل اما خلقكم الله بما نفخ من القلم ارواح القدم و هذا من قلم الله ان انتم فى انفسكم تنصفون يا قوم فارحموا على انفسكم و لا تفتروا على كما افترت من قبل و لا تتخذوا اللّهُ لأنفسكم ولياً من غير الله ثم بآياته فى محضركم لا تلعبون و لا تقاسوا نفس الله بأنفسكم و لا آيات الله بكلماتكم ان انتم بعين الله فى امره تتفرون و لا تقولوا فى امر الله ما لا يليق لشأنكم و لا تتجاوزوا عن حدكم و هذا خير النصح ان انتم فى انفسكم تنصفون صفوا انفسكم و ارواحكم و لا تحملوا اثقال الأرض على اجسادكم و قلوبكم لعلّ تقدرون ان تطيرن فى هواء القرب ثم فى فضاء القدس انتم تدخلون اياكم ان تنظروا الى الدنيا ثم الذين تجدون منهم ارياح النفاق لعلّ تقع عيونكم الى صرف الجمال ثم فى خيام العزّ تدخلون قل ان الله احصى بينكم عباد الذين يقرّون بفضل الله و يقرؤون كلمات البيان و يأمرون الناس بالعدل و هم فى كل حين بآيات الله ينطقون و من اوتى بصر العلم من الله يشهد قلوبهم بغير ما ينطق به لسانهم و يجد منهم روايح الغلّ و النفاق و هذا ما نزل حينئذ من قلم الله العزيز المحبوب ولكن سترنا فى الكتاب اسمائهم لعلّ فى انفسهم يتنبهون و انتم يا ملاّ البيان لا تقربوا اليهم و لا تقبلوا عنهم اقوالهم ان تريدوا ان تسمعوا حكم الله فى انفسكم ثم اليه ترجعون قل ان الشيطان لما اراد ان يضلّ احداً من عباد الله ظهر على صورته و عمل بمثل ما يعمله و يذكر كلما يذكره من ذكر الله العلىّ العالىّ المتعالىّ المهيمن القيوم و كان فى تلك الحالة الى ان اشتغل قلبه و الهمه عمّا اراد اذاً فرّ عنه و برئ منه و كذلك نمثل لكم من كلّ مثل لئلاّ تضلّون اياكم ان تنسوا فضل الله عليكم و حين الذى كان بينكم و يلقي عليكم فى كلّ يوم من جواهر العلم و الحكمة و يستشرق على قلوبكم و ارواحكم من انوار عزّ مكنون و لا تنسوا حين الذى يمشى بينكم طلعة الله و يستنير من جماله قلوب الذينهم كانوا الى جماله يتوجهون فاذكروا فى كلّ آنكم ايام التى تطير بينكم عندليب البقاء و تغنّ عليكم من نعمات القدس و انتم كنتم فى كلّ حين ان تسمعون أو تشتغلون بأنفسكم و تدعون ذكر الله عن ورائكم و هذا لغبن فى انفسكم ان انتم تعرفون أو تشتغلون بالخريف فى ايامكم و تنسون ربيع

الله بينكم فما لكم كيف لا تتنبهون تالله ما بقى من نصح الآ و قد فصلناه لكم بالحق بلسان قدس محبوب لتستنصحوا بنصح الله و لا تنقضوا ما عهدتم به فى ذرّ العماء فى محضر الذى اجتمعوا فيه المقربون و ما من اله الا هو له الأمر و الحق و كلّ اليه [يرجعون] و له يسبح من فى السموات و الأرض و كلّ اليه يرجعون هو الذى قدر لكلّ نفس مقادير الأمر كلّ ذلك فى الكتاب ان انتم تعقلون

هذا كتاب من جمال قدس منير الى الله العزيز المقدر القدير و هذا لوح من الله العزيز القدير الى جمال قدس منير الذى يظهر من بعد كيف يشاء و اراد و هذا ما سطر من قلم الأمر على الواح عزّ حفيظ و لا مردّ لذلك و لا مانع لهذا الحكم المتعالى المشرق الكريم هل يقدر احد ان يرده من سلطانه او يمنعه عن امره لا فوربى و لو يقوم عليه كلّ العالمين سيظهر بالحق و ينطق بكلمة الله و يستضىء وجهه بين السموات و الأرضين ان يا ساذج الروح فاطهر بسلطانك و لا تلتفت الى احد من الشياطين ان يا كلمة الأعظم فألق على العباد ما القى الله فى قلبك و لا تخف من احد ان ربك يحرسك عن ضرّ المشركين ان يا سماء القدس فارفع فى نفسك الى مقام الذى انقطعت عنه ايدي الكافرين ان يا شمس الأحديّة فاطلع على الممكنات باشراق انوار قدسك ثمّ ابذل على الكائنات ما اعطاك الله بجوده و لا تمنع احداً عن فضلك لأنك انت الفضال المعطى الكريم الرحيم ثمّ اسق العباد من خمر التى جرت عن يمينك لأنهم عطشان فى السرّ و ظمآن من الأمر و أنك انت الغفور الرحيم ان يا بحر الأعظم تموج فى ذاتك من امواج قدس منير بما تموجت ابحر الروح فى قلبك الطاهر البديع المنيع ان يا شجرة الله فأنفق على المقرّبين من اهل البقاء من اثمار الجنيّة البديعة المنيعه القدسيّة الطاهرة التى وهبك الله قبل خلق السموات و الأرضين لأنّ منك بدئت الممكنات و اليك تنتهى الموجودات و منك ظهر الفضل قبل خلق الأولين و الآخرين و لو ينقطع فضلك فى اقلّ من آن لن يبقى شىء لا فى السموات و لا فى الأرض و انا نشهد بذلك بلسان صدق مبين ان يا كنز الله فاطهر من كنوز الدائمة الباقية الأزليّة الأحديّة لتظهر لآلى العلم و الحكمة و هذا كلّ الفضل من عندك على الخلايق اجمعين لا تمنع يدك عن الجود و لا ترتدّ البصر عن النظر الى العالمين لأنك انت بنفسك تكون كتاب مبين و حجّة على من فى السموات و

الأرض و هدى و ذكرى لمن فى ملكوت الأمر و الخلق اجمعين و انك انت برهان الله فى خلقه و حجته لعباده و دليله لبريته و كلمته بين السموات و الأرضين و بيدك الأمر كله تفعل بقدرتك ما تشاء و تحكم بسطانك ما تريد من شرف بلقائك فقد شرف بلقاء الله العزيز العليم و من يمشى بين يديك فقد يمشى على صراط عزّ قويم فمن نظر الى وجهك فقد نظر الى وجه الله فمن اعرض فقد اعرض عن الله فى ابد الآبدين فطوبى ثم طوبى لمن حضر بين يديك و يلتقى منك كلمات عزّ عزيز و ينظر جمالك و يسمع نغمات الله عن شفتاك و تهبّ عليه نسيمات جعدك المسلسل اللطيف المنير فطوبى لأرض التى جعلها الله موطأ قدميك و للمقام الذى يستقرّ عليه عرش جمالك و تستوى عليه بسطان مبين فطوبى للبيت الذى تدخل فيه و فيه يرفع ذكر اسمك الرحمن الرحيم و فيه يضىء نورك و يعلو برهانك القويم فطوبى للحدائق التى تمرّ عليها و تلتفت اليها بلحظات الطافك و تنظر الى ازهارها و اورادها و اشجارها ببصرك الحديد فوالله ينبغى لتراب الذى يقع رجلك عليه بأن يفتخر على عرش عظيم فطوبى للذين يطوفون فى حولك و يستبقون فى خدمتك و لا يمنعهم الشماتة و البلاء عن الدخول فى لجة بحر امرك المقتدر القدير ان يا اهل السموات و الأرضين ثمّ يا ملأ البيان لا تضيّعوا اعمالكم فى ذلك اليوم و لا تجزعوا فى هذا الفرع الأكبر العظيم فادخلوا فى [ذلك] الباب ولو تنزل عليكم الأحجار من كلّ الجهات و انّ هذا خير لكم ان انتم من العارفين لا تحرموا انفسكم عن هذا الفضل و لا تفعلوا بمثل ما فعلتم فى [هذه] الأيام خافوا عن الله الذى خلقكم و لا تكوننّ من المعرضين اتقوا الله و لا تتبعوا اليوم احداً ثمّ اتبعوا امر الله فى انفسكم ثمّ الى شطر الله بعيونكم فاسرعون و لا تمسكوا بعذر و لا توقفوا بشيء من الزخارف و الى هذه البقعة المباركة فى وادى القدس برجل الانقطاع فاركضون و لا تحتجبوا عن جمال الله و تمسكوا بعروة الله المهيمن القيوم [و ان كان فى الشتا] اذاً بهذه النار فى انفسكم فاصطلون و ان تجدوا حرّ الصيف اذاً عن كأس الحيوان فاستبردون فاعلموا بأنّ الله يؤيد الذينهم توجّهوا اليه و يحرسهم بجنود السموات و الأرض ان انتم من العارفين تالله توجّهكم الى هذا الشطر فى [ذلك] اليوم لخير عن عبادة الثقلين و هذا يوم فيه تهبّ نسائم الحيوان على عظام رميم و فيه يبرأ كلّ

مريض عن دائه و يشفى كلّ عليل و سقيم و فيه يصل العاشقون الى جمال  
المحبيب و يرد كلّ الظمّانين على ساحل سلسبيل عظيم و فيه يكسى كلّ عريان من  
ردآء قدس كريم فوالله حينئذ تبكى عيون سرّى فى بعدى عن لقائه و بما يرد عليه  
من جنود الشياطين فيا ليت كنت حاضراً بين يديه و نذكر له كلّ ما ورد علينا من  
هؤلاء الظالمين و انه يعلم بالحقّ لما يرد عليه و عنده غيب السموات و الأرض و  
انه لهو العلام المتعالى العليم لو يريد ان يفصل من النقطة علم ما كان و ما يكون  
ليقدر و هذا عنده اسهل من كلّ شىء لو انتم من العالمين ان يا ساذج البقاء لا  
تحزن فى ذلك اليوم عن شىء ولو [لا] يستهدى بهداك احد من العالمين و انّ  
ذكرك نفسك خير عن ملك الأولين و الآخرين و انّ لحظاتك الى جمالك  
لأعلى عمّا قدر فى ملاّ العالمين ان يسجدك خلق السموات و الأرض هذا خير  
لأنفسهم و ان يعترضوا عليك فانك بنفسك الحقّ لغنى عن العالمين و فى  
قبضتك ملكوت ملك السموات و الأرض و عن يمينك جبروت من فى العماءات  
و الخلق و انك انت العزيز المقتدر القدير اذا فاعف عن جريراتي و خطيئاتي بما  
اكتسبت بين يديك فى هذه الكلمات لأنّ هذا لم يكن الاّ لحبّى نفسك و ذكرى  
بين يديك و انك انت على ذلك لعليم خبير قد جئتك ببضاعة احقر من ان يذكر  
بمزجاة ان تقبلها انك انت خير الرّاحمين و ان تردّها و تطردها فانك انت خير  
العادلين و الأمر بيدك و السلطان فى قبضتك لا تسأل فيما تؤمر و كلّ لدى باب  
فضلك لمن السائلين

ان يا اسم الله ان اشهد فى نفسك بأنّه لا اله الاّ هو قد خلق الممكنات بحرف من  
كلمته و انه لهو السلطان الفرد العزيز الجميل ان يا اسمى ان اشهد فى ذاتك بأنّه  
لا اله الاّ هو قد خلق الموجودات بكلمة من امره و انه لهو الغالب المقتدر العزيز ان  
يا حرف البقاء ان اشهد فى روحك بأنّه هو الله لا اله الاّ هو قد بعث النبيّين  
بالحقّ و ارسلهم على خلق السموات و الأرض و انه لهو العلىّ العظيم ان يا نسيم  
العزّ فاشهد فى كينونتك بأنّه لا اله الاّ هو قد يبعث النبيّين بالحقّ و انه لهو المبدع  
الحىّ الرّفيع ان يا رضوان الحبّ فاشهد فى سرّك بأنّه لا اله الاّ هو قد اظهر القيامة  
بأمره و حشر كلّ من فى السموات و الأرض اقرب من ان يرتدّ [اليه] بصر البصير  
ان يا نعمة العماء فاشهد فى قلبك بأنّه لا اله الاّ هو سيظهر القيامة كيف يشاء و



يحشر الخلايق كيف يريد في يوم الذى يأتى بالحقّ و هذا ما رقم فى الواح قدس حفيظ لا يمنعه شيء و لا يردّه امر ولو يعترض عليه كلّ من فى الملك اجمعين ثمّ اعلم بأننا وردنا فى سجن عظيم بما قدّر من قلم قدس منير و اشتدّ علينا الأمر من كلّ الجهات و هذه من سنّة الله المهيمن العزيز الحميد و فى ذلك لحكمة لن يبلغها افئدة احد الاّ من شاء ربّك و سيظهر اذا شاء بين العالمين لن يظهر فى الأرض من شيء الاّ و قد قدّر فيه مقادير القدر من حكيم عليم و لن يحرك من ذرّة الاّ و قد قدّر فيها حكمة بالغة و كيف هذا النبأ الأعظم القويم و ورد علينا ما ورد على علىّ فى الأرض اذا فاعرفوا سرّ الأمر يا ملأ العالمين و قد جرى علينا كلّما جرى عليه و هذا تقدير من ربّ العالمين قل انه حبس فى مقام الذى ما سمع اسمه احد من المحبين كما حبسونا فى تلك الأيام فى مقام الذى ما ذكر اسمه من قبل ان انتم من العالمين كذلك جرى بمثل ما جرى و قدّر بمثل ما قدّر و فى ذلك لآيات للعارفين قل قد ظهر جمال الأولى فى هيكل الأخرى فتبارك الله ابداع الأبدعين و يظهر جمال الأخرى فى هيكل الأولى فتعالى الله اقدر الأقدارين كذلك نذكر لك اشارات قدس خفىّ لتكون من الموقنين و نفصلّ لك مما كنت فى خزائن علم الله فى [ازل الآزال] قل انه قد بعثنى بالحقّ و انطقنى بآيات بدع مبين التى تعجز عن عرفانها كلّ من فى السمّوات و الأرضين لأهديكم صراط السوىّ و القى عليكم ما سطر فى البيان من لدى الله الغالب القاهر المهيمن القدير قل يا ملأ البيان خافوا عن الله ثمّ افتحوا عيونكم الى منظر الله المقدّس الكريم و لا تفسدوا فى امر الله و لا تتبعوا ظنون المفسدين اتّبعوا حكم الله فى البيان و اجيبوا داعى الله فى انفسكم و لا تسلكوا سبل الذينهم اشركوا بالله و كانوا من المشركين قل ما اردنا الاّ ما اراد الله فى الكتاب و يشهد بذلك لسان صدق عليم و ما نشاء الاّ ما انزله الله فى كتاب العزّ بلسان عربىّ مبين قل هذه لآيات نزلت بالحقّ و منها يجدد ارواح الخلائق اجمعين و منها يفصلّ احكام الله فيما نزل فى الواح قدس حفيظ و منها يرتقى هياكل الأسماء الى سرادق البقاء و يقدر مقادير الأمر من لدن عزيز حكيم قل انّ المشركين ارادوا ان ينقطعوا فيض الله و يبدلوا كلمته و يتموا امره و ينقلبوا حكمه فبئس ما ظنّوا فى انفسهم ان انتم من المتفرّسين و كذلك ارادوا بأن ينقطعوا نغمات الله عن شطر العراق و ممالك اخرى و هذا ما

شاوړوا فى انفسهم و انا كنا شاهدين و لذا يظهر الله فى اراضى القدس من يذكر الله بأعلى صوته ليظهر بذلك برهان الله رغماً لأنفهم و هذا ما قدرناه حينئذ من هذا القلم الدرّى المنير لتعلموا بأنّ الله يرفع امره بقدرته و لن يعجزه شىء فى السموات و الأرض و لن يمنعه منع هؤلاء المغلّين قل ان نفحات القدس تهبّ من هذا الشطر على كلّ الجهات و هذا من فضل الله العزيز القدير و لن ينقطع فى اقلّ من آن و يجده كلّ من فى السموات و من له فطرة سليم قل يا قوم أتمكرون فى امر الله و تخادعون به فى انفسكم فانّ الله اشدّ مكرّاً لو انتم من العارفين فسوف يأخذكم بمكركم و يرفع امره كيف يشاء و يعلن برهانه و يثبت آياته ولو يكرهونها هؤلاء المبغضين ان يا طير البقاء فاخرجى عن الرضوان باذن الله ثمّ غنى على افنان الامكان بألحان قدس منيع ان يا غلام الفردوس فاطهر عن الغرفات و غنّ بأعلى صوتك فى عوالم الأسماء و الصفات و لا تصبر اقلّ من آن و لا تكن من الخائبين ثمّ استضىء من هذا الوجه الذى يوقد و يضىء بين الأرض و السماء و استضاء منه اهل ملا الأعلى ثمّ هياكل الصّافين و الكروبيين ثمّ امر الناس بما امرناك و بما حدّد فى البيان من لدى الله العلىّ العظيم و كن على حفظ فى نفسك و على حكمة من لدن عزيز جميل و لا تلتفت الى المغلّين الذين ينسبون انفسهم الى الله و كانوا على تزوير و مكر مبين و اذ القوكم يقولون انا آمنّا بالله و بما كنتم عليه و اذا يقعدون مع احد مثلهم يظهر منهم الغلّ و البغضاء و كذلك احصينا كلّ شىء فى كتاب مبين قل يا اهل البيان لا تتقرّبوا اليهم و لا بمثلهم و لا تسمعوا منهم ولو ينطقون بالحقّ لأنّ الشيطان لو يتكلّم بالحقّ ليكون على مكر فى نفسه و انّ هذا لحقّ لو انتم من المتفرّسين قل من اعرض عن هذا النور المشرق عن هذا الشطر المقدّس المنير قد اعرض عن الله و برهانه و حجّته و آياته و دليله و عن كلّ النّبیین و المرسلين قل يا ملأ الأرض اتقوا الله و لا تتبعوا كلّ بعل و حمير قل انّ هذه لشمس اشرفت لذاتها بذاتها و انّ هذه لنار الله الّتى اوقدت لنفسها بنفسها و انّ هذه لهداية الله قد برزت لكيونتها بكيونتها ان انتم من العالمين فمن اعرض عنها لن يذكر عليه اسم الانسان و يكون محروماً عمّا قدرّ فى رضوان الله المهيمن المتعالى العزيز الكريم قل انّ حرفاً من ذلك لخير لأنفسكم عن ملك الأوّلين و الآخريين كلّ ذلك جود من لدنا عليك و على عباد المخلصين قل يا ملأ البيان

خافوا عن الله و لا تختلفوا في امر الله و لا تتجاوزوا عما رقم في البيان من اصبح  
الله الحي المتعالی القدير اياكم ان تغفلوا في انفسكم و تشتغلوا بما يؤيدكم هواكم  
[ان] اشتغلوا بذكر الله في كلّ حان و حين فوالله ذكر منه عند الله اعزّ عن خلق  
السّموات و الأرضين و لا تنسوا مصائب الّتي جرت علينا ثمّ اذكروا ايامنا بينكم و  
لا تكوننّ من الغافلين و لا تبدّلوا كلمات الله بكلمات غيره ثمّ استقيموا على حبه  
ولو يعترض عليكم كلّ مكّار لئيم كذلك نفصلّ لكم من كلّ شيء تفصيلاً و نلقى  
عليكم كلمات القدس و نذكركم بأحسن ذكر بديع و ان يمسّكم من البلاء في سبيل  
بارئكم لا تحزنوا و تفكّروا فيما ورد علينا من جنود الشياطين فوالله لو كان للدنيا و  
ما فيها قدر عند الله على قدر بعوضة لن تصل الذلّة فيها على احد من المؤمنين  
فارفعوا انظاركم عن الدنيا و اهلها ثمّ انظروا الى وجه الّذي اشرق كالشمس عن  
افق قدس لميع ثمّ اجتمعوا على نصر الله و ارتفاع كلمته و لا تصبروا في ذلك  
اقلّ من آن و هذا نصحي عليكم ان انتم من المقبلين انّ الله قد كتب على نفسه  
بأن ينصر الّذينهم نصروا امره و كانوا من الناصرين و الحمد لله ربّ العالمين

[در مقابل كلمات و عبارات "الحق" "يقطع" "تنتهي بالهوب" "تجاوزوا" "الذينهم" "اليه"  
"سبيل" "عزّ" "ظهر" "دموع" "يرجعون" "ذلك" "هذه" "و ان كان في الشتا" "ذلك" "لا"  
"اليه" "ازل الازال" "ان" که در متن فوق بين دو قلاب قرار گرفته و از حاشیه کتاب اخذ  
شده است در متن لوح مبارک در کتاب به ترتيب "الحي" "ينقطع" "تقطع بهوب"  
"تجاوزوا" "التي هن" "به" "سبل" "قرب" "يظهر" "مدامع" "يقلبون" "هذا" "تلك" " و ان  
كان في السبيل برد الشتا" "هذا" "الن" "الي نفسه" "ابد الابدین" "ثم" مرقوم شده است]

## بنام خداوند یکتا

بگو ای دوستان کذب قبل محبوب بعد را آویخت و برصاص ظلم شهید  
نمود تفکر در نفوس کاذبه خائنه که باسم صدق و امانت و زهد و ورع مابین  
ناس ظاهر بودند نمائید تا از فزع این یوم اکبر محفوظ مانید یکی ذکر

جابلقا نمود و دیگری به جابلصا اشاره کرد و کاذب دیگر هیکل موهومی ترتیب داد و بر عرش ظنون مقرر معین نمود بی انصاف ناحیه مقدسه ذکر کرد و بی انصافی دیگر کلماتی باو نسبت داد و این امور منکره کاذبه سبب و علت شد که سلطان مدینه احدیه را بتمام ظلم شهید نمودند اگر ید قدرت الهی جمیع حجاباترا خرق نماید امور تازه مشاهده نمائید و کلمات بدیعه اصغا کنید حال یک کلمه میفرماید که شاید آن کلمه سدی شود مابین صدق و کذب و آن کلمه اینست طهروا آذانکم عما یتکلّم به الدین ینسبون انفسهم الی البیان و یکفرون بمنزله و سلطانه و مرسله چه که این نفوس محتجبه بعینه بر قدم آن نفوس حرکت مینمایند طوبی از برای چشمیکه ببیند و ادراک نماید او از اقوی الناس و اقدرهم لدی الحقّ مذکور است استمعوا ما نطق به مبشری من قبل قال و قوله الحقّ نطفه یکساله یوم ظهور او اقوی است از کلّ بیان محض عنایت و شفقت این اذکار از قلم مختار جاری احفظ و قل لک الحمد یا اله العالمین حزب شیعه که خود را فرقه ناجیه مرحومه میشمردند و افضل اهل عالم میدانستند بتواتر روایاتی نقل نمودند که هر نفسی قائل شود باینکه موعود متولد میشود کافر است و از دین خارج این روایات سبب شد که جمعی را من غیر تقصیر و جرم شهید نمودند تا آنکه نقطه اولی روح ما سواه فداه از فارس از صلب شخص معلوم متولد شدند و دعوی قائمی نمودند اذا خسر الدین اتبعوا الظنون و الأوهام و امر بمثابة نور آفتاب بر عالمیان ظاهر شد مع ذلک آن حزب غافله مردوده اعراض نمودند و بر قتل آن جوهر وجود قیام کردند ای اهل بها مالک اسماء میفرماید در این امور تفکر نمائید که شاید اصنام ظنون و اوهام را فی الحقیقه بشکنید و باوهام تازه که معرضین بیان بآن متمسک و متشبثند مبتلا نشوید بقوت و قدرت الهی بر امر قیام نمائید و عباد را از ظلم نفوس مشرکه و ظنون انفس کاذبه غافله حفظ کنید در اسرار مستوره تفکر نمائید تا حین ظهور اهل فرقان یعنی حزب شیعه از یوم الله و کیفیّت ظهور مطلق

نبودند گویا از بحر آگاهی بالمرّه بی نصیب بودند و از اشراقات آفتاب معانی محروم و ممنوع آنچه را بظنون و اوهام خود ادراک نمودند و بآن متمسک بودند امر الهی بر غیر آن جاری و ظاهر شد و آن نفوس موهومه که خود را اتقای خلق و ازهد عالم می‌شمردند بظلمی قیام نمودند که ملأ اعلی و اهل مدائن اسماء و ملکوت انشاء کلّ متحیر ماندند کذلک نطق القلم الأعلی فضلاً من عنده لتطلعوا علی ما ستر عنکم و تشاهدوا ما کان خلف الحجاب بما اکتسبت ایدی الدّین هاموا فی هیماء الظنون و الأوهام و افتوا علی الدّی اتی بالحقّ من لدی الله المهیمن القیوم

ای شاربان رحیق مختوم اسم قیوم میفرماید در فرقه که خود را ناجیه و مرحومه می‌شمردند ملاحظه کنید که عند ظهور امتحان از فرقه طاغیه باغیه منکره مردوده محسوب شدند و در کتاب الهی از قلم اعلی از مظاهر نفی مذکور و مسطورند انشاء الله باید اهل بها که از اصحاب سفینه حمرا در قیوم اسماء مذکورند باستقامتی ظاهر شوند که لایق این امر اعظم و یوم مبارکست امروز روز خدمت و استقامتست اگر طفلی بر این امر مستقیم ماند او اقوی از کلّ بیانست بشهادة الله و شهادة من ظهر من قبل و بشرّ النّاس بهذا النّیا العظیم در الواح عراق و ارض سرّ و سجن اعظم دوستان الهی را آگاه نمودیم و بظهور عجل و ناعقین و طیور لیل و کتاب سجّین و الواح نار اخبار دادیم تا کلّ بشأنی مستقیم شوند که اهل عالم و ما عندهم قادر بر تحریف آن نفوس ثابته مستقیمه نباشند باید بمثابه جبال مشاهده شوند نه مانند اوراق که بهر ریخی متحرکند و باندک نسیمی منقلب کذلک علمکم العلیم و عرفکم العارف الخبیر و هداکم الی صراطه المستقیم جهد نمائید و بکمال عجز و ابتهال از قویّ قدیر مسئلت کنید تا شما را مؤید فرماید بر امری که بطراز رضا مزین است و هم‌چنین موقّق دارد بر عملی که ذکر آن بدوام ملک و ملکوت در کتاب الهی باقی و پاینده ماند فرصت را از دست مدهید و وقت را ضایع مگذارید قسم بدریای علم لدنی که آنی از این ایام افضل

است از قرون و اعصار يشهد بذلك ربکم المختار فی هذا المقام الکریم انشاء الله بنار محبت رحمن حجبات مانعه را بسوزانید و بنور وجهش قلوب را منور دارید امروز روز این کلمه محکمه مبارکه است که از قبل لسان احدیه بآن تکلم نموده کلّ شیء هالک الا وجهه امروز یوم الله است و حقّ وحده در او ناطق لا یذکر فیہ الا هو این الأبصار الطاهرة الحدیة و این القلوب المنيرة الفارغة امروز روز ابصار و آذان و قلوبست از حقّ بخواهید تا این سه را مالک شوید و از حجبات مقدّس دارید چه که حجاب رقیق بل ارقّ بصر را از مشاهده و آذان را از اصغا و قلب را از تفقه منع نماید باینکلمه علیا که از قبل از قلم اعلی نازل شده نظر نمائید

ای پسران دانش چشم سر را پلک بآن نازکی از دیدن جهان و آنچه در اوست بی بهره نماید دیگر پرده از اگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود

ای دوستان امروز باب آسمان بمفتاح اسم الهی گشوده و بحر جود امام و جوه ظاهر و مّوآج و آفتاب عنایت مشرق و لائح خود را محروم ننمائید و عمر گرانمایه را بقول این و آن تمام مکنید کمر همت محکم نمائید و در تربیت اهل عالم توجه کنید دین الهی را سبب اختلاف و ضغینه و بغضا ندانید لسان عظمت میفرماید آنچه از سماء مشیّت در این ظهور امنع اقدس نازل مقصود اتحاد عالم و محبت و وداد اهل آن بوده باید اهل بها که از رحیق معانی نوشیده اند بکمال روح و ریحان با اهل عالم معاشرت نمایند و ایشانرا متذکر دارند بآنچه که نفع آن بکل راجع است اینست وصیّت مظلوم اولیا و اصفیای خود را عالم بمحبت خلق شده و کلّ بوداد و اتحاد مأمورند باینکلمه مبارکه که از افق فم سلطان احدیه اشراق نموده ناظر باشید و ذکر نمائید کنت فی قدم ذاتی و ازلیّة کینونتی عرفت حبّی فیک خلقتک و القیت علیک مثالی و اظهرت لک جمالی

ای اهل بها شما در اوطان و این مظلوم در سجن اعظم در حینیکه در دریای احزان منغمس است هر یک از شما را بکلمات و بیاناتی ذکر مینماید که اگر حرفی از آن کلمات بر مریای وجود ممکنات تجلی نماید در کل کلمه انت المحبوب ظاهر شود بشأنیکه جمیع بیابند و قرائت نمایند این فضل بی منتهی را از دست مدهید و آنچه در سبیل الهی بر این مظلوم و شما وارد شده از آن غافل نشوید قدر خود را بدانید و مقامات خود را باسم حق حفظ نمائید چه که مشرکین و منکرین و خائنین بلباس توحید و اقبال و امانت ظاهر شده اند و بکمال جدّ و جهد در اضلال نفوس مشغولند ان ربکم الرّحمن یقول الحقّ و یخبرکم بالفضل و یتهدیکم صراطه المستقیم سبیل ناس را بگذارید و راههای غافلین را معدوم شمارید و بگوئید انه لا یمشی فی طرقکم و لا یعمل ما عندکم قد ظهر و اظهر صراطه المستقیم و عرف الکملّ منهجه القویم طوبی لنفس سرعت الی بحر رحمة ربّها و لأذن سمعت صریر قلمه الأعلی و لعین رأت آیاته الکبری و للسان نطق بثنائه الجمیل قل ان ارحموا علی انفسکم و لا تتبعوا الذین کفروا باللّه و آیاته و انکروا حجّته و برهانه و قاموا علی الاعراض بظلم مبین انه فی السّجن الأعظم دعا الملوک و المملوک الی الاسم الأعظم الذی کان مکنوناً فی علم اللّه و مذکوراً فی صحف المرسلین

ای دوستان ذکر جمیع در کتب الهی بوده و خواهد بود و اگر بعضی از اولیای حقّ بلوح علیحده فائز نشوند بیقین مبین بدانند که اسمشان و توجّهشان و اقبالشان علی مراتبهم از قلم اعلی در کتاب مذکور و مسطور است از حقّ تأیید بخواید تا بامری که سبب و علّت ذکر پاینده باشد فائز گردید انه یری و یسمع و هو العلیم الخیر دنیا را شأنی نبوده و نیست عنقریب من علی الأرض بقبور راجع شوند فوالذی انطق کلّ شیء بثناء نفسه که این دنیا و آنچه در او مشهود است نزد صاحب بصر بیک کلمه از کلمات الهی معادله نمینماید چه که او زائل و فانی بوده و خواهد بود و این بدوام

اسماء و صفات دائم و باقی خواهد ماند هیچ عاقلی بملاحظه یوم او یومین نعمت باقیه الهیه را از دست نمیدهد برآستی میگویم جان لم یزل و لایزال آهنگ گلشن مکاشفه و لقا داشته و دارد ولکن اوهام و آمال لاتغنی او را از ملکوت قرب منع نموده باید بنار ایقان و نور ایمان حجابترا بسوزانید و قلوب و افتده را منور دارید جهد نمائید تا از کوثر ایقان که از یمین عرش الهی جاریست بنوشید هر نفسی بآن فائز شد او از اهل بقا در صحیفه حمرا مذکور است الحمد لله عنایت حق و الطافش مقبلین را بصراط مستقیم راه نموده و بعطیه کبری و موهبت عظمی فائز فرموده قدر مقام خود را بدانید و در کل احوال آگاه باشید چه که گمراهان در کمین هادیان بوده و خواهند بود ان ربکم الرحمن لهو العلیم الحکیم آیا در ارض طالب صادقی مشاهده شد که از فیض فیاض محروم شود یا قاصدی دیده شد که بصدق تمام مقصد اقصی را اراده نماید و از او ممنوع گردد لا و نفسه الحق و اگر بعضی از موحدین و مقربین و مخلصین بر حسب ظاهر امری را طلب نمودند و بآن فائز نشدند این نظر بحکمتهای بالغه الهی بوده باید محزون نباشند چه که از برای هر امری میقاتی مقرر و مقدر است اذا جاء الحین یظهر بالحق من لدی الله رب العالمین افرحوا یا اولیاء الله و اصفیائه بما یدکرکم قلمی الأعلی فی هذا اللیل الذی فیهِ ینطق لسان العظمة انه لا اله الا هو المؤید الناصح الفرد العزیز الحمید طوبی لمن فاز بالاستقامة الکبری انه من اهل الفردوس الأعلی فی کتاب الله مالک الأسماء و فاطر السماء الذی ظهر بالحق بسلطان مبین ایاکم ان تمنعکم حجابات الأسماء عن سلطانها و منزلها و مبدعها تمسکوا بحبل عنایة ربکم الرحمن و تشبثوا بذیله المنیر من عمل ما امر به یصلین علیه الملاء الأعلی و اهل جنه العلیا و الذین سکنوا فی قباب العظمة امرأ من الله العزیز الحمید کذلک ذکرکم المظلوم اذ کان فی سجن الغافلین و علمکم ما یقرّبکم فی کلّ الأحوال الی الله المقدر المهیمن العزیز الفرید انا نوصی کلّ بالحکمة و البیان فی امر ربهم الرحمن کما وصیناهم من قبل انه لهو



النَّاصِحِ الْأَمِينِ تِلْكَ كَلِمَةٌ أَنْزَلْنَاهَا فِي الْوَاكِفِ يَنْبَغِي لِكُلِّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ فِي هَذَا الظُّهُورِ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِهَا وَيَكُونَ مِنَ الرَّاسِخِينَ وَنَهِنَا الْكُلَّ عَنْ كُلِّ مَا لَا يُحِبُّهُ اللَّهُ وَآمَرْنَاهُمْ بِمَا تَفْرَحُ بِهِ أَفْتِدَةُ الْأُمَّمِ أَنَّ لَهُوَ الْمَشْفُوقُ الْكَرِيمُ عَاشَرُوا يَا أَحِبَّائِي بِالرُّوحِ وَالرَّيْحَانِ كُلَّ الْأَدْيَانِ أَيَّاكُمْ أَنْ تَجْعَلُوا كَلِمَةَ اللَّهِ عِلَّةً لِاخْتِلَافِكُمْ أَوْ سَبَبًا لِإِظْهَارِ الْبَغْضَاءِ بَيْنَكُمْ قُلْ اتَّقُوا اللَّهَ يَا مَلَأَ الْأَرْضَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْغَافِلِينَ إِنَّهُ يَأْمُرُكُمْ بِمَا تَجِدُونَ مِنْهُمْ عَرَفَ الرُّوحَ لَوْ كُنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ الْبَهَاءِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى مَنْ مَعَكُمْ وَيُحِبُّكُمْ وَيُخْدَمُكُمْ وَيَسْمَعُ مِنْكُمْ مَا رَقِمَ مِنَ الْقَلَمِ الْأَعْلَى فِي هَذَا الْأَمْرِ الْمَبْرَمِ الظَّاهِرِ الْمُبِينِ

## بِسْمِ الَّذِي يَنْطِقُ فِي بَحْبُوحَةِ الْأَحْزَانِ

حقیقت مدح و جوهر ثنا اهل بها را لایق و سزا که ثروت و زینت و الوان ناسوت انشاء ایشانرا از توجّه بافق اعلی منع نمود اقتدار جباریه و اختیار فراغنه حائل نشد بنور تقوی و نفوذ کلمه علیا عالم را بحیات تازه و زندگی پاینده مزین نمودند ایشانند رجالی که تجارت عالم ایشانرا مشغول نساخت و از توجّه بمالک قدم بازداشت در بلایا صابرنند و در رزایا ساکن چه که از خلق بریده اند و بحق پیوسته اند تعالت مقاماتهم و تعالی اصطبارهم نسأل الله تبارک و تعالی ان یرفعهم بین عبادہ و یزینهم بطراز العدل فی مملکتہ و یقدر لهم ما یجعلهم حروفات کتابہ و کلمات الواحہ انّہ هو الحاکم علی ما یشاء و الامر بما اراد لا اله الا هو مالک الایجاد و المهیمن علی من فی البلاد

یا حیدر قبل علی علیک بهائی لازال در ساحت مظلوم مذکور بوده و هستی لله الحمد فائز شدی بآنچه که در کتب الهی از قلم ابدی مرقوم و مسطور آنچه در باره توجّه و اشتعال اولیای ارض الف و راء ذکر نمودی باصغا فائز لله الحمد از اول ایام نور ایمان از افق سماء آن ارض طالع و لائح و ساطع و

مخصوص در این کره از سماء عطاء مالک نور احدیه آیات بدیعه منیعه نازل و ارسال شد نسأل الله ان یسقیهم من کؤوس آیاته کوثر عرفانه و من کؤوب بیانه سلسبیل حبه و رضائه و نسأله ان یؤیدهم علی ما یرتفع به امر الله فیما سواه

اینکه ذکر رجوع از ارض صاد از قلم اعلی نازل مقصود آنکه در مدینه‌ئی که ذنب در آنست توقّف زیاد جائز نه و قبل هم اینکلمه از ملکوت الهی جاری اکثری از امرا و رؤسا در ظاهر اظهار محبت مینمایند و در باطن بتحریک مشغول سبحان الله الی حین اعمال عظیمه و عنایت کبیره اینمظلوم معلوم نه و احدی بآن آگاه نه قریب چهل سنه حزب الله را از نزاع و فساد و قتل و غارت و اعمال و افعال مردوده منع نمودیم چنانچه کل اگر بانصاف آیند شهادت میدهند که فضل اعظم از اینمظلوم ظاهر و هویداست از قبل در هر سنه نار حرب مشتعل چنانچه دیده‌اند و شنیده‌اند و بعد از ورود اینمظلوم در عراق عرب احدی بغیر ما اراده المظلوم حرکت ننمود مع عناد غافلین و بغضای ناعقین نفسی بر تلافی و دفاع قیام نکرد نصایح الهی و مواعظ ربّانی چنان تأثیر نمود که اولیا را کشتند و شهید نمودند و ایشان نکشتند و بحق گذاشتند مع ذلک نه دولت و نه ملت اظهار رضایت ننمودند گویا از اینعمل غافلند و الی حین باین رحمت کبری و عنایت عظمی آگاه نگشته‌اند از حق بطلبید آگاهی بخشد و انصاف عطا فرماید در اکثری از الواح حضرت پادشاه ایده الله را ذکر نمودیم و از برایش حفظ و حراست از حقّ مسئلت کردیم باری معروف اینمظلوم مستور چه که مظاهر انکار بیشمار آیا چه شده که وزرا و امرا در تدبیریکه سبب حفظ و حراست و راحت عالم و امم است توجه نمینمایند امروز میتوان باموریکه سبب بقاء دولت و ترقی ملت است تمسک نمود ولکن ایام بعد را این فضیلت نبوده و نیست یشهد بذلک من عنده نور المعرفة و البیان

یا حیدر قبل علی اگر چند یومی بارض خاء توجّه نمائی و بحکمت ناظر باشی شاید ثمریکه سبب نجات خلق است از سدرهٔ امید بروید و ظاهر گردد صحیفهٔ منزله که باسم جناب نبیل اکبر نازل و همچنین صحیفهٔ اخری که مخصوص جناب محمد قبل علی از سماء بیان نازل اگر با شما باشد خوبست فی الحقیقه این دو صحیفه یکی است باید در یکجلد جمع شود و همچنین سور و الواحیکه سبب جذب و ابتهاج و علّت هدایت و انبساطست ولکن در جمیع احوال ملاحظهٔ حکمت اعظمست از جمیع امور از قبل در حفظ الواح بآنجناب نوشته شد آنچه که تکرار ذکر لازم نه در خضرا دو سنهٔ قبل شخصی که نزد اینمظلوم معروف بوده ملاقات با یکی از اولیا را طلب نمود و مقصودش آنکه ادراک نماید و بیابد آنچه را که مقصود اینظهور اعظمست و با یکی از اولیا ملاقات نمود ولکن از آنملاقات ثمری حاصل نه چه که بستر و کتمان مجلس بآخر رسید و نظر بحکمت مطلب مستور ماند از برای حکمت اندازه و مقداریست معلوم چه اگر این قسم حکمت عمل شود ناس ممنوع و محروم مانند در هر امری اعتدال لازم حال اگر آنجناب قصد آن اطراف [نمایند] لأجل زیارت و ملاقات اولیا اثر ظاهر شود البته عملیکه لوجه الله ظاهر گردد آثار بدیعهٔ منیعه از عدم بوجود آید و بطراز تأثیر فائز شود بعضی از کتب منزله و آیات و الواح را اگر بعضی مشاهده نمایند عندالله محبوب و مقبول چه که اکثری از خلق از اصل امر آگاه نه بمفتریات کاذبین و روایات ناعقین از تقرّب الی الله منع شده و میشوند آنچه بر کل الیوم لازم و واجب اینست که لله ببصر خود در آنچه ظاهر شده و نازل گشته ملاحظه نمایند و فی سبیل الله در حفظ عباد توجّه کامل مبذول دارند که شاید حزب الله باوهامات حزب شیعه مبتلا نگردند اسماء اصنام عباد گشته باید بعضد قدرت و قوّت آنرا بشکنند و بریزند و مقصود از قدرت و قوّت قدرت و قوّت حکمت و بیان است لعمر الله این قوّت غالب بوده و هست و صفوف عالم و سیوف امم آنرا منع ننماید و ضعیف نسازد ان ربک یعلم و

يقول و النَّاسُ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ از حقّ بطلب كنوز مودعه در ارض را ظاهر فرماید و هم رجال لا تضعفهم قدرة و لا تعجزهم قوّة و لا تمنعهم حجبات الأرض و لا سبحاتها ينصرون الأمر باللسان و البيان نشهد أنّهم اولیاء الله فی ارضه و اصفیائه فی بلاده طوبی لمن سمع و اجاب و لمن عمل [بما امر] به فی الكتاب

از برای نفوسیکه از قبل الواح طلب نمودی بعضی از قبل ارسال شد و حال مخصوص نفوس الف و راء ابناء مرحوم فا و همچنین ابناء مرفوع را الواح مقدسه ارسال شد نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیّدهم علی ذکره و ثنائه و خدمة امره انه علی کلّ شیء قدير لازال اهل آن ارض در ساحت مظلوم مذکور ولکن کشف کامل و ستر کامل محبوب نه چه که ان الذّئب یعوی و الکلب ینبح یا حیدر قبل علی از برای کلّ تأیید طلب نما در آن ارض بذر حکمت و بیان ودیعه گذارده شده سوف یظهر ما اراده الله ربّ العالمین در هر ارض که وارد شدی اولیا را از قبل مظلوم ذکر نما لئن جذب افئدتهم من ذکر الله المهیمن القیوم اولیای شاهرود را ذکر نما لحاظ عنایت بایشان متوجّه از حقّ میطلبیم کل را از سموم رقشا حفظ فرماید در پست فطرتی هادی تفکر نما تازه باذکاری ناطق که اذن واعیه ابداً اصغای آنرا دوست نداشته و ندارد تازه مرآت و وصی و امثال آن ظاهر شده بگو بریزید این اسماء مانعه را و به ما ینبغی لأیام الله تمسک جوئید امروز مکلم طور بر عرش ظهور مستوی و ناطق و سدره باثمار جنیه مزین و مشهود قل

الهی الھی اسألک بآیاتک الکبری و حفیف سدره المنتهی و صریر قلمک الأعلی ان تؤیّد اولیائک علی استقامة لا تمنعها جنود الشبهات و لا صفوف الاشارات و لا الأسماء و الصّفات اهل بها بحقّ ناظرند و از دونش فارغ و آزاد سست عنصرهای عالم بمفتریات قبل تمسک جسته‌اند از بحر معرضند و بغدیر متمسک از تشعشات آفتاب ممنوعند و بمطلع ظلمت مقبل انصاف و عدل در ایران مرحوم شده و از عیون و ابصار مستور یا حیدر قبل علی

اینمظلومها در ارض صاد و عشق کشته شدند و تعرّض نکردند و دست درنیاوردند و بصبر و اصطبار تمسک جستند مع ذلک عناد اهل ایران نسبت بقبل بمراتب زیادت و کاملتر مشاهده میشود در مراجعت عمل نموده آنچه را که دموع مقرّبین جاریست نسأل الله تبارک و تعالی ان یزین بلادہ بمواہبہ و الطافہ و جودہ و احسانہ انہ علی کلّ شیء قدیر چهل سنہ میشود حضرت پادشاه را بر حسب ظاهر اینمظلوم بارادہ حقّ جلّ جلالہ حفظ نمود مع ذلک ثمری ظاهر نہ و اثری هویدا نہ نشکر و نحمد و نقول

یا نوّار الوجود و ستّار الأمور اسألک بمشرق ظهورک و مطلع آیاتک و مخزن لآئی علمک و حکمتک ان تؤیّد الغافلین علی التوجّه الی بحر عطائک و شمس فضلک ثمّ قدرّ لهم یا الہی ما قدرّته بجدوک و عنایتک انک انت المقتدر المختار

یا حیدر قبل علی آنچه الیوم لازم منع عباد است از توجّه بافق اعلی براستی میگویم و بلسان حقیقت ذکر مینمایم هر نفسی از عشاق که مشتعل بنار اشتیاق و حضور است باید بآنچه از قبل ذکر شد عمل نماید لعمر الله در اینصورت از اهل حضور و لقا و اصحاب مشاهده و اصغا در صحیفه حمرا از قلم اعلی ثبت میشود بشرّ العباد بذلک آنچه از قلم الله نازل و جاری و باقی و ثابت است بشأنیکه محو آنرا اخذ ننماید و تغیر نپذیرد ان ربّک هو المبین المشفق العزیز الوہّاب سبیل بعید و مشقتهای آن بسیار امروز باید کل بکلمه الہی متمسک باشند و بارادہ او متشبّث آنچه از ملکوت امر نازل آن محبوب و مطاعست طوبی للعارفین و للعاملین اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان مخصوص من طار فی ہواء محبّتی و اشرق من افق الانقطاع فی ایّامی و شرب رحیق الوحی من کأس عطائی الذی سمی بعلی قبل حیدر علیہ بہاء الله مالک القدر و المنظر الأكبر فی الحقیقہ عمل نمودند آنچه را که در این عصر از احدی ظاهر نہ از حقّ میطلبیم کل را تأیید فرماید بر آنچه که سزاوار آنعمل مبرور مشکور است نامہ جناب امین علیہ

بهائی و عنایتی رسید و لکن هنگامیکه بر حسب ظاهر وقت باقی نه لذا جواب معلق است بکرهٔ اخری لازال در ساحت مظلوم مذکورند و بر خدمت مؤید انشاء الله در جمیع احوال بحر عطا باشند از برای وری و فرات شفقت و محبت نسبت بکل از قبل فرموده خلقنا النفوس اطواراً لذا باید ایادی امر مدارا نمایند چه که ایام ظهور است رحمت و عنایت سبقت گرفته جناب امین از اول ورود در لجهٔ احدیه الی حین مدارا نموده اند نسأل الله ان یوفقه و یؤیده بجنود الغیب و الشهادة علی ذکره و ثنائه و خدمة امره المحکم المتین جناب ابن ابهر در آن ارض بمانند نسأل الله تبارک و تعالی ان یجعله مبلغ امره بحیث [تنطق] السن الکائنات بذکره و قیامه و استقامته و خضوعه و خشوعه لله رب العالمین انا نکبر علیه المقام الأعلی و نبشره بما نزل فی هذا اللوح [المبین] یا ابن ابهر علیک بهاء الله مالک القدر بیت معهود مذکور بطراز قبول فائز بشرهما من قبلی و نسأل الله ان یوفقهما و یقدر لهما ما یقربهما الیه انه هو السميع البصیر البهائم المشرق من افق سماء بیانی علیکم یا اولیائی و علی امائی اللائی اقبلن و سمعن و آمنن بالله الفرد الواحد العزیز النوار

## بنام مقصود عالمیان

متروک عالم و مسجون بین امم ترا بلسان پارسی احلی ذکر مینماید لتکون من الشاکرین کتابت بمنظر اکبر فائز و صدر آن بکلمه ئی مزین بود که فی الحقیقه دلیل اعظم است از برای این ظهور اقوم افخم و حجت بالغه است از برای امم و آن کلمه این بوده اللهم انی اسألك من بهائک بأبهاه و کل شنیده اند که فرموده اند که اسم اعظم در این دعا مذکور و مستور است و حال او ظاهر و ناطق و مشرقست بر کل من علی الأرض کدام دلیل اعظم از

اینست و کدام برهان اکبر از این مقام ملاحظه نما که اوّل دعا باینکلمه مبارکه مزین شده اگر بهمین فقره استدلال بر حقیّت این امر نمائی از برای کسی مجال توقّف و اعراض نخواهد ماند مگر معرضین که در هر عصری از اعصار از ریح عینیت محروم بوده‌اند و بحبل اوهام متمسک حمد کم مقصود عالم را که ترا مؤید بذکر این کلمه علیا و درّه اولی فرمود در این ظهور اعظم و اشراقات آن و ما ظهر منه تفکر نما لعمری آنها تجذّبک الی مقام تراه مهیماً علی من فی السّموات و الأرضین ان استقم علی الأمر و قل

سبحانک اللهم یا الهی اسألک ببحر مشیتک و سماء ارادتک و مشرق و حیک و مطلع الهامک الذی ینادیک فی سجنه الأعظم بعد الذی قام علیه طوائف الأمم بأن تؤیّدنی علی ذکرک و ثنائک و تزرقنی ما یطمئنّ به قلبی فی ایامک و نور بصری بنور معرفتک انک انت المقتدر المتعالی العلیم الحکیم

تفکر در براهین واضحه و دلائل ساطعه این ظهور نما اگر نفسی الیوم در این امر توقّف نماید ابداً قادر بر اثبات امری دیگر نبوده و نخواهد بود از خدا بخواه حلاوت بیانش را بیابی و هر که یافت خود را از عالم و ما فیه فارغ و آزاد مشاهده نمود انه لهو المتکلم الصادق العزیز المنیع

## بنام خداوند یکتای دانا

ندایت بشرف اصغا فائز و وجه مظلوم از شطر سجن بآنجناب متوجه انشاءالله از عرف بیان رحمن در کلّ احیان بروح و ریحان ظاهر باشید ان نظر الی الأفق الأعلى و ما اظهره بقدرته و سلطانه هیاکل ترابیّه و نفوس جعلیه قابل ذکر نبوده و نیستند حقّ از برای اصلاح عالم آمده و احدی قادر

بر منع او نبوده و نیست لا تنظروا الى اقتدار الذين ظلموا اليوم قل ان انظروا الى ما اظهره بقدرته التي احاطت الوجود گاهی میکشند و گاهی حبس مینمایند و هنگامی باسیری میبرند مع ذلك مغلوب بوده و هستند و امر الله در کلّ حین در ارتفاع قسم بآفتاب افق عنایت الهی عنایتی در حقّ دوستان شده که شبه و مانند نداشته و ندارد زود است که آثارش در ارض ظاهر و هویدا گردد یا ایها الناظر الى الوجه بجناب مش مقامی عنایت شده لو یثبت و یحفظ عنقریب کل بذکرش ناطق شوند و نزد اسمش خاضع بگو قدر اینمقام را بدانید و بخدمت قیام نمائید ولكن بحکمت و بیان در جمیع احوال بحکمت ناظر باشید قد اشتعلت نار الفساد فی البلاد ولكن الله اطفأها بقدرته طوبی لعارف بصیر چه مقدار از آیات و بیّنات ظاهر شده و میشود مع ذلك خلق در غفلت یک کرور از نفوس بما انزله الله فی سورة الرئیس بمقام خود راجع مع ذلك خلق متنبّه نشدند مؤسس اساس ظلم یعنی صادق کاذب را ید قهر اخذ نمود و احدی ملتفت نه و اکبر از او را هم اخذ نمود و ثمری نبخشید سوف یلحقهما الثالث ان ربک لهو المقتدر القدير اگر جمیع عالم بر منع برخیزند لعمر الله خود را عاجز مشاهده نمایند و آنچه را اراده فرموده البته ظاهر فرماید انه علی کلّ شیء قدير بگو ای اولیای الهی آنچه بر شماست استقامت بر امر است و آنچه بر اوست فضل و عنایت و شفقت انه یوفی اجورکم ان اطمئنوا و کونوا من الراسخين البهآء علیک و علی من عمل بما امر به فی کتاب الله رب العالمین

## الأعظم الأقدم

انشاء الله لم یزل و لا یزال بخدمت غنیّ متعال مشغول باشید و از زلال کوثر بیزوالش بیاشامید لعمری باطن باطن باطن الى ما لا نهاية له بصورت كأس



ظاهر تا محلّ این ماء طهور که از یمین عرش مالک ظهور جاریست واقع شود ثمّ استمع بلحن آخران باطن الباطن الباطن الی ما شاء الله قد ظهر علی صورة کأس لیكون حاملاً لفرات رحمة ربّک الذی جرى من جهة عرش اسمی العلیّ العظیم انشاء الله از این ماء بیاشامید و از این کوثر بخلق مبذول دارید لو تبلغ الی مقام الذی ذکرناه لتجد نفسک فی انجذاب تعجز السن من فی الامکان عن ذکره و تصل الی مقام تطیر من الشوق فی هوآء حبّ ربّک العزیز العظیم ما یحکم به لعباده فی الظاهر انه لحقیقة یطوف حولها الباطن و ربّک مقدّس عما قیل و یقال انه لهو العزیز الکریم

محبوب آنکه آنجناب بکمال همّت بر خدمت امر قیام نمایند و در حال این مسجون مظلوم که مابین حزین مبتلا شده تفکر کنند و تأسی باو جویند عالم حادث و ما فیہ فانی کل باید بخدمت باقی قیام نمائیم که شاید عمر ضایع نشود و خدمتی از دست برآید اصل امور اتّحاد عباد است بر شریعه واحد مشاهده در ملت اسلام و ضعف آن نمائید و در سبب و علت آن تفکر کنید این ضعف نبوده مگر بجهة اختلافاتی که در آن واقع شده چنانچه مشاهده میشود هر حزبی طریقی اخذ نموده اند و در سبیلی مشی مینمایند و اگر نفسی بگوید الطّرق الی الله بعدد انفس الخلائق و این سبیلها از سبیل اعظم منشعب شده بر فرض تصدیق این مقام البتّه اگر نفسی در سبیل اعظم طریق اکبر سالک شود احسن بوده و خواهد بود و اقرب بتقویست در این مقامات بیانات لایحصى بوده و هست و لکن نظر باحزان وارده باین قدر اکتفا نمودیم و فی الحقیقه اصل مقصود ذکر آنجناب بوده که همچو ندانند که ذکرشان از منظر اکبر محو شده همیشه مذکور بوده اید و انشاء الله خواهید بود نسأل الله بأن یظهر منک ما تحیی به افئدة النّاس و تنجذب به القلوب و تطیر به الأرواح و یقوم کلّ عظم رمیم انما البهآء علیک و علی الذّین اقبلوا الی قبلة من فی السّموات و الأرضین

گلچین عرفان

## مروری بر سورة الامر و لوح الامر

محمد افنان

سورة الامر و لوح الامر دو اثر از آثار جمال اقدس ابهی است که اولین در ادرنه قبل از فصل اکبر و دومین محتملاً نازل در عکاست. عنوان های سوره ، لوح ، کتاب و امثال آن در عنوان بسیاری از آثار حضرت بهاء الله به کار رفته است. اگر چه کلمه "لوح" به طور عامّ عنوان همه آثار مبارک است، ولی به طور خاصّ عناوین مذکور به الواح معین نیز اطلاق شده است.

کلمه «امر» که از کلمات و اصطلاحات قرآنی است مفاهیم متعددی دارد، ولی مفهوم مخصوص و مستقل آن به ظهور مظاهر الهی اختصاص دارد<sup>1</sup> و در معارف بهائی اشاره به عالم واسطه بین حق و خلق است که اختصاص به مظاهر ظهور الهی دارد.

عنوان نازله در ابتدای سورة الامر چنین است "هذه سورة الامر قد نزلناها بامر من لدنا و سلطان من عندنا و انا الامر الحاكم العالم المقتدر المهيم القيوم" که به نفسه مبین این حقیقت است که ظهور جدید قیام فرموده است. مطلع اثر مبارک مذکور چنین است که "سبحان الذي خلق الخلق بامر و ابداع خلق كل شيء اقرب من ان يحصى ان انتم تعلمون..." که دلالت بر ابداع امری بدیع دارد. اگرچه الفاظ «بداع» و «ابداع» و «كل شيء» در قرآن نیز مکرر است، ولی مفهوم حقیقی آنها را باید در سایه تبیینات بیانی آشنا شد.

مفاهیم و مطالب آیات سورة الامر را نمی توان در این مختصر حقّ مطلب ادا کرد، فقط به ذکر بعضی از نکات مهمه آن اکتفاء می شود. از جمله در اوائل اثر

مبارک مذکور قدرت الهی به دریا و بحر تشبیه شده که هرچه از آن برداشته شود از آن کاسته نمی‌شود، و علم الهی به اریاح و بادها که با وزیدن به انتهای نمی‌رسد. امر الهی در این مقام مورد تشبیه قرار گرفته که برای ظهورات آن پایانی نیست. سپس تأکید می‌فرمایند که همچنانکه ذات الهی از آنچه ما می‌دانیم برتر است، امروز ظهور او نیز از هر تمثیلی و تشبیهی برتر است، لکن این مثل و تمثیل برای آسان‌ساختن شناسائی امر اوست. سپس به زبان نصیحت و هدایت همگان را متذکر می‌فرمایند و از پیروی گذشتگان، که از حق محروم ماندند، منع می‌فرمایند. در این مقام با ارائه شاهد از سرنوشت گذشتگان و اعمال نابجای آنان و عذاب ابدی که برای خود خریدند همه را نصیحت می‌فرمایند که مبدا به آن اعمال خود را محروم از رضای پروردگار نمایند. اموال و اولاد و قدرت و غلبه هیچ یک باعث رستگاری نخواهد بود و باید بر حق توکل کرد و حکم او را پیروی نمود. سپس ادامه می‌فرمایند که اگر مخاطبان، که در درجه اولی اهل بیانند، به این آیات متذکر نگردند، خداوند تعالی خلقی جدید خواهد آفرید که به امر و اراده او عمل نمایند و در آستان او ساجد گردند. خطاب مبارک در این آیات به اهل بیان است که مدعی ایمان به علی (حضرت نقطه اولی) هستند، اما آیات او را انکار می‌کنند، گمان می‌برند که به مظاهر سابقه مؤمن هستند، اما نه چنین است، زیرا که به ظهور بدیع کفر می‌ورزند. خداوند البته باطل را به اعمالش رسوا می‌سازد و حق را به کلمات و آثارش ثابت و ممتاز می‌فرماید. حق این است که ما جز آنچه حق برای ما خواسته نخواهیم و مراد ما در دنیا و آخرت همین است. سپس در آیات بعدی اظهار شکر و صبر در بلایا می‌فرمایند که شکایت و حکایتی جز به جانب او نیست و سپس شرحی مستوفی در صفات و اخلاق اصفیاء الله بیان می‌فرمایند. پس از اظهار نصایح مخصوصه به ذکر کتاب بیان پرداخته و اشاره به افتتاح درهای بهشت رضای الهی (ابواب الرضوان) فرموده، از نعمتهای آن و حور و قصور و نعمات بهشتی یاد فرموده و به هفت نهر جاری در آن اشاره می‌فرمایند که چهار نهر اولیه آن یادآور تفسیر کتاب بیان از نهرهای آب و شراب و شیر و عسل مذکور در قرآن است<sup>۲</sup> و در آن کتاب مستطاب به آیات و مناجات و تفاسیر و اجوبه تعبیر شده است و سه نهر دیگر یکی به اسم حبیب، و دیگری به وضع و هیئت تثلیث در

کلمه تربیع، و بالاخره نهر هفتم که از هر رنگ و طعمی مقدس است، زیرا از جوهر فطره الهی آفریده شده و وصف آن در بیان نگنجد و به قلم در نیاید. به نظر می‌رسد نهر پنجم که مذکور به نام حبیب شده اشاره به اسم الله الاول، جناب ملاحسین، و اسم الله الآخر، جناب قدوس<sup>۳</sup> است، و نهر ششم، که تثلیث و تربیع را حائز است، مقصود اسم مبارک حضرت نقطه، یعنی علی محمد، است که هفت حرف است، و همچنین اسم حضرت بهاء الله نیز چنین است، با این تفاوت که «علی» که مظهر تثلیث است بعد از «حسین» (مظهر تربیع) قرار دارد، و نهر هفتم اشاره به وجود مبارک موعود بیان است که مقصود نفس هیکل مبارک جمال ابهی است.

در خلال آیات بعدی ذکر ظهور اسم اعظم و بشارت به لقاء الله مذکور است. حضرتش به عنوان «غمام الامر»، «جمال الله»، «جمال قدس منیر»، «سازج روح»، «کلمه اعظم»، «سما القدس»، «شمس الاحدیه»، «بحر اعظم»، «شجرة الله»، «کنز الله»، «طلعة الله»، «عندلیب بقاء»، «کتاب مبین»، «حجة علی من فی السموات و الارضین»، «ساذج بقاء»، «اسم الله»، «اسمی»، «حرف البقاء»، «نسیم العز»، «رضوان الحب»، «نغمة العماء»، «طیر بقاء»، و «غلام فردوسی» ذکر شده است. اهل ایمان به «طیور فردوس» مخاطب شده و به نغمه خوانی به بهترین نغمات و طیران در هوای روحانی دعوت شده‌اند.

در همین حال محرومیت شطر عراق (بغداد و اطراف آن) را یادآوری فرموده و او را به نوحه و زاری امر فرموده‌اند که جمال الله آنجا را ترک فرموده و در ورای کوه های بلند مستقر شده و او را از این محرومیت تسلیت فرموده و با آیاتی سراسر حزن و اسف و غم و الم آنجا را از این که مقام و مظهر الهی ترک دیار فرموده، اما مشرکان و کافران در آن جای گزیده‌اند دل‌داری فرموده‌اند. سپس از اهل بیان انصاف می‌طلبند که مبادا از نظاره جمال قدس الهی محروم مانند و با آیات حق مجادله و مکابره نمایند و آنان را به این نکته متذکر می‌دارند که بر نفس خود رحم کنند و نفس الله را با خود قیاس نگیرند و آیات الهی را با کلمات بشری خود نسنجند، و از حد خود تجاوز نمایند. سپس اشاره می‌فرمایند که در بین آنان

کسانی هستند که به فضل الهی اقرار دارند و به کلمات بیان معتقدند و مردم را به عدل دلالت می‌کنند، و در همه حال به آیات الهی ناطقند، اما آنان که چشم بینا دارند می‌بینند که قلب آنان غیر از زبان ایشان است و از آنها راحه دشمنی و نفاق می‌شنوند<sup>۴</sup> و این حقیقتی است که هم‌اکنون از قلم الهی جاری شده. با این همه حضرتش اسمشان را کتمان می‌فرماید، شاید در نفس خود متنبه گردند. اما ای جمع بیانیان به آنان نزدیک نباشید و گفتارشان را نپذیرید.

سپس در آیات بعد کیفیت خطاب تغییر می‌نماید و جمال قدم ضمن آیات مهمینه اظهار و ابلاغ ظهور جدید و مقام بدیع می‌فرمایند و مقامات و مراتب الهی حضرتش را ابلاغ می‌فرماید، و به این نکته بدیع اشاره می‌فرمایند که «من شرف بلقائک فقد شرف بقاء الله العزيز العليم». استشهاد به آیات مزبور تنها از طریق زیارت آن میسر است، وگرنه ترجمه مطالب نه وافی به مقصود است و نه آسان میسر می‌شود. بالاخره در تلو این آیات نصائح مشفقانه به اهل عالم، علی الخصوص اهل بیان، آمده است که متضمن امر به انقطاع از همه شئون و توجه به باب آستان است که امروز از عبادت ثقلین برتر و بهتر است، و متعاقباً از بلائی وارد در سجن عظیم (مقصود ادرنه است) یاد می‌فرمایند و آن را بر آنچه بر حضرت نقطه وارد آمده تطبیق می‌فرمایند و به این بیان که "انه (حضرت باب) حبس فی مقام الذی ما سمع اسمه احد من المحیین كما حبسونا فی تلك الایام فی مقام الذی ما ذکر اسمه من قبل ان انتم من العالمین ... قل قد ظهر جمال الاولی (حضرت نقطه) فی هیکل الاخری (جمال مبارک) فتبارک الله ابدع الابدعین و یظهر جمال الاخری فی هیکل الاولی فتعالی الله اقدر الاقدرین"، و متعاقباً با این آیات مجدداً به صراحت اظهار امر می‌فرمایند "قل انه قد بعثنی بالحق و انطقنی بآیات بدع مبین التي تعجز عن عرفانها کل من فی السموات و الارضین لاهدیکم صراط السوی و القی علیکم ما سطر فی البیان من لدی الله الغالب القاهر المهیمن القدیر". سپس مجدداً اهل بیان را نصیحت و از فساد در امر الهی نهی می‌فرمایند. سپس از کوشش مشرکان به هدف قطع فیض الهی و نغمات ربّانی از سرزمین عراق (بغداد) و سایر نقاط ذکری فرموده و ظهور و استقرار در «اراضی القدس» را بشارت می‌فرمایند. آیات بعد متضمن اشارات و

بشارات به غلبه امرالله و نصیحت و دلالت اهل بیان به اجتناب از مغلین است که به تزویر و ریا دلخوشند. در نهایت امر به این کلمات مبارکه ناطق: "قل من اعرض عن هذا النور المشرق عن هذا الشطر المقدس المنير قد اعرض عن الله و برهانه و حجته و آیاته و دلیله و عن کلّ النبین و المرسلین". سپس اهل عالم را نصیحت و به اجتناب از نفوسی که بمانند بغل و حمیرند تحذیر می فرمایند و در مراتب ظهور و بروز خورشید الهی و نارالله موقده شرحی مبسوط بیان فرموده آنان را به توجه به حق هدایت می فرمایند و در خاتمه سورة مبارکه وعده و بشارت تأیید و نصرت به ناصرین و خادمین امر الهی تصریح شده است.

قسمت مهمی از این لوح مبارک خطاب نصیحت و هدایت به اهل بیان است و اظهار امر بدیع الهی و متضمن این نکته که حضرتش از اعمال گروهی از آنان راضی و خوشنود نبوده است.

در خاتمه جا دارد به این آیه صریحه توجه کنیم که می فرماید: "قل ان هذہ لشمس اشرفت لذاتها بذاتها و ان هذہ لنار الله التي او قدت لنفسها بنفسها و ان هذہ لهدایة الله قد برزت لکینونتها بکینونتها ان انتم من العالمین". این بیان مبارک خلاصه و جوهر مطلب و حاکی از اظهار امر بدیع الهی به طور عام و به کیفیت کمال و تمام به اهل عالم است.

سورة الامر در همان اوقات نزول حسب اراده جمال قدم توسط میرزا آقاخان خادم به میرزا یحیی ابلاغ شد. مشاؤلیه انکار کرد و خود را حائز مقام رسالت دانست و بدین وسیله مقدمات فصل اکبر فراهم شد.

مقدار حجم سورة مبارک مذکور هفت صفحه و هر صفحه سی سطر و هر سطر بیست کلمه یا بیشتر است و تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد به چاپ نرسیده اما گراوری از صفحه اول لوح به خط مبارک جمال قدم در ابتدای کتاب Revelation of Bahá'u'lláh، تألیف فاضل فقید، جناب ادیب طاهرزاده، زیارت می شود. مقطع لوح "ان الله قد کتب علی نفسه بان ینصر الذینهم نصروا امره و کاتوا من الناصرین و الحمد لله رب العالمین". سورة الامر در حقیقت ابلاغ امر

بدیع به اهل بیان و اتمام حجّت به آنان است. قدرت و هیمنه آیات در این اثر جلیل و رای حدّ این معرفّی نارساست.

## لوح الامر

عنوان لوح و کتاب در مطلع بسیاری از آثار مبارکه آمده و آثاری با مطلع لوح البقاء و لوح القدس نیز می‌توان زیارت نمود. اما عنوان «لوح الامر» ظاهراً اختصاص به این اثر مبارک دارد که عنوان با مطلب لوح که در باره عظمت امر ظهور مبارک است تناسب مخصوص دارد. لوح مزبور خطاب به جناب ملا علی بجزستانی از مؤمنین اولیه است.

در این لوح تحقّق بشارات سابقه مذکور و عظمت امر به این بیان یاد می‌شود که "يشهد كلّ الذّرات لمنزل الآيات ولكن الناس اكثرهم لا يشهدون". در تلو لوح ذکر اعزاز جناب ملا حسن عمو از جانب علمای عراق به محضر مبارک و تقاضای اظهار معجزه و قبول تقاضای آنان و متعاقباً نکس و نکول آنان را ذکر فرموده<sup>۵</sup> و به سابقه انتظارات گذشتگان و ردّ و تردید آنان اشاره فرموده و به این آیه که "ان استمع ما يوحى اليك من سناء العظمة و الاقتدار انه لا اله الا انا المهيمن القيوم قد خلقت الممكنات لنفسى و ذرئت الكائنات لأمرى انا المقتدر على ما اشاء بقولى كن فيكون" مطلب را ختم فرموده‌اند. در خاتمه لوح مبارک مناجات مخصوص برای مخاطب نازل شده و او را از «اهل بهاء» محسوب و عنایت مخصوص ابراز فرموده‌اند.

لوح مزبور مشتمل بر متجاوز از چهل سطر و هر سطر در حدود ۱۲ کلمه است و در مجموعه «آثار قلم اعلی» (جلد اوّل کتاب مبین) به طبع رسیده است. مطلع لوح مبارک چنین است: "الاقدم الاعظم هذا الامر قد نزل من لدن مالک القدر ليقرب الناس الى المنظر الاكبر هذا المقام الاظهر الذى يطوف فى حوله ملائكة مقربون" و مقطع آن "انك انت مالک الاسماء و فاطر الارض و السماء لا اله الا انت العليم الحكيم".



## مآخذ

۱- اصطلاح «امر» به مفهوم ظهور مظاهر الهی در قرآن است: "يَدْبِرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ" (سورة السجدة (۳۲)، آیه ۵)؛ و همچنین "أَتَىٰ أَمْرَ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ" (سورة النحل (۱۶)، آیه ۱)؛ "يَدْبِرُ الْأَمْرَ يَفْصِلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ" (سورة الرعد (۱۳)، آیه ۲). مفسرین عموماً آن را به معنی قیامت گرفته اند، که با تبیین مطلب در کتاب مستطاب بیان مقصود ظهور الهی است.

۲- بیان فارسی، واحد دوم، باب پانزدهم.

۳- در خصوص اسم حبیب به طور اخصّ به اسرارالآثار (اثر جناب فاضل مازندرانی)، جلد سوم، ذیل کلمه «حبیب» مراجعه شود.

۴- در ایام بغداد نفوسی مانند ملا رجب علی قهبر - ملا علی محمد سراج، برادرش - ملا جعفر نراقی - حاجی میرزا احمد کاشانی - سید محمد اصفهانی - ملا هادی قزوینی (حرف حی) به درجات و صورت‌های مختلف با حضرت بهاءالله مخالفت می نمودند و تظاهر به توجه به میرزا یحیی داشتند.

۵- مطلب تاریخی مذکور در همه مراجعی که در باره تاریخ حیات جمال اقدس ابهی جمع آوری شده مذکور است.

# خطاب ربّ الأرباب به پاپ

فاروق ایزدی‌نی‌ا

## مقدمه

لقب پاپ یا Supreme Pontiff لقب امپراطوران بت‌پرست روم بوده که بعدها این لقب و عنوان را رئیس ارشد فرقه کاتولیک آئین مسیحی به خود اختصاص داده است. پاپها خود را جانشین پطرس می‌دانند و در واقع او را اولین پاپ معرفی کرده و سرسلسله مقام پاپی می‌شناسند.

مخاطب لوح مبارک، جیوانی ماریا ماستایی فرتی - Giovanni Maria Mastai-Ferretti، معروف به پیو نونو Pio Nono از سال 1846 تا 1878 بر مسند پاپی تکیه زد که طولانی‌ترین دوران در درازای تاریخ است. او در 13 مه 1792 در سنیگالیا Senigallia، ایتالیا، متولد شد.

اولین ظهور پراهمیت او انتصاب به مقام اسقف اعظمی اسپولتو Spoleto در سال 1827 بود که تا 1832 طول کشید و در این سال مقام مهم اسقفی ایمولا Imola نصیب او شد اما به علت نگرانی‌های ناشی از دیدگاه‌های لیبرالی او انتصاب به مقام کاردینالی‌اش تا سال 1840 به تعویق افتاد. در سال 1846، او برجسته‌ترین نامزد لیبرال برای جانشینی گریگوری شانزدهم نبود؛ اما جلسه سرّی کاردینال‌ها برای انتخاب پاپ جدید فقط دو روز طول کشید و او در مقابل رقیب محافظه‌کارش، لوئیجی لامبروسچینی Luigi Lambruschini به پیروزی رسیده در شانزدهم ژوئن 1846 به مقام پاپی برگزیده شد. در احترام به خاطره پی هفتم، که دوستش و نیز قبل از رسیدنش به مقام پاپی، همانند او اسقف ایمولا بود، عنوان پی را برای خود برگزید.

او در ابتدای جلوسش بر مسند پاپی با وضعیت دشواری روبرو شد. تمام اروپا، شاید جز مترینخ، صدراعظم اتریش، طالب اصلاحات در سرزمین‌های تحت سلطه پاپ بودند؛ بخصوص ملّی‌گرایان ایتالیایی مقام و امتیازات پاپ را وسیله‌ای در دست اتریش جهت سلطه بر شبه جزیره می‌دانستند. پی نهم از طرفی واقف بر ناکارآمدی و غیر قابل تحمل بودن این وضعیت بود و از طرفی، به علت ایتالیایی بودنش، با سلطه اتریشی‌ها چندان سر سازگاری نداشت. او، بدون اتلاف وقت، در 16 ژوئیه 1846 اعلام عفو عمومی سیاسی نمود و اصلاحات عملی، از جمله در تشریفات قضایی، را بلافاصله به اجرا گذاشت. سپس اصلاحات مالی و خفیف‌تر ساختن سانسور عملی شد و سپس جسورانه‌ترین نوآوری پاپ صورت گرفت و آن اصلاحات سیاسی بود که در سال 1847 اعلام شد. شورای وزرا به کابینه رؤسای ادارات تبدیل شد که فقط وزیر امور خارجه الزاماً می‌بایستی از روحانیون باشد.

انقلاب‌ها در سال 1848 با انقلاب سیسیل شروع شد و طولی نکشید که سراسر اروپا را فرا گرفت و پاپ با خواسته‌هایی لیبرال‌ها و ملّی‌گراها روبرو شد و آنقدر بود که آمادگی نداشت با کلیه آنها موافقت کند. روز 29 آوریل از فعالیت‌های انقلابی در ایتالیا ابراز نارضایتی کرد که اقدامی ضدّ ملّی قلمداد شد و دیگر نتوانست در انظار ظاهر شود و اجباراً در حصار خویش به واکنش مبادرت می‌کرد.

برای آن که مانع از نفوذ انقلاب به رم شود، با انتصاب وزرای پرتطرفدار و مردم‌پسند موافقت کرد اما هیچکدام نتوانستند اوضاع را تحت کنترل در آورند. اوضاع زمانی رو به وخامت بیشتر گذاشت که یکی از این وزرا در 15 نوامبر به قتل رسید. با از هم پاشیدن گروه نگهبانان سویسی، پاپ عملاً به صورت زندانی در آمد. در تاریخ 25-24 نوامبر، با کمک سفرای فرانسه و باوریا به گائتا در پادشاهی ناپل گریخت. توسل رسمی او به فرانسه، اتریش، اسپانیا و ناپل برای بازگشت به قدرت، سبب حمایت فرانسه و اتریش از او شد که در 12 آوریل 1850 به پایتخت خود مراجعت کرد.

او اگرچه افکار لیبرالی خود را حفظ کرده بود، اما مصالح کلیسا را در هر حالی مقدم می‌دانست و در صورتی با ملی‌گرایی و لیبرالیسم همراهی می‌کرد که لطمه‌ای به کلیسا وارد نشود. اگرچه تا ده سال بعد مقام دنیوی خود را حفظ کرد، اما با فعالیت‌های لیبرال‌ها احساس خطر کرده در 18 مارس 1861 با صدور بخشنامه *Jamduzum Cernimus* جمیع عقاید نوین سیاسی را محکوم کرد و گفت که اینگونه عقاید ادیان و مذاهب غیرکاتولیک را تشویق نموده به آنها اجازه می‌دهد کتباً به کلیسا حمله کنند. توافق دولتهای فرانسه و ایتالیا در 15 سپتامبر 1864 برای خروج سربازان فرانسوی از ژم ضربه دیگری بر پاپ بود، گو این که اجرای آن، که قرار بود دوساله عملی شود، تا جنگ فرانسه و آلمان به تعویق افتاد.

در هشتم دسامبر 1854 طهارت و برائت مریم مقدس از کلیه آلودگی‌های مربوط به گناه اولیه (مربوط به خروج حضرت آدم از بهشت) اعلام گردید و در پانزدهمین سالروز این واقعه، اولین شورای واتیکان که در 8 دسامبر 1869 تشکیل شد، بر معصومیت پاپ رأی داد.

پاپ هشت سال دیگر بر این مسند باقی ماند و در طی آن، جدایی او از حکومت ایتالیا افزایش یافت و مخالفت‌ها علیه روحانیون مسیحی در سراسر اروپای غربی شدت گرفت. در آلمان، این مخالفت به انقلاب فرهنگی بیسمارک *Kulturkampf* منجر شد که پاپ در بخشنامه 5 فوریه 1875 آن را محکوم کرد اما حلّ این مشکل را به جانشینش واگذاشت و خود او در هفتم فوریه 1878 درگذشت. او در مدّت زمان طولانی حکومتش، ظهور نظام جدید پاپی را شاهد بود.<sup>7</sup>

حضرت ولی امرالله درباره سرنوشت او می‌فرمایند، "پاپ پی نهم، رئیس اعظم و اقدام کنیسه مسیحیه ... به اشدّ احوال و افطع اوضاع در مقابل عساکر ویکتور امانوئل پادشاه ایتالیا سر تسلیم فرود آورد و از متصرفات و متعلقات مخصوص

<sup>7</sup>. نگاه کنید به رهبران و رهروان، ج 2، ص 92 (پاورقی) / دائرةالمعارف بریتانیکا، طبع 1974، میکروپدیا، ج 8، ص 15 / خطابات قلم اعلی در شأن نزول الواح ملوک و سلاطین، اثر محمدعلی فیضی، طبع 1336 شمسی، صفحات 88-92

خویش، حتی مدینه رومیّه دست بکشید. فقدان این مدینه جاودان، که متجاوز از ده قرن لوای پاپی بر فراز آن در اهتزاز بود و تزییف و تحقیری که نسبت به احزاب و فرقه مذهبی مستظله در ظلّ پاپ وارد آمد، سخت او را متغیر و خشمگین ساخت و ناراحتی‌های جسمی با تألمات روحی و فکری توأم گردید و سنین آخر حیات را به کمال تلخی و ناکامی گذرانید. سپس شناسایی رسمی سلطنت ایتالیا که از طرف یکی از جانشینان وی در واتیکان به عمل آمد، به این شکست جنبه رسمیت داد و انقراض سلطه زمنیه حبر اعظم را امری محتوم و مسلم نمود" (قرن بدیع، ص 454).

جناب جرج تاونزند در مقدمه‌ای که بر کتاب قرن بدیع نوشته، درباره این لوح می‌گوید، "همچنین در تویق منیعی که به افتخار پاپ عزّ نزول یافته، هیکل مبارک به کمال عنایت و عطوفت ملّت روح را به عرفان یوم موعود الهی و استظلال در ظلّ شریعت ربّانی دعوت می‌فرمایند تا به تسبیح حضرت پروردگار گرایند و به نام مقدّسش داخل ملکوت شوند و نیز می‌فرمایند خداوند شما را برای کسب انوار خلق نموده و دوست ندارد که در ظلمت جهل و نادانی باقی مانید؛ حضرت مسیح عالم را به نار محبت و ماء روح تطهیر فرمود تا امروز پیروان آن وجود مبارک از کوثر حیوان که از ایادی فضل و احسان اعطا گردیده بنوشند. این ظهور اعظم ظهور پدر آسمانی است که از لسان اشعیا اخبار شده و تعالیم مقدّس‌اش بیان حقائق است که حضرت مسیح از ذکر آن خودداری فرمود و اظهار داشت، "امور بسیاری است که باید برای شما بیان نمایم، لکن حال استطاعت استماع آن را ندارید" و بالاخره در این لوح مبارک، وجه قدّم حبر اعظم را به این خطاب مهیمن مخاطب می‌فرمایند، قوله الکریم: «أن یا پاپا ... خُد کأسَ الحیوان بیّد الاطمینان؛ أن اشرب منها اولاً ثم اسق المقبلین من اهل الأدیان» (قرن بدیع، صص 12-13).

### طبع لوح مبارک

این لوح مبارک در کتاب مبین (آثار قلم اعلی، جلد اول به خطّ زین‌المقرّبین)، طبع 120 بدیع توسط مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران، ضمیمه سوره هیکل، از صفحه 38 تا 47 درج شده است. طبع دیگر آن در کتاب الواح نازله خطاب به ملوک و

رؤسای ارض، طبع 124 بدیع توسط مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران، صفحات 73-90 درج گردیده است.

### مخاطب یا مخاطبان لوح مبارک

در نگاه اول به نظر می‌آرسد مخاطب لوح مبارک پاپ پی نهم است، چه که نه تنها در ابتدای لوح، بلکه در بعضی قسمت‌های آن نیز او را مخاطب قرار داده به بعضی موارد دعوت یا امر می‌فرمایند. اما، با مطالعه بیشتر معلوم می‌شود، به این خطاب اکتفا نکرده، نفوس دیگری را نیز مورد خطاب قرار می‌دهند که بعضاً مستقیم و بعضاً توسط پاپ است. یعنی پاپ را مأمور می‌فرمایند که با علماء سخن بگوید و پیام مبارک را به آنها برساند. اما مخاطبان پیام مبارک را می‌توان به اختصار چنین نام برد:

- 1- حبر اعظم، یا خود پاپ با عناوینی چون "آن یا پاپا"، "آن یا رئیس القوم"
- 2- اهل عالم که توسط پاپ پیام خود را ابلاغ می‌فرمایند، "قل یا ملأ الأرض..." در جای دیگر نیز اهل ارض توسط پاپ مخاطب قرار گرفته‌اند. این خطاب کلی است و حکم به شکستن بت‌های اوهام است. در خطاب دیگر به عبارت "یا اهل الانشاء" تکلم می‌فرمایند.
- 3- علما، که توسط پاپ پیام خود را ابلاغ می‌فرمایند، "قل یا معشر العلماء..." با توجه به محتوای پیام هیکل مبارک به علماء، مشخص است که مقصود ایشان علمای انجیل است که سؤال می‌فرمایند، "أ تقرئون الانجیل و لاتقرؤن للربّ الجلیل..."
- 4- راهب‌ها که خطاب مستقیم یا در ادامه خطاب به علماء است که با بیان "یا ملأ الرهبان" مخاطب قرار گرفته‌اند.
- 5- اهل ادیان که توسط پاپ، با بیان "قل یا ملأ الأديان"، مخاطب قرار گرفته‌اند. اما در این پیام به وعده الهی درباره ملکوت و ظهور والد سماوی اشاره

دارند. لهذا، استنباط می‌شود که مقصود از اهل ادیان نیز باید ملل مختلفه مسیحی باشند.

6- کلّ مسیحیان عالم که با عناوینی چون "یا ملأ الابن"، "یا ملأ الانجیل"، "یا ملأ النّصاری" مخاطب قرار گرفته‌اند.

7- حضرات اساقفه مستقیماً با عنوان "یا ملأ الأحبار" خطاب شده‌اند.

### تأثیر معنوی و رمزی ظهور مبارک در طبیعت

جمال مبارک، شاید برای بیان شدت ظهور و یا عظمت آن، تأثیرش بر طبیعت را نیز محلّ تأکید قرار می‌دهند. در این لوح به بیان "قد فاحت نسمة الله فی العالم بما أتى المقصود بمجده الأعظم إذا کلّ حجرٍ و مدرّ ینادی قد ظهر الموعود و الملك لله المقتدر العزیز الغفار" اکتفا شده است. در لوح حمد مقدّس آمده است، "اگر چشم انصاف بگشایید، جمیع حقایق ممکنات را از این باده جدیده بدیعه سرمست بینید و جمیع ذرات اشیاء را از اشراق انوارش مُشرق و منور خواهید یافت" (مجموعه الواح، ص 321)

البته باید توجه داشت که این مختصّ ظهور جمال مبارک نیست و به شهادت هیکل مبارک در جمیع ظهورات الهیه وجود داشته و خواهد داشت، "همچه مدانید که ظهور حق مخصوص است به اظهار معارف ظاهر و تغییر احکام ثابته بین بریه. بلکه در حین ظهور کلّ اشیاء حامل فیوضات و استعدادات لاتحصی شده و خواهند شد و به اقتضای وقت و اسباب ملکیه ظاهر می‌شود" (اقتدارات، ص 90-91) و علّت آن روح بدیعی است که در قالب کلمات دمیده می‌شود و آن روح در عالم وجود سرّیان خواهد داشت، "کلمه‌ای که حقّ به آن تکلم می‌فرماید، در آن کلمه روح بدیع دمیده می‌شود و نفحات حیات از آن کلمه بر کلّ اشیاء ظاهراً و باطناً مرور می‌نماید. دیگر تا چه زمان و عصر آثار کلمه الهیه از مظاهر آفاقیه و انفسیه ظاهر شود" (همان، ص 88).

اما در بیانی دیگر ملاحظه می‌کنیم که این لطیفه روحانیه را به بیانی جمیل ذکر می‌فرمایند، "امروز جذب کلمه الهی عالم را اخذ نموده؛ جمیع اشیاء به کمال فرح و انبساط به ذکر و ثنا مشغول. آب می‌گوید ای خاک بیا ذکرهای عالم را بگذاریم و به ثنای مالک قدم مشغول شویم. جبال می‌گوید ای اشجار امروز روز تغنی و ترنم است، چه که مقصود غیب و شهود بر کرسی ظهور مستوی. نیکوست وقت ما و نیکوست روز ما و نیکوست حال ما. فضل محبوب عالمیان احاطه نموده، انوار آفتاب شفقت تابیده، دریای رحمت موج و نور بخشش مُشرق" (لثالی حکمت، ج 3، ص 245)

### دعوت به ورود به ملکوت

بحث اصلی جمال مبارک در این لوح، دعوت از جمیع مخاطبان لوح مبارک به ورود به ملکوت است. ملکوت در وعده‌های حضرت مسیح مصرح است و با عناوینی چون نزول اورشلیم جدید نیز از آن یاد شده است. در آثار جمال مبارک به کرات مطرح شده است. شاید اولین موردی که تلویحاً در این باره دیده می‌شود در کلمات مکنونه باشد که می‌فرمایند، "اهل یقین را اخبار نمایند که در فضای قدس، قرب رضوان، روضه جدیدی ظاهر گشته و جمیع اهل عالین و هیاکل خلد برین طائف حول آن گشته‌اند. پس جهدی نمایند تا به آن مقام در آید و حقائق اسرار عشق را از شقایقش جوید و جمیع حکمت‌های بالغه احدیه را از اثمار باقیه‌اش بیابید. قرت ابصار الذین هم دخلوا فیه آمین."

شاید بی‌مناسبت نباشد که اشارتی به معنای ملکوت گردد. حضرت عبدالبهاء در معنای ملکوت می‌فرمایند، "بدان که ملکوت در لغت مبالغه ملک است؛ یعنی سلطنت و در اصطلاح اهل حقیقت عالم الهی که محیط بر عالم ملکی و مقدس از شئون و خصائص و قیود و نقائص عالم ملکی مجرد مکمل قدیم نورانی روحانی... (یادنامه مصباح منیر، ص 418). اگر ملکوت الهی و رضوان قدس محبوب لایزالی و مقرّ قرب را سه عنوان متفاوت برای مقام واحد بدانیم، ملکوت می‌تواند در همین عالم باشد که حضرت بهاءالله خطاب به نصیر



می‌فرمایند، "تو را به هیکلی مبعوث نمودیم و امر به دخول در رضوان قدس محبوب فرمودیم و تو توقّف نموده در فِئای باب متحیراً قائم شده و هنوز فاتر به ورود در مدینهٔ قدس صمدانیّه و مقرّ عزّ رحمانیّه نشده. حال ملاحظه نما که باب فضل مفتوح و تو مأمور به دخول؛ ولكن تو خود را به ظنون و اوهام محتجّب نموده از مقرّ قرب دور مانده. تالله الحقّ در کلّ حین تو و امثال تو مشهودند که بعضی در عقبهٔ سؤال واقفند و برخی در عقبهٔ حیرت متوقّف و بعضی در عقبهٔ اسماء محتجّب" (مجموعهٔ الواح طبع مصر، ص 171).

آدمی محتاج، بل مشتاق ورود به ملکوت است؛ اما خود او نمی‌داند. در این مقام بشر به ماهی تشبیه می‌شود و ملکوت الهی دریا است. این دریا در مقابل روی انسان موج است، فقط باید قدمی برداشت و از سرگردانی در بیابان خسران نجات یافت و به بحر عذب فرات رسید.

### ایثار و فدا در دو ظهور برای ورود ناس به ملکوت

جمال مبارک برای آن که کلّ به ملکوت راه یابند، خود را فدا می‌کنند و به بیان "إنا فدینا نفسنا لحيوتکم" تفوه می‌فرمایند. هیکل ظهور زندان را پذیرفت برای آزادی انسانها و ذلّت را قبول کرد تا عزّت بندگان حاصل شود. این فداکاری، اگرچه سبب رنج و عذاب جسمانی است، اما علّت سرور مظهر ظهور است، چه که سبب راحت و آسایش عباد می‌شود. در لوحی، خطاب به یکی از اماء الرّحمن می‌فرمایند، "اگر از منزل پرسی سجن و اگر از غذا پرسی بلایا و محن و اگر از جسد پرسی در ضعف و اگر از روح پرسی در سرور و فرحی که مقابله نمی‌نماید به آن سرور من علی الأرض. حبس را قبول فرمودیم تا گردن‌های عباد از سلاسل نفس و هوی فارغ شود و ذلّت اختیار نمودیم تا عزّت احباء از مشرق اراده اشراق نماید" (آثار قلم اعلیٰ، ج 7، ص 5).

این ایثار و فدا ناشی از ضعف نیست، بلکه حق قادر است بر غلبه بر اعداء، اما اراده آن است که به این وسیله جمیع به سوی ملکوت الهی روی آورند، "همچه بدان که حق عاجز است. قسم به اسم اعظم که اگر اراده فرماید، ارواح جمیع

امم را به کلمه‌ای اخذ نماید. مع‌ذک از ظلم ظالمین چشم پوشیده و حمل بلاای لاتحصی فرموده تا کل را به مدینه باقیه ابدیه کشاند. لایعلم ذلک الا اولو الالباب" (همان).

جمال حق صلیب را می‌پذیرند تا اهل عالم از عصیان طاهر گردد. همین حالت در مورد حضرت مسیح نیز مصداق دارد. جمال مبارک در کتاب بدیع به این نکته اشاره‌ای لطیف دارند. مخاطب کتاب بدیع نوشته بود، "عیسی که در مغاره ماوی گزیده بود و پیغمبر که در جوال مخفی گشته و ذکریا که در درخت مقر جسته و کل اولیا از خوف و یا جهت دیگر نفس نمی‌کشیدند، از شهر به شهر و دیار به دیار فرار می‌کردند؛" و حضرت بهاء‌الله در جواب فرمودند، "نص کتاب است که هر روز در هیکل تبلیغ امرالله جهرة می‌فرمود. حال نوشته‌ای که عیسی در مغارها بوده و از خوف نفس نمی‌کشیدند، بسیار تعدی نموده و از شأن خود تجاوز جسته‌ای. در این مقام یک بیان از روح ذکر می‌شود که شاید از کوثر بیان جمال رحمن به حدیقه سبحان وارد شوی. فلما رأی الصلیب حملة بنفسه ثم اعتقه قائلاً هلم یا صلیبی العزیز الذی منذُ ثلثة و ثلثین سنة أنا منتظرک و مفتشاً علیک و أریدُ أن أموتَ مستمراً فیک حباً بأغنامی. اگرچه نفحات این کلمه را جز روحانیین نیابند و لذت این بیان را جز اهل منظر رحمن درک نمایند... بشنو که چه فرموده. در حینی که جمیع یهود بر قتل آن حضرت مجتمع شده بودند، و چون صلیب حاضر نمودند چشم مبارک بر صلیب افتاد، فرمود بیا بیا که سی و سه سنه است که منتظر توأم و مشتاق تو" (کتاب بدیع، ص 293 و 297-8).

این معنی را با صراحت بیشتری در مقام دیگر بیان می‌فرمایند، "ثم اعلم بأن الابن إذا سلم الروح قد بکت الأشياء كلها ولكن بانفاقه روحه قد استعد كل شيء كما تشهد و تری فی الخلائق اجمعین. كل حکیم ظهرت منه الحکمة و كل عالم فصلت منه العلوم و كل صانع ظهرت منه الصنائع و كل سلطان ظهرت منه القدرة كلها من تأیید روحه المتعالی المتصرف المنیر" (اقتدارات، ص 93)

علاوه بر آن، جمال مبارک تصریح می‌فرمایند که هیچ امری مانع از تلاش ایشان برای هدایت خلق به ملکوت نخواهد شد و هیچ بلا و ابتلائی قادر بر منع ایشان نخواهد بود. اگر در روی خشکی ایشان را در شعله‌های آتش اندازند، از میان دریا سر بلند خواهند نمود و ندای الهی را بلند خواهند کرد و اگر در چاه تاریک اندازند، ایشان را بر بلندای کوهها ملاحظه خواهند کرد و اگر در زیر زمین دفن نمایند، از افق آسمان طلوع خواهند کرد و اگر خون ایشان را بریزند، هر قطره از آن فریاد بر خواهد آورد.

اما ورود به ملکوت به سهولت میسر نشود و باید شرایطی را احراز نمود تا شایستگی ورود به ملکوت را یافت. در لوح مبارک خطاب به پاپ به بعضی از موانع و لزوم رفع آن اشاره فرموده‌اند.

### موانع ورود به ملکوت

در لوح مبارک خطاب به نصیر، توقّف بسیاری از نفوس در مدخل ملکوت مطرح شده است. در آنجا نیز به این نکته اشاره فرموده‌اند که این دعوت عامّ است، "جميع عباد را به رضوان قدس بی‌زوالم دعوت فرمودم و به کوثر قدس لایزال خواندم" (مجموعه الواح، ص 172). در همین لوح خطاب به پاپ نیز می‌فرمایند، "قد أتى جمال القدم باسمه الأعظم و أراد أن یدخل العالم فی ملکوته الأقدس و یرون المخلصون ملکوت الله أمام جهه." اما اکثر نفوس از دخول در ملکوت ممنوع مانده‌اند. این دقیقاً همان نکته است که حضرت مسیح نیز بدان اشارت فرموده که بسیاری از اطراف و اکناف خواهند آمد و داخل در ملکوت خواهند شد، اما آنان که در ملکوت هستند خارج خواهند شد.

در لوح نصیر بیان مبارک حاکی از آن است که، "تالله الحقّ در کلّ حین تو و امثال تو مشهودند که بعضی در عقبه سؤال واقفند و برخی در عقبه حیرت متوقّف و بعضی در عقبه اسماء محتجب" (همان، صفحه 171). اما در لوح مبارک خطاب به پاپ به موانع متعدّد اشاره می‌فرمایند:

1- سبحات علوم: از جمله مواردی است که حضرت بهاءالله در موارد عدیده به آن اشاره فرموده‌اند. در این لوح با عبارت "أَنْ اخْرُقْ سُبْحَاتِ الْعُلُومِ لئَلَّا تَمْنَعَكَ عَنْ شَطْرِ اسْمِي الْقِيَوْمِ" به این نکته اشاره فرموده‌اند. و در مقام تشبیه اشاره دارند که در زمان ظهور حضرت مسیح نیز علماء عصر به علم خود غرّه شده از آن حضرت روی بر گرداندند. اما، صیاد ماهی با آن که علمی نداشت، توانست با قلب پاک به عرفان آن حضرت نائل گردد.

"به طور کلی، سبحات به موانع و حُجَبَات اطلاق می‌شود که بین انسان و مقصودش حائل است" (قاموس ایقان، ج 2، ص 858)

2- غرور و استکبار: از جمله مواردی است که در هر ظهور تکرار می‌شود و بعضی از نفوس که حتّی دارای علم نیز نیستند که بخواهند به آن غرّه شوند، نسبت به مظهر ظهور استکبار می‌ورزند. این نکته را جمال مبارک با عبارت "أَنْ اسرِعُوا إِلَيْهِ يَا مَلَأَ الْأَرْضَ بَخْصُوعٍ وَ إِنْابٍ" مطرح فرموده‌اند. نکته جالب در این مورد آن که حضرت اعلیٰ شرط حضور در ساحت محبوب را عبودیت صرفه بخته می‌دانند، "إِعْلَمُ أَنْ فِي خَزَائِنِ اللَّهِ كُلِّ شَيْءٍ مَوْجُودٍ وَ أَنْكَ أَنْتَ فَاهِدٌ إِلَيْهِ مَا لَا يَكُونُ فِي خَزَائِنِهِ وَ هُوَ عَجْزٌ صَرَفٌ وَ فَقْرٌ بَحْتٌ." حضرت عبدالبهاء نیز بیان مشابهی دارند: "حکایت کنند که شخصی در عالم رؤیا شخص بزرگواری را دید و سؤال نمود که چگونه در درگاه الهی کار تو گذشت. جواب داد که چون به آن درگاه رسیدیم سؤال نمودند که چه ارمغان آوردی، عرض کردم علم. گفتند آن خزائن ربّک مملوّه من هذا. گفتم اعمال خیریه و عبادات. گفتند آن خزائن ربّک مملوّه من هذه. پس عرض کردم عجز و فقر. گفتند این هدیه مقبوله است؛ زیرا در این درگاه پیدا نمی‌شود. مقصد این است که هر نفسی که در کمال فقر و عجز و ضعف است، مقبول است" (منتخباتی از مکاتیب، ج 3، ص 182 / فقره 255).

3- اسماء: یکی از موانع اقبال به مظهر ظهور اسم است. در این لوح مبارک به عبارت "نراهم باسمی احتجوا عن نفسی" ناطقند. در بیانی دیگر درباره فاصله بین خلق و حق، که در واقع موانع وصول به ملکوت لقای الهی است، می‌فرمایند که نردبانی بین خدا و بندگانش نصب است که دارای سه پله است. از این سه پله باید گذشت تا به حق واصل شد. پله اول دنیا و مافیها است؛ پله دوم آخرت و آنچه که در آن مقدر شده و سوم اسماء و ملکوت آن است (مائدة آسمانی، ج 4، ص 26 / ج 8، ص 120). در بیان دیگر در توضیح اسماء می‌فرمایند که اسم مانند لباس است؛ خداوند به هر کس بخواهد عنایت می‌کند و چون اراده فرماید خلع کند. نه در حین عطا مشورت کند و نه در زمان بازپس گرفتن. اگر کسی لیاقت آن اسم را داشته باشد، البته فزونی یابد؛ اما اگر لیاقت نداشته باشد، همان هم از او اخذ می‌شود بدون آن که خود او متوجه باشد.<sup>8</sup> باید به این نکته توجه داشت که وفای به عهد الهی به مراتب مهم‌تر از هر اسمی است چه که به بیان جمال مبارک، ملکوت وفا قبل از جبروت اسماء خلق شده و مقدم بر آن است.<sup>9</sup>

4- ذکر و عبادت: این دو در صورتی محبوب و مقبول است که مانع از وصول به حضور معبود نشود، "ایاکم أن یمنعکم الذکر عن المذكور و العبادة عن المعبود". مقصود از عبادت رسیدن به معبود است و اظهار عبودیت و بندگی در درگاه او. اگر عبادت سبب شود حجابی بر قلب افتد که مانع از تابیدن نور معبود بر آن باشد، هیچ ارزشی بر آن مترتب

<sup>28</sup> "قل أن الأسماء هی بمنزلة الأثواب؛ نزیئ بها من نشاء من عبادنا المریدین و نتزع عن نشاء أمرأ من لدنا و أنا المقدر الحاكم العليم و ما نشاور عبادنا فی الانتزاع كما ما شاورناهم حین الاعطاء كذلك فاعرف أمر ربك وكن علی یقین مبین" (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 247).

<sup>9</sup> جمال مبارک می‌فرمایند، "بدان که ملکوت وفا را قبل از جبروت اسماء به سلطان اراده خلق فرمودیم؛ لهذا وفا عندالله احب از كل اسم بوده و خواهد بود" (گلزار تعالیم بهائی، ص 319).

نیست. این معنی بسیار مورد توجه هیکل مبارک است. زمانی که عدلیب در عریضه‌ای حضور طلعت ابھی، این عبارت را نقل کرده بود که، "الهی بیزار از آن طاعتم که مرا به عجب آورد و مایل آن معصیتم که مرا به عذر آورد"<sup>10</sup> در جوابش فرمودند، "یا عدلیب نامه‌ات رسید و نزد مظلوم ذکر شد و در ایام حزن سبب بهجت و سرور گشت و این کلمه ات بسیار مقبول افتاد: الهی بیزار از آن طاعتم که مرا به عجب آورد و مایل آن معصیتم که مرا به عذر آورد. اگرچه جمیع آنچه عرض نمودی سبب فرح و تبسم شد ولکن این کلمه را مقام دیگر عنایت نمودیم. ان ریک لهو المقتدر المختار" (ثالثی حکمت، ج 3، ص 304).

5- غره شدن به اعمال: این معنی به صورت دیگر نیز ذکر شده است. اگر عملی حباً لجمال المعبود انجام شود، مقبول درگاه و سبب هدایت به سوی او است. اما، اگر به ریا آلوده باشد، سبب دوری از مقصود خواهد شد. حضرت بهاءالله در این لوح به آن اینگونه اشاره فرموده‌اند، "کم من عباد صارت أعمالهم حُجْباً لأنفسهم و بها مُنَعُوا عن التَّقَرُّبِ الی الله." این معنی یادآور کلام حضرت بهاءالله در کتاب اقدس است که فرمودند، "قل روح الاعمال هو رضائی و علق کل شیء بقبولی..." (کتاب اقدس آیه 84).

6- توجه به زینت مزخرفه امتیازات و سلطنت این جهان: این مطلب اگرچه قبلاً نیز مورد اشاره واقع شده که در بیان حضرت بهاءالله پله اول از نردبان حد فاصل حق و خلق توجه به این دنیا است. در اینجا حضرت

<sup>10</sup> از مناجات‌نامهء خواجه عبدالله انصاری است که اینگونه ضبط شده است: الهی بیزارم از طاعتی که مرا به عجب آورد، مبارک معصیتی که مرا به عذر آرد.

بهاء الله شرط توجه پاپ به ملکوت الهی را رها کردن سلطنت و زینت دنیا ذکر می‌فرمایند.

7- تمسک به حبل اوهام: این نکته مکرراً مورد اشاره واقع شده است. خطاب به اهل ارض می‌فرمایند که اصنام اوهام را باید شکست و سپس به حق توجه کرد. به پاپ می‌فرمایند مبادا تمسک به حبل اوهام او را از آنچه که در ملکوت برایش مقدر شده منع کند.

8- هوای نفسانی انسان: مورد دیگر که شاید ریشهٔ جمیع این موارد باشد، هوای نفسانی انسان است. وقتی می‌فرمایند، "طوبی لمن نبذ الهوی و اخذ الهدی، انه ممن فاز بلقاء الله فی هذا الیوم"، دو وضعیت کاملاً متضاد را در مقابل هم قرار می‌دهند. در صورتی که دست از هوای برداریم، یعنی در واقع از حبس نفس رهایی یابیم، می‌توانیم به هدایت کبری نائل گشته با ورود به ملکوت به لقای الهی فائز گردیم.

9- مورد نهم، اگرچه در متن این لوح مبارک نیست، اما می‌توان آن را از سورة الهیکل نقل کرد که مقدمه‌ای است بر جمیع الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض. شاید بتوان گفت که کل موارد هشتگانهٔ فوق در همین یک کلام مجتمع شده است و آن وجود حب هر کس یا هر چیزی جز ذات الهی در قلب آدمی است که او را از ورود به ملکوت منع می‌کند، "من کان فی قلبه اقل من خردل حب دونی، لن یقدر ان یدخل ملکوتی" (کتاب مبین، خط زین‌المقربین، ص 37)

انذار حضرت مسیح در مورد ملکوت و تحقق آن در این ظهور

حضرت مسیح به ظهور این ملکوت وعده فرمود، اما انذار نمود که مبادا وضعیتی پیش آید که ابناء ملکوت از آن اخراج شوند و دیگران داخل گردند. این داستان در باب هشتم انجیل متی ذکر شده است. مردی از فرماندهان نظامی نزد

حضرت مسیح آمده تقاضای شفا برای خادمش نمود. چون حضرت مسیح عزم رفتن به منزل وی را نمود، از موقعیت و مقام خویش هراسان شد که مبادا خدشهای بر آن وارد آید. لهذا خواهش کرد حضرت مسیح کلامی بفرمایند و مطمئن بود که همان کلام سبب شفای خادمش خواهد شد. حضرت مسیح از شدت ایمان آن فرد ابراز حیرت نمودند و سپس به حواریون فرمودند، "به شما می‌گویم که بسا از مشرق و مغرب آمده در ملکوت آسمان با ابراهیم و اسحق و یعقوب خواهند نشست اما پسران ملکوت بیرون افکنده خواهند شد در ظلمت خارجی، جائی که گریه و فشار دندان باشد."<sup>11</sup> جمال مبارک نیز در این لوح مبارک به این نکته اشاره فرموده‌اند، "یا ملأ الانجیل قد دخل المكوت من کان خارجاً منه و الیوم نریکم متوقفین لدی الباب ... طوبی للذین عرفوا النور و سرعوا الیه إذا هم فی الملکوت یأکلون و یشربون مع الأصفیاء و نریکم یا ابناء الملکوت فی الظلمة. هذا لاینبغی لکم." شاید اشاره به کلیه کسانی باشد که به امر مسیحی ایمان نداشتند و با ایمان آوردن به حضرت بهاءالله به ملکوت الهی داخل شدند.

### موارد تشابه و تفاوت دو ظهور

جمال مبارک در لوح مبارک خطاب به پاپ، به بعضی موارد تشابه و تفاوت این ظهور اعظم با ظهور حضرت مسیح اشاره می‌فرمایند. اگرچه در الواح دیگر نیز اشاراتی به این موارد وجود داشته که یکی از آنها تشبیه ظهور حضرت اعلیٰ و

<sup>11</sup> جمال مبارک بنفسه المبارک به این مطلب تصریح فرموده‌اند، "و این که از آیه متزله در لوح پاپا سؤال نمودند این عبارات تلویحات کلمات ابن است که ذکر شده. در مقامی می‌فرماید، «و أقول لکم أن کثیرین سیأتون من المشارق و المغرب و یتکونون مع ابراهیم و اسحق و یعقوب فی ملکوت السموات و أما بنوا الملکوت فیطرحون الی الظلمة الخارجیة هناک یتکون البکاء و صریر الأسنان» (مانده آسمانی، ج 1، ص



حضرت بهاء الله به ظهور یحییٰ تعمید دهنده و ظهور حضرت مسیح است.<sup>12</sup> اما در این لوح مبارک به چند مورد اشاره دارند:

### موارد تشابه:

1- ظهور مظهر امر از آسمان: این معنی را جمال مبارک تصریح می‌فرمایند که همانطور که قبلاً از آسمان آمد، این دفعه نیز از آسمان آمد. البتّه، باید توجه داشت که مقصود حضرت بهاء الله از "آسمان" جهت علوّ و سموّ است و نه آسمان ظاهری. این معنی در کتاب ایقان (طبع آلمان، ص 44) تصریح شده است، "مقصود از سماء نیست مگر جهت علوّ و سموّ که آن محلّ ظهور آن مشارق قدسیّه و مطالع قدیمیّه است."

2- اشتیاق هر دو نفس مقدّس به مصلوب شدن جهت هدایت خلق. به این مورد فوقاً اشاره شد.

3- مخالفت علما: خطاب به پاپ می‌فرمایند که حجاب علوم را خرق کند مبادا او را از وصول به حضرت قیوم مانع شود و سپس زمان حضرت مسیح را یادآوری می‌فرمایند که، "أَنْ اذْكُرْ إِذْ أَتَى الرُّوحَ أَفْتَى عَلَيْهِ مَنْ كَانِ اعْلَمَ علماء عصره فی مصره."

4- ایمان آوردن نفوس مخلصه علیرغم فقدان سواد و علم ظاهره و محرومیت علما: "ما اقبل الى الوجه الاّ عدّة معدودات من الدّین لم یکن لهم عزّ بین

<sup>12</sup> در کتاب بدیع، ص 161 می‌فرمایند، "فوالله ظهور نقطه اولی و این ظهور ابداع ابهی بعینه ظهور یحییٰ بن ذکریّا و روح الله است و جمیع مطابق واقع شده. همان قسم که یحییٰ نبی و رسول بود من عندالله و همچنین مبشّر به ظهور بعد ... و همچنین صاحب احکام و شریعت بوده و همچنین در ایّام ظهور او روح ظاهر شده؛ نقطه اولی روح ما سواه فداه بعد از آن که اخذ عهد از کلّ نموده و بشارت داده به ظهور بعد می‌فرماید و لقد قرب الزّوال و أنتم راقدون که بعینه همان مضمون است که یحییٰ بن ذکریّا به آن تکلم نموده و بشارت داده و در این ظهور هم آنچه به عیسی بن مریم اعتراض نمودند ملأ بیان هم همان اعتراضات را نموده..."

النَّاس؛" و در مقام دیگر به ایمان حضرت پطرس اشاره دارند، "آمن به مَنْ  
يَصْطَادِ الْحَوْتَ."

5- انتظار ظهور و اعراض بعد از آن: جمال مبارک ابتدا به ظهور حضرت مسیح و انتظار فریسیون اشاره دارند، "فَانظُرْ فِي الَّذِينَ اعْتَرَضُوا عَلَى ابْنِ إِدْأَاهُمْ بِسُلْطَنَةٍ وِ اقْتِدَارٍ؛ كَمْ مِنْ الْفَرِيسِيِّينَ كَانُوا أَنْ يَنْتَظِرُوا لِقَائِهِ وِ يَتَضَرَّعُوا فِي فِرَاقِهِ؛ فَلَمَّا تَضَوَّعَ طَيْبُ الْوَصَالِ وِ كَشَفَ الْجَمَالَ، أُعْرَضُوا عَنْهُ وِ اعْتَرَضُوا عَلَيْهِ." بعد عیناً همان را در مورد نفس مبارک خود مثال می آورند، "كَذَلِكَ فَانظُرْ فِي هَذَا الزَّمَانِ؛ كَمْ مِنْ الرُّهْبَانِ اعْتَكَفُوا فِي الْكِنَائِثِ بِاسْمِي؛ فَلَمَّا تَمَّ الْمِيقَاتِ وِ كَشَفْنَا لَهُمُ الْجَمَالَ مَاعْرِفُونِي بَعْدَ الَّذِي يَدْعُونَنِي بِالْعَشِيِّ وِ الْإِشْرَاقِ."

#### موارد تفاوت:

1- سخن گفتن حضرت مسیح به امثال. این معنی در انجیل یوحنا (باب 16، آیه 25) ذکر شده است که حضرت مسیح فرمود، "این چیزها را به مثلها به شما گفتم. لکن ساعتی می آید که دیگر به مثلها با شما حرف نمی زنم بلکه از پدر به شما آشکارا خبر خواهم داد." حضرت بهاء الله به این مطلب اشاره فرموده اند، "كَلَّمَا نَزَلَ مِنَ الْأَمْثَالِ قَدْ نَزَلَ بِلِسَانِ الْإِبْنِ وِ الَّذِي يَنْطِقُ الْيَوْمَ لَا يَتَكَلَّمُ بِهَا."

2- حضرت مسیح مؤمنین را صیاد انسانها فرمود و حضرت بهاء الله محیی عالم. این معنی در باب اوّل انجیل مرقس (آیه 17) ذکر شده است، "عیسی ایشان [شمعون و برادرش اندریاس] را گفت از عقب من آید که شما را صیاد مردم گردانم." اما جمال مبارک، شاید به علّت عظمت

ظهور، مقامی بالاتر را مقدر می‌فرمایند، "أَنَّهُ قَالَ تَعَالَى لِأَجْعَلَكُمَا صَيَّادِي  
الانسان و اليوم نقول تعالوا لنجعلكم محيي العالم."

### تحقق بشارات حضرت مسیح

جمال مبارک در سایر الواح به تحقق بشارات حضرت مسیح در این ظهور تصریح فرموده‌اند. اما در این لوح مبارک به چند مورد اشاره شده است:

1- ظهور آن سبیلی که حضرت مسیح به آن خبر داد: "أُتَخَافُونَ مِنْ أَعْمَالِكُمْ  
تَلْقَاءَ النُّورِ أَنْ أَقْبِلُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبَّكُمْ الْجَلِيلُ قَدْ شَرَفَ بِقُدُومِهِ دِيَارَهُ كَذَلِكَ  
نَعَلَّمَكُمْ سَبِيلَ الَّذِي أَخْبَرَهُ الرُّوحُ. إِنِّي شَهِدُ لَهُ كَمَا أَنَّهُ كَانَ لِي شَهِيدًا."  
این معنی را در انجیل یوحنا (باب 16، آیه 14) مشاهده می‌کنیم که حضرت  
مسیح فرمود، "او مرا جلال خواهد داد. زیرا که از آنچه آن من است خواهد  
گرفت و به شما خبر خواهد داد. هر چه از آن پدر است از آن من است. از  
این جهت گفتم که از آنچه آن من است می‌گیرد و به شما خبر خواهد داد."  
و همچنین می‌فرماید، "ای پدر ... پسر خود را جلال بده تا پسر ترا  
جلال دهد" (باب 17، آیه 1). این معنی که حضرت مسیح می‌فرماید که "او  
مرا جلال خواهد داد" در لوح اقدس (کتاب مبین، ص 141) صریحاً ذکر شده  
است: "قد جاء روح الحق ليرشدكم ... قل هذا لهو الذي مجد الابن و رفع  
امره."

2- ظهور کلمه‌ای که حضرت مسیح کتمان فرمود. جمال مبارک در این لوح به  
آن اینگونه اشارت فرموده‌اند، "قَدْ ظَهَرَتِ الْكَلِمَةُ الَّتِي سَتَرَهَا الْابْنُ إِنَّهَا قَدْ  
نَزَلَتْ عَلَى هَيْكَلِ الْإِنْسَانِ فِي هَذَا الزَّمَانِ." برای آن که دقیقاً معلوم شود که  
این موضوع به کدام بیان و بشارت حضرت مسیح باز می‌گردد، به لوح  
مبارک اقدس رجوع می‌کنیم و مشاهده می‌شود که می‌فرمایند، "قد جاء  
الأب و كَمَلَّ مَا وُعِدْتُمْ بِهِ فِي مَلَكُوتِ اللَّهِ. هَذِهِ كَلِمَةُ الَّتِي سَتَرَهَا الْابْنُ إِذْ

قال لِمَنْ حوله أنتم أليوم لاتحملونها" (مجموعه الواح بعد از كتاب اقدس، ص 5). در لوح خطاب به پاپ، این کلمه را "محفوظة خلف حجاب العظمة" توصیف فرموده‌اند. در نگاهی به انجیل یوحنا (باب 16، آیه 12) ملاحظه می‌شود که حضرت مسیح خطاب به اطرافیان فرمود، "و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لکن الآن طاقت تحمل آنها را ندارید. ولیکن چون او، یعنی روح راستی، آید شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد. زیرا که از خود تکلم نمی‌کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد." این معنی تماماً در لوح اقدس تصریح شده است. حضرت عبدالبهاء نیز در مفاوضات مبارک اشارتی بدین موضوع دارند. به فصل "که" (مقصود از روح القدس چه چیز است) مراجعه نمایید.

3- ظهور آب سماوی. در این مقام حضرت بهاءالله به بشارت اشعیای نبی اشاره دارند. می‌فرمایند، "هذا لَهُوَ الوالد الَّذی أَخْبَرَكُم به أشعیا." این مورد را می‌توان در باب نهم کتاب اشعیای یافت که (در آیات 6 به بعد) می‌فرماید، "زیرا که برای ما ولدی زائیده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و امیر صلح خوانده خواهد شد."

4- ظهور مُعزّی (روح الحق یا تسلی دهنده) که حضرت مسیح به آن بشارت داده است. این معنی در این کلام حضرت بهاءالله منعکس است که، "هذا لَهُوَ ... الْمُعزّی الَّذی أَخَذَ عَهْدَهُ الرّوح." این بیان در الواح دیگر نیز به صورت‌های مختلف بیان شده است. فی‌المثل در لوح هرتیک به رمز اینگونه ذکر شده است، "قد زُيِّنَ رَأْسُ السَّبْعِينَ بِاَلِكَلِيلِ الأربَعِينَ و اتَّصَلَ بالسَّبْعِ قَبْلَ العَشْرَةِ" (لثالی الحکمة، ج 3، ص 218). جناب اشراق خاوری در توضیح آن می‌نویسند، "در انجیل یوحنا از قول حضرت مسیح بیانی به این

مضمون مندرج است که فرمودند من می‌روم و بعد از من روح تسلّی دهنده می‌آید. و در ترجمه‌های عربی انجیل روح تسلّی دهنده را به کلمه "مُعزّی" که به معنای تسلّی دهنده است ترجمه و تعبیر کرده‌اند. در این آیه جمال مبارک جلّ جلاله به اشاره می‌فرمایند که روح تسلّی دهنده، یعنی معزّی، که بشارت ظهورش را حضرت مسیح داده است، ظاهر شده. می‌فرمایند سرّ سبعین به تاج اربعین زینت یافت. مقصود از سبعین حرف "ع" است که در حساب جُمَل عددش هفتاد است و مقصود از اربعین حرف "م" می‌باشد، زیرا عددش چهل است و چون چهل را بر سر هفتاد بگذاریم، یعنی حرف میم را به عین بچسبانیم، کلمه "مع" پیدا می‌شود و مقصود از سبعة حرف "ز" می‌باشد که عددش هفت است و چون قبل از عشره که حرف "ی" باشد قرار گیرد، جمله "زی" پیدا می‌شود و چون "مع" به "زی" متصل شود، کلمه "مُعزّی" که مسیح به ظهور او بشارت داده است حاصل می‌شود" (محاضرات، ج 2، صص 60-1059). این معنی در انجیل یوحنا باب 16، آیه 12 آمده که قبلاً نقل شد.<sup>13</sup>

5- ظهور در یوم حصاد یا برداشت محصول: بیان مبارک چنین است، "إِنَّهُ قَدْ أَتَىٰ يَوْمَ الْحَصَادِ." اشاره به تمثیل حضرت مسیح است که در انجیل متی (باب 21، آیات 33 به بعد) ذکر شده است: "و مثلی دیگر بشنوید. صاحب‌باغی بود که تاکستانی غرس نموده ... آن را به دهقانان سپرده عازم سفر شد. و چون موسم میوه نزدیک شد، غلامان خود را نزد دهقانان فرستاد تا میوه‌های او را بردارند. اما دهقانان غلامانش را گرفته بعضی را

<sup>13</sup> شاید نقل این لوح کوتاه از قلم جمال مبارک در اینجا مفید باشد که می‌فرمایند: "به نام بینا یا حکیم آقا جان ظاهر شد آنچه در کتب موعود بود. اوست یهوه و اوست معزّی و اوست روح الحق و خبر بزرگی که حضرت رحمن در فرقان به آن بشارت فرموده. اوست که بر مشارف ارض مشی فرموده و بر اعلی‌المقام خیمه برافراخته. طوبی لک بما عرفت و کنت من المقبلین" (آثار قلم اعلی، ج 7، ص 62).

زدند و بعضی را کشتند و بعضی را سنگسار نمودند. باز غلامان دیگر بیشتر از اولین فرستاده بدیشان نیز به همانطور سلوک نمودند. بالاخره پسر خود را نزد ایشان فرستاده گفت پسر مرا حرمت خواهند داشت. اما دهقانان چون پسر را دیدند با خود گفتند این وارث است بیاید او را بکشیم و میراثش را ببریم. آنگاه او را گرفته بیرون تاکستان افکنده کشتند. پس چون مالک تاکستان آید، به آن دهقانان چه خواهد کرد. گفتند البتّه آن بدکاران را به سختی هلاک خواهد کرد و باغ را به باغبانان دیگر خواهد سپرد که میوه‌هایش را در موسم بدو دهند."

6- ظهور مسیح برای آن که مؤمنین را در ملکوتش معاشر نفس خود سازد. جمال مبارک اینگونه به آن اشاره دارند، "هذا يوم الفضل تعالوا لأجعلکم ملوک ممالک ملکوتی. إن أطعتمونی تروا ما وعدناکم به و أجعلکم مؤانس نفسی فی جبروت عظمتی و معاشر جمالی فی سماء اقتداری الی الأبد." این وعده را انجیل یوحنا (باب 14، آیات 4-1) مشاهده می‌کنیم که حضرت مسیح به حواریون می‌فرماید، "اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم، باز می‌آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من می‌باشم شما نیز باشید."

7- دخول افراد خارج از ملکوت به آن و بیرون ماندن ساکنان ملکوت: جمال قدم خطاب به ملاّ انجیل می‌فرمایند، "یا ملاّ الانجیل قد دخل الملکوت من کان خارجاً منه." این موضوع قبلاً ذکر شد. بیان حضرت مسیح در انجیل متی، باب 8، آیه 12 مندرج است.

### استفاده از اصطلاحات انجیلی

جمال مبارک، شاید برای آن که به زبانی آشنا تکلم فرمایند، یا که شاید برای

یادآوری مواردی که حضرت مسیح عنوان فرموده‌اند، بعضی از اصطلاحات مذکور در انجیل را ذکر می‌فرمایند که به پنج مورد اشاره می‌شود:

1- معروف‌ترین موردی که حضرت مسیح به کار می‌برند آن است که اگر هر یک از اعضاء بدن تو از تو اطاعت نکرد، و در واقع اگر نفس تو مطیع تو نشد، باید آن را رها کنی، یا از خود جدا سازی. حضرت مسیح (در انجیل متی، باب 5، آیه 29) می‌فرماید، "پس اگر چشم راست تو را بلغزاند، قلعش کن و از خود دور انداز. زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت تباہ گردد، از آن که تمام بدنت در جهنم افکنده شود." جمال مبارک می‌فرمایند، "لو يُخَالِفُ فِي ذَلِكَ عَيْنٌ وَاحِدٌ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَقْلَعَهَا." در واقع این مخالفت با نفس و مبارزه با آن است که در بیان دیگر با توصیه به نحر نفس مطرح شده است.<sup>14</sup>

2- در آتش افکندن آنچه که لایق وجود نباشد. این موضوع را حضرت مسیح در مورد اشجار به کار می‌آیند و حضرت بهاءالله نیز در کلمات فردوسیہ بدان اشاره دارند، "انسان بی‌ثمر، به فرموده حضرت روح، به مثابه شجر بی‌ثمر است و شجر بی‌ثمر لایق نار" (مجموعه اشراقات، ص 116). در انجیل متی، این نکته یک بار از قول یحیی تعمید دهنده (باب 3، آیه 10) و یک بار از قول حضرت مسیح (باب 7، آیه 19) بیان شده است: "هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود." حضرت بهاءالله در لوح خطاب به پاپ بدین نکته اشاره می‌فرمایند که در یوم برداشت محصول ظهور الهی

<sup>14</sup> جناب طرازالله سمندری در خاطراتش از حضرت عبدالبهاء نقل می‌کنند که وقتی از هیکل مبارک پرسیدند "مقصود از گاوی که در تورات امر شده است بنی اسرائیل ذبح کنند و در قرآن ذکرش بسیار است، چیست؟" هیکل مبارک فرمودند، "آن گاو هم نفس بوده است که در برابر نفس مقدس امرالله مردود بوده. این است که فرمودند ذبح کنند تا آن که نفس مقدس امرالله زنده شود، یعنی ترک متابعت از نفس خود کنند. مقصود از ذبح، ترک متابعت از او است" (طراز الهی، ج 1، ص 32-331)

واقع شده و بین جمیع اشیاء فصل واقع می‌شود. آنچه را که مطلوب اختیار نماید و "ألقى في النار ما ينبغي لها".

3- ظهور یوحنا در بیابان جهت بشارت به نزدیکی روز لقای مظهر الهی: واقعه مربوط به زمان حضرت مسیح در انجیل متی (باب 3، آیات 1 به بعد) مشاهده می‌شود: "و در آن ایام یحییٰ تعمید دهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده می‌گفت توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است." در این دور مبارک همان حالت را تداعی می‌فرمایند و به این بیان مسیحیان را مخاطب قرار می‌دهند، "يا ملأ الابن قد أرسلنا اليكم يوحنا مرةً أخرى إنه ينادي في برية البیان يا خلق الأکوان طهروا عيونکم قد اقترب يوم المشاهدة و اللقاء".

4- آماده ساختن راه جهت ورود پروردگار: این کلام را نیز در همان باب انجیل متی می‌توان مشاهده کرد، "همین است آن که اشعیای نبی از او خبر داده می‌گوید صدای ندا کنندہ‌ای در بیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طرق او را راست نمایید." در لوح پاپ به همین نکته اشاره دارند، "يا ملأ الانجیل أن اعمروا السبيل قد اقترب اليوم الذي فيه يأتي الربّ الجليل. أن استعدوا للدخول في الملكوت".

5- تعمید جهت پاکی و حصول آمادگی نیز از جمله موارد ملموس و شناخته شده در دور مسیحی است. لهذا حضرت بهاءالله از همان زبان استفاده می‌فرمایند. یحییٰ تعمید دهنده در رود اردن مشتاقان را تعمید می‌داد تا برای ظهور حضرت مسیح آماده شوند و به نصّ انجیل (متی، باب 3، آیه 11) حضرت مسیح به روح القدس و آتش تعمید می‌داد که حضرت بهاءالله آن را "إنه غسلكم بنار الحبّ و ماء الروح" بیان فرموده‌اند. اما در این ظهور اراده الهی به تعمید به آب حیات تعلق گرفته است، "أراد الرحمن أن يغسلکم بماء الحيوان من أيادي الفضل و الاحسان".



## عَلَّتْ و هدف ظهور جمال مبارک

آخرین مطلبی که از محتوای این لوح مبارک ذکر می‌شود، بیان عَلَّتْ ظهور است. قبلاً به این نکته اشاره شود، که حضرت بهاءالله دو راه را در پیش پای مسیحیان نهادند. اقبال به ایشان و اعراض از هیکل مبارک. در حالت اوّل وعده می‌فرمایند که در صورت اقبال و اطاعت از مظهر ظهور الهی در این دور، آنها را ملوک ملکوت و مؤانس نفس خود در جبروت عظمت و معاشر جمالشان در آسمان قدرت و اقتدار خواهند فرمود و این وضعیت ابدی است. اما در حالت دوم که عصیان و اعراض باشد، وعده فرموده‌اند که صبر خواهند کرد و بردباری پیشه خواهند نمود تا که شاید آنها بیدار شوند، چه که رحمت خداوند بر نعمت او پیشی گرفته است. البتّه نصیحت می‌فرمایند که از مُعرضین پیروی نکنند و از کسی که شب و روز به دعوت آنها پرداخته روی برنگردانند.

اگرچه دلیل ظهور حضرت بهاءالله هدایت من علی الارض به ملکوت الهی است که در همین لوح نیز بدان اشارت رفته است، اما موارد مختلفی را که ذکر می‌فرمایند، بیان صور گوناگون همین هدایت است. لهذا به نقل فهرست‌وار آنها تحت عنوان دلایل ظهور یا اهداف ظهور مبادرت می‌شود:

- 1- حیات اهل عالم: "إِنَّا قَدْ بَدَأْنَا نَفْسَنَا لِحَيَاتِكُمْ؛" "هذا رَبِّكُمْ الْعَزِيزُ الْعَلَامُ. قَدْ أَتَى لِحَيَاةِ الْعَالَمِ؛" که البتّه مقصود حیات ابدی جاودانی است که در بیان دیگر در همین لوح تصریح شده است، "أَرَادَ لَكُمْ الْحَيَاةَ الْبَاقِيَةَ." در بیان دیگر اهل عالم را به ورود به ملکوت دعوت کرده می‌فرمایند، "كَذَلِكَ يَا مُرْتَكِبٌ مَنْ أَرَادَ لَكُمْ الْحَيَاةَ الْبَاقِيَةَ."
- 2- اتّحاد اهل عالم: "قَدْ أَتَى ل... اتّحاد من علی الارض کلّها."
- 3- رساندن ماهیان تشنه به بحر عذب فرات: "كنتم حيتان هذا البحر؛ لِمَ مُنِعْتُمْ"

- عن مبدئکم؛ اِنَّهٗ یتموِّجُ اُمام و جوهکم اسرعو الیه." <sup>15</sup>
- 4- آزادی نفوس: "قد حُبِسَ جسدی لِعِیقِ اَنْفُسِکُمْ؛" "اِنَّهٗ قد اَتی مرَّةً اُخری لخلاصکم یا اهل الانشاء." <sup>16</sup>
- 5- حصول عزت اهل عالم: "قبلنا الذلَّةَ لعزکم."
- 6- داخل کردن اهل عالم در ملکوت قدس الهی: "قد اَتی جمالُ القدم باسمه الأَعْظَم و أراد أن یُدخِلَ العالمَ فی ملکوته الأقدس."
- 7- چون انسانها برای نور خلق شده‌اند، مقصود از ظهور خارج کردن آنها از ظلمات است: "قد خَلَقْنَاکُمْ لِلنُّورِ؛ ما نَحِبُّ أن نَتْرُوکَکُمُ النَّارَ أن اُخرجوا یا قوم من الظُّلَمات بهذه الشَّمس الَّتِی اُشرقت مِن افق عناية الله."
- 8- مأوا دادن اهل عالم در ظل رحمت الهی: "قد اَتی من السَّماء کما اَتی اَوَّل مرَّةٍ و أراد أن یاوِیکم فی ظلال رحمته."
- 9- انسانها را حیات بخش عالم و عالمیان نمودن: "تعالیا لَنَجْعَلْکُمْ مُحیی العالم."

<sup>15</sup> یادآور این بیان جمال مبارک در لوح جناب زین‌المقرَّبین است، "مثل ناس مثل حوت است و مثل الواح الهیة ماء. اگرچه نسائم در مرور است و آنی منقطع نه، ولكن در ارسال الواح به قدر امکان تعویق جائز نه. چه که انتشار کلمات الله بین عباد ارواح جدیده منیعه مبذول فرماید."

<sup>16</sup> درباره مقصود از آزادی در امر بهائی شاید این کلام دکتر داوودی وافی به مقصود باشد: "یک نفر بهائی وقتی مطیع قوانین و سنن و تعالیم حضرت بهاء‌الله است خودش را در دنیایی می‌بیند که در آن دنیا، در کلیات، هر کاری، هر امری، تکلیفش مشخص است. در جزئیات اعمال به حال خود رها شده است و همان ایمان کلی که دارد، و همان توجه کلی و تمسک کلی که دارد، او را در هر موردی محدود می‌کند به حدودی که می‌خواهد عمل بکند و می‌تواند عمل بکند. به همین جهت آزاد است حتی اگر قوای خارج از اراده او آزادی او را محدود بکند، چون توجهش را معطوف به عالم دیگری جز عالم مادی کرده، به همین جهت محدود کردن هم برایش رنج‌آور نیست ... وقتی این بند تعالیم را بگسلد تا به حال خود رها شود، آن وقت همین رها شدن به حال خود، او را به بندهایی می‌کشد که هر چه برای آزاد کردن دست و پای خود تلاش کند، همان تلاش، بند دیگری بر بندش می‌افزاید" (انسان در آئین بهائی، جلد اول، طبع 1987 کلمات پرس، ص 212 و 213).

10- تطهیر عالم از عصیان: اشتیاق جمال قدم به مصلوب شدن صرفاً به جهت پاک و طاهر شدن عالم از فساد و آلودگی اینگونه بیان گردیده است،  
 "جسدى یشاقُ الصّليب و رأسى ینظرُ السّنان فى سبیل الرّحمن لیطهرَ العالم  
 عن العصیان."

## سوابق و مضامین تفسیر سوره کوثر

دکتر مهری افنان

تفسیر سوره کوثر از قلم مبارک حضرت نقطه اولی در جواب تقاضای جناب سید یحیی دارابی (وحید) بعد از مراجعت از سفر مکه و قبل از حرکت به اصفهان<sup>۱</sup> در شهر شیراز نازل شده است. تعداد صفحات این اثر گران بها در مجموعه خطی<sup>۲</sup> در حدود ۶۶ صفحه و احادیث منقوله در آخر این اثر که در مورد ظهور موعود اسلام (قائم) است در حدود ۱۳۷ صفحه است. تعداد خطوط در هر صفحه در حدود ۲۲ و تعداد کلمات در هر سطر در حدود ۱۱ عدد است. تمام این اثر به لسان عربی نازل شده است. چنانچه از متن اثر مبارک استنباط می شود تفسیر سوره کوثر بنا به تقاضای جناب وحید بوده است.

در مورد شرح نزول تفسیر سوره کوثر در تاریخ نبیل زرنندی<sup>۳</sup> چنین آمده است که در سومین مرتبه ای که جناب وحید به حضور حضرت باب مشرف شدند بسیار منقلب و متأثر بودند و از تأثیر مقام حضرت اعلی حیرت زده و بی حرکت در مقابل آن حضرت جالس بودند. قبل از وقت عصر، حضرت باب از جناب حاجی میرزا سید علی، خال اعظم، کاغذ و قلمی خواستند<sup>۴</sup> و به تفسیر سوره کوثر مشغول شدند. آیات مانند سیل از قلم مبارک جاری بود و با صوتی لطیف آیات مبارک را تغنی می فرمودند و تا غروب آفتاب این حالت بدون تانی و سکون قلم ادامه داشت. هنگام غروب، تفسیر سوره کوثر تمام شد و بعد هیکل مبارک با صوت مؤثری به تلاوت آیات نازله مشغول شدند. از "بلندی مطالب و تابندگی جواهر ثمینه ای که در مخزن آن آیات بود" سه مرتبه جناب وحید نزدیک بود که بیهوش شوند. گلاب به صورت ایشان پاشیدند تا قوای ایشان تجدید شد و توانستند تا

آخر به این آیات گوش فرا دهند. پس از آن هیکل مبارک به جناب وحید و ملا عبدالکریم قزوینی (میرزا احمد کاتب) که در منزل جناب خال حضور داشتند امر فرمودند که تفسیر سوره کوثر را که اکنون نازل شده بود استنساخ نموده و بعد با کمال دقت با اصل مقابله نمایند. این کار سه شبانه روز به طول انجامید و مخصوصاً احادیثی را که در این اثر نقل شده بود تحقیق نموده همه را در نهایت متانت یافتند.

جناب وحید در حدود ۳۰ هزار حدیث از حفظ داشتند. جناب وحید از مشاهده این مطلب به درجه اطمینان رسیدند و فرموده بودند که اگر "جمع قوای عالم جمع می شدند ممکن نبود ایمان و اطمینان مرا سلب نمایند."

معرفی این اثر مبارک از حد این بنده و امثال من خارج است، زیرا احتیاج به آشنائی کامل با قرآن مجید و احادیث مرویه و اصطلاحات شیخی دارد. بنده فقط سعی خواهم کرد که کلیات مطالب را برای آشنائی کلی و ابتدائی با این اثر والای حضرت اعلیٰ، تا حد امکان، بیان نمایم.

در خطبه این اثر اشاره به مراتب خلقت الهی از مشیت و قدر و قضا و اذن و اجل و حکم (کتاب) و تجلیات ذات خداوندی در عوالم عماء (الهی)، جبروت (مشیت اولیه و انبیاء)، ملکوت (ملائک مؤمنین)، و ناسوت (عالم خاک) و بالاخره ظهور قیامت بر طبق بشارات قرآن می فرمایند. در اینجا به معنی آیه مبارکه قرآن مجید: «إِن اتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» پرداخته، می فرمایند که خداوند به وعده خود وفا فرمود، که اشاره به ظهور مظهر الهی، یعنی وجود مبارک خود ایشان، است که می فرمایند که کتاب مسطر، یعنی میزان و قسطاس عدل، بر آن حضرت نازل شده، و بعد می فرمایند: «قل ان الآن ات الساعة ليتحقق الحق»، که اشاره به ظهور قیامت و ظهور مظهر الهی است و در دنباله آن می فرمایند که آیات الهی از سماء مانند آب روان نازل شد و به اذن و اجازه حق «چشمه کوثر» جاری شد تا بر عالمیان به قدر مقدر عنایت گردد. و سپس بنا به رجای جناب وحید به تفسیر سوره کوثر: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (۴۳ حرف بدون احتساب تشدید) می پردازند.

در مقدمهٔ مطلب اشاره به تقابل حق و باطل می‌فرمایند و اینکه چه بسا افرادی که در ظلمات جهل بسر می‌برند و ادعای حق و حقیقت می‌کنند، در حالی که هیچ امری ثابت نمی‌شود الا آنکه با میزان عدل سنجیده شود، زیرا کسی که ادعای ربط بین خالق و خلق می‌نماید (مظهر الهی) حکمش به «آیات» ثابت می‌شود و کسانی که ادعائی می‌کنند، اگر نزد آنها قسطاس، یعنی ترازوی، عدل (که همان کتاب الهی باشد) نباشد، بر حق نیستند، چنانچه همهٔ فرق ادعای خود را با قرآن و احادیث ثابت می‌کنند. سپس می‌فرمایند امروز «میزان العلم»، حجت الهی، یعنی نفس مبارک خود ایشان است: «انَّ الْيَوْمَ لَيْسَ الْحَقُّ لِيَكُونَ لِأَحَدٍ حُجَّةً إِلَّا نَفْسِي». سپس به اظهار امر پرداخته، همگان را از شک و تأمل در این ظهور عاجز می‌دانند، زیرا خداوند از میان اعجمیین<sup>۵</sup> نفسی را برگزیده تا دین رسول او و اولیائش را حفظ فرماید و به او چیزی عطا کرده که هرگز به نفسی عطا نفرموده است: «انصف بالله حجر ينطق بالشهادة اعظم او ان ينطق فتى عجمي بكلمات التي ذهلت الكل فيها و لقد اعطاه الله حجة لو اجتمع من في السموات و الارض على ان يأتوا بمثلها لم يقدروا»<sup>۶</sup> و اگر کسی در این امر تأمل نماید، یعنی در قبول آن تردید و تأمل کند، از دین خارج است، زیرا این حجت و دلیل همان حجت حضرت محمد رسول الله است، و برای کسی مفری نیست، الا آنکه ایمان آورد و به جنت الهی وارد شود و یا منکر آن گردد و وارد نار شود. سپس اشاره می‌فرمایند که خلق مانند امواتند که صنع حق را از غیرحق تمیز نمی‌دهند. آیا کسی قادر است که به این آیات نظر کند و آن را ساختهٔ بشر فرض نماید؟ سپس به ایراد دلائل دیگر پرداخته می‌فرمایند که اگر اراده فرمایند در ۶ ساعت هزار بیت مناجات از قلم مبارک نازل می‌شود (بیت در آثار حضرت اعلیٰ ۳۰ حرف بدون اعراب و ۴۰ حرف با اعراب است). سپس می‌فرمایند که مجلسی در کتاب خود می‌گوید که صحیفهٔ سجّادیّه در فصاحت با تمام صحف الهی معادله می‌نماید و «زبور» آل محمد است، و حال چگونه «حقیّت» حضرت باب با اینهمه صحائف متعدده که شرق و غرب را پُر کرده است ثابت نمی‌شود؟ آیا چه دلیلی بزرگتر از این نعمت و چه عطیه‌ای بزرگتر از این قدرت است؟ و بعد می‌فرمایند که علماء وقتی می‌خواهند ورقه‌ای را بنویسند مدت‌ها فکر می‌کنند و تازه بعد از اینهمه،

کلام ایشان در مقابل کلام من مانند حرف زدن اطفال است (په‌په‌گفتن اطفال) و فی‌الحقیقه در ترتیب آیات و کلمات شرف و افتخاری نیست، بلکه آنچه مهم است روح آن کلمات است که سرّ ربّانی و ظهور صمدانی است که اصل هر فضلی در آن است. و بعد می‌فرمایند اگر یک صحیفه از صحائف حضرتشان را با تمام کتب مقایسه کنیم یک حرف از این کلمات با همه آنچه در آسمان و زمین است معادله نمی‌نماید، زیرا این کلمات روح حیات است که از مظهر وحدانیت الهیه ظاهر شده و کلمات دیگر مانند جسد است.

سپس خطاب به سائل جلیل می‌فرمایند که خداوند حیّ و قادر است، و اگر من بر حقّ نبودم بر او بود که فردی از افراد بشر را خلق فرماید و در مقابل من قرار دهد و آیاتی مثل آیات من بیاورد تا حجّت من (حجّت آیات) باطل گردد، و حال که خداوند می‌داند و عالم است و کسی را در مقابل من نیاورده است دلیل بر این است که این امر بر طبق اراده او بوجود آمده است. و بعد می‌فرمایند که من از آنها (مخالفین) اتیان به یک حدیث را طلب کردم و آنها نیاوردند و این همان چیزی است که خداوند در قرآن با اهل کفر مجادله فرمود. فرعون در مقام مقابله با حضرت موسیٰ به سحر متوسّل شد و حال آنکه اینها حتّی نتوانستند به یک «حرف» مقابله کنند، و بعد می‌فرمایند که تمام این استدلالات بر حسب ظاهر امور است و اگر فی‌الواقع به سرّ فؤاد و حکم باطن رجوع کنی احتیاج به اشاره و ذکری نیست، زیرا که او (حضرت باب) نفس ظهور است: «لأنّها هو نفس الظهور و تمام البطون و سبحان الله عمّا یصفون». و بعد خطاب به جناب وحید می‌فرمایند که اگر تو از جانب خود و یا از جانب احدی از مردم می‌توانی حجّت و دلیلی بر ردّ این امر بیاوری، بیاور و همه مردم را خلاص کن، و الا بدان که امرالله از این شمس در وسط سماء واضح‌تر و روشن‌تر است. سپس به توضیح این مطلب می‌پردازند که آنچه مردم بر آیات آن حضرت ایراد می‌گیرند و می‌گویند که در آنها اشتباهاتی هست، به علّت این است که بعضی از کلمات را کاتبین وحی نتوانسته اند درست استنساخ کنند و بعضی را دشمنان بر سبیل افتراء گفته‌اند، ولی از این که بگذرد هر آیه‌ای که بر نهج عدل و درستی نیست من از آنها مبرّی هستم، و من در اینجا میزان بیان را می‌آورم تا برای همه حجّت و دلیل باشد. و سپس به نزول

آیات می‌پردازند و در نهایت فصاحت و بلاغت میزان بیان را نازل می‌نمایند. می‌فرمایند که در قرآن حکم کلّ شیئی نازل شده، ولی مردم نمی‌دانند و در آن تفکر نمی‌کنند، زیرا در قرآن آمده است که «اتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فِرْقَانًا»، یعنی اگر پرهیزکار باشید خداوند برای شما فرقان نازل خواهد کرد، و حال مظهر امر خداوند می‌فرماید که این بیانات از جانب خدا است. قسم به خداوند که اگر جنّ و انس جمع شوند قادر نیستند کلماتی مانند آن بیاورند: «فَوَرَبِّكَ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَوْ اجْتَمَعَتِ الْجِنَّ وَالْإِنْسُ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ تِلْكَ الْآيَاتِ الَّتِي نَزَّلْنَا فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ بِإِذْنِ اللَّهِ، لَنْ يَسْتَطِيعُوا وَ لَنْ يَقْدِرُوا وَ لَوْ كَانُوا عَلَى الْأَرْضِ لِقَادِرِينَ». (INBA 53، ص 191) سپس می‌فرماید «قُلْ فَوَيْلٌ لَكُمْ أَنْ شَجَرَةُ الطَّوْرِ قَدْ نَبَتَتْ فِي صَدْرِي فَكَيْفَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ آيَاتِ اللَّهِ وَ لَا تَشْعُرُونَ» (INBA 53، ص 192) که اشاره به مظهریت آن حضرت است و بعد می‌فرمایند که یک حرف از این آیات با هرچه در آسمان و زمین است معادله نمی‌نماید و اگر اهل آسمان و زمین بر انکار آن حضرت قیام کنند نزد ایشان مثل مشتی خاک جلوه می‌نمایند و خداوند بر احوال حضرتشان واقف است، و بعد خطاب به جناب سید یحیی، یعنی مخاطب این تفسیر می‌فرماید: «فَأْتِ بآيَةٍ مِثْلِ تِلْكَ الْآيَاتِ بِالْفِطْرَةِ أَنْ كُنْتَ ذِي عِلْمٍ رَشِيدٍ». و بعد اشاره به آیات خود می‌فرماید: «و لقد نزلنا في ذلك الكتاب كَلِمًا أَنْتُمْ تَرِيدُونَ وَ مَا أَنْتُمْ مِنْ بَعْدِ سَتْسُلُونَ». و بعد اشاره به این مطلب است که احدی قادر نیست حتّیٰ به یک آیه با آن حضرت مقابلی نماید و این را قسطاس و میزان حقّ از باطل قرار می‌دهند و می‌فرمایند که به اندازه کافی از بحر علم الهی و «کتاب لاهوت» و «حجّة جبروت» و «آیات ملکوت» و «سطوت ناسوت» بر عالمیان مبذول شده تا هر کس که بخواهد با این قسطاس و با این میزان، حقیقت را بسنجد. پس از این با بیاناتی بسیار مهیمن می‌فرمایند: «فهل من مبارز يبارزني ببينات الانسان ... و هل من ذی قوّة يکتب مثل تلك الآيات». و بعد جمیع علماء و فلاسفه و اهل روم و شام و عراق و مؤمنین و غیرمؤمنین، همگی را به میدان مبارزه (روحانی) با این جوان عجمی می‌خوانند. القاب «شمس الجلال» و «الطاووس» که به الوان نور شمس ازلی متجلّی می‌گردد و «الحوت المتبلبل فی التراب» که اشاره به بلایا و صدمات وارده بر آن هیکل



مبارک است، در این قسمت به کار برده شده است. سپس در بیان مقام این ظهور می‌فرمایند که سِرِّ رَبَّانِی و تَجَلِّی صَمْدَانِی در هر شیئی ظاهر شده، به طوری که اگر موری بخواهد که قرآن را تفسیر کند قادر است و برای هر حرفی از قرآن تفسیری است و برای هر تفسیری تأویلی و برای هر تأویلی باطنی و برای هر باطن، باطنی الی ماشاء الله وجود دارد، و برای قرآن مقامات و معانی متعددی بر طبق قول قرآن وجود دارد.

سپس به تفسیر سوره کوثر می‌پردازند و از همان ابتدا ایشان به این مطلب می‌فرمایند که کلّ حروفات این سوره حرف واحدند و معانی مختلف و الفاظ مختلف آن همه به یک نقطه ختم می‌شوند و همه در مقام فؤاد و مشعر توحید، از عناصر «ماء کوثر» که واحد است به وجود آمده‌اند و از این آب زندگانی «ماء الحیوة»، همه اسماء و صفات زنده می‌شوند و این آب حیات همان اکسیر احمری است (کیمیا) که هر که آن را به دست آورد مُلک دنیا و آخرت را به دست آورده است و هرچه تا به حال سیّد کاظم رشتی، و قبل از او شیخ احمد احسائی، در معارف الهیه بیان نمودند، با آنچه که آن حضرت (حضرت اعلیٰ) به اذن الهی بر تو (مخاطب لوح) القاء می‌نماید، معادله نمی‌نماید.

سپس به تفسیر یکایک حروفات سوره کوثر می‌پردازند که در حدود ۵۰ صفحه می‌باشد. درک معانی عمیق روحانی و فلسفی تفاسیر این حروف از عهده امثال بنده خارج است، و بنده فقط به تفسیر حضرت اعلیٰ از بعضی از این حروف، برای آشنائی خیلی مختصر با این اثر عمیق اشاره می‌نمایم.

هیکل مبارک در اثنای شرح و تفسیر حروف، مجدداً به اظهار امر و اظهار قائمیت پرداخته‌اند، فی‌المثل آنجا که می‌فرمایند: «... انّ القائم فمّا ظهر یظهر بکتاب جدید و سلطان جدید».

حضرت اعلیٰ این سوره کوتاه و مختصر را از دیدگاه‌های مختلف و به صور متنوعی تفسیر و تبیین می‌فرمایند. مثلاً در ابتدا می‌فرمایند که مقصود از «الف»، «آلاء ربّک»؛ «نون»، «نور ربّک»؛ «الف» ثانی، «امرالله فی ملکوت الامر» است. و بالاخره «ماء کوثر» را از جهتی به آب زندگانی که حضرت خضر آن را

نوشید، تعبیر می‌نمایند که تمام اوامر شریعت و احکام مانند صلوة و زکوة و صوم و حجّ و غیرهم در آن مستتر است و همه از این حرف الف به وجود می‌آید (الف ابتداء حروف است و همه حقایق عالم اکبر در آن است یا از آن شروع می‌شود)، و اگر خداوند اذن عنایت فرماید از همین یک حرف تمام آنچه در قرآن نازل شده استخراج می‌فرمایند و معنی «لا رطب و لا یابس الا فی الكتاب» را اثبات می‌فرمایند، زیرا در این الف هرچه در عالم اکبر (انسان) خلق شده مستتر است و مانند مرآتیی است که عالم اکبر را در خود منعکس می‌نماید.

همان طور که قبلاً هم اشاره شد، در ضمن این تفاسیر، حضرت اعلیٰ به آیات قرآن و احادیث ائمه هدی برای اثبات ظهور قائم، یعنی خود ایشان، و اهمیّت آن، استشهاد می‌فرمایند. مثلاً در این قسمت به قول حضرت علی علیه السلام اشاره می‌نمایند که در ذکر اولیاء الله، یعنی پیروان قائم، فرموده‌اند: «هم نحن و اتباعنا ممن تبعنا من بعدنا. طوبیٰ لنا و طوبیٰ لهم و طوباهم افضل من طوبانا» که اشاره به این مطلب است که خوشا به حال ما و خوشا به حال آنها که بعد از ما می‌آیند و از اتباع ما هستند و ما با آنها یکی هستیم الا آنکه طوبای آنها از طوبای ما بهتر است و سؤال شد که چرا چنین است، آیا ما و آنها هر دو بر یک امر واحد نیستیم؟ و آن حضرت فرمود که علتش این است که آنها چیزی را تحمل می‌کنند که ما نمی‌کنیم و طاقت می‌آورند آنچه را که ما طاقت نمی‌آوریم. و پس از آن حضرت اعلیٰ مجدداً اشاره به این مطلب می‌فرمایند که بر قلب احدی شأن این «فتی» (جوان - یعنی خود حضرتشان) خطور نمی‌کند، و آیا کسی هست که بتواند از یک کلمه «الف» این همه دلائل محکم و متقنی بیاورد؟ البته که چنین امری ممکن نیست، زیرا علم آن حضرت «علم الله» است و به علم الهی این تفاسیر را بیان می‌فرمایند. و بعد اشاره به این مطلب است که اگر اراده فرمایند این سوره مبارکه (کوثر) را آنچنان که می‌دانند تفسیر کنند الواح و اوراق حتیٰ به تفسیر معنی حرف اول آن نیز کفایت نمی‌نماید، که البته همه اینها اشاره به مقام علم لدنی آن حضرت و معانی بسیار عمیق کلمات الهی است. در ادامه این مطالب مثلاً در قسمتی می‌فرمایند: «فو الذی عرفنی آیاته لو یطلع الناس بصبری

بعد علو مقامی ثم حلمی بعد قدرة سرّی ثم علا نیتی، لینصرون آیات ذلك الامر بمداد الذهب وکلمات حسنی...»

و در اثناء تفسیر در جای دیگر می فرماید: «فَالِی اللّٰه اشکوا بّی و حزنی و الیه اقبل بکلی و علا نیتی و علیه اتکل و استعین فیما اخاف و احذر و ما ارى بفضل اللّٰه فی قلبی قدر خردل خوفاً من حکم اللّٰه و لا شکّ فی عهداللّٰه و ما ارى کذب الشیاطین و افتراء المفترین و فتنة المنافقین الا بمثل جناح البعوضه میتة فی ارض البرهوت و علی اللّٰه اتکل و هو حسبی ثم حسبی من اتبعنی. ما شاء اللّٰه لا قوه الا باللّٰه، لن یصیبنا الا ما کتب اللّٰه لنا هو مولینا علی اللّٰه توکلت و علیه فلیتوکل المؤمنون». (INBA 53، ص 219) و باز در جای دیگر: «ان هذا صراط اللّٰه فی السموات و الارض لمن اراد ان یتذکر بآیات ربّه و کان من المهتدین».

و در جای دیگر می فرماید که جناب سید احمد و سید کاظم هرچند که هر دو عالم به قواعد الهیه بودند هیچ حرفی از آنها صادر نشد الا آنکه در کتاب و یا سنت وجود داشت، ولی امر من با آنها متفاوت است زیرا در دست آنها حجّتی نبود که من علی الارض از اتیان به مثل آن عاجز باشم، زیرا «میزان بودن» به تطابق آن با قرآن نیست، بلکه بر همان شأنی که «میزان قرآن» ثابت می شود، آیات حضرت باب هم با همان شأن ثابت می شوند، یعنی با میزان واحد ارادة اللّٰه و «حبه»، زیرا میزان بودن قرآن از آن جهت است که از جانب خدا نازل شده و همچنین است «میزان» بودن کلمات آن حضرت (حضرت باب). و بعد ادامه می فرماید که: «ولکن فی یدای حجه بمثل هذه الشمس فی وسط الزوال، طالعة، ظاهرة حیث لا یکاد یخفی عمّن یوجدھا و انی بتلك الحجة لو نحکم بما نشاء کما نشاء لیس لاحد ان یقول لی ما ورد بتلك الاسماء فی الكتاب و السنة، لان الحجة بالغة... و انی ان انسح حکماً و لا انسح ابداً لم یقدر احد ان یقول لِم و بِم لان بحجة التی اراد الجاحد ان یحتج معی هی کانت فی یدی و ان حلال محمد حلال الی یوم القيمة بتلك الحجة و حرامه حرام الی یوم القيامة بتلك الحجة، مع ان الكل قد ذهبوا بان القائم لما ظهر، یظهر بکتاب جدید و احکام جدید و سلطان جدید...» (INBA 53، صص 228-229)

همان طور که قبلاً اشاره شد، بنده در اینجا فقط به طور مختصر تفسیر بعضی از حروف این آیه را جهت آشنائی مختصر با این اثر عمیق ذکر می‌کنم:

در باره معنی حرف راء (کوثر) می‌فرمایند: «ثم من كلمة الرّاء، رحمة الكلّية الازلية التي خلق الله بها حقايق الموجودات ... و ان بها يأخذ الرضيع ثدى امه و تقوم أمه من محل رقدها اذا سمعت بكائه» (INBA 53، ص 214)

و در باره حرف كاف می‌فرمایند: «ثم من كلمة الـكاف كلام الله في الفرقان الذي لا يحيط ببعض علمه احد من الانسان الا ما علمه الرحمن حكم البيان ثم كلام الله في الانجيل ... ثم كلام الله في التوراة ... ثم كلام الله في كل حين ...»

در باره حرف نون می‌فرمایند: «ثم من النون نور الله في مشكوة الميثاق ثم نور الله في سماء الاشراق»

در مورد حرف راء در کلمه «انحر»، این بار معنی دیگری بیان می‌فرمایند: «ثم من كلمة الرّاء، ربوبية الازلية الاولى في شجرة مباركة التي لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء ...» (در خیلی از آثار حضرت اعلیٰ به آیه نور استشهاد شده است، چنانچه در اواخر این تفسیر هم مجدداً به آن اشاره شده است).

و در ضمن تفسیر حرف الف از کلمه «الأبتر» می‌فرمایند: «ثم من الالف لثالي ابحر اللاهوت ثم لثالي طمطام عدل الجبروت ثم لثالي يم عز الملكوت ثم لثالي انهار التي تجرى ماء الكوثر في ارض الحقايق و الافئدة ثم العقول ثم النفوس ثم الارواح ثم الاجساد ثم ما نزل عليه اسم شيى في ارض الناسوت.» (INBA 53، ص 238)

و در آخر این تفسیر مبارک پس از توضیحات مفصل در مورد هر یک از حروف این آیه، معانی کلیه آن را بیان می‌فرمایند که در مقام ظاهر مقصود از کلمه «کوثر» مقام ولایت حضرت علی (ع) است که خداوند به آن حضرت عطا فرموده و از «فصل لربك» اشاره به مقام حضرت امام حسن (ع) و از «انحر» اشاره به شهادت امام حسین (ع) و از «... شأنك هو الأبتر» مقامات فجّار و مخالفین و ظالمین است و در دنباله مطلب، کوثر را از جهتی دیگر به حضرت رسول (ص) و

ائمه و بالاخره به قائم و به نفس مبارک خود (اظهار امر صریح) تفسیر می‌فرمایند: «و تأول الكوثر بنفسی لانها هو ماء الحيوان الذي يُحیی به الافئدة و القلوب و الحقایق و النفوس و ان ذلك لهو التفسیر القاطع و المعنی الشامخ و المقام الطالع و الجوهر اللامع حیث لا یحیط بظاهره و لا باطنه احد غیر الله». (INBA 53، ص 242) و بعد می‌فرمایند از طرفی دیگر کوثر همان مشیت اولیه است که سرچشمه همه ظهورات است و این قدرت خلّاقه از طریق مظهر الهی، یعنی حضرت رسول اکرم، و فرزندانشان به حضرت باب رسیده است و تعبیر حدیث است که در روز قیامت هر کسی از این کوثر بنوشد هرگز نخواهد مرد و بعد می‌فرمایند که این آیه در حق قائم است و من آن را چنین تفسیر کردم.

و بعد می‌فرمایند معانی دیگری نیز برای این آیه هست که برای حفظ مؤمنین از شرّ مخالفین از آن صرف نظر می‌فرمایند.

همان طور که مشاهده می‌شود این اظهار امر صریح است و پس از پایان تفسیر در حدود ۱۳۷ صفحه استشهاد به احادیث در مورد قائم است که شروع آن با دو آیه از قرآن مجید: «قال الله تعالى و انتظروا انی معکم من المنتظرین ثم قوله تعالى و ارتقبوا انی معکم رقیب» (INBA 53، ص 247) و بقیه تفسیر، تفسیر همه احادیث بعدی و بشارات در باره ظهور است (تفسیر و احادیث مجموعاً در حدود ۲۰۰ صفحه است). بعد از دو آیه فوق از قرآن کریم، به ذکر احادیث از بحار الانوار می‌پردازند: «قال رسول الله (ص) افضل الاعمال امّتی انتظار فرج الله عزّ و جل» و سپس احادیث متعددی از حضرت رسول و امام جعفر صادق و بقیه ائمه در مورد اهمّیت «انتظار فرج» و اینکه کسانی که انتظار آن حضرت را بکشند و او را قبل از آنکه بیاید بشناسند و از این عالم درگذرند، اجر کسانی را دارند که با «قائم» محشور باشند در یوم ظهور او. (INBA 53، ص 249)

حضرت اعلیٰ بشارات در مورد ظهور قائم را به ۱۴ دسته تقسیم می‌کنند، که همه به نحوی از انحاء با ظهور موعود اسلام مرتبط است، و آنها را تحت ۱۴ مطلع ذکر می‌کنند.

مطلع اول همه استشهاد به آیات قرآن مجید در مورد «قائم» است، مانند «یَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا» و «وَأَنْتُمْ أَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجَعْلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجَعْلَهُمُ الْوَارِثِينَ» و «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» و «لَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ» و «أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يُكْشِفُ السُّوءَ» و بسیاری دیگر از آیات آن کتاب مقدس که در حدود بیش از چهار صفحه می باشد.

پس از آن سیزده مطلع شامل احادیثی است که از قول پیغمبر، حضرت علی، امام حسین، امام حسن، علی ابن حسن (امام زین العابدین)، امام محمد باقر، امام جعفر صادق، امام موسیٰ کاظم، حضرت امام رضا (علی ابن موسیٰ)، امام محمدتقی (امام جواد)، امام علی النقی (امام هادی) و امام حسن عسکری است، و بالاخره مطلع چهاردهم احادیثی است که از قول بقیة الله به علی ابن ابراهیم نقل شده است، یعنی احادیثی که منسوب به امام در زمان غیبت اوست.

پس از اتمام مطالع فوق، در وصف جسد قائم، خواص ظاهری او، در ۷ مطلع به احادیث متعددی استشهاد می فرمایند. احادیثی ذکر می فرمایند که در مورد فتنه ای است که قبل از قیام حجّت به امرالله، حادث می شود و به این آیه از قرآن مجید استناد می فرمایند که «قال الله تعالى الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ».

پس از ذکر احادیث «فتنه» به ذکر ۷ نوع حدیث در ۷ مطلع دیگر می پردازند:

مطلع اول - در ذکر آنچه بین جمادی و رجب از قضاء الهی جاری می شود و علامات ظهور (INBA 53، ص 272) و ذکر خطبة امیرالمؤمنین (ع) «... یا عجا کلّ العجب بین جمادی و رجب. فقال رجل من شرطة الخميس ما هذا العجب یا امیرالمؤمنین (ع) قال و مالی لا اعجب و سبق القضاء فیکم و ما تفقهون» (INBA 53، ص 281)

در مطلع ثانی - حدیثی از حضرت رسول اکرم روایت شده است در باره علاماتی که قبل از رجعت ظاهر می شود: «خروج رجل (در باره خود آن حضرت است (حضرت باب)) من ولد حسین بن علی الله یعلم مراده و انا لا اعلم حرفاً و انّ

الخروج ما انا اعرفه هي الخروج بالحكمة و الحجّة لا سواها و من يأول بغير ذلك فلست انا اهله...». (ص 281)

در مطلع رابع - احادیث متعدّدی روایت شده که یکی از آنها از حضرت علی امیرالمؤمنین است: «... ولكن الحجّة يعرف النّاس و لا يعرفونه كما كان يوسف يعرف النّاس و هم له منكرون. ثم تلا يا حسرةً على العباد ما يأتيهم من رسول الا كانوا به يستهزئون». (ص 283)

پس از ذکر این هفت مطلع به ذکر حدیثی از حضرت امام جعفر صادق که فرمود: «كأنّي انظر الى القائم على منبر الكوفة و حوله ثلاثة مائة و ثلاثة عشر رجلاً عدّة اصحاب بدر و هم اصحاب الولاية، و هم حکام الله في ارضه على خلقه...» (INBA 53، ص 286) می‌پردازند. سپس به ذکر علامات رجعت، و بعد رجعت، و رجعت آباء قائم، در سه مطلع می‌پردازند.

سپس در سه مطلب دیگر به ذکر مطالب مربوط به قائم و تولّد او، محل غیبت او، طول عمر و ایجاد شکّ در قلوب مؤمنین از طول غیبت او و ارتداد اکثر آنها از دینشان می‌پردازند.

بعد در ۴ مطلع دیگر مطالب دیگری را عنوان می‌فرمایند و سپس دوباره به ۱۴ دسته حدیث تحت عنوان مطالع چهارده‌گانه که در ذکر علامات رجعت و قبل و بعد آن که قبلاً اشاره فرموده بودند استشهد می‌فرمایند. (INBA 53، ص 311) مثلاً در مطلع رابع به نقل از ابو عبدالله (امام جعفر (ع)) در باره قائم است که قائم می‌فرمایند: «يا ايها النّاس من يحاجني في الله فانا اولي النّاس بالله. يا ايها النّاس من يحاجني في آدم فانا اولي النّاس بآدم. يا ايها النّاس من يحاجني في ابراهيم فانا اولي النّاس بابراهيم. يا ايها النّاس من يحاجني في موسى فانا اولي النّاس بموسى. يا ايها النّاس من يحاجني في عيسى فانا اولي النّاس بعيسى. يا ايها النّاس من يحاجني في محمد فانا اولي النّاس بمحمد. يا ايها النّاس من يحاجني في كتاب الله فانا اولي النّاس بكتاب الله.» (INBA 53، صص 314-315) و بعد مطلب ادامه می‌یابد تا آنجا که نقل شده که اولین کسی که با قائم بیعت می‌کند جبرئیل است، و بعد ۳۱۳ نفر از رجال با قائم بیعت می‌کنند. (INBA 53، ص 315)

پس از پایان مطالع چهارده‌گانه (احادیث)، مطلبی بر سبیل نصیحت و اندرز به مخاطب می‌فرمایند، و بعد در حدود یک صفحه، تفسیری عرفانی بر سوره کوثر می‌فرمایند و پس از آن به اظهار امر می‌پردازند و می‌فرمایند که در دست آن حضرت حجتی است که به واسطه آن قادرند بر هر نوع تفسیری از هر آیه و هر مطلبی که اراده فرمایند. سپس در باره صفات اهل بیان می‌فرمایند که صفاتشان به احدی در امکان مشابهت ندارد زیرا به عطایائی مخصوص شده‌اند که علم کسی به آن نمی‌رسد. آنها قومی هستند که خداوند آنها را از عنصر واحد خلق کرده است. خوشا به حال کسی که قدر آنها را بشناسد و به دیدار آنها مستبشر گردد و به جلوس با آنها افتخار کند.

در جای دیگر می‌فرمایند که آنچه در مورد حروفات و بیان رموز آنها فرمودند همه در عالم امثله و علامات است و آنچه واقعاً اهمّیت دارد این است که شناسائی ذات الهی ممکن نیست، و هرچه را به او نسبت می‌دهیم، مثل اینکه می‌گوئیم خدا خالق ما و رازق و مقدر و مصور ما است، همه به مظهر امر او برمی‌گردد، زیرا غیر خدا قادر بر شناسائی خدا نیست، «السبیل مسدود و الطلب مردود، دلیله آیاته و وجوده اثباته» (INBA 53، ص 342) و مثال آینه و تصویر در آن را ذکر می‌فرمایند. سپس به «تجدد ظهورات» در امکان اشاره می‌فرمایند و بعد این مطلب که خداوند میزانی به ایشان عنایت فرموده که شقی و سعید از یکدیگر تمیز داده می‌شوند و همیشه حجت الهی بین مردم وجود دارد، و به چند حدیث در این مورد استدلال می‌فرمایند، و پس از آن مجدداً به احادیثی استشهاد می‌فرمایند و در ضمن بر حسب موضوع، امر خود را اظهار و ظهور خویش را اثبات می‌فرمایند.

پس از آن به توضیحاتی در مورد «ماء کوثر» می‌پردازند که در ۴ نهر یا چهار چشمه جاری است: ماء غیر آسن (آب پاک غیر آلوده روشن)، لبن خالص، عسل مصفّی، و عین خمر.

تعبیرات و معانی متعدّدی در مورد «ماء غیر آسن» بیان می‌فرمایند که یکی از آنها «مقام مشیّت» است که نهر ماء غیر آسن در مقام ابداع از ظهور «مشیّت» و در مقام اختراع از ظهور «اراده» و در مقام انشاء از ظهور «قدر» و در مقام احداث



از ظهور «قضا» حکایت می‌کند، و پس از آن تعبیرات و معانی دیگری برای حروف سوره کوثر بیان می‌فرمایند. (INBA 53، ص 353)

بعد مطالبی فلسفی در مورد حدیث معروف حضرت علی علیه السلام «السَّيْلُ مسدود و الطلب مردود، دلیله آیاته و وجوده اثباته» و ردّ عقیده وحدت وجود بیان می‌فرمایند. (INBA 53، ص 355)

مقصود از «لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ» مناجات است که عبد بوسیله آن به ذروه قدس می‌رسد. (INBA 53، ص 362) و در اینجا ذکر می‌فرمایند که در مدت ۶ ساعت یک صحیفه (هزار بیت) مناجات از قلم مبارک جاری می‌شود و شرف آن فقط به انشاء کلمات نیست، بلکه به آن است که عبد را در ملکوت اسماء و صفات در اقرب من لمح البصر (کمتر از یک چشم بهم زدن) سیر می‌دهد و اگر مردم لذت این «لَبَنٍ» را بیابند راضی می‌شوند که به دست خود، خود را قطعه قطعه کنند تا بتوانند یک مناجات را بخوانند، زیرا در آن روح ربّانی و سرّ صمدانی مندمج است.

و پس از ذکر چند حدیث دیگر به ذکر بقیه مطلب در مورد نهر «عسل مصفی» که همان «خطب» است می‌پردازند، و می‌فرمایند که از اوّل و دوّم شیرین تر است، زیرا اکثر اعداء الهی با وجود مخالفت‌های خود معذک به فصاحت خطب اعتراف کرده‌اند. (INBA 53، ص 374)

و بالاخره نهر دیگر نهر «خمر حمراء» یا شراب قرمز است که هر کسی قطره‌ای از آن بیاشامد به مقام قدس و قرب جذب می‌شود و صداع در پی ندارد و این نهر از نهر اوّل (آیات) و ثانی (دعا و مناجات) و ثالث (خطبات) و از نفس خودش، یعنی از اشارات لاهوتیه و علامات جبروتیه حکایت می‌کند که شأن «علم» است (INBA 53، ص 376) و کسی نمی‌تواند آن را منکر شود.

و بعد می‌فرمایند که در سینه آن حضرت علمی نهفته است که اصفی از ماء غیر آسن و لطیف تر لبین خالص و شیرین تر از عسل مصفی و الذّ از «خمر الحمر» است و جز مخلصین کسی را از این انهار حظّی نیست.

و بعد می‌فرمایند که اگر سائل کسی غیر از تو، (یعنی جناب وحید بود)، من این اشارات را ابراز نمی‌کردم، زیرا این مطالب در نزد من از کبریت احمر عزیزتر

است. معذک این فیض را از آن جناب منع نکردم و آنچه را خواستی بیان کردم و اگر کسی یک حرف آن را هم بفهمد و خالصاً لله عمل کند نفع آن از هر چیزی بیشتر است زیرا سؤال تو در باره این تفسیر باعث شد که در رحمت بر روی خلق باز شود.

سپس مطالب مهمه‌ای در باره «توحید» بیان می‌فرمایند و سوره توحید (53 INBA، ص 379) را به صور مختلفه تبیین و تشریح می‌نمایند و شواهدی از آیات و احادیث می‌آورند و با یک حدیث دیگر این تفسیر مبارک پایان می‌یابد.

### یادداشت‌ها

- ۱- ماه می ۱۸۴۶.
- ۲- مجموعه خطی شماره ۵۳ از مجموعه ۱۰۰ جلدی INBA، ص ۱۸۱.
- ۳- نبیل زرنندی، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری، نشر چهارم، مؤسسه ملی مطبوعات امری، سال ۱۲۹ بدیع.
- ۴- جناب حاجی میرزا سیدعلی، خال اعظم.
- ۵- عجم یعنی غیرعرب، در اینجا شاید به معنی ایرانیان باشد.
- ۶- مجموعه خطی شماره ۵۳ از مجموعه ۱۰۰ جلدی INBA، ص ۱۸۴.

# مروری بر عناوین و مقام حضرت ربّ اعلیٰ مطابق آثار مبارکه ایشان؟

محمد قاسم

## بیات

### مقدمه

گروهی از محققانی که با کل آثار مبارکه حضرت باب آشنائی ندارند تصور نموده اند که حضرت اعلیٰ در دوره شش ساله رسالتشان بتدریج مقام خویش را از باب قائم آل محمد به یک پیامبر بالا بردند.

در این مقاله خواهیم دید که ایشان از ابتدای اعلان امر مبارک مقام خویش را به مؤمنینی که آمادگی روحی و شایستگی شنیدن مقام مظهریت ایشان را داشتند بدون هیچگونه رمز و کنایه ای اظهار فرمودند. و اما در مورد سایر خلق، مطابق سنن انبیاء قبل، در مواجهه با مؤمنین قشری که متابعت و تقلید از علمای بی عمل مینمودند، وجوهی از حقیقت مقام و امر خویش را، تدریجاً و مطابق با پیشرفت استعدادات روحانی آنان اعلان نمودند.

این مقاله را که کلاً با استشهاد به بیانات حضرت اعلیٰ تهیه شده در سه بخش عرضه میکنیم: بخش اول در باره علل اعلان تدریجی مقام حضرت اعلیٰ، بخش دوم مختصّ عرضه القاب و عناوین ایشان، و بخش سوم اختصاص به رسالت و مقام ایشان دارد

**بخش اول - حکمت اعلان تدریجی مقام رسالت در ابتدای امر به آنان که هنوز استعداد کامل شنیدن این حقیقت را نداشتند**

در بیانات زیر به ذکر مواردی از حکمت اعلان تدریجی مقام حضرت اعلیٰ آنچنانکه در آثارشان آمده قناعت میکنیم.

در سوره بیست و هشتم کتاب قیوم الاسماء که اولین اثر ایشان پس از اعلان رسالت است (مندرج درص 35 - منتخبات آیات حضرت نقطه اولی عز اسمه الاعلی)، مشیت اول که حقیقت متجلی در حضرت باب است او را به ظرفیت کم روحانی خلق زمان یادآور میشود و آنکه بازهم در آینده فرصت دیگری برای بیان اسرار فراهم خواهد آمد پس فقط به عیان کردن سری از اسرار کفایت کنند:

"یا قرّة العین، لاتجعل یدک مبسوطة علی الامر، لانّ الناس فی سُکران من السّر و انّ لک الکرّة بعد هذه الدّورة بالحقّ الاکبر هنا لک. فظاهر من السّر سرّاً علی قدر سَمّ الابرة فی الطورا الاکبر، لیموتنّ الطوریون فی السّیناء عند مَطلع رشح من ذلك النور المهیمن الحمرء باذن الله الحکیم..."

که ترجمه به مضمون فارسی بیان مبارک اینست: ای قره العین (اشاره به نفس حضرت اعلی) دستان خویش را بر این امر کاملاً باز مکن زیرا مردمان بیخبر از رموزند و ترا به حقّ اکبر فرصت دیگری بعد از این دوره خواهد بود. پس از این اسرار رمزی بقدر سوراخ سوزنی در طورا کبر را بر آنان بتابان تا ساکنان طور در سینا را به اذن خداوند حکیم با قطره ای از این نور مهیمن حمراء تقلیب روحانی نمائی.

و در سوره چهل و هفتم قیوم الاسماء (ص 159 نسخه خطی قیوم الاسماء) می بینیم که حق در توصیف خلق زمانش میفرماید که قادر بدرک حقیقت توحید نیستند و از حقیقت مقام مظهر امرش چون سایه در خورشید معدوم میشوند. پس حضرت اعلی را پند در ابلاغ تدریجی امر مبارک میفرماید:

"یا قرّة العین، لو کنت تعلمت و تکلمت مع المؤمنین ممّا قد کنت علیه بالحقّ الاکبر، لانفضوا المؤمنون من حولک كما عدمت الظلمة عند مطلع الشمس فارحم علی المؤمنین بعفوک فان الناس لن یبلغوا الیک الا کمثل بلاغ النملة الی التوحید فاستغفر لهم و توکل علی الله..."

که ترجمه بمضمون فارسی بیان مبارک اینست: ای قره العین (اشاره به نفس حضرت اعلی) اگر به حقّ اکبر از آنچه دارائی به مؤمنین بیاموزی و سخن بگویی، مؤمنین بهمان صورتیکه تاریکی با طلوع خورشید نابود میشود از کنارت

پراکنده خواهند شد. پس بدانان از روی بخششت رحم کن، زیرا آگاهی مردمان از توحید بقدر درک مورچه ای است. پس بر آنان ببخش و توکل بر خداوند کن (...)

و آنگاه در کتاب دلائل سبعة (صص 84 - 85) منتخبات آیات از حضرت نقطه اولی عزّ اسمہ الاعلیٰ) به پاره ای از اسامی خویش اشاره فرموده و پذیرفتن عنوان "بایبیت قائم آل محمد" و احکام اسلام در ابتدای ظهور را فضل و رحمت به خلق بیان میفرمایند:

"و نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حقّ مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد، مقامی که اول خلق است، و مظهر ظهور آیه انی انا الله، چگونه خود را با اسم بایبیت قائم آل محمد ظاهر فرمود، و با حکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود، تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید، و ببینند این مشابه است با خود ایشان، لعلّ محتجب نشوند، و بآنچه برای آن خلق شده اند غافل نمانند".

و در کتاب بیان فارسی در همین مضمون و در بی ثمر ماندن خلق پس از اینهمه فضل حقّ چنین میفرمایند:

"و باز باین همه فضل و رحمت که از مقام نقطه نیت خود را در مقام آخر ابواب ذکر کرد لعلّ از صعق نجات یابند و توانند متحمل شد. اگر چه آخر همان ظهور اول است نزد اهل حقیقت ولی ثمر نبخشید خلق را".

### بخش دوم - اسامی و القاب حضرت ربّ اعلیٰ در آثار بیانی

اسامی و عناوین و القابی که حضرت ربّ اعلیٰ در اشاره به نفس مقدس خود در آثار خویش بکار برده اند فراوان و متنوعند. در اینجا با تعدادی از این القاب آشنا میشویم: باب، باب العلم، باب حجّت الله، حضرت حجّت، باب الله، باب الله الاعظم.

باید توجه نمود که عنوان باب در آثار حضرت اعلی در اشاره به شمس حقیقت و پیامبر است. مثلاً ایشان در کتاب بیان باب ششم واحد چهارم میفرمایند:

"شمس حقیقت در این کور با اسم باییت مُشرق الی ظهور مَن یُظهره الله".

ذاتِ حروفِ سبع (حروف هفتگانه "علی محمد")، مطابق کتاب بیان باب اول واحد اول اشاره به خود حضرت باب است: "انّ ذاتِ حروفِ سبعِ بابُ الله". ذکر.

نقطه، حضرت نقطه، نقطه بیان، نقطه حقیقت، عنوان نقطه در آثار حضرت اعلی بمعنی حقیقت مظاهر الهی و پیامبران است که تجلی مشیت اولیه در وجود آنان است. حضرت اعلی در باب پانزدهم از واحد اول کتاب بیان فارسی (ص 9) عنوان حجّت و نقطه را در حقّ خویش با عنوان نقطه و رسالت حضرت رسول اکرم یکی میخوانند:

"در اینکه حضرت حجّة ظاهر شد بآیات و بیّنات بظهور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است".

قرّة العین و شجره حقیقت.

اکنون این عناوین و القاب و ذکر مقامات را در متن تعدادی از آثار ایشان زیارت میکنیم:

توقیع لطیف حضرت اعلی از ماکو به محمد شاه شامل اشاره به بسیاری از این مقامات و القاب خویش است. (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صص 14-13):

"الا اننی انا رکنٌ من کلمة الاولی التي من عرفها عرف کل حقّ و یدخل فی کل خیر و من جهلها جهل کل حقّ و یدخل فی کل شر ... قد جعل الله کلّ مفاتیح الرضوان فی یمینی و کل مفاتیح النیران فی شمالی ... انا النقطة التي ذوّت بها من ذوّت و اننی انا وجه الله الذي لا يموت و نوره الذي لا يفوت. من عرفنی ورائه الیقین و کل خیر، و من جهلنی ورائه السّجین و کل شر... (که ترجمه مضمون فارسی بیان مبارک اینست: بدان که من همانا رکنی از کلمة الاولی

هستم که هر که مرا شناخت کلّ حق را شناخته، و بهمه خیر رسیده، و هر که از عرفان من غافل گشت از کلّ حق غافل گشته و به همه شر رسیده، ... خداوند همه کلیدهای رضوان را در سمت راست من و همه کلیدهای آتش را در سمت چپ من قرار داده است ... من همان نقطه ای هستم که همه وجود از آن خلق شده، و من همانا وجه او هستم که نمیرد و نور او هستم که نمیرد. هر که مرا شناخت یقین و کل خیر برای اوست، و هر که از من غافل شد جهنم و همه شر برای اوست...

و سپس در همین توقیع (صص 17-16 همین کتاب) میفرمایند:

بعد از آنکه مطلع شدم باین حکم، نوشته‌ای بحضور مدبّر ملک فرستادم، که والله بقتل رسان و سر مرا بفرست هرجا که میخواهی، زیرا که زنده بودن و بلا جرم بمحل مذنبین رفتن سزاوار نیست از برای مثل من. آخر جوابی ندیدم، اگرچه یقین است که جناب حاجی بکما هی امر علم نرسانیده، والا قلوب مؤمنین و مؤمنات را بلاحق محزون نمودن اشدّ است از تخریب بیت الله، و قسم بحقّ که امروز منم بیت الله واقعی و کل خیر، من احسن بی فکانما احسن بالله و ملائکته و کل احبائه، و من اساء بی فکانما اساء بالله و اولیاء الله (به مضمون: هر آنکس که بمن خوبی کند همانند آنست که بخدا نیکی نموده و به ملائکه و احبای او، و هر آنکس که بمن بدی کند مانند آنست که بخدا و اولیای او بدی نموده) ... مُجمل قول آنچه انسان تمنا دارد از خیر دنیا و آخرت نزد من است، و اگر کشف حُجُب شود محبوب کل منم، و احدی مرا منکر نخواهد شد ... بحقّ خداوند اگر بدانی آنچه میدانم کلّ سلطنت دنیا و آخرت را میدهی براینکه مرا راضی نمائی در اطاعت حقّ ...".

بنا به همان حکمتی که در بیانات قبلی حضرت اعلی زیارت نمودیم حتی در این توقیع خطاب به محمد شاه هم ایشان از روی فضل اشاراتی به مقام بابیت حجت الله مینمایند که برای تسکین قلب شاه و وزرایش منظور گشته، ولی امر خود را امر حجّت حقّ مینامند (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صص 14 - 15):

"قسم بحقّ فرد احد که بمن عطا نفرموده حجّت خداوند آیات و علامات ظاهره را الا آنکه کل اطاعت نمایند امر او را ... خداوند شاهد است که مرا علمی نبود

زیرا که در تجارت پرورش نمودم. در سنه ستین قلب مرا مملو از آیات محکمه و علوم متقنه حضرت حجة الله علیه السلام فرمود تا آنکه ظاهر کردم در آن سنه امر مستور را و رکن مخزون را بشأنی که از برای احدی حجتی باقی نماند ... و در همان سنه رسول و کتاب بحضور آن حضرت فرستادم که آنچه لایق بساط سلطنت است در امر حجت حق اقدام شود...".

و در کتاب مهیمن قیوم الاسماء خود را باب الله الرفیع و ذکر میخوانند و از این قبیل بیانات است که مراد از باب، باب الله بوده است (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص 29) :

"و انّ الذین یکفرون بباب الله الرفیع انا قد اعتدنا لهم بحکم الله الحقّ عذابا الیما و هو الله کان عزیزا حکیما. انا نحن قد نزلنا علی عبدنا هذا الکتاب من عند الله بالحقّ ... فاسئلوا الذکر تأویله فانه قد کان بفضل الله علی آیاته بحکم الکتاب علیما ...". و ترجمه به مضمون فارسی بیان مبارک اینست: کسانی که به باب بلند پایه خداوند کافر گردند بحساب آنان بحکم خداوند عذاب دردناکی خواهم داد، همانا خداوند عزیز و حکیم است. همانا ما این کتاب را بر بنده خود از جانب خداوند بحق نازل نمودیم ... پس از ذکر (حضرت اعلی) تأویل آنرا بپرسید، که او بفضل خداوند بر آیات او بحکم کتاب عالم است.

حضرت اعلی در همین کتاب مهیمن خود را با عناوینی زیبا و پر معنی چون صراط اکبر، کلمة الاکبر، ذکر الله، ذکر الله اکبر، باب الاعظم، یوسف الحقّ، غلام العربی، حوریّه، غلام الفتی العربی، عبدالله و باب بقیة الله، علی فی الملاء الاعلی، طیر المغنی فی جوالعماء، شجرة المشتعلة من نار القدیمة، نور من الله، و رقاء المغنیة فی جوالعماء، منذر وهادی و مهدی، نبأ عظیم، بیت مرفوع و مشکوة مزیئی ... نار فی النار مخفی در نار حول طور.

در عین حال در اشاره به جنبه عنصری هیکل مبارک خود را بشری چون انسانهای دیگر مینامند (مستخرجاتی از قیوم الاسماء - منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص 26):



" ... انّ هذا لهو الحقّ صراط الله في السمّوات والارض فمن شاء اتخذه الى الله بالحقّ سبيلا، ... ان هذا لهو الحقّ بالحقّ على الكلمة الاكبر من الله القديم قد كان من حول النار مبعوثا (ص 26)، ... يا اهل الارض من اطاع ذكرالله وكتابه هذا فقد اطاع الله و اوليائه بالحقّ و قد كان في الآخرة من اهل جنة الرضوان عندالله مكتوبا ... و قالوا المسلمون بالحقّ ربّنا سمعنا نداء ذكرالله و اطعناه فاغفر لنا فانك الحقّ واليك المصير بالحقّ مآبا (ص 28) ... يا ايها الناس ان كنتم تؤمنون بالله وحده فاتبعوني في ذكرالله الاكبر من ربكم ليغفرالله لكم خطاياكم و ان الله قد كان بالمؤمنين غفارا رحيمًا (ص 29) ... اتقوا الله ولا تقولوا في ذكرالله الاكبر بشيئ من دون الله فانا نحن قد اخذنا ميثاقه عن كل نبى و امته بذكره و ما نرسل المرسلين الا بذلك العهد القيم و مانحكم بالحقّ بشيئ الا بعد عهده في ذلك الباب الاعظم، فسوف يكشف الله الغطا عن بصائرکم في الوقت المعلوم هنا لك انتم لتنظرنّ الى ذكرالله العليّ شديدا(ص 30) ... يا اهل المشرق والمغرب كونوا خائفين عن الله في امر يوسف الحقّ بان لا تشتروه بثمان بخس من انفسكم ولا بدراهم معدودة من اموالكم لتكونوا في ذكره من الزاهدين على الحقّ بالحقّ في حول الباب محمودا(ص 32) ... يا اهل الارض اسمعوا نداءالله من هذاالغلام العربيّ الذي قد اصطفاه لنفسه وهو الحقّ بالحقّ حول النار قد كان مأمورا(ص 33) ... يا اهل الارض تالله الحقّ اني لحوارية قد ولدتنى البهاء في قصر من قطعة الياقوت الرّطبة المتحركة و اني تالله ما رأيت شيئا في ذلك الجنة الاكبر الا و قدنطقت عن الذكر في وصف هذاالغلام الفتى العربيّ و ان ربكم الرحمن لا اله الا هو ... فسبحان الله بارئته ذى العرش القديم فما هو الا عبدالله و باب بقيّة الله موليكم الحقّ ... يا كلمة الاكبر ... و لعمري اقبل الى ولا تخف انك انت العليّ في الملاء الأعلى و قد كان سرّك على لوح العالمين من حول النار مسطورا و لسوف يعطيك ربك حكم الكل بما قد كان حكمه على العالمين محيطا(ص 36) ... فاقروا ما تيسر من هذاالقرآن بكرة و اصيلا و رتلوا هذاالكتاب باذن الله القديم على لحن من ذلك الطير المغنى في جوارعماء ترتيلا(ص 37) ... يا اهل الارض اسمعوا ندائي من حول تلك الشجرة المشتعلة من نارالقديمة الله لا اله الا هو وهو الله كان عليا حكيمًا(ص 38) ... يا اهل الارض لقد جائكم النور من الله

بکتاب هذا على الحقّ بالحقّ مبينا لتهدوا الى سبل السّلم و لتخرجوا من الظلمات الى النّور باذن الله على هذا الصّراط الخالص ممدودا(ص 41) ... يا ثمرة الفؤاد فاسمع هذا النداء من هذه الورقاء المغنّية في جوّ العماء انّ الله قد اوحى إليّ بالحقّ إنّى انا الله الذى لاله الا هو و هو الله كان عزيزا حكيما ... و انّ الله قد جعلك على الحقّ بالحقّ منذرا و على المؤمنين هاديا و على سرّ الكتاب مهديّا(ص 44) ... يا قرّة العين انك انت النّبأ العظيم فى الملاء الاعلى و على ذلك الاسم عند اهل العرش قد كنت بالحقّ معروفًا(ص 48) ... قل انى انا البيت قد كنت بالحق مرفوعا و انى انا المصباح فى المشكوة قد كنت بالله الحقّ على الحقّ مضيا و انى انا النار فى النور على نور الطور فى ارض السّرور قد كنت حول النار مخفيا(ص 49) ...".

و ترجمه به مضمون فارسى بیانات مبارکه اینست: ... همانا این امر حقّ است و راهی است از جانب خداوند چه در آسمان و چه در زمین، و برای کسانی است که میخواهند راه برحقى را بسوی خداوند در پیش گیرند، ... این همانا آن حقی است که بر حق بر کلمه اکبرش نازل گشته که از جانب خداوند قدیم در کنار آتش مبعوث گردیده (ص 26)، ... ای اهل زمین هرآنکس که ذکرالله و کتاب او را اطاعت کند همانا خداوند و اولیای او را بحق اطاعت کرده، و در آخرت از ساکنان بهشت در نزد خداوند مذکورند ... و مسلمانان بحق میگویند که ای خداوند ما ندای ذکرالله را شنیدیم و بر او عیب گرفتیم، پس بر ما ببخشا و از توست که عاقبت ما بخیر گردد (ص 28) ... ای مردمان اگر بخداوند واحد مؤمنید پس از من در ذکرالله اکبر از جانب خداوندتان پیروی کنید تا خداوند خطاهای شما را بر شما ببخشاید، و همانا خداوند به مؤمنین غفور است و رحیم (ص 29) ... پس از خدا بترسید و در باره ذکرالله الاکبر بچیزی که از جانب خدا نیست سخن مگوئید، و ما همانا میثاق او را از همه انبیاء و امتشان بذکر او گرفته ایم، و ما فرستادگانی نفرستادیم مگر آنکه این عهد مستقیم را از آنان گرفتیم، و ما بچیزی بحق حکم نکنیم مگر بعد از آنکه عهد او را بر این باب اعظم گرفته باشیم، پس بزودی خداوند پرده از چشمانتان در وقت معلوم برگیرد و آنوقت است که بر ذکرالله العلی بسختی نظاره خواهید کرد (ص 30) ... ای اهل مشرق و

مغرب در امر یوسف حقّ از خداوند بترسید و او را بقیمت ناچیز انفس خود و یا بپول کم از اموال خود مفروشید تا اینکه از روی حقیقت از ذکر او در حول باب محمود از زاهدین باشید (ص 32) ... ای اهل ارض ندای خداوند را از این غلام عربی بشنو، کسی که خداوند او را برای خود برگزیده است و اوست که بحق در کنار آتش اینچنین مأمور است (ص 33) ... ای اهل زمین قسم بحق خداوند که من فرشته ای هستم که بهاء در قصری از قطعه ای یاقوت تازه مرا بدنیا آورد، و قسم بخدا که ما در این جنت اکبر چیزی نمی بینیم جزوصف این غلام جوان عربی، و همانا خداوند تو رحمان است و غیر از او خدائی نیست ... پس پاک و مقدس است خداوندی که آفریدگار است و دارای عرش قدیم است، و همانا او نیست مگر عبدالله و باب بقیةالله که مولای برحق شماست ... ای کلمه اکبر ... و قسم به عمرم، بسوی من اقبال کن و هراسان مباش، همانا تو در ملاً اعلی علی هستی، و راز تو بر لوح عالمیان در کنار نار نوشته شده، و بزودی خداوندت حکم کل را که بر همه عالمیان محیط است بشما عطا خواهد کرد (ص 36) ... پس هر قدر که میسر شود از این قرآن در بامداد و غروب قرائت کن، و تلاوت کنی این کتاب را با اجازه خداوند قدیم با لحنی از این طیر که جو عماء میخواند (ص 37) ... ای اهل ارض ندای مرا از کنار این درخت مشتعل از آتش قدیمی خداوند بشنوید که خداوندی نیست غیر از او و همانا اوست که بلند قدر و حکیم است (ص 38) ... ای اهل ارض همانا بدرستی نور از جانب خداوند با این کتاب برحق مبین بسوی شما آمد تا شما را بر راههای صلح و آشتی هدایت کند و به اذن خداوند شما را بر این راه پاک گسترده از تاریکی بیرون آورد (ص 41) ... ای ثمر روح، پس بشنو این ندای این روح قدسی را که در فضای الهی میسراید که همانا خداوند بحق بر من وحی فرمود، که من خداوندی هستم که که غیر از او معبودی نیست، و اوست که عزیز و حکیم است ... و خداوند ترا برحق هشدار دهنده ای، و بر مؤمنین هدایت کننده ای قرار داده، و بر رمز کتاب هدایت نموده (ص 44) ... ای قرّة العین همانا تو در نزد ملاً اعلی نبأ عظیمی، و در نزد اهل عرش به حق معروف به این اسمی (ص 48) ... بگو من همانا بیتی هستم که بحق برپا داشته شده، و همانا چراغی هستم که در این چراغدان باراده حق روشن

گشته، و من آن آتشی هستم که بر نور طور در ارض سرور در کنار آتش پنهانم (ص 49) ...

و در پس اینهمه القاب و عناوین که نظر به تجلی مشیت اولیه در وجود این شجره حقیقت دارد آنگاه در این کتاب قیوم الاسماء (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص 49) به مقام انسانی خویش اشاره نموده و خود را بشری چون سایر انسانها مینامد: "و ما انا الا بشر مثلکم یمنّ الله علیّ کما شاء بما شاء و ما کان لامر ربکم الرّحمن فی امّ الکتاب تحدیدا".

و مضمون فارسی این بیان مبارک اینست: و من نیستیم مگر بشری چون شما، که خداوند بطریقی که اراده نموده بر من منت نهاده، و در امر خداوند رحمان در کلامش محدودیتی نیست.

### بخش سوم - شرحی بر مقام و رسالت حضرت اعلی باستناد آیات مبارکه ایشان -

آثار حضرت ربّ اعلی فراوان و متنوعند، ولی با استعانت از چند اثر ایشان چون کتاب بیان فارسی، کتاب قیوم الاسماء، دلائل سبعة، و خطابات ایشان به محمد شاه قاجار، میتوان به جوهری از مقام این مظهر ظهور الهی پی برد.

در متون زیر با جوهری هر مقامات حضرت باب بعنوان یک پیامبر مستقل و امر او بعنوان یک دیانت جدید آشنا خواهیم شد، و با درک پیوستگی حقیقت ایشان و امر مبارکش با سایر پیامبران و ادیان سابقه، مقام ایشان را بهتر خواهیم شناخت. برای این مطلب با استفاده از چند مضمون کلی به بررسی نکاتی از مقام و رسالت ایشان می پردازیم:

1 - حضرت باب شرط پذیرفته شدن ایمان هر مؤمنی را به ادیان گذشته پذیرش امر و کتاب خود میداند، چه که ایشان علت خلق ممکنات است و عهد او از هر نبی قبلی گرفته شده:

در کتاب مهیمن قیوم الاسماء زیارت میکنیم که هرآنکس که به محمد و کتاب او فرقان ایمان دارد، و این کتاب عبد ما را منکر شود، ایمانش بمحمد و کتاب او نزد خداوند کذب است (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص 29) :

"يا اهل المدينة انتم المشركون برّبکم ان كنتم آمنتم بمحمد رسول الله و خاتم النبیین و كتابه الفرقان الذي لا يأتيه الباطل فانا قد نزلنا على عبدنا باذن الله هذا الكتاب بمثله ان لم تؤمنوا به فایمانكم بمحمد و الكتاب من قبل على الحق قد كان كذبا عند الله مشهودا، و ان تكفروا به فكفركم بمحمد و كتابه عند انفسكم قد كان باليقين على الحق بالحق معلوما...".

و ترجمه به مضمون فارسی بیان مبارک اینست: ای اهل مدینه (کنایه از مسلمین است)، شما بخداوند مشرکید. اگر به محمد رسول الله و خاتم انبیاء و کتاب او فرقان که باطلی را نیاورده مؤمن بودید، پس ما همانا بر عبد خود باذن خداوند کتابی چون آن نازل نمودیم. اگر باین ایمان نیاورید همانا ایمان شما بمحمد و کتاب او باشکاری نزد خداوند باطل است. و اگر باو کافر شوید کفر شما بر محمد و کتاب او به یقین و بحق آشکار گردد.

در همین کتاب است که لسان حق علت خلقت خلق را معرفت این مظهر جدیدش میخواند چون عهد او را قبل از خلقت از همه اشیاء گرفته است (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص 41) :

"يا قرّة العين بلغ ما انزل اليك من جود الرحمن على نفسك و ان لم تفعل لن يعرف الناس سرنا، و ان الله ما خلق الخلق الا لمعرفة، و ان الله قد كان بكل شئى عليما و عن العالمين غنيا" ... (ص 42) الله لما خلق الذكر قد عرضه فى مشهد الاذن على الاشياء من كل شئى فسجدوا الملائكة اجمعهم لله الاحد الفرد و استكبر الابليس عن التسليم للذكر فقد كان بذلك فى كتابه متكبرا ملعونا ... (ص 43) و ما من شئى الا و قد اخذنا عهد الذكر عنه فى بدئه و لامردّ لحكم الله فى تزكية العالمين بحكم الكتاب الذى قد كان بايدي الباب مسطورا...".

و ترجمه به مضمون فارسی بیان مبارک اینست: ای قرّة العین، هر آنچه که از جود رحمن بر نفس تو نازل گشته ابلاغ کن، و اگر چنین نکنی ناس رمز ما را نخواهند

شناخت ، و همانا خداوند خلق را جز برای معرفتش نیافریده. و همانا خداوند بهر چیزی آگاه است و از عالمیان بی نیاز ... هنگامی که خداوند ذکر (حقیقت حضرت اعلی را) را آفرید او را در مشهد اذن بر همه اشیا عرضه فرمود، پس جمیع ملائک جز یکی بر خداوند واحد یگانه سجده نمودند و ابلیس از تسلیم به ذکراستکبار کرد، و از اینرو او در کتاب الهی متکبر و ملعون گردید ... و هیچ شیئی نیست مگر آنکه ما عهد ذکر را از او بهنگام خلقش گرفتیم. و هیچ گریزی از حکم خداوند برای تزکیه عالمیان نیست مگر اطاعت از حکم کتابی که بدست حضرت باب مرقوم گشته.

توجه بفرمائید که در این بیان مبارک اشاره ای هم به حدیثی قدسی است که: "كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف" یعنی گنجی بودم پنهان، دوست داشتم که شناخته شوم، از اینرو خلق را آفریدم تا آنکه مرا بشناسند (1).

و خصوصاً در استدلال بر مقام رسالت خویش و شأن اثار بدیع امر مبارک میفرمایند که فرقان حکم حضرت ذکر را ابلاغ نموده است و کتاب او همچون قرآن است، (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص 44) :

"يا ايها المؤمنون لا تقولوا على كلمة الشرك بعد الحق، فان الفرقان من قبل قد بلغكم الى الحق حكم الباب محمودا، فوريكم ان هذا الكتاب هو الفرقان من قبل اتقوا الله ولا تكفروا ببعض الكتاب بعد الثواب لبعضه و ان ربكم الله لهو الغنى وهو الله كان بكل شيى شهيدا ...".

که ترجمه به مضمون فارسی بیان مبارک اینست: ای مؤمنین کلمه حق را شرک مگوئید چونکه کتاب قرآن از قبل حکم حضرت باب را بشما ابلاغ کرده بود. قسم بخداوند که این کتاب او همچون فرقان است، از خدا بترسید و کتاب او را با کتاب دیگر تکفیر مکنید. همانا خداوند از همه چیز بی نیاز است و او بهمه چیز شاهد است.

و با تأکید بیشتری بمقام رسالت خویش میفرمایند که اصولاً نبی ارسال نشده مگر عهد ذکر را از او گرفته اند (ص 45) : "و ما ارسلنا من نبی الا وقد اخذناه بالعهد

للذکر و یومه الا ان ذکرالله و یومه فی المنظر الاعلی لدی ملائکة العرش قدکان بالحقّ علی الحقّ مشهوداً".

و مضمون فارسی بیان مبارک اینست: و نفرستادیم نبیی را مگر آنکه از او عهد و یوم ذکر را گرفتیم، و ذکرالله و یوم او بحق در نزد ملائکة عرش آشکار است.

و از فضل و رحمت خود در شأن مقام خویش به مسلمانان میفرمایند که کتابِ حجتِ ایشان چون کتابِ حجتِ محمد رسول الله است (ص 47):

"اسمع نداء ربک علی جبل السیناء ... هذا کتاب قدانزلناه مبارک بالحقّ مصدّق علی الحقّ لیعلم الناس ان حجة الله فی شأن الذکر کمثل حجّته لمحمد خاتم النبیین و قد کان الامر فی ام الکتاب عظیماً".

که ترجمه به مضمون فارسی بیان مبارک اینست: بشنو ندای ربّت را از جبل سیناء ... این کتابی است که بحق در تصدیق حق نازل کردیم تا ناس آگاه شوند که حجت الله در شأن ذکر چون حجت او در حق محمد خاتم النبیین است و امر او در کتاب کلام الهی عظیم است.

حضرت اعلی چون عیسی مسیح در استدلالی دیگر در شأن خویش و امر بدیعیش و آنکه هر دین جدیدی ثمر و تحقق و تکامل دیانت قبل است امر بابی را سرّ دیانت اسلام میخوانند (ص 47):

"انّ هذا الدین عندالله سرّ دین محمد، فاسرعوا الی الجنة والرضوان الاکبر عندالله الحقّ ان کنتم بایاته علی الحقّ بالحقّ صابرا و شکورا".

که ترجمه به مضمون فارسی بیان مبارک اینست: همانا این دین رمز دین محمد است، پس بشتابید بسوی جنت و رضوان اکبر در نزد خداوند اگر شما بایات بر حق او از صابرین و شاکرین هستید.

## 2 - معانی عناوین مظهر و نقطه در اثار حضرت اعلی.

حضرت اعلی عنوان مظهر و نقطه و ظهورالله را بکرات برای ظهورمقدس خویش بکار برده اند.

در اصطلاح بیان نقطه اشاره به نقطه اولی است که نقطه اولیه باشد و بدء همه چیز از اوست. از اینرو این عنوان اشاره به مشیت اولیه است که در هر مظهر ظهوری متجلی است. از اینرو در آثار حضرت اعلی اصطلاحاتی چون نقطه بیان و نقطه فرقان و غیره بکار رفته است که بمعنی تجلی مشیت اولیه در سید علیمحمد باب و محمد امین رسول اکرم است.

مظهر بمعنی محل ظهور است و مظهر ظهور اشاره به وجود عنصری پیامبر الهی است که مشیت اولیه در آئینه صاف حقیقت او بکمال صفات اسماء حسنا حق متجلی است. پس در آثار این امر بدیع بجای لقب پیامبر و یا نبی عنوان مظهر ظهور که بیان کاملتری از حقیقت شأن این ارواح پاک است بکار میرود.

برای نمونه از کاربرد این عناوین بذکر چند مورد در آثار بیانی قناعت میشود:

حضرت اعلی درباب پانزدهم از واحد اول کتاب بیان فارسی میفرمایند:

"در اینکه حضرت حجة ع ظاهر شد بآیات و بیانات بظهور نقطه بیان، که بعینه ظهور نقطه فرقان است. اگرچه نقطه بیان در اول ذکر شد و نقطه فرقان در ثانی و ظهور حضرت در باب خامس عشر، سر آن اینکه نقطه در مقام تجرد که صرف ظهورالله است باسم الوهیت ظاهر است در مقام اول ذکر شد، و در مقام تعیین که مشیت اولیه است در مقام ثانی ذکر شد، و در مقام قائمیت بر کل نفس که مخصوص بظهوررابع عشر است در باب خامس عشر ذکر شد، و نقطه در مقام اولیت لم تزل ولا تزال بوده و هست".

توجه میفرمائید که حضرت اعلی "نقطه" را در مقام تجرد صرف ظهورالله و باسم الوهیت مینامند، و "نقطه" را در عالم تعیین در اشاره به "مشیت اولیه" و در عالم انسانی در مقام قائمیت بکار میبرند.

و در باب اول واحد دوم از کتاب بیان فارسی میبینیم که وجود عنصری حضرت باب مظهر نفس مشیت اولیه اند و جنت مقام مأمنین به ایمان به ظهور ایشان است و نار عدم ایمان بایشان و آیاتشان: "و عنقریب خواهید دید که افتخار شما بایمان باین آیات است، ولیکن امروز که نفع میدهد انفس شما را اظهار ایمان، بمالاینفعکم و یضرکم محتجب شده اید، و هیچ ضرر نرسیده و نخواهد رسید بر



مَظْهَرِ نَفْسِ مَنْ، و آنچه ضرر رسیده و میرسد بانفس خودتان راجع میگردد ...  
قسم بذات مقدس خود که هیچ جنتی از برای این خلق اعلی از ظهور من و آیات  
من نیست، و هیچ ناری اشد از احتجاب بمن و آیات من نیست".

### 3- در وجودِ عنصری حضرتِ اعلیّ مشیّتِ اولیّه و شجره حقیقت است که متجلی است.

ابتدا به توصیف مفهوم مشیّت اولیه که مبنای الهیات بابی و بهائی است از آثار  
حضرت باب می پردازیم تا رابطه ایشان با مشیّت اولیه را باسانی دریابیم.

حضرت اعلی کتاب بیان فارسی را با تسبیح و تقدیس ذات احدیت که منزّه از هر  
ربط و فصل و عرفان مخلوقی است شروع نموده (باب اول واحد اول) و عالم  
ممکنات و سماوات ادیان را مخلوق مشیّت اولیه او دانسته و میفرمایند که عرفان  
ذات این مشیّت اولیه نیز ورای معرفت مخلوق است و کلّ اسماءِ حُسنی از برای  
اوست:

"بسم الله الامنع الاقدس. تسبیح و تقدیس بساطِ قدس عزّ مجد سلطانی را لایق  
که لم یزل ولا یزال بوجود کینونیت ذات خود بوده و هست، و لم یزل ولا یزال بعلوّ  
ازلیت خود مُتعالی از ادراک کلشیئی بوده و هست ... شناخته است او را هیچ  
شیئی حقّ شناختن، و ممکن نیست که بشناسد او را شیئی بحقّ شناختن".

و (در باب دوم از واحد چهارم بیان فارسی) پس از ذکر تعالی ذات ازل از  
هرگونه آمدن و شدن، خلقت عالم کون را از کلمه مشیّت او میداند و سپس به  
مَظْهَرِ ظهور یعنی به محلّ تجلی این مشیّت که وجود پیامبرانند اشاره میفرمایند:

"ذات ازل لم یزل و لایزال لن یدرک و لن یوصف و لن یُنعت و لن یری بوده و  
هست، و آنچه از او نازل میگردد از کلمه مشیّت است، و آنچه بسوی او راجع  
میگردد کذلک. این است که در هر کوری از برای این مشیّت شئونات و ظهوراتی  
است که اولوالعلم آن ظهور درک نموده و مینمایند".

آنگاه در باره مشیّت اولیه و نقش او توضیحات بیشتری میفرمایند (باب اول واحد  
اول):

" زیرا که آنچه اطلاق میشود بر او ذکر شیئیت، خلق فرموده است او را بملیک مشیت خود، و تجلی فرموده باو بنفس او در علو مقعد او، و خلق فرموده آیه معرفت او را در کنه کلشیی، تا آنکه یقین کنند باینکه اوست اول و آخر، و او است ظاهر و باطن، و او است خالق و رازق، و او است قادر و عالم، و او است سامع و ناظر، و او است قاهر و قائم، و او است مُحیی و مُمیت، و او است مقتدر و ممتنع، و او است مُتعالی و مُرتفع ... و باو بدء فرموده خداوند خلق کلشیی را، و باو عود میفرماید خلق کلشیی را، و او است که از برای او کل اسماء حسنی بوده و هست، و مقدس بوده کنه ذات او از هر اسم و وصفی، و مُتعالی بوده کافور سازج او از هر بهائی و علائی، ... و اوست اول مَنْ یؤمن بَمَنْ یُظهرهُ الله، و او است اول مَنْ آمَن بَمَنْ ظَهر، و اوست شیئی واحد که خلق کل شیئی بخلق او میشود، و رزق کلشیی برزق او داده میشود، و موت کلشیی بموت او ظاهر میشود، و حیات کلشیی بحیات او ظاهر میشود، و بعث کلشیی ببعث او ظاهر میشود ...".

و (در باب ششم از واحد چهارم بیان فارسی) در تمثیلی روشن رابطه مشیت اول با ذات ازل را چون انتساب کعبه به حق مینامند، و دیگر آنکه حق ممکنات را بوسیله مشیت اول خویش پدید می آورد:

"ذات ازل از برای او بذاته ظهوری و بطونی نبوده و نیست، ... مشیت اولیه را خلق فرموده بمثل آنکه کل شیئی را خلق فرموده بنفس او، و او را بنفسه خلق فرموده، و کل را باو، و او را نسبت بخود داده بعلو او و سمو او، مثل آنکه کعبه را بیت خود خوانده، و حال آنکه کل امکان در نزد او سواء است. اختصاص مکه لاجل علو و سمو او است. و همین قسم مشیت را مظهر لایسئل نموده ... و او را مظهر یفعل مایشاء و یحکم ما یرید نموده، زیرا که ذات او نفس مشیت او است".

و (در باب ششم از واحد سوم بیان فارسی) آنگاه میفرمایند که "ذات حروف سبع" یعنی ذات حروف هفتگانه علیمحمد (سید علیمحمد باب) در این عصر مظهر ظهور مشیت اولیه است:

"و هر شیئی که ذکر شیئیت بر او میشود خداوند او را ابداع فرموده بمشیت، و مشیت را ابداع فرموده بنفس خود، چنانچه امروز کلّ شیئی ما ینسب الی الیّان است، زیرا که روح شیئیت در اینها است، و اینها بذاتِ حروفِ سَبَعِ خلق شده که مظهر مشیت اولیه باشد."

و (در باب هشتم از واحد دوم بیان فارسی) در توضیح معنی ظهورالله به مشیت اولیه که مُرْسِلِ رُسُل است اشاره نموده، و ظهور مظاهر ظهورش چون محمد و سید باب و مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ را ظهورالله و ظهور قدرت او مینامند:

"آنچه از ظهورالله ذکر میشود مراد شجره حقیقت است، که دلالت نمیکند الا بر او، و اون شجره است که مُرْسِلِ كُلِّ رُسُل و مُنْزَلِ كُلِّ کِتَب بوده و هست، و او لم یَزَل و لایزال عرش ظهور و بطن او در میان همین خلق بوده، که در هر زمان بآنچه خواسته ظاهر فرموده. چنانچه حین نزول قرآن بظهور محمد ص اظهار قدرت خود فرموده، و حین نزول بیان بنقطه بیان اظهار قدرت خود فرموده، و در نزد ظهور مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ باو اثبات دین خود خواهد فرمود، کیف یشاء بما یشاء لما یشاء...".

و (در باب ششم از واحد نهم بیان فارسی) از پدری نیک و مادری خوب که حضرت باب را دنیا آوردند میشنویم، و آنکه مشیت اولیه در این جهان در مظهر ظهورش تجلی میکند و اطاعت این مظهر ظهور چون اطاعت مشیت اول و خداوند است. در این بیان است که تمثیل تجلی مشیت اول در قلب منیر مظهر ظهور را می بینیم:

"خداوند نظر میفرماید در ملک خود و هیچ ابی که از آن بهتر نباشد از برای او اختیار میفرماید، و هم امّی که هیچ از آن بهتر نباشد خداوند از برای او اختیار میفرماید... زیرا که ذات ازل متعالی است از ذکر و اِقتران، و آنچه در امکان مُمکن ظهور مشیت اولیه است بظهورها نه بذاتها، و او است کینونیت مشیت، که در او دیده نمیشود الا الله جلّ و عزّ، و محبوب ازل جلّ و عزّ. هرکس از برای او

است از برای خدا است، و هرکس از برای او نیست لدون الله بدان ... و بدانکه طاعتِ او نفس طاعة الله هست، و محبتِ او نفس محبة الله هست".

حضرت ربّ اعلی (در باب یازدهم از واحد سوم بیان فارسی) میفرماید که تجلی نقطه حقیقت یعنی مشیتِ اوّل در ایشان و رسول اکرم و مَنْ يُظْهَرُ اللهُ یک حقیقت واحده است:

"کل حروف لفظیه بنقطه متکون میگردد، و ارواح آن بنقطه حقیقت. و او است در فرقان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، و در بیان ذات حروف السبع ص، و در ظهور مَنْ يُظْهَرُ اللهُ آن حقیقت الهیه و کینونیت ربانیه ...".

حضرت اعلی عنوان "شجره مشیت" را نیز با حقیقت مظاهر ظهور چون "حقیقت محمدیه" مطابق میگیرند (باب اول از واحد دوم بیان فارسی):

"خداوند نازل فرمود قرآن را از شجره مشیت که حقیقت محمدیه باشد بلسان خود حضرت".

و در غالب آثار از نفس ظهور خویش بعنوان شجره یاد میفرمایند و در باب دوم از واحد دوم بیان فارسی ظهور خود را ظهور شجره حقیقت که منزل قرآن است عرضه میفرمایند:

"کل میگویند امروز که ما مؤمن بالله و آیات قرآن هستیم، و حال آنکه شجره حقیقت که منزل قرآن بوده در این جبل ساکن است با یک نفس وحده. این قسم در ظهور شمس حقیقت حقایقها منکشف میگردد و حُجُب ها مرتفع".

ایشان (در باب سوم از واحد دوم بیان فارسی) بصراحت میفرمایند که نزول آیات بزبان مظهر ظهور از مشیت اولیه است و نه از ذات ازل که در او تغییر و حالتی نیست، و آنگاه به آیاتِ نزولی خویش اشاره میفرمایند که در آینده قدر آن آشکار گردد:

"شبهه نیست که آیه الله آیات مُشرقه از این شجره است، زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال برحالت واحد بوده، و آیات شأن ابداع است که مشیتِ اولیه باشد، که در او دیده نمیشود الا الله وحده. اگرچه امروز نظر در آیاتِ خداوند نمیکند ولی

عنقریب همین آیات را باعلی علوّ ذکر نموده و بیانهای هزار مثقال ذهبی تمام نموده و بآن افتخار کرده، و خود را منسوب الی الله دانسته، چنانچه همین قرآن که در بیست و سه سال نازل شد کسی بهم نرسید که اصل او را بنویسد، ...".

و در باب هشتم از واحد دوم بیان فارسی میفرمایند که برای عرفان مظهر الوهیت تنها راه ما عرفان مشیت اولیه از طریق شجره ظهور اوست در هر عصری:

"و نمیتوانی عارف شوی بمظهر الوهیت، الا از شجره ظهور او که مشیت اولیه باشد، زیرا که غیر این در امکان ممکن نیست... زیرا که این است ثمره وجود کلشیی، که کلشیی را قائم بمشیت اولیه بداند، و در هیچ شیئی ملاحظه نکند الا ظهورالله را، بقدر شیئت آن شیئی که متحمل ظهور شده، ... نه مراد اینست که در هر شیئی ذات الله را مشاهده کنی، زیرا که این ممتنع است، و او عزّ ذکره متعالی است از اینکه در شیئی باشد؛ یا با شیئی باشد، یا بعد شیئی یا فوق شیئی باشد، یا دون شیئی باشد. و آنچه شیئت باو متحقق است بمشیت او است، و او بنفسها قائم است، و لم یزل و لایزال کل اسماء در ظل او بوده، و او در ظل الله مستقر است. و مقام مشیت مقام نقطه بیان است، که در هیچ شیئی ظاهر نیست الا شأنی از شئون ظهور او".

4 - ظهور حضرت اعلی بعینه چون ظهور حضرت رسول اکرم است، و خصوصاً ظهور الله است با کلّ اسماء حسنی، و اوّل و آخر و ظاهر و باطن اوست.

در آثار متعدد حضرت اعلی این حقیقت روحانی مبادی امرالله را زیارت میکنیم، که مظاهر ظهور الهی همه منبعث از یک حقیقتند، و متجلی از یک حقیقت. ایشان ظهور خویش را چون ظهور محمد و خصوصاً ظهورالله با کلّ اسماء حسنی میخوانند که اوّل و آخر و ظاهر و باطن ایشانند.

در باب دوم از واحد اول بیان فارسی چنین میفرمایند:

"ملخص این باب آنکه رجوع محمد ص، و مظاهر نفس او بدنیا شد، و ایشان اول عبادی بودند که بین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند، و اقرار بوحدانیت او نموده، آیاتِ بابِ او را بکلّ رسانیدند ... اگرچه ظهور نقطه بیان همان بعینه ظهور محمد است در رجع آن. و لکن چون ظاهر شد بظهورالله کلّ اسماء در ظلّ او مستدلّ علی الله هستند، زیرا که او است اول و آخر و ظاهر و باطن".

و در بیان مقام و نقش حروف حیّ که مؤمنان اولیّه ایشان بوده اند میفرمایند:

"و از برای اسماء حسنی مخصوص گردانیده خداوند اسماء ایشان را در این کور بحروف حی، ... و ایشان انواری بوده اند که لم یزل و لایزال نزد عرش حقّ ساجد بوده و هستند، در هر ظهوری باسمى مذکور نزد خلق بوده، و در هر ظهوری تغییر اسماء جسدیه از برای ایشان بوده ... هدایت کل بهدایت اینها شده و در افتدّه این اسماء دیده نمیشود الا الله".

و در باب پانزدهم از واحد اول بیان فارسی مقام ظهور حضرت حُجّه (موعود شیعیان) و نقطه بیان و فرقان را چنین با هم مرتبط میفرمایند:

"در اینکه حضرت حُجّه ع ظاهر شد بآیات و بیّنات بظهور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است".

و در باب دوازدهم از واحد دوم بیان فارسی در ضمن تفسیر معانی صراط میفرمایند که شجره محمدی همان شجره بیانی است:

"امروز همان شجره که قرآن را تکلم نمود تکلم بیان میفرماید".

و در باب هشتم از واحد سوم بیان فارسی اشاره به یگانگی و اشرفیت این ظهور بر ظهور نقطه فرقان میفرمایند:

"نقطه بیان بعینه ظهور نقطه فرقان است بنحو اشرف، بل در کلّ مرایای قرآنیّه او است که ظاهر است، ولی از علوّ ظهور است که مُحْتَجِب شده و از علوّ نور است که مخفی مانده".

و در باب هفتم از واحد چهارم بیان فارسی در همین باره میفرمایند:

"ثمره این است که امروز اگر کسی در نقطه بیان و اوامر او نظر کند نه بیند الا نفس بدء را که نقطه فرقان و اوامر او باشد، و همچنین در مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ نه بیند الا نقطه بیان را".

## 5 - قیامت و صراط و میزان و نار و جنت و ساعت و لقاء الله همه در رابطه با ظهور حضرت اعلی و مقام ایشان معنی مییابند.

مضامین قیامت و یوم رستاخیز و صراط و میزان و لقاء الله، خصوصاً در قرآن مجید، و تا حدودی در انجیل و همچنین در نوشتار مؤمنین یهودی و مسیحی و مسلمان فراوان ذکر گشته، ولی بدلیل زبان تمثیلی این آثار استنباط عمومی از این مضامین اکثراً خطا بوده است که در این مقاله مختصر امکان بررسی این آثار نیست. حضرت اعلی تعبیراتی بدیع و مفاهیمی جدید ازین مضامین در رابطه با ظهور خویش بیان فرموده اند که کلید حل مسائل غامض کتب مقدسه قبل است که بذکر چند مثالی قناعت میکنیم:

حضرت اعلی در باب هفتم از واحد دوم بیان فارسی در بیان معنی حقیقی قیامت در رابطه با مقام و ظهور خویش چنین میفرمایند:

" ملخص این باب آنکه مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است، و مشاهده نمیشود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد. بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد. و آنچه عندالله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است اینست که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان بهر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است. مثلاً... از حین ظهور شجره بیان الی مایغرب قیامت رسول الله ص هست که در قرآن خداوند وعده فرموده، که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و شصت که سنه هزار و دویست و هفتاد بعثت میشود اول یوم قیامت قرآن بود. و الی غروب شجره حقیقت قیامت قرآن است،... و اخذ ثمره اسلام نیست الا ایمان باو و تصدیق باو. و حال که ثمره برعکس بخشیده در بحبوحه اسلام ظاهر شده و کل بنسبت باو اظهار اسلام میکنند و او را بغیر حق در جبل

ماکو ساکن میکنند. و حال آنکه در قرآن خداوند کل را وعده بیوم قیامت داده، زیرا که آن یومی است که کل عرض بر خدا میشوند که عرض بر شجره حقیقت باشد، و کل بقاء الله فائز میگردند که لقاء او باشد. زیرا که عرض بذات اقدس ممکن نیست، و لقاء او متصور نه. و آنچه در عرض و لقاء ممکن است راجع بشجره اولیه است. و خداوند طین را بیت خود قرار داده که کسی که یوم قیامت عرض بر شجره حقیقت میشود از اقرار بعرض او و از لقاء او بقاء او مستبعد نگشته".

و در باب نهم از واحد هشتم بیان فارسی در معنی یوم قیامت و ظهور شجره حقیقت، و اینکه ظاهراً روزی است چون سایر روزها با این تفاوت که ظهورالله در آن واقع شده چنین میفرمایند:

"یوم قیامت یومی است مثل امروز، شمس طالع میگردد و غارب. چه بسا وقتی که قیامت برپا میشود در آن ارضی که قیامت برپا میشود خود اهل آن مطلع نمیشوند. چونکه اگر بشنوند تصدیق نمیکنند. از این جهت بایشان نمیگویند. مثل ظهور رسول الله ص چون که نتوانستند متحمل شد بغیر مؤمنین نفرمودند ظهور قیامت را. و آن یومی است بسیار عظیم. شجره که لم یزل نطق او اننی انا الله لا اله الا الله بوده ظاهر میشود. و کل محتجبین گمان میکنند که آن نفسی است مثل خود، و اسم مؤمن که در ملک او الی مالانهایه باندنی مؤمنین باو در ظهور قبل او صدق میشود از او منع مینمایند، ... این است که چون اعین افئده ندارند نمی بینند، و آنها که دارند که مثل پروانه در حول مصباح حقیقت طواف نموده تا سوزند. از این جهت است که یوم قیامت را اعظم از هر یومی گفته، والا یومی است مثل کلّ ایام، الا آنکه ظهورالله در آن ظاهر است".

و در باب دوازدهم از واحد دوم بیان فارسی مراد از صراط را در هر زمانی به ظهورالله و امر او که در آن یوم ظهور خود و امر مبارکشان است تفسیر میفرمایند:

"مراد از صراط در هر زمانی ظهورالله و امر او بوده، هرکس مستقر بوده بر صراط حقّ بوده، و الا بر دون صراط".



و در در همین باب در تفسیر تعاریف گوناگون و غامضی که از صراط در آثار اسلامی آمده میفرمایند:

"و مثل صراط مثل ظهور نقطه بیان بود که از برای اشخاصی که ایمان با آورده از سموات و ارض اوسع، بل از سماء مقبولات و ارض قابلیات اجلی تر. و ممرین بر این صراط که آیات بیان باشد بدرجات بوده. بعضی در نزد استماع گفتند بلی و ربنا هذا هو الحق من عندالله لا ریب فیه تنزیل من رب العالمین. ایشان از این صراط گذشته اقرب از وصل بنفس وصل. و بعضی بدون استماع کلمات بنظر بر او ایمان آورده، و ایشان از صراط گذشته اقرب از کاف کن بنون آن. و بعضی آیات الله را شنیده و بقدر مایطلق علیه اسم الشیئی تأمل نموده. ایشان بر صراط حیران مانده ... چه بسا اشخاصی که بر صراط میمانند الی قیامت دیگر مثل حروف کتاب الف که بر صراط کتاب قاف مانده الی الآن ... و از برای دون مؤمنین ادق از شعر و احد از سیف است صراط، زیرا که نه میتوانند از حجیت آیات قبل بیرون روند، و نه اتیان بمثل نمایند، و نه از بعد نفوس خود اقرار بحق کنند، ... و امروز همان شجره که قرآن را تکلم نمود تکلم بیان میفرماید."

و در باب اول از واحد دوم بیان فارسی ضمن بحث در باره عاقبت آنان که بر آیات الله در دور اسلام خرده میگرفتند و از عرفان رسول الله محروم گشتند ایشان لقای خود را لقاءالله میفرمایند:

"و امروز هیچ عملی انفع از برای عبد نیست که بطور انصاف نظر در آیات بیان نموده، که حقیق حق را بعین یقین مشاهده نماید، تا آنکه از لقاء مظهري که لقاء او لقاءالله هست و رضای او رضاءالله هست محتجب نماند، زیرا که کلّ خلق شده اند از برای همین ... و عزّ کلّ اینست که که بثمره وجود خود که فوز بقاءالله و ایمان بآیات او است برسند."

و در باب هفتم از واحد سوم بیان فارسی در باره حقیقت لقاء الله و شرط لازم برای این لقاء در قرآن میفرمایند:

"ذات ازل بذاته لن یدرک و لن یوصف و لن یُنعت و لن یُوحّد و لن یری بوده، اگرچه کلّ باو ادراک کرده و وصف کرده و نعت کرده و مجد کرده و دیده

میشود. و آنچه که در کتب سماویه ذکر لقاء او شده ذکر لقاء ظاهر بظهور او است، که مراد نقطه حقیقت که مشیت اولیه بوده و هست. و آنچه در قرآن ذکر لقاء الله و لقاء رب شده بحقیقت اولیه مراد لقاء رسول الله ص بوده و هست ...".

در باب چهارم از واحد دوم بیان فارسی حضرت اعلی بزرگترین عذاب جهنم را دوری از خداوند و بالاترین لذات بهشت را ایمان بخداوند توصیف مینمایند:

"هیچ عذابی اعظم از احتجاب عن الله و ایمان باو نیست، و هیچ جنتی اعظم از ایمان بخداوند و آیات او نیست ... چنانچه ثمر نمیخشد حروف الف را بقای در الف بعد از نزول قرآن، و حروف قرآن را بعد از نزول بیان".

در این بیان حضرت اعلی پیروان انجیل (حروف الف) را انداز میفرمایند، که پس از آمدن قرآن انجیل آنانرا ثمری نمی بخشد، و بهمچنین پیروان قرآن را پند میدهند که پس از نزول بیان ثمری در قرآن ندارند.

و در کتاب دلائل سبعة فارسی (ص 22) در معنی لقاء الله میفرمایند:

"بدانکه کل از برای لقاء الله خلق شده اند، و مراد لقاء ذات ازل نیست زیرا که اون ممتنع بوده در حق خلق، بلکه مراد لقاء مظهر حقیقت است که مدل بر او بوده و ناطق از او".

## 6 - خانه کعبه و هر ارض مقدسی بیان حق مقدس است و قرآن و هر کتاب مقدسی بیان حق معظم است. امروز کعبه واقعی حضرت اعلی است و کلام او کتاب الهی است.

مشیت الله از زبان حضرت نقطه اولی آشکارا از خلق سؤال میفرمایند که اقرار بنبوت محمد و ایمان به قرآن و زیارت کعبه و تقرّب به ائمه در میان خلق بدلیل بیان من است، پس از چه رو از این ظهور جدیدشان استیحاş میکنند.

این بیان را در باب اول از واحد دوم بیان فارسی چنین زیارت میکنیم:

"خداوند سؤال فرمود بلسان لسان خود که آیا قرآن کتاب کی است؟ کلّ مؤمنین باو گفتند که کتاب الله هست. بعد سؤال کرده شد که آیا فرقی در میان فرقان و

بیان دیده میشود؟ اولوالافنده گفتند لاوالله، کلّ من عند ربنا و ما يتذكر الا اولوالابصار. بعد خداوند عالم نازل فرمود که اون بود کلام من بلسان محمد رسول الله ص، و این است کلام من بلسان ذات حروف السبع باب الله، و هرکس باون ایمان آورده مفرّی از برای او نیست اگر بخواهد در ایمان خود ثابت باشد الا آنکه ایمان آورد باین آیات، و الا باطل خواهد شد کینونت او و اعمال او کیوم لم یکن شیئا عندالله مذکورا. و بعد نازل فرمود ای خلق من ... اگر بائمه هدی ایمان آورده اید، یا آنکه بزیارت قبور ایشان تقرّب بسوی من میجوئید بواسطه آنست که در قرآن بر رمز اسمای آنها نازل شده. و اگر اقرار بنبوت محمد رسول الله ص میکنید بواسطه آن است که رسول من بوده. و اگر در حول کعبه طواف میکنید بواسطه آن است که من او را بیت خود خوانده. و اگر قرآن را معظم میدارید بواسطه آنست که آن کلام من است. و بر هر نفسی ... آنچه میکند بواسطه نسبت او است بمن چنانکه نزد خود چنین فهمیده. و حال آنکه محتجب شده و خلاف واقع تصور کرده و از ظهورات بعد من محتجب شده. زیرا که هیچ شیئی نیست مگر آنکه راجع میشود حکم او باین هیکل انسانی که خلق شده است بامر من و آن هیکل راجع میشود درجه بدرجه تا آنکه میرسد بنبی من ... و امروز که یوم ظهور من است که بنفسه ظاهر شده، و این ذکر بنفسه مثل ذکر کعبه است که بیت خود خوانده. والا از برای ذات من نه اولی است و نه آخری، و نه ظهوریست و نه بطونی، بلکه امروز آنچه راجع باین نفسی که از قبل من آیات مرا تلاوت مینماید شود راجع بمن میشود ... این است ظهور من بنفسه، و بطون من بذاته. زیرا که غیر این ممکن در امکان نیست، و اعلائی از این متصور در بیان نمیشود".

حضرت اعلی در بیانی شیوا در باب شانزدهم از واحد دوم بیان فارسی میفرمایند که در ظهور این شجره حقیقت، اطاق زندان ایشان اعلی غرف رضوان است که ذرات آن با ایشان ذکر انی انالله میخوانند:

"این حجره که بلا ابواب است و بلا حدود معروفه، امروز اعلی غرف رضوان است که شجره حقیقت در او مستقر است، که گویا ذرات آن همه بندای ذکر انی انالله لا اله الا انا رب کلّ حجات".

و در باب دوازدهم از واحد چهارم بیان فارسی میفرمایند که شرف هر مقامی به شرف ظهور امرالله در هر مکانی است، و از مردمی شکوه میکنند که مظهری را که باو اثبات نبوت و ولایت شده در جیل ماکو زندان نموده اند، ولی همین مردم بزیارت قبور ائمه میروند:

"می بینی که امت موسی به بیت المقدس میروند، و امت عیسی بمقامی که از برای ایشان عیسی مقدر فرموده، و امت رسول الله صلی الله علیه و آله بکعبه. در نفس طین شرف نیست، بلکه جوهر این شرف امرالله هست، در هر جا که ظاهر شود ظاهر میگردد. امروز بین حد مردم را که بقبور یکی از اولاد ائمه که منسوب باو است چگونه میروند، و از مظهری که اثبات نبوت و ولایت و دین کل بآیات نازل بر او میگردد محتجب شده، و الا در جیل ماکو ساکن نگشته، ... و بعد از ظهور نقطه بیان هر سنی می بینی که چقدر خلق بمکه میروند، و طواف میکنند، و حال آنکه کسی که کعبه بقول او کعبه است در این جبل وحده است."

## 7 - مشیت الله به مشیت مظهر ظهور ظاهر میشود و کلام حضرت اعلی کلام مظهر ظهور یعنی کلام الله است.

بفرموده حضرت اعلی مشیت الله، بمعنی اراده و خواسته الهی، از خواسته و اراده مظهر ظهور الهی در هر عصر شناخته میشود. ایشان در باب نهم از واحد دوم بیان فارسی در اینباره میفرمایند:

"بمشیت نقطه بیان مشیت الله ظاهر میگردد."

و در باب چهاردهم از واحد دوم بیان فارسی حضرت اعلی میفرمایند که خداوند مظهرش را در هر دوره ای به حجتی که مثبت اعتقاد آنانست ظاهر میفرماید تا هر مؤمنی مورد حساب قرار گیرد. آنگاه میفرمایند که کلام مظهر ظهور کلام الله است:

"نفوس مؤمنه بقرآن هیچ حجتی نزد ایشان بر صحت دین ایشان اقوی از کتاب الله نبوده، و از این جهت خداوند شجره حقیقت را ظاهر فرمود بآن حجت که دین آن نفوس مؤمنه بآن ثابت بود... و اون کلام نفس مشیت است که کلام الله

باشد. زیرا که ذاتِ ازل لم یزل و لایزالِ برحالتِ واحد بوده و هست، و کلام در مقام خلق و ابداع است، و چون که در مشیت دیده نمیشود الا الله، از این جهت است که این کلام منسوب الی الله میگردد، ... از این جهت است که آیاتُ الله گفته میشود و کلامُ الله ذکر میشود".

### یادداشتها

1 - این حدیث قدسی را استاد بدیع الزمان فروزانفر در کتاب احادیث مثنوی (طهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، 1370 هجری شمسی، ص 29 به استناد کتاب منارات السائرین نجم الدین رازی) بصورت ذکر شده آورده.

برای توضیحات مختصری پیرامون این حدیث از تحقیق دکتر معین افغانی (ملاحظات در باره لوح و حدیث کنت کنت، سفینه عرفان دفتر چهارم، ص 162) در این باره استفاده میکنیم. قدیمی ترین ذکر این حدیث را با تغییراتی در متن در کتاب طبقات الصوفیه اثر خواجه عبدالله انصاری میتوان دید. احادیث قدسی که تقریباً حدود صد حدیث میباشند کلام الهی هستند که رسول اکرم آنرا نقل کرده ولی در قرآن نیامده، یعنی وحی تلاوت شده نیستند بلکه وحی روایت شده هستند. به اعتقاد ابن حجر این احادیث را رسول اکرم در شب معراج از خداوند روایت فرموده است.

این حدیث چون دیگر احادیث قدسی از نمونه آحاد منفصل است. از نظر اسناد بنا بر تقسیمی از آحاد است یعنی از سه نسل اول مسلمین آنرا یک، دو، سه و یا چهار نفر روایت کرده اند و در نسلهای بعد نیز تعداد راویان آن محدود بوده اند. همچنین در تقسیم بندی دیگری از احادیث منفصل و یا مقطوع است، یعنی لا اقل راوی یک یا چند طبقه مفقود باشد.

### مراجع و مأخذ

- 1 - منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عرّ اسمه الاعلی. چاپ 1984، مؤسسه ملی مطبوعات امری 134 بدیع.

این کتاب شامل مستخرجاتی از توقیعات مبارکه، از قیوم الاسماء و دلائل سبعة است که در این مقاله به صفحات آنان مراجعه شده)

2 - نسخه خطی قیوم الاسماء - این کتاب که شامل 111 سوره مطابق آیات 111 گانه سوره یوسف در قرآن مجید میباشد در 404 صفحه نوشته شده. نام کاتب در این نسخه ذکر نشده.

3 - نسخه خطی کتاب بیان فارسی - این کتاب تمام بیان فارسی را که مشتمل به ده باب و نه واحد است در 328 صفحه بتحریر آورده.

# الواح موسوم به هزاربیتی از آثار حضرت عبدالبهاء

## ۱. یک نکته از هزاران

فریدالدین رادمهر

### 1 - منظر تاریخی

در میان الواح حضرت عبدالبهاء دو لوح به نام هزاربیتی معروف است. مخاطبان این دو لوح، یکی ابوالفضائل و دو دیگر، جلیل خوئی<sup>17</sup> است که این نماد نقض میثاق شد و آن، مدافع عهد و پیمان. از حسن بخت، این دو لوح اخیراً به طبع رسید<sup>18</sup> و در دسترس قرار گرفت. اگر چه متاسفانه در نسخه منتشر شده، قید تاریخ نزول این دو لوح وجود ندارد اما به لطف سایر منابع میتوان شواهدی دال بر تاریخ نسبتاً دقیق آنها پیدا کرد. لوح هزاربیتی خطاب به ابوالفضائل در 26 شوال سال 1314 ق نازل شده و لوح خطاب به جلیل خوئی نیز به سال 1315 صدور یافته است<sup>19</sup>. در این مقاله سعی بر بررسی لوح خطاب به ابوالفضائل است اما نگاهی نیز به لوح دیگر خواهد بود که با قیاس این دو لوح مطالب چشمگیری به دست خواهد آمد. لذا هزاربیتی خطاب به ابوالفضائل اول نازل شده است و بعد از چند ماه لوح دوم خطاب به جلیل نازل می‌گردد. از این پس این دو لوح تحت نام هزاربیتی اول و دوم نامیده خواهد شد که بنا بر سال نزول است.

در هزاربیتی اول حضرت عبدالبهاء سخن با کسی دارند که از مهم‌ترین مبلغان دور بهائی در عهد ابهائی است و صاحب تالیف و از جمله دانشمندان طراز اول ایران. اما دومی خطاب به جلیل است که به شدت تحت تاثیر جمال بروجرودی است و

<sup>17</sup> برای شرح حال جلیل خوئی بنگرید به فاضل مازندرانی ظهور الحق ج 8 قسمت اول موسسه ملی مطبوعات امری 129 ب.

<sup>18</sup> بنگرید به حضرت عبدالبهاء: منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج 4، لجنه ملی نشر آثار امری به زبان فارسی و عربی، لانگهین، آلمان 2000 م ص 232 و 259

<sup>19</sup> محمد علی فیضی: حیات حضرت عبدالبهاء موسسه ملی مطبوعات امری، 128 ب ص 78

او به اغوای غصن اکبر به معارضه با مقام حضرت عبدالبهاء برخاست. ابوالفضائل نزد مؤمنان قدیم معروف و صاحب الواح عدیده‌ای از جانب جمال ابهه است که از جمله آنها، لوحی است در شرح لوح مانکچی صاحب معروف<sup>20</sup>. اما جلیل و جمال، تابع و متبوع هر دو نیز در ایام حیات جمال ابهه معروف و مشهور و آنان نیز مخاطب الواح مشهوری بودند که لوح مبارک اشراقات از جمله الواح خطاب به جلیل است.<sup>21</sup>

سال 1314 و سال 1315 سنواتی است که به زمان صعود جمال ابهه یعنی 1309 بسیار نزدیک است و هنوز داغ فراق بر جان احبای الهی سوزان است و اثرات آن حادثه مولمه از ذهن و روان نفوس مؤمنه دور نشده است. عکس‌العمل احباء در قبال صعود حضرت و مساله جانشینی ایشان به طرق گوناگون آشکار میشود. برخی یعنی بیشترین مؤمنان، بدون ادنی شکی قول حضرت را در عهد و میثاق راجع به حضرت عبدالبهاء پذیرفتند و نام ثابتان بر عهد و میثاق گرفتند. اما اندکی نیز تحت القائات سوء غصن اکبر که سعی در تخریب مرجعیت کتاب عهد داشت، لغزیدند و نام ناقضان را بر خود خریدند. اما قلیلی بلکه اقل از قلیلی نیز بودند که از این دو جریان خود را به کناری کشیدند زیرا اشراف ایشان به تاریخ ادیان و لغزش‌های عهد و میثاق را خوب خوانده و از عاقبت نقض در اندیشه بودند، بی‌تردید ابوالفضائل متعلق به گروه اخیر است.

او قبل از صعود جمال قدم بنا بر خواهش جناب میرزا محمود افنان که در سمرقند و بخارا اقامت داشت، سفری بدان سو کرد و به تبلیغ امر همی مشغول شد. اگر چه از جزئیات این سفر اطلاعی در دست نیست اما یقین است که این سفر باید اواخر سال 1308 یا اوائل سال 1309 مصادف با سال 1891م صورت گرفته باشد. در خلال اقامت وی در بخارا و سمرقند بود که خبر صعود به تاریخ ذی القعدة سال 1309 یا 1892م به وی میرسد. اما تشرّف وی به حضور حضرت عبدالبهاء و بنا به دعوت ایشان، بر طبق گفته صریح خود وی به سال 1894 است:

<sup>20</sup> این لوح در مجموعه زیر هست، اشراق خاوری: مائده آسمانی ج 7 موسسه ملی مطبوعات امری 127 ب.

<sup>21</sup> اشراق خاوری: گنج شایگان موسسه ملی مطبوعات امری 124 ب ص 154



در سنه 1894 میلادی که به ارض اقدس سفر کردم و عنایت الهیه مرا به تشرف حضرت قدسیه یاری کرد و از مشاهده عظام اطوار و آثار حضرتش (حضرت عبدالبهاء) مندهش و متحیر شدم و در مدت ده ماه اقامت در جوارش بارها در محضر اقدسش اکابر قضات و علماء و رجال عسکری و ملکی از امم و شعوب مختلف از حیث دین و زبان به چشم خود دیدم...<sup>22</sup>

چند نکته میتوان از این مرقومه دریافت، نخست آنکه وی به مدت دو یا سه سال خود را از جریان نقض دور داشت و بعد به سال 1894م (اواخر سال 1311 یا اوائل سال 1312) به ارض اقدس رفت و به شرف حضور رسید و مدت ده ماه یعنی تا اواخر سال 1312 نیز در محضر مبارک بود. در اینجا سخن از انزوای او در این مدت است. حتی خود وی صحبت از قطع ابواب مراوده و مکاتبه دارد، اگر سبب این سکوت و عزلت را از خود او بپرسند، پاسخش این است:

اگر چه در آغاز ایام... اشعاری به قطع رشته مراسلت و سد ابواب مکاتب نمود و علم الله سبب جز این نبود که چون هنوز آن ایام غبار امتحان انگیخته و نور با ظلمت آمیخته بود مبادا به اقتضای بشریت غفله و یا سهواً کلمه‌ای از قلم صادر شود که من بعد تدارک آن صعوبت یابد تا آنکه به عنایت محبوبنا الابهی دیری نگذشت که نور از ظلمت پدید آمد و طیب طینت از خبث طویت امتیاز یافت محق از مبطل جدا شد و ثابت از زائل هویدا گشت اصحاب یمین با نور مبین در ظل ظلیل همایون فرع سدره رب العالمین آرمیدند.<sup>23</sup>

او در جایی دیگر نیز به همین نکات اشاره میکند و مطلب را واضحتر مینویسد: فدوی در آغاز صعود... چون تفرس اختلافی در اعضاء متحده امر نمود باب مراسلت بلکه مخالطت را به قدر مقدور با کل مسدود داشت و به ذیل تفرّد و انقطاع متمسک شد که مبادا نظر به ضعف

<sup>22</sup> روح الله مهربانانی: شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی موسسه ملی مطبوعات امری، 131 ص 239

<sup>23</sup> همان ص 222

قوای بشریه خطائی صادر شود و موجب اختلاف کلمه احباب گردد و نتیجه اش در دفتر خلود مخلّد ماند<sup>24</sup>.

یعنی خبر صعود به او می‌رسد، همزمان مسأله جانشینی مطرح می‌شود و از جوانب کتاب عهد اطلاع می‌یابد و بعد جریان نقض میثاق را می‌شنود. چون تاریخ را به خوبی میدانند و از جریان نقض در دور اسلام خبر دارد چاره عافیت را در این می‌بینند که از هر دو گروه کناره گیرد تا مبادا «موجب اختلاف کلمه احباب گردد». آیا ابوالفضائل در این انزواء تنها به تدبیر و سوگواری مشغول بود، هرگز. او در سمرقند و پیش از صعود جمال ابهه<sup>1</sup> به تبلیغ امر مشغول و مألوف بود و بر طبق شرح حالی که حاجی میرزا حیدر علی از احوال وی نگاشته است، اسامی تبلیغ‌شدگان و نحوه مفاوضاتی که در محفل تبلیغی در جریان بوده است، خبر داریم.<sup>25</sup> ما میدانیم ابوالفضائل در سال 1310 به کشف نادرترین کتاب جغرافیا نائل آمد، یعنی اولین کتابی که به زبان فارسی در جغرافیا نوشته شده است. این کتاب خوشبختانه چاپ شده است و مصحح آن، به چگونگی پیدا شدن کتاب به لطف ابوالفضائل اشاره میکند که مکاتبه وی با تومانسکی مستشرق معروف گویای مطلب است. ابوالفضائل در نامه مورخ 2 ربیع الثانی 1310 خطاب به تومانسکی خبر کشف کتاب مزبور را اعلان می‌کند. تومانسکی به سال 1311 نیز در بخارا با ابوالفضائل ملاقات می‌کند و وی کتاب را به تومانسکی هدیه میکند «به شرطی که به خاطر علم و دانش این کتاب را چاپ کند تا از میان نرود»<sup>26</sup> میرزا ادیب قزوینی نیز به خوبی از این ماجرا خبر داشت و در وصف ابوالفضائل نوشت: «ابوالفضل گلپایگانی از فضلی بهائیه صاحب تالیفات عدیده در طریقه بهائی در اوایل سنه 1914 در قاهره مصر مرحوم شد».<sup>27</sup>

اما نباید تصور کرد که دل مشغولی ابوالفضائل در این برهه فقط کشف کتب خطی و مرادده با مستشرقان بود، به نیکی میدانیم که ابوالفضائل در این دوره انزواء

<sup>24</sup> همان ص 221.

<sup>25</sup> حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی: شرح حیات ابوالفضائل نسخه خطی، تکثیر توسط محفل ملی ایران به جهت حفظ، صص 499-521.

<sup>26</sup> حدود العالم من المشرق الی المغرب (تالیف 372) به کوشش دکتر منوچهر ستوده نشر طهوری 1363 ش ص پنج مقدمه

<sup>27</sup> محمد قزوینی: یادداشتهای قزوینی به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی 1363 ش ج 6، ص 113 همو درباره حدود العالم در مجله یادگار آبان سال 1325 در ضمن مقاله ای می‌نگارد: «میرزا ابوالفضل درفنون ادب و عربیت بسیار فاضل و مطلع بود نسخه منحصر به فرد کتاب حدود العالم را در جغرافیا در سال 1310 در بخارا او به دست آورده»

مشغول تدوین یکی از بزرگترین کتب خویش بود که هم از لحاظ تاریخ و هم از لحاظ مطلب و محتوی مقدم بر فرائد اوست و آن کتاب فصل الخطاب است که عاقبت بعد از قریب به صد سال از تألیف آن، این اواخر منتشر شد.<sup>28</sup> خود ابوالفضائل درباره این کتاب در نامه مورخ رمضان 1311 مینویسد:

از رساله‌ای که کراراً عرض شده است که مشغول به تألیف آن می‌باشم تقریباً یک جزو باقی است که تمام شود ان شاء الله تبارک و تعالی یک هفته تمام خواهد شد و این کتاب دخلی به سائر کتب و رسائل این عبد ندارد؛ می‌توانم معروض دارم و دروغ نگفته باشم که تا به حال چنین کتابی در اثبات امر مبارک نقطه اولی عز اسمه الاعلی و امر اعظم جمال قدم جل اسمه الابهی احدی از اکابر احباب تألیف نفرموده‌اند و امر مبارک هم از فوق چنین صدور نیافته است که منتظر اتمام آن هستند.<sup>29</sup>

تاریخی که ابوالفضائل در انتهای رساله درج کرده است، لیلۀ نوروز مطابق دوازدهم شهر رمضان المبارک 1311 مصادف با هشتم شباط سنۀ 1894 در بلده طیبۀ سمرقند است.<sup>30</sup> او نزدیک به دو سال از جمع احباب دوری و باب مکاتبه را مسدود کرده و در طی این دو سال وی مشغول تألیف و تصنیف و تحقیق و تتبع و امعان نظر در جریان ثبوت و نقض میثاق بود. در همین اثناء لوحی خطاب به ابوالفضائل از جانب حضرت عبدالبهاء می‌رسد که از این انزواء وی گله‌مندی نموده و او را به آن می‌خوانند که از زاویۀ خمول به در آید و او را به ارض اقدس دعوت می‌فرمایند. این لوح اگر چه فاقد تاریخ است اما نکات تاریخی نشان می‌دهد که باید بعد از رمضان سال 1311 نازل شده باشد زیرا در انتهای آن خبر رسیدن رسالۀ استدلالیۀ وی را به وی اعلان می‌فرمایند. نیکبختانه این لوح در مجموعه مکاتیب مجلد اول منتشر شده است و حاوی الواح حضرت عبدالبهاء

<sup>28</sup> برای مشخصات طبعی بنگرید به ابوالفضائل گلپایگانی: فصل الخطاب با مقدمه روح الله مهرابخانی، موسسه معارف بهائی کانادا دانداس انتاریو کانادا 1995 م.

<sup>29</sup> همان مقدمه، ص الف

<sup>30</sup> تاریخ طبع مکاتیب و مشخصات آن این است، حضرت عبدالبهاء: مکاتیب عبدالبهاء ج 1 مطبعه کردستان العلمیه 1328 ق

1910 م، همان، ص 352

قبل از صعود جمال قدم و برخی الواح مهمه صادره قبل از سال 1328 است.<sup>31</sup> این لوح بسیار معروف است و حاوی نکات بسیار مهم کلامی و عرفانی است و چنین شروع می‌شود: «هو الابهی یا ابوالفضائل و امه و اخیه» در ابتدای این لوح آمده است:

چندی است که بوی خوش معانی از ریاض قلب آن معین عرفان به  
 مشام مشتاقان نرسیده و حرارت حرکت شوقیه شعله‌اش به خرمن  
 دل‌های دوستان حقیقی نرسیده و حال آنکه مکتوب مفصلی در  
 بدایت حرقت از فرقت محبوب آفاق ارسال شد دلیل وصول ظهور  
 نمود و اشاره قبول مشهود نگشت.<sup>32</sup>

نکته این است که بر طبق این فرمایش هیکل اطهر گویا حضرت عبدالبهاء در همان بدو صعود جمال قدم یا به تعبیر خود حضرت «بدایت حرقت از فرقت محبوب آفاق» نامه‌ای مفصل خطاب به وی ارسال داشتند. اما ابوالفضائل به دلایلی چند پاسخی به لوح مبارک نداد و حضرت عبدالبهاء در لوح فوق به این مطلب اشاره فرمودند. فاضل مازندرانی تاریخ این لوح را 1313 میدانند: «اما آثار و الواح حضرت غصن اعظم عبدالبهاء خطاب به آقا میرزا ابوالفضل بسیار است و دومین لوح که پس از وصول استدلالیه اش به عکاء در سال 1313 به سمرقند فرستاده او را طلبیدند و لوح مذکور موجب همه ترقیات و سعادات عظیمه وی گشت مصدر به این بیانات بود: هو الابهی یا ابوالفضائل و امه و اخیه...»<sup>33</sup> که با لحاظ بر گفته‌ها و نوشته‌های خود ابوالفضائل این تاریخ را باید به 1312 اصلاح کرد. در اینجا فاضل نیز فاش می‌گوید که حضرت عبدالبهاء قبل از این لوح، لوحی دیگر برای وی فرستادند که جوابی در پی نداشت. از نظر ابوالفضائل عدم ارسال پاسخ نامه همان قسم که خود وی می‌گوید و بارها در نامه‌هایش نوشت و پیش از این نقل شد این بود: «فدوی در آغاز صعود... چون تفرس اختلافی در اعضاء متحده امر نمود باب مراسلت بلکه مخالطت را به قدر

<sup>31</sup> تاریخ طبع مکاتیب و مشخصات آن این است. حضرت عبدالبهاء: مکاتیب عبدالبهاء ج 1 مطبوعه کردستان العلمیه 1328 ق 1910 م.

<sup>32</sup> مکاتیب ج 1، ص 276 به بعد

<sup>33</sup> فاضل مازندرانی: ظهور الحق ج 8 بخش 2، ص 1133

مقدور با کل مسدود داشت و به ذیل تفرّد و انقطاع متمسک شد که مبدا نظر به ضعف قوای بشریه خطائی صادر شود و موجب اختلاف کلمه احباب گردد و نتیجه‌اش در دفتر خلود مخلّد ماند» عبارت اول این قول آن است که ابوالفضائل از جریان اختلاف نقض مطلع شده است و چون نمیخواست محل اختلاف قرار گیرد، از همه کناره می‌گزیند. اما فی الواقع ابوالفضائل مرجعیتی نداشت تا موجب اختلاف گردد مگر آنکه خوف از این داشت که مبدا جانب یکی از دو طرف اختلاف را گیرد و به اشتباه افتد، چنانکه با نظر به تاریخ صدر اسلام می‌دید که چگونه مسأله عهد و میثاق سبب شد تا نفوس مطمئنّه و اصحاب موثق و محترم قربانی نقض میثاق گشتند. خود وی در خلال نامه‌ای می‌نویسد: «امروز اضّر اشیاء به امر الهی دو بلای مهلک است اختلاف و کسالت. فدوی که اندک استحضاری از حالات ملل ماضیه و امم سالفه دارد، می‌داند که هیچ ملتی عزیز نشد الاّ به سبب اتحاد افراد آن ملت از قیام به امور مذکوره<sup>34</sup>» شوربختانه ما از نامه نخست حضرت عبدالبهاء خطاب به وی بی‌اطلاعیم و مؤلف زندگانی ابوالفضائل نیز از این لوح خبری به دست نداده است.<sup>35</sup> معهذرا در خاطرات خود ابوالفضائل نکته‌ای هست که شاید اشاره به این لوح باشد، بی‌مناسبت نیست این مطلب بنا به گزارش موثق جناب فاضل مازندرانی نقل شود:

او (ابوالفضائل) خود مکرراً برای احباب چنین حکایت کرد که در ایام اقامت در سمرقند لوحی از اثر قلم حضرت عبدالبهاء زیارت کردم که در آن ذکر یک قضیه تاریخیّه سالفه شد و من چنین می‌دیدم که مضمون لوح مخالف متون تواریخ است و چون اعتقاد به وقوع اشتباه نمی‌توانستم حمل بر آن می‌نمودم که عمداً و لحکمه و مصلحه چنین نگاشتند و نام و تاریخ را تغییر دادند و این امر را در ضمیر خود مکتوم و پنهان نگه داشتم تا آنکه در عکا به محضرشان تشریف جستیم یومی از ایام کلید از جیب بیرون آورده امر نمودند در گنجینه را باز کن و همین که باز کردم کتابی را به من نشان داده فرمودند که تاریخ خوبی است بر دار بخوان و من کتاب

<sup>34</sup> شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل (مهرابخانی) ص 220.

<sup>35</sup> شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل ص 363-365

را با خود به منزل برده شبها مطالعه کردم تا به قضیه مذکوره رسیدم و چنانکه مرقوم داشته بودند بتمامها در آن مشروح بود و دانستم که با همه تفحص و تبخر در علم تاریخ اشتباهی بدان وضوح نمودم و ایشان به ملاحظه آن که من شرمسار نگردم معذرت خواسته دلجوئی فرمودند.<sup>36</sup>

این واقعه را حاجی میرزا حیدر علی با تفصیلی که خود از زبان ابوالفضائل شنیده است نقل می‌کند که حاوی جزئیات بیشتری مربوط به نکته تاریخی مندرج در لوح است:

و می‌فرمودند: در سمرقند لوحی از اثر قلم حضرت مَنْ اراده‌الله زیارت نمودم که ذکر اسم یکی از سلاطین قرون قبله اولیه بود (اسم سلطان و تعیین قرن را فرمودند و لکن فانی نگارنده چون از تاریخ مثل علوم و حکم اخری به هیچ وجه خبر ندارد لذا اسم و قرن را نتوانست حفظ و ضبط نماید) و دیدم، نستغفرالله و نتوب الی الله مِنْ أَنْ یَخْطِرَ بِبَالٍ، اشتباه کرده‌اند و چنین نیست. نهایت حیرت و بهت حاصل شد و تفکر نمودم که چه کنم؟ در آن ساحت اشتباه راه ندارد، و متفکر و متحیر و مبهوت بل منصعق بودم که لوح مقدس منیعی از جمال قدم و اسم اعظم زیارت نمودم که در یکی نسبت اعتراضی را به اهل بیان دادند و جواب از بیانات حضرت اعلیٰ فرمودند، و لوح آخر مبارکی زیارت نمودم که می‌فرمایند آن اعتراض اهل فرقان بود و ما به حکم بالغه ربّانیه تحویل اسناد نمودیم فرقانی را به بیانی، و جواب را از بیان صاحب بیان فرمودیم. و این تحویل اسناد در علم رجال، که علم رُؤات احادیث است و مقدار وثوق به هریک، از مطالب مسلمة حسنه مقبوله است که می‌خواهد ذکر اسم راوی حدیث صحیحی را نماید که در قلوب و عقول ثابت و راسخ شود نقل می‌کند از اسم راوی که

<sup>36</sup> فاضل مازندرانی: ظهور الحق ج 8 قسمت دوم موسسه ملی مطبوعات امری 132 ب، ص 1122. گفتنی است که این واقعه بسیار مشهور است و اغلب ابناء آن را میدانند برای تفصیل و با قدری تغییر بنگرید به شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل (مهرابخانی)

موثوق نیست به اسم راوی که موثوق است و اعتماد کلی بر صدق و صحت روایت او دارند. می‌فرمود: چون این دو لوح مبارک اقدس را زیارت نمودم راحت و آسوده و مسرور و حامد و شاکر شدم و یقین نمودم به حکمتی تحویل سند فرموده‌اند و اسم سلطانی قرنی را به اسم سلطان قرن آخر، که مسمی به آن اسم است، تعبیر فرموده‌اند. «گر خضر در بحر کشتی را شکست/ صد درستی در شکست خضر هست» و گذشت دو سال، تا سه روز قبل در بیرونی سرکار آقا ارواحنا لثراب مقدسه الفداء به زیارتشان مشرف شدم. از جیب مبارک مفتاحی بیرون آوردند و عنایت فرمودند که: در این گنجی را باز کن. و باز کردم و کتابی را نشان دادند که: بردار و بخوان. تاریخ خوبی است که ندیده‌ای. و برداشتم و خواندم و دیشب رسیدم به تاریخ اسم آن سلطان. دیدم من، که خود را خداوند تاریخ می‌دانم و تاریخ اعصار ماضیه را کما هو خوب می‌دانم و در لوح قلبم ثبت است و مقابل چشمم است، هزار سال تاریخ را گم کرده بودم و نمی‌دانستم گم کرده‌ام، و سرکار آقا ارواحنا فداء نشانم دادند [که] درست و راست نوشته‌اند و تحویل اسناد نفرموده‌اند. و صبح را مشرف شدم و غلط و اشتباه و تأویلات و تسلیات خود را عرض کردم و شکر این که هزار سال تاریخ گم کرده‌ام را نشانم دادند نمودم. و آن قدر خضوع و خشوع و عنایت فرمودند که از تقریر و تحریرش عاجزم، و حال مبارک حضرت منْ أراد اللهی را دیدم از اظهار اشتباه من بسیار خجل شده‌اند: «کرم بین و لطف خداوندگار/ گنه بنده کرده است و او شرمسار». و فرمودند مقصودم اظهار معجزه‌ای که از قلب و ضمیر من آگاماند نیست. فانی عرض نمود: آن حال خجلت مبارک، که از اظهار اشتباه شما حاصل شده است، اعظم از معجزات اولین و آخرین است.<sup>37</sup>

<sup>37</sup> حاجی میرزا حیدر علی: شرح حیات ابوالفضائل، صص 552-555

نکته تاریخی مزبور نام سلطان و قرن مربوط به وی است، معلوم نیست که کدامیک از الواح حضرت عبدالبهاء است، البته رساله مدنیه یا مقاله شخصی سیاح پیش از صعود جمال قدم نوشته شده است حتی می‌تواند رساله سیاسی باشد زیرا این اثر بنا به اسناد موثق از حضرت عبدالبهاء به سال 1310 یا 1311 نازل شده است<sup>38</sup>، اما فعلاً تعیین این لوح مقدور و میسر نیست. لذا شاید حزن ناشی از صعود جمال ابهی و در پی آن، وصول لوحی که به زعم ابوالفضائل اشتباه تاریخی داشته است، آزمون سختی را به میدان آورده بود که سبب شد تا ابوالفضائل مدتی از جریان امر دوری گزیند. آنچه این ظن را قوی می‌سازد، آن است که وی در کتاب *فصل الخطاب* که به مدت دو سال بعد از صعود تدوین کرده بود، اگر چه در اواخر رساله به وقایع تاریخی حیات جمال قدم می‌پردازد و حتی از صعود جمال قدم در سال 1309 سخن می‌گوید، اما ابداً به جریانات بعد از صعود و حضرت عبدالبهاء، ادنی اشاره‌ای ندارد. حال آنکه بعد از ملاقات با حضرت عبدالبهاء در عکا، در اثری از وی نیست که همو به تثبیت عهد و میثاق مشغول نگشته باشد. مثلاً در کتاب *فرائد* که به سال 1315 در مصر منتشر شده است، در مواضع عدیده به حضرت عبدالبهاء و تکریم و تعزیز حضرتش اشاره دارد<sup>39</sup>. توغل ابوالفضائل در نصوص تورات و انجیل و قرآن شهره عام و خاص بود و وی به خوبی می‌توانست عهد و میثاق حضرت عبدالبهاء را از لابلای آیات کتب سماوی اثبات کند، یعنی حتی اگر کتاب عهدی نیز به دست او نمی‌رسید، فهم و بینش وی از کتب الهی چنان بود که به مقام شامخ حضرت عبدالبهاء می‌توانست پی برد. کافی است به همین کتاب *فصل الخطاب* (نوشته سال 1893م) رجوع شود که در بدو رساله وی مکاشفه یوحنا باب 11 را چنان ماهرانه تفسیر می‌کند<sup>40</sup> که فقط مدتها بعد یعنی به سال 1908 - 1909 است که حضرت عبدالبهاء در مفاوضات به همان نحو آن را تفسیر می‌فرمایند. توغل وی در کتب الهی بی‌شک محل تأیید حضرت ولی امرالله نیز بود:

<sup>38</sup> برای تفصیل بنگرید به کتاب سیاست نوشته راقم سطور نسخه خطی 2005م.

<sup>39</sup> برای نمونه بنگرید به ابوالفضائل: کتاب *الفرائد* موسسه ملی مطبوعات امری آلمان هوفهایم آلمان 2001م ص 35، 65، 270.

317-313

<sup>40</sup> فصل الخطاب ص 9-11



جناب ذکراالله خان خادم حکایت می‌کردند که در موقع تشرّف به حضور مبارک حضرت ولی امرالله ارواحناه فداه در ضمن شرح مفصّلی که از عظمت امرالله و کیفیت اعلان و استقرار امر به وسیله اعداء بیان می‌فرمودند و از وقایع قرون اول مطالبی اظهار می‌فرمودند، فرمودند اگر ابوالفضائل زنده بود درباره وقایع قرن ظهور عظیم الهی از کتب مقدسه مطالب زیادی استنباط میکرد.<sup>41</sup>

باز گردیم به اصل مطلب؛ به رغم گفته فوق الذکر از ابوالفضائل، حضرت عبدالبهاء سبب این انزوای وی را همانا شدت الم از صعود جمال قدم اعلان می‌فرمایند و گویی مایل نبودند تا علت اصلی آن را عیان سازند: «معلوم است که این افسردگی و پژمردگی از شدت احتراق از فراق محبوب آفاق است و این خمودت از کثرت تاثرات در مصیبت کبری»<sup>42</sup>.

در این لوح حضرت عبدالبهاء ابوالفضائل را به این مطلب گوشزد می‌فرمایند که اگر هیکل عنصری جمال ابهی از میان برخاست و از این رو سبب حسرت و ندم است اما از سوی دیگر هیکل عنصری بر طبق بیان جمال ابهی در ایقان حجابی بر آفتاب حقیقت است که اینک از میان برخاسته و اشراق شمس الهی بیشتر خواهد شد: «اگر تا به حال بشر به سبب سبحات جسمانی از مشاهده آفتاب حقیقت نورانی محروم و ممنوع و محتجب بود حال آن حجاب که در هر عهد و عصر وسیله انکار بود کشف الغطاء گردید... مقصود این است که در رساله ایقان هیکل بشری را به منزله سحاب شمرده‌اند<sup>43</sup> و حقیقت نورانیه را به منزله آفتاب و حینئذ تشهدون ابن الانسان آتیا علی سحاب السماء بقوات و مجد عظیم عبارت انجیل را به این‌گونه تفسیر و تأویل فرموده‌اند»<sup>44</sup>. حضرت عبدالبهاء بعد از این گفته ابوالفضائل را به نشر و نشور و قیام بر اعلاء امر دعوت می‌فرمایند و این خطابات مهمین را به وی ابلاغ می‌فرمایند:

<sup>41</sup> شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل (مهرابخانی) ص 226 باورقی.

<sup>42</sup> مکاتیب ج 1، ص 277.

<sup>43</sup> اشاره حضرت عبدالبهاء به ایقان است بنگرید به حضرت بهاءالله: ایقان، لجنه ملی نشر آثار بهائی به زبان فارسی و عربی آلمان

1998م ص 44 و نیز 17 و نیز 49-51

<sup>44</sup> مکاتیب ج 1، ص 276-279

یا اباالفضل این اشتعال نار سدرتک و این اشراق انوار محبتک و این امواج بحر عرفانک و این نسائم ریاض ایقانک و این نغماتک السارة للآذان و این نفحاتک المعطرة لمشام اهل الامکان این جذبه قلبک و این سعة صدرک و این بشارة روحک و این اشتعال جذوتک و این شعله قبستک دع السکون و لو کان فی هذه الايام الخمودة من شدة الهموم ممدوحة محمودة فاخرج من زاوية الخمول و اقصد اوج القبول و طر فی هذا الفضاء الابهی و ادخل حدیقة امرالله بقیامک علی نشر روائح قدسه و اعلاء کلمته قیاماً یتزلزل به ارکان الشّرک و یرتعد به فرائص الاحتجاب عن رب الارباب و تعلق معالم العرفان و تنتشر اعلام الايقان و تخفق رايات التبیان و یرتفع شراع الحیاة فی سفینه النجاة علی بحر الامکان.<sup>45</sup>

قرینة دیگری که نشان میدهد این لوح باید بعد از رمضان 1311 نوشته شده باشد و احتمالاً اوائل سال 1312، آن است که در خاتمه لوح سخن از رساله استدلالیه می رود که بی گمان همان فصل الخطاب است: «رساله استدلالیه که اثرخامه آن جان پاک بود قرائت و تلاوت شد بشکرانیت الطاف حضرت احدیت لسان گشودیم که به تأییدات ملکوت ابهائش نفوسی مبعوث فرموده که به هدایت جمیع فرق عالم قیام نمایند و نطق و بیان و قوت برهانشان را در جمیع ملل عالم مماثل و مقاومی نباشد».<sup>46</sup> لذا ابوالفضائل باید در اوائل سال 1312 به قصد زیارت محضر مبارک به حیفا و عکا رفته باشد و مدت اقامت وی در این برهه از زمان بنا به گفته خود وی ده ماه به طول کشیده است. در این مدت شاهد عظمت شأن و مقام و مرتبت حضرت بوده است و البته به لطف اطلاعات مفید فاضل معلوم است که «در سال 1312 میرزا به عکا رفت و چندی به شرف زیارت و استفاضه محضر عبودیت کبری مشرف و حسب الامر به تدریس و تعلیم نوباوگان احبابی

<sup>45</sup> مکاتیب ج 1، صص 280-279 مضمون این است که ای ابوالفضل اشتعال آتش سدره تو کجاست و نور محبت چه شد؟ امواج بحر عرفانت کجاست و نسیم ریاض ایقانت کجا رفت؟ نغمه های شیرینت برای گوشهای شنوا کجاست و نفحات خوشبویت برای مشام جهانیان چه شد؟ شوق قلبیت کجاست و سعه صدرت چه شد؟ بشارت روح را چه پیش آمد و اشتعال محبت به کجا رفت؟ سکون را واگذار اگر چه در این ایام از فرط فراق خمودت خوب است و محمود، اما از زاویه انزوا برون آ و قصد اوج قبول نما و در این فضای ابهی طیران کن.

<sup>46</sup> مکاتیب عبدالبهاء ج 1، ص 281.

الهی پرداخت و معرفت و عقیدت کامله نسبت به آن حضرت حاصل نمود.<sup>47</sup> یکی از دیگر فعالیت‌های وی در ایام اقامت در محضر انور ملاقات با فضلالی آن سامان و تبلیغ ایشان بود، خود وی در رساله اسکندرانیه<sup>48</sup> که به ضمیمه دُرر البهیّه آمده است، چنین گزارش می‌دهد:

مما نحب ان نذكره لك على سبيل الحكاية و الفكاهة و ان يكن منافياً للاختصار الذي بنيت عليه المقال هو ما جرى بيني و بين احد القسوس من المناظرة في تفسير هذا السفر الجليل من اسفار الانجيل و هو انه لما حلت رحل الرحلة في سنة 1312 من السنين الهجرية في البلاد الشامية و القيت عصا التسيار في جوار مولى الابرار و قبله الاحرار جعلنا الله تعالى من المتمسكين بعروة ولائه ما دام الليل و النهار قابلت يوماً ابا نمرود احد افاضل قسوس الطائفة الانجيلية في بيت حبيينا الجليل الدكتور روفائيل و تغلغل بنا الكلام الى اثبات حقيّة ظهور سيدنا الرسول عليه السلام فطلب منّي اقامة البرهان...<sup>49</sup>

ابوالفضائل بعد از ملاقات با حضرت عبدالبهاء، به دستور حضرت به سوی مصر عازم شد. نخست به اسکندریه رفت که در همانجا نیز رساله اسکندریه را به سال 1313 نوشت. بعد به قاهره رفت و درس تبلیغ باز کرد و شاگردان برجسته‌ای داشت که توسط وی به امر ایمان آوردند.<sup>50</sup> میتوان حدس زد وی در سال 1313 و 1314 در مصر اقامت داشت و در مصر بود که خبر ترور ناصرالدین شاه به

<sup>47</sup> ظهور الحق ج 8 قسمت دوم، ص 1122 و نیز بنگرید به عزیزالله سلیمانی اردکانی: مصابیح هدایت ج 2، نشر 2، 121ب، ص 329

<sup>48</sup> از ابوالفضائل دو رساله تحت نام اسکندریه یا اسکندرانیه موجود است و هر دو به طبع رسیده است، یکی همین است که به ضمیمه دُرر البهیّه چاپ شده است و دو دیگر را جناب مهرباخانی در خلال رسائل و رقائم وی جمع کرده است، مهرباخانی: رسائل و رقائم، موسسه ملی مطبوعات امری، 134ب، ص 48. اولی به عربی و دومی به فارسی است. این رساله اسکندریه به فارسی به قلم خود ابوالفضائل دوبار چنین تاریخی دارد، اول: «21 شهر ربیع الثانی 1313 مطابق با 31 تشرین الاول سال 1892 میلادی» (همان ص 86) و دوم: «19 کانون الاول سال 1892 میلادی مطابق با 11 جمادی الاخر 1313» (همان، ص 88) تاریخ اول مربوط به اختتام رساله و تاریخ دوم مربوط به ذیلی است که بر رساله نوشته شده است. جالب این است که در هر دو مورد ذکر سنه میلادی اشتباه است زیرا سال 1313 مصادف با سال 1896 است و نه سال 1892. سبب چنین اشتباهی معلوم نیست.

<sup>49</sup> ابوالفضائل: دُرر البهیّه فی جواب الاسئلة الهندیة مطبعة الموسوعات بباب الشعریة مصر 1900م 1318ق ص 240 مضمون این جمله همانی است که جناب سلیمانی در مصابیح هدایت ج 2، ص 330 نقل کرده است یعنی (میخواهم در این مقام سرگذشتی فکاهی که در بین من و یکی از کشیش‌های پروتستان در تفسیر این سفر جلیل به وقوع پیوسته ...)

<sup>50</sup> شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل (مهرباخانی، ص 249)

سال 1313 به وی رسید. در همین سال 1314 است که دو واقعه رخ می‌دهد نخست تألیف کتاب *فرائد* است در دفاع از *ایقان*، و دوم، نزول لوح هزاربیتی در شوال سال 1314. بنا بر این شواغل ابوالفضائل در زمان نزول لوح هزاربیتی معلوم است. او یک سال و نیم پیش از نزول هزاربیتی نزد حضرت عبدالبهاء بود و اینک این لوح خطاب به وی در بیان مقام عهد و میثاق الهی به دستش میرسد.

حال که احوال ابوالفضائل معلوم شد باید به بررسی مختصری از اوضاع امر بهائی در آن سنوات پرداخت. از زمان صعود جمال ابهائی امر الهی در معرض شدیدترین حملات قرار داشت، و بیشترین این حملات از جانب علماء و روحانیون شیعی در ایران بود که از صعود مبارک خرسند گشتند و برای یکدیگر تهنیت میفرستادند و بر اهل بهاء زحم زبانی شدید روا میداشتند. بعد از واقعه سوزناک نبیل زرنندی، در سال 1310 شهادت جناب آقا مرتضی سروسستانی رخ داد. در همین سنه در رفسنجان ضوضایی بر ضد احباء شروع شد که منجر به بی‌خانمانی عده ای از احباء گشت. شهادت آقا محمدرضا محمدآبادی یزدی در این سنه رخ داد و در اسلامبول نیز شیخ احمد روحی و آقاخان کرمانی به تحریک سید جمال‌الدین اسدآبادی و با نگارش کتاب *هشت بهشت* به مخالفت با امر کوشیدند<sup>51</sup>؛ گفتنی است که این دو در واقعه قتل ناصرالدین شاه به سال 1313، در ایران دستگیر و کشته شدند. در سال 1311 در یکی از قراء آباده آقا سید یعقوب سورمقی شهید شد و فتنه شدیدی در بشرویه خراسان و فتنه دیگری در قریه بهار همدان و آشوب و بلوایی نیز در کاشان پدید آمد. به سال 1312 حاجی محمدحسین یزدی به شهادت رسید و فتنه دیگری در همدان و طبس رخ داد و همه این وقایع به حضرت عبدالبهاء اخبار می‌گشت و از این جهت بر حزن و الم حضرت در واقعه صعود می‌افزود. هنوز رنج این احزان التیام نیافته بود که خبر فتنه در حصار تربت و نامق رخ گشود و رشتخوار تربت نیز طعمه بلوا بر ضد امر

<sup>51</sup> الواح زیادی در وصف این دو تن و اعمال غیرمرضیه ایشان صادر شده است برای نمونه بنگرید به وحید رافتی: *بیک راستان*، نشر عصرجدید دارمشتات آلمان، 2005م، ص 233 «خواهند گفت که شیخ احمد از آن طائفه است دیگر نمایند که این شخص مردود داماد میرزا یحیی مطرود این طائفه است و کمال عداوت را به این عباد از جمیع جهات دارد و چند سال است که اول بالذات با آقاخان و بعد با جمال الدین در جمیع محافل و مجالس در صدد تحریک انواع فساد در حق این عباد بوده باری خصومت یحیی یعنی صبح ظلمانی با این طائفه بهائیان مثل شمس در وسط سماء واضح و مشهود و مشهور».

مبارک گشت. همین آتش به نیشابور سرایت کرد و جمعی از احباء را به کام خود کشید. مشهورترین واقعه حزن‌انگیز در همین سال 1313 بعد از ترور ناصرالدین شاه حادث گشت که مربوط به شهادت و رقاء شهید و روح‌الله فرزند نوجوان وی است. اما شهداء خمسه در تربت خراسان نیز بود. در کاشان بار دیگر فتنه بر پا شد و ماشاءالله سیسانی نیز به شهادت رسید. در یزد نیز غلامحسین بنادکی و آقا محمدحسین یزدی به قتل رسیدند و در مشهد نیز حاجی محمد ترک شهید شد<sup>52</sup>. ذکر جزئیات این وقایع کتابی را میسرزد که از حدود وظایف این مقاله برون است. حزن و اندوه حضرت عبدالبهاء از سویی به واسطه هجوم اعداء در قمیص علماء در ایران قلب مبارک را می‌گداخت اما از سوی دیگر جریانات شدیدی نیز در فضای کشور ایران و عثمانی حاکم بود که از اندیشه هیکل مبارک دور نمی‌ماند. به سال 1310 رساله سیاسی خطاب به جناب ابن اصدق نوشته شد<sup>53</sup> و سوء تاثیر علماء در سیاست را نشان میداد. آنان که این اثر را زیارت می‌کردند، در می‌یافتند که ایران آبستن حوادث خطیری است که عاقبت درد زه آن ترور ناصرالدین شاه شد و جنین تازه متولدش نهضت مشروطه گشت که البته عقیم و نارس به دنیا آمد.<sup>54</sup> الواح حضرت عبدالبهاء در این خصوص گویای تلخ‌کامی ایرانیان در نیل به آزادی سیاسی است که البته به دستان علمای ایرانی به دهان ملت ریخته شد. مکاتبات حضرت عبدالبهاء با ایادیان امر بالاخص ابن اصدق دل‌نگرانی حضرت عبدالبهاء در این وقایع به خوبی نشان میدهد که برای حفظ احباء با چه دقت و سرعتی ناظر وقایع ایران بودند. حضرتش که پیش از این برای عمران ایران رساله مدنی را نگاشته بود، نمی‌توانست نسبت به ایران نظری گذرا داشته باشد.

اما اگر تزییقات بر احباء نشان از تعالی امر داشت و اگر اوضاع ایران که به سرعت رو به وخامت داشت، بسیار حزن‌انگیز بود، هرگز نمی‌توانست با آنچه

<sup>52</sup> ظهورا لحق ج 8، از 22 تا 110

<sup>53</sup> برای این معنا بنگرید به لوح زیر خطاب به جناب ابن اصدق: «مراجعت به آن رساله نمایند که پانزده سال پیش به واسطه شما در سیاست مرقوم گشت و در بمبئی طبع و نشر شد وقتی که وزیر تکفیر شد جمیع این وقایع در آن مذکور و مفهوم لا تغنی الآیات و النذر.» وحید رافتی: پیک راستان، نشر عصر جدید دارمشتات آلمان 2005م ص 265 و نیز «چند سال پیش بعد از صعود به واسطه شما رساله سیاسی مرقوم گردید و به جهت سلطان و بعضی از اولی‌الایندی به واسطه شما ارسال شد و در هندوستان طبع گردید و یک نسخه مطبوع به طهران نزد جناب علی قبل اکبر فرستادم» همان، ص 255.

<sup>54</sup> برای مقصود بنگرید به فرید الدین رادمهر: کتاب سیاست نسخه خطی 1383 ش.

اخوان و منسوبان هیکل اطهر در آن دوران بر هیکل نازنینش وارد آوردند، شدت مصائب را نشان دهد. زیرا بلایی وارد بر امر، از طرف اغیار بود اما این بی‌وفایی از جانب یار. غصن اکبر یعنی محمدعلی برادری که سناً ده سال از حضرت عبدالبهاء کوچکتر بود و در کتاب عهدی بعد از غصن اعظم یاد شده بود، از همان نخستین روزهای صعود جمال ابهی و یا شاید هم قدری پیشتر، سر ناسازگاری گذاشت و رسم بی‌وفایی پیشه کرد. اگر چه حضرت عبدالبهاء در سالیان نخستین سعی داشتند که بر این رسم جفا از جانب برادر بی‌حیا، پرده پوشند اما اینان خود به دست خویش آبروی خویش ریختند و بدنامی خود را شهره آفاق کردند. او با دستیاری میرزا بدیع‌الله و میرزا ضیاءالله و البته میرزا مجدالدین فرزند جناب کلیم جبهه‌ای مخالف میثاق خدا تشکیل دادند.<sup>55</sup> اما در جبهه دیگر، میرزا آقا جان خادم‌الله بود که پیش از صعود جمال قدم اعمال ناروایی از وی سرزد، اما به ذیل اغماض مختلفی بود، گاهی این دو جبهه با هم و گاهی نیز در نزاع با یکدیگر کوشیدند تا وهن امر فراهم آوردند.<sup>56</sup> اعمالی که این گروه نکث و نکص مرتکب شدند بعدها توسط یکی از ایشان یعنی میرزا بدیع‌الله فاش شد چه که او در برهه‌ای از گروه خویش برید و به ثابتان بر عهد پیوست و نامه به خط خود نوشت و شرح اعمال ناقضان را به تفصیل نوشت. او به صراحت نوشت که دو چانته الواح جمال مبارک که امانت حضرت عبدالبهاء بود در یوم تغسیل جمال قدم توسط میرزا محمدعلی ربوده شد.<sup>57</sup> افزون بر این همو شهادت داد و نوشت که غصن اکبر حتی از تحریف آیات خود داری نکرد و ماوقع: «مدتی مدید به کنایه و اشاره و تلویح و تصریح (محمدعلی) ذکر مینمودند که در حق حضرت عبدالبهاء لوحی به اثر قلم اعلیٰ نزد من هست که اگر اظهار دارم به کلی اسمشان محو میشود و این مطلب را به بعضی از عائله و غیره به کرات ذکر کرده‌اند پس از انقضاء مدت مدیدی بعضی از نفوس از این عبد استفسار نمودند و این عبد بنا بر خواهش آنان چند مرتبه اظهار آن لوح را طالب

<sup>55</sup> حیات حضرت عبدالبهاء ص 54.

<sup>56</sup> ظهورالحق ج 7 ص 122 به بعد.

<sup>57</sup> میرزا بدیع‌الله: رساله تاریخی، قاهره مصر، صص 17-20. حضرت عبدالبهاء در الواح متعددی به این قضیه اشاره فرمودند بنگرید به اشراق خاوری: ریحی مختوم ج 1، موسسه ملی مطبوعات امری 130 ب ص 220-221.

شد هر یوم عذری آوردند و بهانه‌ای جستند تا آنکه قبل از مسجونی در سجن اعظم ابهی یومی لوح مبارکی به اثر قلم اعلیٰ از جعبه بیرون آوردند که در آن ذکر اعمال و افعال و ظلم و تعدی میرزا یحیی را مرقوم نموده‌اند و در ذکر او ان‌اخی از قلم اعلیٰ نازل؛ بعد از آنکه این عبد تلاوت نمود اظهار داشت که این لوح به هیچ وجه دخلی به این ایام ندارد. گفتند من از جمال قدم جهت حفظ امر اذن دارم<sup>58</sup> که در خط مبارک قلم بیرم و حال چون نفوس غلوّ نموده‌اند و آقا (حضرت عبدالبهاء) دعوی الوهیت دارند ان‌اخی را محو مینمایم و ان غصنی الاعظم مینویسم و به بعضی نشان می‌دهم که جلوگیری نمایم این عبد مبهوت ماند ولی تحاشی ننمود تا ملاحظه نماید که حقیقتاً چنان جسارتی می‌کنند یا نه بعد از چند دقیقه لوح مبارک را برداشتند ان‌اخی را محو نمودند و ان غصنی الاعظم نوشتند».<sup>59</sup> حال دقت کنید که سرّالله الاعظم این اعمال شامل ربودن آثار و تحریف آیات را می‌بینند و لاجل اعزاز امر و آبروی دین مستور میدارند. هر چه عفو هیکل اطهر بیشتر می‌گردد بر جسارت ناقضان می‌افزاید. غصن اکبر آثار جمال ابهی را مبنی بر ناعق و عجل و سامری را به هیکل میثاق نسبت داد و افزون بر این، دو فقره از الواح را قطعه قطعه کرد و به هم چسباند تا معنای عهد را خلاف واقع بیان کند.<sup>60</sup>

غصن اکبر بعد از این نامه‌های مملو از افتراء نوشت و برای ارباب حکومت در حیف و عکا فرستاد و به سعایت حضرت عبدالبهاء پرداخت و عاقبت این نامه را به باب علیّه نیز روانه کرد تا بلکه حضرت عبدالبهاء را نابود کند. در این حیص و بیص میرزا آقا جان نیز که پیش از صعود جمال ابهی گفتار و حرکاتی ناشایست از خود بروز داده و موجب حزن هیکل ابهی شده بود، بعد از صعود مدعی شد که امور به دست اوست؛ فاضل مازندرانی مینویسد:

او در سنین اواخر اشراق انوار الهیه دچار غرور و خودبینی گشته بر افراط توقع اکرام و انعامش همی افزود و تیزخو و تندگو شد چنانکه

<sup>58</sup> غصن اکبر در زمان جمال قدم نیز از اینگونه اعمال مرتکب شده بود و در حق او نازل شد: «اگر آئی از ظل امر منحرف شود

معدوم صرف خواهد بود» ریحی مختوم ج 2، ص 294

<sup>59</sup> رساله میرزا بدیع صص 21-22.

<sup>60</sup> همان، 27-29

اعضاء خانواده و حتی ناصر و خسرو مستخدم خانه از خودپسندی و زیاده‌طلبی او خسته شدند و شکایت کردند و نوبتی که جمال ابهی در حیفا بودند طغیان لسان در او پدید شده و نسبت به حرم سخنی چند خارج از حد خود گفت و جمال ابهی معزون شدند و نزد اصحاب مفهوم گردید که وی را از مقامش انداختند و تنی از ایشان به نوع تحسّر چنین گفت این مرد که چهل سال خدمت کرد عاقبت بدین حال شد تا چه شود افعال دیگران و جمال ابهی در جمع احباب اظهار حزن فرمودند و چنین بیان کردند که ما این شخص را بلند کردیم و حال انداختیم و کسی را نرسد لِمُ و بِمَ گوید شیطان مقرب و معلّم ملائکه بود و برای یک نافرمانی رجم شد. کسی با خدا حق معارضه نداشت که معلّم ملکوت چرا مردود و مطرود گشت و به بعضی از اصحاب صریحاً در حق میرزا آقا جان فرمودند که این همان ناعقی است که در الواح انداز شد و میرزا مجدالدین ابن کلیم این سخن را از لسان ابهی فاش نمود و حاجی میرزا حسن شیرازی معروف به خراسانی همه جا گفت که وی را ناعق و شیطان خواندند و گرچه جمال ابهی لاجل مراعات مصالح و حکم به شخص قائل مذکور امر کردند که توبه و انابت نموده ثلث اموالش را در راه خدا انفاق کرده ولی بسیاری از احباب این امور را شنیده و از وخامت احوال میرزا آقا جان مطلع گشتند و جمال ابهی از وی چندان متأثر شدند که اوقاتی دست به تناول غذا نبردند و گاهی وی را تنبیه و تادیب فرمودند و با اینکه تنبیه نیافته به حال خود مانده محض عنایت و حکمت اغماض فرمودند تا در ایام مقارن حادثه غروب شمس لامتناهی احوالی از او بروز نمود که غایت تأثر و تکدّر خاطر ابهی گردید چه مسموع افتاد که بعضی از الواح را به خود نسبت داده و عبارات الواح را که به امضاء او منتشر است به استثناء بیاناتی که در ضمن الواح مذکوره صریحاً نقل از لسان الهی است افتخار خود شمرد و نزد برخی از احباء به



کنایه دائماً چنین طغیان و ادعا کرد و جمال ابهی وی را طرد فرمودند و در حالی که در بستر نقاهت بودند بار ملاقات ندادند و اهل بیت چندان از وی ظنین شدند که غذا و شربه دوا را پنهان کردند که مبادا نهانی کاری کند و او بیمناک و هراسناک گردید بالاخره بذیل عطوفت حضرت غصن‌الله الاعظم متشبت شد.<sup>61</sup>

میرزا آقا جان بعد از صعود بر تسویلات خویش افزود و به ناقضان پیوست اما آنان نیز نتوانستند وی را تحمل کنند لذا مدتی مرکز میثاق او را نزد خود آوردند اما باز هم اعمال ناشایست او باعث گله خاندان می‌شد و مرکز میثاق با وی مدارا می‌کردند تا روزی عاقبت با نوشتن مطالبی سعی در تشتیت شامل مؤمنان کرد و شهادت خود را برتر از کتاب عهد و حتی فراتر از شهادت نصف روی زمین دانست.<sup>62</sup> عاقبت از جمع اهل بهاء برون رفت. با این وصف، همیشه نظر عنایت مرکز میثاق شامل حال وی بود و بیشتر او را مدهوش و مجنون از صعود جمال ابهی قلمداد کردند تا عاقبت به سال 1319 وفات یافت. او بیش از هر کسی اسباب مزاحمت مرکز میثاق شد. نکته جالب این است که بیشترین اهانت به میرزا آقا جان از جانب غصن اکبر هم پیش از صعود جمال مبارک و هم بعد از صعود جاری شد. همو بود که وی را ناعق و شیطان و رئیس‌المشركین نامید. وی در عناد به حضرت عبدالبهاء مدتی با وی همدست و همراهی شد و زمانی نیز در قصر بهجی با هم زیستند.<sup>63</sup>

البته حاجی میرزا حیدرعلی که به نوشتن احوال ابوالفضائل بنا بر فرمان حضرت عبدالبهاء قیام کرد، به صراحت از تدوین لوح هزاربیتی یاد نکرده است، زیرا شرح حال ابوالفضائل را به طور تفصیل فقط تا تاریخ 1312 یاد می‌دارد و به اختصار از وقایع بعد از صعود جمال قدم در می‌گذرد. تنها شاید این نکته زیر مربوط به لوح مزبور باشد:

<sup>61</sup> ظهور الحق ج 7، ص 12 واقعه سال 1309.

<sup>62</sup> برای لوح حضرت عبدالبهاء در این خصوص بنگرید به اشراق خاوری: ریحی مختوم ج 2، موسسه ملی مطبوعات امری، 131 ب، صص 330-331 «الحمد لله شما در اواخر ایام مبارک حاضر بوده و به چشم خود دیدید و به گوش خود شنیدید میرزا آقا جانی که شما به گوش خود شنیدید که جمال مبارک سر بر پنجره نهادند از دست او فغان و ناله فرمودند حال شخص بسیار جلیلی شده است و شهادتش بر ضد مرکز میثاق نوشته اند که به مقابل شهادت نصف روی زمین است و او را به درجه نبوت رسانیده اند از همین شما قیاس بگیر...»

<sup>63</sup> ظهور الحق ج 7 صص 122-128

و لانهایه مسرور و حامد و شاکرم که حضرت من اراده الله، فرع  
منشعب از اصل قدیم، سرالله الاقدم، غصن الله الاعظم، مرکز  
عهدالله، مبین آیات الله، ناشر کلمه الله، رافع رایات دین الله،  
مولی العالم و الامم، حضرت عبدالبهاء روحی و روح المخلصین و  
المقربین لتراب اقدام خدام بابیه الرّحیب الوسیع المفتوح علی  
العالمین الفداء به صرف رحمت رحمة للعالمینی و محض فضل  
فضال قدیم و بصارت و حکمت رب العالمینی و تأیید و توفیق  
حضرت شدید القوائی و قدرت و قوت رب العالمینی اراده مبارکه  
فضلیه رحمتیه سابقه محیطه اشان تعلق گرفت ایشان را بلند نمایند و  
ارجمند فرمایند و شمع روشن انجمن عالم و ستاره درخشنده امم و  
هادی عباد و نور و نار رشاد و وداد بلاد فرمایند. سرافرازان  
فرمودند به لوح مقدس مفصل منعی که هر حرفش مضرم نار موقده  
ربانیه است در افنده عالمین، و هر کلمه اش حیات بخش جهانیان و  
حجت بالغه باقیه است بر اولین و آخرین. احضارشان فرمودند برای  
عتبه بوسی و طواف مطاف ملأ علی روحی و روح من فی سرادق  
البقاء لذرات تراب مقامه الاعلی الأبهی و لعبد بهائیه الفداء. و خود  
استاد در کتاب دُرُر البهیة ورود و سجود و وفودشان را به مدینه  
مقدسه مبارکه عکا و طواف و زیارت بقعه مبارکه نورا و تشرف و  
مثول حضور حضرت عبدالبهاء مولی الوری، روح الوری لوجود قلمه  
المحیی العظم الرّمیم را [در] هزار و سیصد و دوازده نوشته اند.<sup>64</sup>

شاید مراد حاجی از این لوح مفصل همان هزاربیتی باشد و نه لوحی که  
وی را به ارض اقدس دعوت فرمودند و بخشی از آن یاد شد و در مکاتیب مجلد  
اول طبع شده است. در این صورت نزول این لوح بنا بر تصریح وی باید 1312  
باشد و نه سال 1314؛ شاید این اشتباهی است که به سبب کهولت سن حاجی  
رخ داده است. منابع موجود نکته ای به ما باز نمی گوید. شوربختانه نسخه منتشر  
شده لوح نیز فاقد تاریخ دقیق است. اما در خود لوح به صراحت دو نکته دال بر

<sup>64</sup> حاجی میرزا حیدر علی: شرح حیات ابوالفضائل صص 535-536

تاریخ نزول هست که می‌تواند مفید افتد. نخست در جایی می‌فرمایند: «چهار سال به جان عزیزت که هر روزی در محو بعضی عبارات مبلغی مرکب می‌خورم»<sup>65</sup> و در جایی دیگر: «و این عبد حال مدت چهار سال است که تحمل جفا و انکار و افتری و اراجیف و تزییف و تحقیر و بلکه تکفیر نموده و می‌نماید»<sup>66</sup> با احتساب صعود مبارک در سال 1309 و شروع جریان نقض در حوالی سال 1310 می‌توان حدس زد که نزول این لوح باید حوالی سال 1314 باشد.

## 2- نظری بر لوح هزاربیتی

اینک فرصتی است تا اندکی به جزئیات لوح هزاربیتی پرداخته شود. آنچه در متن لوح پیدا است، این لوح در جواب‌های روشن ابوالفضائل صادر شده است. این لوح هزاربیتی این امتیاز را دارد که خواننده با عین پرسش‌هایی که ابوالفضائل مطرح کرده است، روبرو می‌شود. بدون هیچ مجامله‌ای در متن لوح پرسش‌های زیر به ترتیب مطرح شده است (عین مندرجات لوح است):

- 1- مرقوم فرموده بودید که: کلّ موقن به کتاب اقدس و کتاب عهد هستند هیچ منکری ندارد پس این اختلافات چیست و از کجاست؟
- 2- اما سبب این اختلافات چیست و کیست؟ مرقوم فرموده بودید.
- 3- اما چاره کار را استفسار فرموده بودید.
- 4- دیگر آنکه از ضدّیت قدیمه بین احباب و این وسیله فتور در میثاق گشته مرقوم فرموده بودید.
- 5- اما قضیه ادعای الوهیت و ربوبیت.
- 6- اما قضیه زجر احباب از بعضی اوضاع.

حضرت عبدالبهاء بعد از آنکه هر سوال را نقل می‌فرمایند، به صراحت پاسخی روشن و مستند با حفظ شأن احباب و اتحاد شمل مؤمنان عنایت می‌فرمایند. مثلاً صریح می‌فرمایند که اختلافات از آن روست که به کتاب اقدس و لوح عهد اعتقاد

<sup>65</sup> منتخباتی از مکاتیب ج 4، ص 233

<sup>66</sup> همان ص 239.

ندارند. در باره سبب اختلاف، پاسخ این است که حضرت عبدالبهاء با کسی اختلاف ندارند، جز عبودیت آستان مقدس و جانفشانی به درگاه حق قصد هیچ کاری ندارند و کسی را تفسیق و تکفیر نمی‌نمایند. در خصوص چاره کار می‌فرمایند ثبوت یاران بر عهد و میثاق مبتنی بر کتاب اقدس و کتاب عهدی است. در باره ضدیت قدیمه نیز می‌فرمایند، قبل از صعود، هیچ کدورتی و اختلافی در میان نبود. بعد از صعود این اختلاف از سوی ناقضان عیان شده است و الا حضرت عبدالبهاء حتی با ناقضان مدارا می‌کردند. در خصوص قضیه الوهیت و ربوبیت نیز می‌فرمایند از بدو صعود به جبل عبودیت قائل بودند و نه چیز دیگر. در باره زجر احباب می‌فرمایند «حال نقلی نشده است این عبد به روضه مطهره قسم که گوشه‌ای گیرد و توشه‌ای نپذیرد. نفسی این ثقل اعظم را چندی حمل نماید چه ضرر دارد؟ واللّه سبب روشنی چشم این عبد شود و علت راحت جان و آسایش وجدان گردد و اگر کسی در این قضیه شبهه نماید تجربه کنند چه ضرر دارد؟ واللّه الذی لا اله الا هو آن یوم عید این عبد است»

مفصل‌ترین توضیحات حضرت عبدالبهاء مربوط به سوال 5 است که ناقضان بر مرکز میثاق تهمت می‌زدند که حضرت مدعی الوهیت و ربوبیت شدند. ایشان چندین لوح مربوط به مقام عبودیت خود را در لوح هزاربیتی نقل می‌فرمایند تا شائبه هر نوع ادعای الوهیت را ردّ فرمایند. بد نیست ذکر شود در ایام حضرت بهاء‌الله تعزیزی که در وصف حضرت عبدالبهاء می‌شد به غایت عظیم بود. ایشان تنها به لقب سرکار آقا از لسان اطهر نامیده می‌شد و بیشتر اوقات فقط به «آقا» نامیده یاد می‌فرمودند. و دائماً به حاضران در محضر مبارک، ذکر خصائص و فضائل ایشان می‌نمودند. تعزیزی که در سوره غصن و لوح بیروت در وصف ایشان رفته است و القابی نظیر سرّالله الاعظم و حضرت من اراده الله به خوبی نشان از شأن بی‌نظیر ایشان داشت. در اواخر حیات مبارک نیز سخن را به غایت رسانیدند: «جمال ابهی به کرات این سخن را فاش نمودند که به جز غصن اعظم همگی و بلا استثناء در رتبه خلق‌اند»<sup>67</sup> آثار قلمیه مرکز میثاق قبل از صعود جملگی به دستور جمال ابهی مرقوم شد، از تفسیر کنت کنز و تفسیر بسم الله تا

<sup>67</sup> ظهور الحق ج 7، ص 3 ابتدای کتاب.

رساله مدنیه و لوح خراسان همگی در جهت آن صادر شد که جمع اهل بهاء به فراست دریابند که عهد و میثاق الهی تا چه درجه از اعتبار است. به رغم این همه جلالتها آنچه ناقضان بر حضرتش بستند، ادعای الوهیت بود. حضرت عبدالبهاء با آنکه القاب بسیاری از ساحت الهی داشتند، برای بی اثر ساختن این حیل و تزویر، یکی از القاب مخصوص عباد یعنی عبدالبهاء را بر خویش گذاشتند. می دانیم که این لقب پیش از صعود، در حق چند تن از احباب صادر شده بود. ابتداء شاید قدری از بحث دور باشد اما باید به یکی از الواح مشهور جمال قدم رجوع شود به نام لوح امواج که در متن لوح امواج جمله زیر آمده است: «جناب عبدال 9 علیه بهائی و عنایتی قصد جهات اولیاء نموده»<sup>68</sup>. چنانچه عدد 9 را مطابق با روش مرسوم در آثار بهائی، عدد بهاء در نظر آریم (بهاء=9) و با مقارنت آن با "ال"، کلمه "البهاء" ساخته می شود (ال=9= البهاء) و با اتصال آن به کلمه "عبد"، لقب عبدالبهاء پدیدار می شود (عبدال 9 = عبدالبهاء). حال باید دریافت که این لقب کیست و با آقا سید یحیی که لوح امواج به نام او صادر شده است، چگونه ارتباط می یابد.

برخی از یاران رحمانی با استناد به مناجاتی که در ادعیه محبوب است<sup>69</sup>، لقب عبدالبهاء را اعطائی از جمال ابهی به غصن الله الاعظم می دانند و مستند آنان در این خصوص، کتاب اقلیم نور جناب ملک خسروی است که ظاهراً در شجره نامه مبارک در ذیل غصن الله الاعظم مناجات مزبور را نقل کرده است و بنا بر این، این مناجات را نازل از قلم جمال ابهی در خصوص ازدواج حضرت عبدالبهاء می دانند. اما بعدها، در غلطنامه کتاب اقلیم نور این مطلب تصحیح شده است<sup>70</sup> که البته، یاران متذکر این مهم خواهند بود. در مناجات فوق آمده است:

«هذا يومٌ مارأت عین الابداع شبهه و لا بصر الاخترع مثله بما أراد  
مولى الوری ان یزین فراش أحد الاولیاء الذی سُمی بعبدالبهاء من  
لسان الکبریاء بورقة من أوراق سدره الوفاء الّتی زینها الله بطراز

<sup>68</sup> مجموعه الواح مبارکه مصر 362

<sup>69</sup> ادعیه محبوب 288-295

<sup>70</sup> ملک خسروی: اقلیم نور موسسه مطبوعات امری 112ب، ص 221

الشَّهَادَةُ فِي سَبِيلِهِ وَانْفَاقِ الرُّوحِ فِي حُبِّهِ»<sup>71</sup> و سپس مخاطب لوح را نام بردم‌اند که: «یا یحییٰ اَسْمِعِ النَّدَاءَ مِنْ ذُرْوَةِ الْعُلْيَاءِ وَ خُذْ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ لَا تَضَعُهَا قُوَّةُ الْعَالَمِ.»

و البته بدیهی است که منظور از این عبدالبهاء، غصن‌الله‌الاعظم نیست. کلمه‌های یحییٰ، عبدالبهاء، اولیاء هم در این مناجات و هم در لوح امواج به طور یکسان نقل شده است. آقای اشراق‌خاوری نخستین کسی است که به این تقارن توجه کرده است و در مناجات مزبور دقت کرده و نوشته است:

نکته‌ای که در اینجا قابل ذکر است این است که بعضی گمان کرده و نوشته‌اند که خطبه نکاح نازل از قلم جمال قدم جلّ جلاله که در ادعیه محبوب منطبقه در مصر مندرجست، راجع به ازدواج حضرت عبدالبهاء با منیره خانم است و چنان پنداشته‌اند که مقصود از "سُمِّيَ مِنْ لِسَانِ الْكَبْرِيَاءِ بَعْدَ الْبِهَاءِ" مقصود هیکل مبارک غصن اعظم الهی است. ولی شما توجه فرمودید که در دوران جمال مبارک لقب عبدالبهاء به شرحی که نوشتم برای حضرت غصن اعظم نه از طرف جمال قدم و نه از جهات دیگر تعیین نشده بود و بنابراین گفته‌ها و نوشته‌های بعضی از حلیه صحت عاری است. این خطبه نکاح که در ادعیه محبوب مندرجست، راجع به سید یحییٰ، پسر آقا محمدعلی نهری اصفهانی است. مشاراً الیه برادر حضرت منیره خانم حرم محترمه حضرت غصن‌الله‌الاعظم است. حضرت سلطان‌الشهداء دو دختر داشتند که یکی مسمات به سکینه خانم و دیگری مسمات به خانم افندی بود. سید محمدصادق، پسر محبوب‌الشهداء، از ساحت اقدس درخواست کرد که با سکینه خانم ازدواج کند و جمال قدم جلّ جلاله مسئول او را اجابت فرمودند و او به آرزوی خود رسید و شرح این داستان را به تفصیل در لوحی که در مجلد هشتم مائده آسمانی است، می‌توانید بیابید. دختر دیگر حضرت سلطان‌الشهداء را که مسمات به افندی خانم بود سید یحییٰ

<sup>71</sup> ادعیه، محبوب ص 295.

اصفهان، پسر میرزا محمدعلی نهری و برادر حرم حضرت غصن اعظم در ارض اقدس با اجازه مبارک بحلیه نکاح خود در آورد. جمال قدم به سید یحیی لقب عبدالبهاء را عنایت فرموده بودند. این خطبه در مجموعه ادعیه محبوب منطبعه در مصر، از صفحه 291 به بعد، مندرج است. اینکه فرموده‌اند، "...أرادَ مَوْلَى الْوَرَى أَنْ يَزِينَ فَرَاشَ أَحَدَ الْأَوْلِيَاءِ الَّذِي سُمِّيَ بِعَبْدِ الْبِهَاءِ مِنْ لِسَانِ الْكَبِيرِ"، مقصود سید یحیی مذکور است که بلقب عبدالبهاء در آن ایام شهرت داشت و جمال قدم این لقب را به او عنایت فرموده‌اند. و اینکه فرموده‌اند، "بورقةٍ مِنْ أَوْرَاقِ سِدْرَةِ الْوَفَاءِ الَّتِي زَيْنَهَا اللَّهُ بِطِرَازِ الشَّهَادَةِ فِي سَبِيلِهِ..."، صبیۀ حضرت سلطان الشهداء مسمات به خانم افندی است و در خاتمه لوح هم صریحاً سید یحیی را بنام اصلی مخاطب فرموده‌اند بقوله تعالی، "يا يَحْيَى اسْمِعِ النَّدَاءَ مِنْ ذُرْوَةِ الْعُلْيَاءِ وَخُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ..." الخ. باری از این اقتران دختری بنام خورشید بوجود آمد. بقیه مطالب مربوطه در کتاب نورین نیرین مسطور است.<sup>72</sup>

و همو در نورین نیرین می‌آویسد: «فرزند دیگر حضرت سلطان الشهداء دختری بود بنام خانم افندی که در ارض اقدس به حباله نکاح سید یحیی برادر حرم محترم مرکز عهد و پیمان، پسر آقا میرزا محمدعلی نهری درآمد و خورشید خانم نتیجه این اقتران بوده است. خانم افندی در اصفهان در موقع شهادت پدر 7 ساله بوده است»<sup>73</sup>. پس لقب عبدالبهاء به سید یحیی عنایت شده بود و البته همینجا باید افزود که بسیاری این نام و این لقب را برای خود برگزیدند. یکی از کسانی که بر خود لقب عبدالبهاء گذاشته بود علاقبند یزدی است:

حاجی آقا محمد علاقبند فائز یزدی مخاطب لوح مبارک رؤس از خادمین بنام امر و از نفوسی است که در عهدین ابهی و میثاق به خدمات مهمه فائز شده و بیش از سیصد لوح از قلم مقدس شارع و

<sup>72</sup> آهنگ بدیع سال 1350 شماره 6-11 به مناسبت پنجاهمین سال صعود، صفحه 225 به بعد

<sup>73</sup> اشراق خاوری: نورین نیرین موسسه ملی مطبوعات امری 122 ب ص 84-85.

مبین امر بهائی به افتخارش نازل گشته است. نامبرده مردی مزّاح و بذله‌گو بود و مزاحهای او در ساحت مبارک مقبول می‌افتاد و سبب مسرت خاطر آن حضرت می‌شد. در عهد جمال قدم آقا محمد بر نگین انگشتری خود عبارت "عبدالبهاء" را حک کرده بود و به این بندگی آستان الهی مباحث می‌آمود. پس از صعود جمال اقدس ابهی و جلوس مرکز میثاق بر سریر ولایت و وصایت بشرحی که در الواح حضرت عبدالبهاء مصرّح است و همگان می‌دانیم، آن حضرت با وجود القاب شامخه که از قلم جمال ابهی بافتخارشان نازل شده بود، تنها لقب عبدالبهاء را اختیار فرموده و براستی حقّ عبودیت صرفه را بجا آوردند و گرچه عاشقان آن طلعت بی‌مثال عبودیت آن حضرت را مصداق بیان "العبودية جوهره كنهها الربوبية" گفتند ولیکن خود آن حضرت جز بندگی درگاه آرزویی نداشتند و فرمودند، 'نام من عبدالبهاست، صفت من عبدالبهاست، حقیقت من عبدالبهاست، نعت من عبدالبهاست، رقیّت من عبدالبهاست، جمال قدم اکیلل جلیل و تاج وهاج منست. حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به حاجی آقامحمد، به نامبرده فرمودند که چون عبدالبهاء مشتاق بندگی آستان است، نگین مذکور را به ارض مقصود ارسال دارد. حاجی آقامحمد انگشتری را بضمیمه عریضه‌ای به حضور مبارک تقدیم نمود. مضمون عریضه بس لطیف بود و بعدها یاران الهی تعریف نمودند آنند که سبب سرور هیکل مبارک گردید. ولیکن تجلیل حاجی مذکور را بدان صورت پذیرفتند و فرموده بودند ما جز بندگی آستان الهی آرزویی نداریم ولیکن دوستان گویا این را تعارف انگاشته‌اند. مضمون عریضه حاجی آقامحمد این بود که، قربانت کردم ما تو را به اعلی‌المقامات می‌آستائیم و جایگاهت را برتر از وهم خویش می‌دانیم ولیکن تو به



بندگی ما رضایت نمی‌دهی و عبودیت ابهی را به انحصار خویش  
درآوردی<sup>74</sup>

تا اینجا معلوم شد که لقب عبدالبهاء در عهد ابهی تدوین شده و در زمان جمال  
قدم متداول و مرسوم بوده است و اگر چه علاقبند یزدی نیز این لقب را برای  
خویش برگزیده بود اما تنها سید یحیی برادر حرم حضرت غصن اعظم بود که  
جمال ابهی لقب عبدالبهاء را به وی عنایت فرمودند. اینکه احباب می‌توانستند بر  
خود نام عبدالبهاء نهند، نکته‌ای بود که اذن آن از طرف جمال ابهی صادر شده  
بود: «هُوَ الْمَبْدُءُ وَالْمَعِيدُ وَ إِلَيْهِ يَصْعَدُ نِدَاءُ الْعَبِيدِ أَنْ يَا أَحْبَاءَ اللَّهِ مِنَ الْأَعْرَابِ إِنْ  
وَهَبَكُمُ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ لَقَبُوهُ بَعْدَ الْبِهَاءِ وَ سَمَّوْهُ بِحُسَيْنٍ أَوْ بِعَلِيِّ وَ هَذَا مَا أَمَرَكُم بِهِ إِنْ  
أَنْتُمْ مِنَ الْعَامِلِينَ وَ إِنْ كَانَتْ مِنْ إِنْثَاءٍ لَقَبُوهَا بِأُمَّةِ الْبِهَاءِ»<sup>75</sup> یعنی ای احبای الهی  
اگر صاحب پسری شدید می‌توانید او را به عبدالبهاء و یا حسین و یا علی نام  
گذارید و اگر صاحب دختری شدید می‌توانید او را امة‌البهاء بخوانید. یعنی تا به  
اینجا معلوم شد که "عبدال 9" در لوح امواج، همین عبدالبهاء، سید یحیی، برادر  
حرم حضرت غصن‌الله‌الاعظم است که مخاطب لوح امواج می‌باشد. اما درباره  
شرح حیات این سید یحیی، افزون بر آنچه که ذکر شد، باید گفت که در دوره  
میثاق از مؤمنین و ثابتان بر میثاق بوده است. بنا بر گفته فاضل مازندرانی: «پسر  
میرزا محمدعلی، حاجی سید یحیی مقیم ارض مقدس شده عائله واسعه بر جای  
گذاشت.»<sup>76</sup> و همسر او دختر سلطان‌الشهدا است، «و دختر دیگر سلطان‌الشهدا  
زوجه حاجی سید یحیی بن میرزا محمدعلی نهری عموی سلطان‌الشهداء در عکا  
شده و عائله تأسیس نمود.»<sup>77</sup> نتیجه این اقتران دختری به نام خورشید خانم  
است. حاجی سید یحیی گویا حسب‌الامر مرکز میثاق به مصر عزیمت کرده در  
اسکندریه مقیم می‌گردد. حبیب مؤید خاطره زیر را نقل می‌کند که نشان می‌دهد  
او در آنجا مقیم بوده و منظور لحاظ انور قرار گرفته است:

<sup>74</sup> آهنگ بدیع سال 1350 شماره 6-11 به مناسبت پنجاهمین سال صعود حضرت عبدالبهاء ص 297 به بعد

<sup>75</sup> فاضل مازندرانی: امر و خلق ج 3، موسسه ملی مطبوعات امری 127 ب، ص 61

<sup>76</sup> ظهور الحق ج 6 قسمت اول ص 139

<sup>77</sup> همان ص 143-144

میرآلای ادهم بیک، از معاندین امر، دربدر و آواره دیار گشت و در اسکندریه مصر نوکرش جامه‌دان و اشیای قیمتیش را برداشت و فرار نمود، حتی برای قوت لایموت و خرج یکروزه هم معطل و مضطرب مانده پریشان و سرگردان. بالاخره پرسیان پرسیان به مغازه حاجی میرزا حسن خراسانی رفته نزد جناب حاجی سید یحیی (برادر حرم) استمداد می‌آکند و التماس و درخواست مساعدت می‌آکند و می‌گوید من ادهم شامی هستم که با هیئت تفتیشیه به عکا آمدم. حقاً من آنچه لازمه مخالفت بود کردم و ذره فروگذار نکردم. حالا من به این روز سیاه افتادم که می‌آیینید. آنچه داشتم نوکرم برده، اکنون معطل و مضطرب فرو ماندم. هر چه فکر کردم عقلم بجائی نرسید. بالاخره گفتم می‌روم نزد حضرات (یعنی بهائیان) و قضایا را مطرح می‌آکنم. اینک نزد شما آمدم، حالا خودتان و هم‌تتان. فقط پول یک بلیط را بدهید تا خود را به قاهره برسانم. جناب حاجی سید یحیی سی قروش مصری به او می‌دهد و شرح حال را به حضور حضرت عبدالبهاء عرض می‌آکند. آن حضرت تلغرافاً ده لیره حواله فرمودند که به او می‌دهند و بطور مزاح و متبسّمانه می‌فرمودند و از بی‌انصافی حاجی سید یحیی تعجب می‌آکردند که این ادهم بیک شبها نخواییده، زحمتها کشیده، کتابها که از مفتریات تدوین کرده، حالا پاداش زحمتش سی قروش است؟ ای بی‌انصاف، حاجی سید یحیی، خیلی کم بوده و خیلی کم دادم. لابد من ده لیره تلغرافاً فرستادم که اقلّاً جبران شود.<sup>78</sup>

حیب مؤید در حوالی سنه 1914 پس از 4 مرتبه تشرّف هنگامی که مرخص می‌شود، می‌گوید: «علاوه بر این دو بندگان که در کشتی منیه، خدیو مصری، جناب حاجی سید یحیی و میرزا اسدالله اصفهانی و آقا میرزا محمود زرقانی و

<sup>78</sup> حیب مؤید: خاطرات حیب ج 1، موسسه ملی مطبوعات امری 122 ص 527-528

مسیس هویت هم همراه بودند.»<sup>79</sup> و سپس نقل می‌کند که جناب سید یحییٰ به لندن رفت «آقا سید یحییٰ و میرزا اسدالله اصفهانی به طرف لندن رهسپار شدند.»<sup>80</sup> اما اقامت دائمی ایشان همواره در اسکندریه بوده است. چنانکه ابوالفضائل در نامه‌ای مورخ 1330 ه.ق. می‌گوید که در اسکندریه، سید یحییٰ نیز می‌زیست، «با وجود تأکید و رجای در ستر منزل، يك شب جناب آقای آقا سید یحییٰ روحی فداه و جمعی از احبّاً در منزل فانی تشریف داشتند»<sup>81</sup> به هر تقدیر حضرت غصن اعظم لقب عبدالبهاء را از ششم قوس سال 1892 یعنی شش ماه بعد از صعود برای خود اختیار فرمودند.<sup>82</sup>

باز گردیم به لوح هزاربیتی؛ همان قسم که مشهور افتاد حضرت عبدالبهاء با انتخاب لقب عبدالبهاء این مکر و حیلۀ ناقضان را خنثی ساختند که حضرتشان، مدعی الوهیت است. نکته جالب این است که اتهام الوهیت از جانب کسی بر حضرت عبدالبهاء زده میشد که خود مدعی مقامات بزرگی از همان نوع بود. محمدعلی، غصن اکبر به سال 1270 ق به دنیا آمد و در همان صغر سن به کتابت آثار جمال قدم مشغول شد. خط زیبایی داشت و به تقلید آثار جمال قدم مرقوماتی از وی ظاهر شد، درست همانگونه که یحییٰ ازل نخست به کتابت آثار حضرت اعلیٰ و بعد نیز به تقلید از آنها پرداخت. چنانکه فاضل ذیل وقایع سال 1288 ثبت می‌کند این حالت محمدعلی در این سال چنان رو به اوج گرفت که خود را صاحب مقاماتی دانست و نوشته‌های خویش را آیات خداوند نامید<sup>83</sup>. نفوسی نظیر حاجی حسن زرگر قزوینی و برادرش آقا علی زرگر و میرزا عبدالله و بستگانش در قزوین که با محمدعلی مکاتبه داشتند، پیرو وی شدند و او را سلطان الرّوح نامیدند و پا از این فراتر نهادند و بر جسارت افزودند و او را باطن جمال قدم خواندند و گفتند در ظهورات الهیه همیشه ظاهری است که به شریعت می‌پردازد و این جمال ابهی است و باطنی است که حقایق متعالی و تعالیم باطنی

<sup>79</sup> خاطرات حبیب ج 2، ص 42.

<sup>80</sup> همان ص 44.

<sup>81</sup> خاطرات حبیب ج 2، ص 133

<sup>82</sup> ظهور الحق ج 7، ذیل واقعات سال 1310 ص 22.

<sup>83</sup> برای نمونه ای از مرقومات وی بنگرید به ظهور الحق ج 5، ذیل واقعه غصنیه در سال 1288 ق ص 140

را اعلان می‌فرماید و این محمدعلی است. از سوی دیگر محمدجواد فرهادی و شیخ کاظم سمندر متمسک به اصل آیات جمال ابهی شدند و بر بطلان چنین دعای اقامه دلیل کردند و میان قزوینیان دودستگی شد. این واقعه فتنه غصنیه می‌نامیدند<sup>84</sup>. تا آنکه اصل ماجرا به حضور حضرت بهاءالله عرض شد. جمال قدم در لوحی دعای را باطل فرمودند و به صراحت فرمودند:

انّا انطقنا النبیل قبل علی فی صغره لیشهدن الناس قدرتی و سلطنتی ثمّ عظمتی و کبریائی ولكنّ احبائی الجُهلاء اتّخذوه شریکاً لِنَفْسِی و فسدوا فی البلاد و كانوا من المفسدین ملاحظه نما که چقدر ناس جاهلند نفوسی که تلقاء حضور بوده‌اند مع ذلک رفته‌اند و چنین سخنها انتشار داده‌اند قل انّه عبدٌ من عبادی قد خلقناه بقدرتی و انطقناه لثناء نفسی بین العالمین و اگر آنی از ظل امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود. قل با قوم انّ ما سوائی قد خُلِقَ بقولی و انّه و امثاله من الدّین انبتهم الله من هذه الشجرة هم سحائب الرّحمة و غمائم الفضل و سُرج الهدایة و ادلائی بین البریة ان یکونن ثابتاً علی امری و ان ربک ما اتّخذ لنفسه شریکاً و لا شبیهاً و لا وزیراً و لا نظیراً و لا ندّاً و لا ضدّاً و لا مثلاً کذلک اشرق الحکم و قضی الامر من لدی الله العلی العظیم.<sup>85</sup>

به این نحو بود که عقیده فاسده مزبور ریشه‌کن شد و معلوم همگان گشت که جاه‌طلبی وی تا به کجاست. او که در زمان حیات جمال قدم مدعی ظهور بود، بعد از صعود نیز از کلام خدا و عهد و میثاق غلیظ و شدید حضرتش روی بر تافت. همو بعد از آنکه جمال قدم در حقش نازل فرمودند که اگر آنی از ظل امر منحرف گردد معدوم صرف است، توبه‌نامه‌ای نوشت و اظهار ندامت و تبرئه کرد و گفت: «ازین غلام بشنوید و علی را بگذارید و خدای علی را بپرستید و انّه حقّ به و عن کل العالمین. ای دوستان خدا! هر حجر یا قوت نیست و هر ظلّی موطن امن نه آن ظلّ الله است که عالم را حفظ فرماید و ظلّ دونش محلّ امن نبوده و نخواهد

<sup>84</sup> ظهور الحق ج 5، ص 136 ذیل وقایع سال بیست و نهم

<sup>85</sup> ظهور الحق ج 5، ص 137 به بعد حاشیه نقل از نامه سید مهدی دهجی خطاب شیخ کاظم سمندر و نیز بنگرید به اشراق خاوری: مانده آسمانی ج 8، موسسه ملی مطبوعات امری 129 ب ص 40.

بود».<sup>86</sup> بعد از این واقعه در هر مورد حضرت ابهی وی را به غصن اعظم حواله می فرمودند چنانکه زمانی قصد سفر به هند و تبلیغ داشت و جمال ابهی فرمودند که با غصن اعظم مشورت نماید و غصن اعظم صلاح نداستند و جمال قدم او را از سفر باز داشتند. در اواخر حیات جمال ابهی دو بار سفر به بمبئی داشت و با آنکه قریب یک سال در آنجا اقامت کرد اما در تبلیغ توفیقی نیافت. در سفر دوم قصد طبع آثار را داشت که به رَغَم منع جمال ابهی به نشر کتاب اقدس پرداخت. لذا می توان گفت ماجرای نقض از سوی غصن اکبر ریشه کهن داشت و مبتنی بر حقد و حسدی بود که همیشه در قلبش رسوخ داشت. مدارای حضرت عبدالبهاء با وی مثال زدنی است، به این گفت و گو میان دو برادر که چند ماه بعد از اعلان نقض دقت کنید

حضرت عبدالبهاء به میرزا محمدعلی فرمودند اخوی چنین گمان کن که صعود جمال مبارک واقع نشده به همان سبک که رفتار می کردید رفتار کنید و به همان ماموریت که داشتید مشغول باشید من هم به همان نحو که در ایام جمال مبارک به خدمتگزاری بودم باز هم میباشم. جواب داد که صریحاً به شما می گویم که من زیر بار شما نمی روم. فرمودند اخوی من که نخواستم زیر بار من بروید بلکه میگویم شما هر چه بار دارید به دوش من گذارید. جواب داد گمان نکنید که کسی با ماها نمی گردد آخر یک مستی از این احباء هم به ما می گردند (به نقل از حاجی میرزا حیدرعلی).

این بود که هیچ چیز مانع از نقض وی نشد. به رَغَم گفته وی جز بستگان وی آن هم به نحوی متزلزل، کسی با وی نماند. با او بودن گذشتن از جمال ابهی و کلمات و دین الله بود و هیچیک از احباء حاضر نشد چنین کاری کند. با این وصف، جمال ابهی ایام بعد از صعود و نقض وی و چند نفسی که با او بودند را به انحاء گوناگون در آثار ذکر فرمودند از جمله ذکر طیور لیل؛ در خصوص طیور لیل در لوح سلمان میفرمایند:

ای سلمان در حین خروج از عراق لسان الله جمیع را اخبار فرمود که سامری ظاهر خواهد شد و عجل به نداء آید و طیور لیل بعد از

<sup>86</sup> ظهور الحق ج 5 ص 161 ذیل واقعه 1288

غیبت شمس البته به حرکت آیند آن دو که ظاهر شد و لکن  
عن قریب طیور لیل به دعوی ربوبیت و الوهیت برخیزند.<sup>87</sup>

در لوح مورخ سال 1298 نیز همین معنا نازل شده است: «در ایام حرکت از  
عراق ذکر ناعقین و طیور لیل در الواح الهی مذکور و جمیع را اخبار فرمودند و  
همچنین در ارض سر در آیات منزله ذکر نفوس غافلۀ ملحده بوده»<sup>88</sup> حتی جمال  
مبارک در سورة الاعراب که خطاب به احبای عراق و بغداد و عواشق است، بار  
دیگر آنان را به این نکته یعنی حرکت طیور لیل جلب میفرماید: «قل یا قوم انا  
اخبرناکم حین الخروج عن العراق بان السامری یظهر و العجل ینادی و تتحرک  
طیور اللیل بعد غیبة الشمس ایاکم ان لا تنسوا کلمات الله کونوا فی عصمة  
منیع»<sup>89</sup>

مطابق با این مندرجات الواح جمال قدم بود که غصن اکبر تهمت بر حضرت  
عبدالبهاء می زد که ایشان دعوی الوهیت و ربوبیت کردند و از این منظر حضرت  
عبدالبهاء دائماً سفارش می کردند که ایشان نه فقط داعیه الوهیت و ربوبیت  
ندارند بلکه جز عبودیت عنوانی و شانی نجویند. سؤال ابوالفضائل در لوح هزار  
بیتی از همین روست: «اما قضیه ادعای الوهیت و ربوبیت؛ این عبد الحمد لله از  
بدو نشتم طینتم به ماء عبودیت مخمر گشته» (م م 242). بیش از هر چیز مراد  
از طیور لیل همانا تابعان یحیی ازل است که حضرت عبدالبهاء در خلال لوحی به  
آن اشاره می فرماید (م م 220) ولی بر طبق بیان جمال قدم که بعد از غروب  
شمس حقیقت طیور لیل ظاهر می شوند مراد ناقضان میثاق الهی است؛ در لوحی  
است:

در این عصر جلیل اکبر... بعضی مانند ستاره صبحگاهی  
بدرخشند و برخی مانند ناقضان چشم از مشاهده آیات کبری  
پوشند قومی مانند نهنگ الهی در بحر ربّانی بخروشد و جمعی  
بمِثابۀ طیور لیل در زاویۀ خمودت مقرر یابند.<sup>90</sup>

<sup>87</sup> جمال ابهی: مجموعه الواح مبارکه، به اهتمام محیی الدین صبری کردی، مطبعه سعاد قاهره مصر 1920م، ص 137.

<sup>88</sup> جمال ابهی: آثار قلم اعلی ج 7، موسسه ملی مطبوعات امری، 134ب، ص 132

<sup>89</sup> جمال ابهی: آثار قلم اعلی ج 4، موسسه ملی مطبوعات امری، 133ب، ص 219

<sup>90</sup> حضرت عبدالبهاء: منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج 3، لجنه نشر آثار امری به زبان فارسی و عربی، لانگهاین آلمان،

1992م، صص 226-227.

آنچه این نکته را تأیید می‌کند، بیان حضرت ولیّ امرالله بعد از صعود حضرت عبدالبهاء است<sup>91</sup> که به صراحت اشاره شده است: «و چون میقات لیلۀ لیل و غروب شمس بهاء از بسط غربا فرا رسید کَرَّةً أُخْرَى طوفان بلا برخاست و نائره امتحان شعله‌اش به عنان آسمان رسید. ریح عقیم بر سدرۀ الهیۀ اشدّ از قبل بوزید و فتنۀ عمیاء ظهور یافت. ناقص اکبر حجاب خود بدرید و بذر حسد و خصومت در قلوب جمعی از سست‌عنصران بکاشت. انقلاب اعظم احداث شد و کابوشش جمره محرّقه در دلها بینداخت سهام افترا پُران شد و روضۀ غناء چندی جولانگاه شغالان نقض و ریا گشت. طیور لیل به حرکت آمد و بدر منیر عهد مولی الانام در خسوف اهل ظنون و اوهام مخسوف و مقنوع گشت.»<sup>92</sup> در خاطرات نفوس مقدّسه که از دوران حضرت عبدالبهاء یاد کرده‌اند، چنین مفهوم می‌شود که اطلاق طیور لیل بر ناقضان مرسوم بوده است.<sup>93</sup> حتّی ابوالفضائل خود بشخصه در فرائد به مقام حضرت عبدالبهاء اشاره می‌کند و بشارت اشعیاء 15/26 را به حضرت عبدالبهاء تمام می‌فرماید؛ به این نحو طیور لیل را در ردیف ناقضان معنا می‌نماید:

در این مقام از احباءالله رجا می‌نمایم که در این نکته قدری تدقیق فرمایند و به نظر تحقیق بنگرند که نیر مشرق بازغ ساطع النوری را که خداوند تبارک و تعالی در کتاب اشعیاء زیاده از دو هزار و پانصد سال قبل به عبارت «و یكون نور القمر كنور الشمس» وجود مبارکش را ستوده و در قرآن کریم و فرقان عظیم بقوله جل جلاله «والشمس و ضحیها و القمر اذا تلیها» به وجود مسعودش قسم یاد فرموده و عظمت مقام محمود و رفعت لواء معقودش را به این عبارت عظیمه رهیبه بیان نموده است ناقضین عهدالله و ناکشین میثاق الله به مساعی باطله و دسائس دنیۀ خود می‌خواهند خلق را از توجّه به وجه منیرش ممنوع دارند و عباد را تضلیل کنند و مرکز میثاق را تحویل دهند و خود بر صفت طیور لیل در ظلمت ضلالت

<sup>91</sup> حضرت ولی امرالله: توقیعات مبارکه 1922-1926م، ج 1، موسسه علمی مطبوعات امری، 129م ص 21

<sup>92</sup> عبدالحمید اشراق خاوری: مائده آسمانی ج 6، موسسه علمی مطبوعات امری 128ب، ص 83.

<sup>93</sup> فی المثل، بنگرید به یونس خان افروخته: خاطرات نه ساله، موسسه علمی مطبوعات امری، 124ب، ص 226 و 495 و 501.

طائر آیند تا هر یک در تفسیر کتاب مفسری مطاع الرأی گردند و در  
دین حضرت ربّ الارباب مجتهدی نافذالحکم شوند زهی تصوّر  
باطل زهی خیال محال.<sup>94</sup>

این تعزیز را حضرت عبدالبهاء در وصف ابوالفضائل نیز به کار بردند چنانکه  
خطاب به یکی از اماء الرّحمن در آمریکا می‌فرماید:

يا امة الله عليك بزيارة حضرة ابي الفضائل حتى تتلقى منه البراهين  
و النصوص القاطعة من الكتاب المقدس على ظهور ملكوت الله في  
هذا القرن العظيم ان زيارته غنم لك و ذخر لك و سلوة لقلبك و  
بهجة لروحك و تاخذين منه الحكمة و البيان المطابقة للشهود و  
العيان.<sup>95</sup>

نکته این است که مقام مبین آیات در لوح حضرت عبدالبهاء نقل شده است:  
«آنچه تعریف و توصیف محض عنایت در جمیع الواح و زبر الهی در حق این  
عبد موجود معنی کل این کلمه است عبدالبهاء و هر تأویل و تفسیر که حرفی زاید  
از این کلمه است انّی بریء منه و اشهد الله و انبیائه و رسله و امنائه و اولیائه و  
اصفیائه و احبائه علی ذلك. من مبین آیاتم این است بیان من و ما بعد الحق الاّ  
الوهم المبین.»<sup>96</sup>

### 3 - اشاراتی از لوح هزاربیتی

لوح هزاربیتی مملو از اشارات و کنایات ادبی و تاریخی و حکمی و مشتمل بر  
آیات و احادیث و اشعار گوناگون و حاوی الواح جمال قدم و خود حضرت  
عبدالبهاء است که به ترتیب نزولی در متن لوح به برخی از آنها اشاراتی خواهد  
شد.

<sup>94</sup> ابوالفضائل: کتاب الفرائد، ص 240.

<sup>95</sup> مکاتیب ج 2، ص 294.

<sup>96</sup> مکاتیب عبدالبهاء ج 2، ص 252.



1 - کتاب اقدس و کتاب عهد (م م 233)<sup>97</sup> - مراد کتاب اقدس و کتاب عهدی به ترتیب امّ الکتاب و وصیتنامه جمال ابھی است. هر دو اثر منتشر شده است.

2 - يقولون بالستهم ما ليس في قلوبهم (م م 233) - اشاره به آیه قرآن، سوره فتح، است: «سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرُوا لَنَا يَقُولُونَ بِآلِسْتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قَوْلٌ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرّاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبيراً» (قرآن 11/48) یعنی به زودی برخی از بازنشستگان اعراب خواهند گفت که دارائی‌ها و منسوبانمان ما را به خود مشغول داشت برایمان طلب عفو فرما، آری ایشان چیزها بر زبان رانند که در دلهایشان نیست بگو چه کسی از خداوند برایتان چیزی حاصل کرد اگر ضرری و نفعی برایتان خواست بلکه خداوند به آنچه می‌کنید دانا است. گفته‌اند که این آیه در شأن اسلم و جهینه و مزینه نفوسی از حدیبیه است که قول مساعدت در غزوه خیبر دادند ولی به بهانه شغل و مال و فرزند خلف وعده کردند.<sup>98</sup>

3 - استقامت شرط است (م م 233) - این بیان اشاره به قول حق در چهار وادی است: «مگر نشنیده‌اید استقامت شرط راه است و دلیل ورود بارگاه»<sup>99</sup> راجع به اهمیت استقامت الواح عدیده در آثار بهائی ثبت است.<sup>100</sup>

4 - انّ الدین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة (م م 233) - اشاره به آیه قرآن (39/41) است. این آیه مشهور در بسیاری از الواح بهائی من جمله در چهار وادی ضبط و ثبت شده است. در این آیه نخست قالوا ربنا الله و بعد استقامت و از آن پس، باید به ملائکه التفات داشت.<sup>101</sup>

5 - انتم ملح الارض اذا فسد الملح بما ذا يملح (م م 234). اشاره هیکل اطهر به انجیل و گفته حضرت مسیح است که خطاب به حواریون فرمود: «شما نمک جهانید لیکن اگر نمک فاسد گردد به کدام چیز باز نمکین شود دیگر مصرفی

<sup>97</sup> از این پس ماخذ لوح هزاربیتی که منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج 4 است به شکل م م و ذکر صفحه خواهد آمد مثلاً (م م 233) یعنی منتخباتی از مکاتیب ج 4 ص 233.

<sup>98</sup> ملامحسن فیض: تفسیر الصافی ج 4، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت لبنان 1982 م، ص 40.

<sup>99</sup> جمال ابھی: آثار قلم اعلی ج 3، موسسه ملی مطبوعات امری 129 ب ص 141.

<sup>100</sup> بنگرید به فاضل مازندرانی: امر و خلق ج 3، موسسه ملی مطبوعات امری 122 ب، ص 34 و دیگر صفحات

<sup>101</sup> برای تفصیل بنگرید به فریدالدین رادمهر: سموات سلوک شرح چهار وادی، نشر طهران 1998 م، صص 105-114

ندارد جز آنکه بیرون افکنده پایمال مردم شود» (انجیل متی، باب 5، آیه 13) در متون کهن فارسی این جمله به ضرب‌المثل سائر در زبان شده است: «هر چه بگنند نمکش میزنند وای به وقتی که بگنند نمک.» ناصر خسرو نیز گفت: گوشت چون گنده شود او را نمک درمان بود چون نمک گنده شود او را به چه درمان کنند<sup>102</sup>

حضرت مسیح این بیان را خطاب به حواریون و مراجع قدرت فرمودند که به علماء مذهبی راجع است چنانکه در اندیشه اسلامی هست: «اذا فسد العالم فسد العالم» یعنی چو کفر از کعبه خیزد کجا ماند مسلمانی<sup>103</sup>. در آثار بهائی به کرات به این گفته حضرت مسیح اشاره شده است.

6- حقّ الیقین و عین الیقین (م م 234) - اصطلاحات عرفانی در مراتب یقین است، عبادی در التصفیه در جواب سوال از این مراتب می‌گوید:

علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین چیست؟ جواب: بدانکه دل را منازل است چون سلامت و انابت و وجل و سکونت و طمأنینت، و هر یکی را در منزلی خاصیتی دهد وی را، و قراری و فراری نماند تا آنگاه که از تصورات جوانب و تعلقات به جهات برخیزد و یک‌باره به ولایت علم راه یابد و زنگار جهال از آینه بصیرت او زایل شود و صیقل فضل از دل آن مرآة را بزدايد یا به نار محبت یا به نور معرفت تا آنگاه که صافی گردد و در آن صفا به حقیقت الهیت عالم شود چون علم جمال خویش از نقاب غیب عرض کند ضمیر دل به جمال علم محیط گردد آن احاطت را علم یقین گویند. چون از پرده برون آید و نقوش او را به کیفیت و کمیت به دیده دل مطالعت کند آن را عین الیقین گویند و چون آن نقوش مرکوز صفت او شود و منقوش مکین او گردد که از زوال و فساد آمن شود آن را حقّ الیقین گویند.<sup>104</sup>

<sup>102</sup> ناصر خسرو: دیوان به اهتمام مجتبی مینوی و تعلیقات علی اکبر دهخدا و شرح حال ناصرخسرو به قلم تقی زاده نشر دنیای کتاب 1367ش ص 106

<sup>103</sup> دهخدا: امثال و حکم ج 4، نشر امیرکبیر ج 7، 1370ش، ص 1918.

<sup>104</sup> قطب الدین عبادی: التصفیه فی احوال المتصوفه یا صوفی نامه، به اهتمام غلامحسین یوسفی نشر علمی ج 2، 1368ش ص

در آثار بهائی به این مطالب اشاره هست مثلاً در ایتقان علم و عین و حق و نور الیقین آمده است.<sup>105</sup>

7- *اتَّقُوا مِنْ فِرَاسَةِ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ* (م م 234) و (م م 254) - گفته مشهوری در ادبیات دینی و عرفان اسلامی است. برخی آن را به حضرت رسول نسبت دادند مثلاً نویسنده مقاصد السالکین شاگرد سعد الدین حمویه.<sup>106</sup> برخی دیگر آن را به امام معصوم نسبت دادند: «قال كنت عند أبي الحسن (ع) قال يا سليمان اتق فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله فسكت حتى أصبت خلوة فقلت جعلت فداك سمعتك تقول اتق فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله قال نعم يا سليمان إن الله خلق المؤمن من نوره و صبغهم في رحمته و اخذ ميثاقهم لنا بالولاية و المؤمن اخو المؤمن لآبيه و امه ابوه النور و امه الرحمة انما ينظر بذلك النور الذي خلق منه»<sup>107</sup> بحث فراست را ابن عربی به خوبی در فتوحات باب 148 باز گفته است و به سه بخش فراست حکمیّه و ایمانیّه و الهیّه تقسیم و هر یک را به خوبی توضیح داده است.<sup>108</sup>

8- *رئيس المشركين، شيعه شنيعه و طيور ليل و ناعق* (م م 234) - این عبارات مأخوذ از بیان جمال ابهی است که در الواح در بیان خبر «ما سیأتی» بود که پیش از وقوع اهل بهاء را بدان اخبار فرمودند، مثلاً در مورد ناعق در لوحی می فرمایند: «من نطق بذکری انه لهُوَ النَّاطِقُ مِنْ اعْرَضَ عَنْهُ اِنَّهُ نَاعِقٌ وَلَوْ يَكُونُ مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ طُوبَى لِمَنْ حَى مِنْ هَذَا الرَّحِيقِ الْحَيَوَانِ وَ رَبِّى الرَّحْمَنُ اِنَّهُ مِنَ الْفَائِزِينَ.»<sup>109</sup> در خصوص طيور لیل در لوح سلمان می فرمایند:

ای سلمان در حین خروج از عراق لسان الله جمیع را اخبار فرمود که سامری ظاهر خواهد شد و عجل به نداء آید و طيور لیل بعد از

<sup>105</sup> جمال ابهی: ایتقان، لجنه ملی نشر آثار بهائی به زبان فارسی و عربی هوفامیم آلمان 1998م ص 129. و برای تفصیل آن بنگرید به اشراق خاوری: قاموس ایتقان ج 1-4 موسسه ملی مطبوعات امری 129 ب. ذیل کلمات مزبور.

<sup>106</sup> این برگه های پیر، به اهتمام نجیب مایل هروی نشر نی 1381 ش ص 367

<sup>107</sup> محمد حسن بن فروخ الصفا: بصائر الدرجات الکبری موسسه الاعلمی طهران 1404ق، ص 79.

<sup>108</sup> ابن عربی: الفتوحات المکیه ج 2، دار صادر بیروت بی تاریخ، (افست از نشر بولاق) ص 235.

<sup>109</sup> جمال ابهی: آثار قلم اعلی ج 1، موسسه ملی مطبوعات امری 127ب، ص 133 (این اثر مشهور به کتاب مبین است).

غیبت شمس البته به حرکت آیند آن دو که ظاهر شد و لکن عنقریب طیور لیل به دعوی ربوبیت و الوهیت بر خیزند.<sup>110</sup>

حضرت بهاءالله در مواضع عدیده به این انذار و وعده الهی خبر دادند: «امروز روز خدمت و ظهور استقامت است چه که طیور اوهام و طیور لیل در هوای ظلمانی طایرند و طالب جنس خودند قلم اعلیٰ از قبل به این امور اخبار فرموده»<sup>111</sup>

شیعه شنیعه نیز اصطلاحی است که جمال ابهی در وصف قوم مکار و بی‌حیا، گروهی از شیعیان که به اضلال مشغولند، به کار گرفته‌اند و از همین رو به یحیی ازل و ارباب نکص اطلاق شده است: «یحییٰ مع هفتاد نفر در سفر همراه بوده به بعضی نوشته و حضور خود را انکار کرده و متوهمین قبول نموده‌اند بر قدم شیعه شنیعه مشی نموده و می‌نماید ذرهم فی ضلالتهم و اوهامهم.»<sup>112</sup> ناقضان این اصطلاح شیعه شنیعه را در وصف می‌گفتند و از همین رو در لوح هزاربیتی خطاب به جلیل خوئی است: «بلی در آثار مبارک ذکر شیعه شنیعه هست ولی مراد شیعیانی بود که اعراض از حضرت اعلیٰ در یوم ظهورش نمودند و صد هزار نفوس شهید کردند نه شیعیانی که تابع حضرت امیر و ائمه اطهار علیهم السلام بودند چه که جمیع اجداد جمال قدم و اسم اعظم و حضرت اعلیٰ روحی لعبادهم الفداء شیعه بودند و بری از هر مخالفی پس در این صورت اصلاّب طاهره چه شد باید گفت این دو شمس حقیقت استغفرالله از اصلاّب شنیعه بودند سبحانالله ملاحظه فرمائید که غرض چه می‌کند که به کلی انسان کور می‌شود» (م م 263).

9 - لکن لا حیات لمن تنادی (م م 235) - این اشاره به ضرب‌المثل عربی است به این معنا فریادرسی در کار نیست. این ضرب‌المثل چنان در لسان عرب معروف است که اخیراً کتب و مجلاتی تحت همین نام منتشر نیز می‌شود.

<sup>110</sup> جمال ابهی: مجموعه الواح مبارکه، به اهتمام محیی الدین صبری کردی، مطبعه سعه قاهره مصر 1920م، ص 137.

<sup>111</sup> جمال ابهی: آثار قلم اعلیٰ ج 6، موسسه ملی مطبوعات امری، 132ب؛ ص 176. و مطابق با همین معنا در لوح دیگر: «در ایام خروج از عراق کل را اخبار فرمودند به نعیق ناعقین و طیور لیل البته آنچه از قلم اعلیٰ جاری شد ظاهر خواهد گشت.» آثار قلم اعلیٰ ج 6، ص 211 و نیز در جایی دیگر: «در ایام حرکت از عراق ذکر ناعقین و طیور لیل در الواح الهی مذکور و جمیع را اخبار فرمودند» آثار قلم اعلیٰ ج 7، ص 133.

<sup>112</sup> جمال ابهی: لوح اشراقات و چند لوح دیگر، به خط مشکین قلم؛ بی تاریخ و محل طبع، ص 160. در لوحی دیگر: «از شیعه شنیعه سوال نما که ثمره اعتراضهای شما بر وصایت بلا فصل در یوم فضل که ظهور نیر عدل است چه ظاهر شد و چه نتیجه بخشید» جمال ابهی: یاران پارسی، موسسه ملی مطبوعات آلمان، 1998م، ص 50

خلاصه اصل گفته این است: «لقد اسمعت ان نادیت حیا و لكن لا حیات لمن تنادی»<sup>113</sup> همین گفته به ضرب المثل فارسی معادل است با این گفته یغمای جندقی:

گوش اگر گوش تو ناله اگر ناله من آنچه البته به جائی نرسد فریاد است.

یا این گفته سعدی:

آه سعدی اثر کند در سنگ نکند در تو سنگدل اثری

10 - یا حسرة علينا (م م 236) - اشاره به قرآن 30/36: «یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزئون» یعنی ای حسرت و دریغ بر بندگان که هیچ رسولی نزدشان نیآمد مگر آنکه او را استهزاء کردند. مفسران آن را مربوط به احوال استهزاءکنندگان دانند<sup>114</sup> و جمال ابهی این آیه را سنت الهی در ارسال رُسل معنا می‌فرماید.<sup>115</sup>

11 - قد ظهر الفساد فی البرّ و البحر (م م 237) - بخشی از آیه قرآن 41/30 است: «ظهر الفساد فی البرّ و البحر بما اکتسبت ایدی الناس لیدیهم بعض الذی عملوا لعلّهم یرجعون» یعنی به سبب آنچه مردم مرتکب شدند در خشکی و دریا فساد پدید آمد تا جزای برخی اعمال خود را بچشند شاید از کرده خویش باز گردند. قمی در تفسیر خویش از ابی جعفر نقل می‌کند که شأن نزول این آیه مربوط به اختلافی است که در بین انصار پدیدار شد.<sup>116</sup> اما ماوردی بیشتر بر مفهوم فساد تکیه دارد و آن را به شرک و ارتکاب معاصی و قحط باران می‌داند و از نظر دور نمی‌دارد که فساد در برّ معطوف به قتل قابیل مر برادرش هابیل را بود. او در خصوص برّ و بحر افزون بر معانی ظاهر، آنها را به نفس و قلب و یا زبان و قلب تأویل می‌کند.<sup>117</sup>

<sup>113</sup> دهخدا: امثال و حکم ج 2، ص 1366

<sup>114</sup> بیضاوی: تفسیر البیضاوی ج 3، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت لبنان الطبعة الاولى 1990 م ص 436.

<sup>115</sup> ایقان، ص 3.

<sup>116</sup> ابوالحسن علی بن ابراهیم القمی: تفسیر القمی ج 2، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت لبنان الطبعة الاولى 1991 م صص

136-137.

<sup>117</sup> ابوالحسن ماوردی: النکت و العیون تفسیر الماوردی، به اهتمام عبدالمقصود بن عبدالرحیم مؤسسة الکتب الثقافیة، بیروت لبنان الطبعة الثانية 2007 م صص 317-318.

12 - **أنا اشكو بثي و حزني الى الله** (م م 237) التفاتی است به آیه قرآن 86/12 سورة يوسف از زبان یعقوب: «أنا اشكو بثي و حزني الى الله و اعلم من الله ما لا تعلمون» یعنی حزن و اندوه خویش را به خدای یکتا عرضه دارم و از حضرت وی چیزها دانم که شما نمی‌دانید. در کشف الاسرار در خصوص این حزن آمده است:

شکا الى الله و لم يشك منا لله فمن شكا الى الله وصل و من شكا من الله انفصل يعقوب گفت: درد خود هم بدون بر دارم و ازو به کس ننالم که من می‌دانم که وی جلّ جلاله دردها را شافی است و مهمّها را کافی و وعده‌ها را وافی، آنگه زبان به تضرّع بگشاد گفت: الهی به هر صفت که هستم برخواست تو موقوفم به هر نام که خوانند مرا به بندگی تو معروفم؛

تا جان دارم غم تو را غم خوارم بی‌جان غم عشق تو به کس نسپارم<sup>118</sup>. در آثار بهائی به کرات به این آیه اشاره شده است. سورة الطیر از تفسیر قیوم الاسماء از حضرت اعلیٰ مربوط به همین آیه است؛ در بخشی از این تفسیر آمده است: «أنا اشكو بثي و حزني من ذلك الماء الراكد في العينين عن الماء الكافور في الاسمين و على الماء الذهب في الكأسين الى الله مالک الامرین و انی لاعلم من الله فی هذا الغلام العربی الالمعی الذی قد ربّيته بایدی فی نار الافئدة و هو الذی یحکی اسمه علی کلمة الاکبر ما لا تعلمون انتم بشیء و هو الله قد کان بذکره العلی علیما و هو الله قد کان علی کل شیء قدیرا و ان الله قد کان بكل شیء محیطا.»<sup>119</sup>

13 - **یخربون بیوتهم بایدیهم** (م م 238) اشاره به آیه قرآن 2/59 است: «یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المؤمنین فاعتبروا یا اولی الابصار». یعنی خانه‌های خویش را به دست خویش و دستان مؤمنان خراب می‌کنند پس عبرت گیرید یا صاحبان چشم.

14 - **خود در ضمن حکایت گوشدار** (م م 239) اشاره است به شرح بیتی از مثنوی معنوی:

<sup>118</sup> ابوالفضل میبدی: کشف الاسرار و عدة الابراج 5، به اهتمام علی اصغر حکمت، امیرکبیر، ج 2، 1357 ش، ص 130.

<sup>119</sup> حضرت اعلیٰ: تفسیر سوره یوسف قیوم الاسماء نسخه خطی تکثیر به جهت حفظ شماره 3، ص 174.

گفتمش پوشیده خوشتر سرّ یار      خود تو در ضمن حکایت گوش دار  
خوشتر آن باشد که سرّ دلبران      گفته آید در حدیث دیگران<sup>120</sup>  
این ابیات در وصف شمس تبریزی است که مولانا در خلال حکایت شاه و  
کنیزیک وقتی سخن به شمس و آفتاب میرسد، به یاد شمس تبریزی می‌افتد و به  
اوصاف وی می‌پردازد و عاقبت به صراحت می‌گوید:

فتنه و آشوب و خونریزی مجوی      بیش از این از شمس تبریزی مگو  
رازداری و اختفاء اسرار از جمله آداب صوفیان است که در وصول به مقامات بلند  
آن را مرعی می‌دارند.

15 - *انما اضطربت قتیلا و قاتلی شاکی* (م م 240). اشاره به سروده‌ای بس  
زیبا از حافظ است:

کتبتُ قصّة شوقی و مدمعی باک

بیا که بی تو به جان آمدم ز غمناکی

بسا که گفته‌ام از شوق با دو دیده خود

ایا منازل سلمی و این سلماکی

عجیب واقعه‌ای و غریب حادثه‌ای

ان اضطربتُ قتیلاً و قاتلی شاکی

کرا رسد که کند عیب دامن پاکت

که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی<sup>121</sup>

16 - *چون دهد قاضی بدل رشوت قرار* (م م 240) اشارتی به مثنوی معنوی  
است:

خشم و شهوت مرد را احول کند      ز استقامت روح را مُبدل کند

چون غرض آمد هنر پوشیده شد      صد حجاب از دل به سوی دیده

شد

چون دهد قاضی به دل رشوت قرار      کی شناسد ظالم از مظلوم زار؟<sup>122</sup>

<sup>120</sup> مولوی: مثنوی معنوی، به اهتمام توفیق سبحانی نشر روزنه 1378 ش، ص 10 بیت 138-139

<sup>121</sup> حافظ: دیوان، به اهتمام عبدالرحیم خلخالی، نشر دنیای کتاب، 1355 ش، ص 288.

<sup>122</sup> مثنوی دفتر 1، ص 18 ابیات 335 به بعد.

17- چون غرض آمد هنر پوشیده شد (م م 240) همان طور که در جمله فوق آمد، اشارت به مثنوی است. غرض از جمله بیماری‌های قلب است که سبب هلاکت می‌گردد. ناظر به همین معناست آنچه جمال‌قدم فرمودند: «یا شیخ از حق بطلب آذان و ابصار و افئده عالم را مقدس فرماید و از هوای نفس حفظ نماید چه که غرض مرضی است بزرگ انسان را از عرفان حضرت موجود محروم می‌نماید و از تجلیات انوار نیر ایقان ممنوع می‌سازد.»<sup>123</sup> در توضیح این محرومیت حضرت عبدالبهاء نیز فرمودند: «ای احبای الهی اساس ملکوت الهی بر عدل و انصاف و رحم و مروت و مهربانی به هر نفسی است پس به جان و دل باید بکوشید تا به عالم انسانی من دون استثناء محبت و مهربانی نمایید مگر نفوسی که غرض و مرضی دارند»<sup>124</sup>

18 - لیس لک من الامر شیء و لست علیهم بمسیطر (م م 240) - ترکیب دو آیه معروف است، بخش اول از این آیه است: «لیس لک من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم» (قرآن 128/3) و بخش دوم آن در سوره غاشیه است: «فذکر انما انت مذکر، لست علیهم بمسیطر» (قرآن 22/88). لغت مسیطر که در قرآن به شکل مصیطر آمده است به معنای حافظ و نگهبان است که افزون بر این به زعیم و مسلط نیز اطلاق می‌شود و در عرف سیاسی معادل با دیکتاتور است. مصیطر نیز به همین معناست. گفتنی است برخی از مفسران اصل قرآنی را به مسیطر نوشته‌اند، ماوردی از این جمله است.<sup>125</sup>

19 - شجره انیسا (م م 241) اشاره هیکل مبارک به کلمات مکنونه فارسی است: «ای دوستان من آیا فراموش کرده‌اید آن صبح صادق روشنی را که در ظل شجره انیسا که در فردوس اعظم غرس شده جمیع در آن فضای قدس مبارک نزد من حاضر بودید و به سه کلمه طیبه تکلم فرمودم و جمیع آن کلمات را شنیدید و مدهوش گشتید و آن کلمات این بود: ای دوستان رضای خود را بر رضای من اختیار مکنید، و آنچه برای شما نخواهم هرگز نخواهید؛ و با دل‌های مرده که به

<sup>123</sup> جمال ابھی: لوح شیخ نجفی (رساله ابن ذئب) به اهتمام م ن ک مطبعه سعادہ قاہرہ مصر 1920م ص 71.

<sup>124</sup> اشراق خاوری: مائده آسمانی ج 5، موسسه ملی مطبوعات امری 127ب، ص 154.

<sup>125</sup> تفسیر الماوردی ج 6، صص 261-262 عین جمله وی این است: «لست علیهم بمسیطر، فیہ ثلاثۃ اقوال؛ احدها: لست علیهم بمسلط قاله الضحاک؛ الثانی: بجبار قاله ابن عباس. الثالث: برّب، قاله الحسن ومعنی الکلام لست علیهم بمسیطر ان تکرهم علی الایمان.»



آمال و آرزو آلوده شده نزد من میآید. اگر صدر را مقدس کنید حال آن صحرا و آن فضا را به نظر درآرید و بیان من بر همه شما معلوم شود.»<sup>126</sup>

معنای شجره انیسا بارها در آثار حضرت عبدالبهاء معنا شده است: «اما مراد از آن عبارت فقره کلمات مکنونه یعنی صبح صادق روشن فجر ظهور است که حضرت اعلیٰ تجلی فرمودند و مراد از شجره مبارکه جمال قدم است و مراد از آن فضا فضای دل و جان است و حضور خلق عبارت از حضور روحانی است نه حضور جسمانی و ندای الهی در فضای دل و جان بلند شد و چون خلق هشیار نشدند لذا مدهوش گشتند.»<sup>127</sup> حضرت عبدالبهاء در لوحی مختصر می فرمایند: «هو الله ای بنده حق فرصت نیست مختصر مرقوم می شود شجره انیسا جمال مبارک است که در ظل آن شجره الهیه عهد و پیمان بسته شد و علیک التّحیة و الثّناء ع.ع.»<sup>128</sup> و نیز در جایی دیگر می فرمایند: «این عهد و میثاق است که جمال مبارک در ارض مقدس به قلم اعلیٰ در ظل شجره انیسا گرفته اند و بعد از صعود اعلان شد.»<sup>129</sup> و نیز صریحاً اشاره به خطابات شفاهی جمال ابهی می فرمایند: «در ظل شجره انیسا در فردوس اعلیٰ در بساط موهبت جمال ابهی حاضر شدید و خطاب عهد و میثاق را به جان و دل استماع کردید و جام الست را سرمست نوشیدید و به وفای عهد قیام نمودید.»<sup>130</sup> و نیز: «ثمّ انبت شجرة انیسا و غرس سدره طوبیٰ و جمع الاحباء و اخذ عهداً وثیقاً و میثاقاً غلیظاً و بین ما هو المسطور فی الرّق المنشور.»<sup>131</sup>

20 - احبّای عراق (م م 242) مراد احبّای ساکن در بغداد است که بسیار مطمح نظر هیکل اقدس بودند و لوح اعرابی خطاب به آنهاست.<sup>132</sup> یکی از احبّای معروف آنجا جناب زین المقربین است که بعدها فرزندش نورالدین مصدر خدمات گرانبهائ به حضرت ولی امرالله گشت. آقا مصطفی بغدادی و میرزا محمد

<sup>126</sup> مجموعه الواح مبارک، مصر، صص 377-378.

<sup>127</sup> اشراق خاوری: محاضرات ج 1، موسسه ملی مطبوعات امری 120 ب، ص 157 و نیز مانده آسمانی ج 5، ص 44 و نیز آهنگ

بدیع سال 5 شماره 7 ص 148

<sup>128</sup> اشراق خاوری: اسرار ربانی ج 1، موسسه ملی مطبوعات امری 117 ب؛ ص 247

<sup>129</sup> ریحی مختوم ج 2؛ ص 85.

<sup>130</sup> ریحی مختوم ج 2، ص 11

<sup>131</sup> همان، ص 12 و لوح دیگر در ص 11 به عربی همین معنا را دارد.

<sup>132</sup> آثار قلم اعلیٰ ج 4، ص 215 و نیز اشراق خاوری: گنج شایگان؛ موسسه ملی مطبوعات امری، 124 ب، ص 204

وکیل و ابناء ایشان خادمان بیت مبارک بغداد سالیان سال در ظل میثاق آرמידند. حضرت عبدالبهاء سعی بسیار نمودند تا در میان احبّاء آنجا وفاق و اتحاد کامل بر قرار باشد و در عمران و آبادی بیت ابهیی کوشیدند و الواح ایشان در این خصوص شاهد کافی و وافی است<sup>133</sup>.

21 - هو الابهی یا ایها الخلیل (م م 242) این لوح منتشر شده است<sup>134</sup>. به نظر میرسد مخاطب این لوح خلیل نامی است که در اثر سوء القاء ناقضان تصور می‌کرد حضرت عبدالبهاء مدعی الوهیت بودند. اصل ماجرا به جمال بروجردی باز می‌گردد که بذر نقض را بعد از صعود جمال ابهیی در دل جلیل خوئی کاشت و او در حوالی سالهای 1311-1312 در نقاط آذربایجان سفرکرد و به ترویج نقض کوشید. اما حضرت عبدالبهاء با وی مدارا می‌کردند تا آن که جلیل در تبریز به نشر منویات فاسد خویش ادامه داد و در خلال این دوران اوراق نقض را از ناقضان عکاء به سال 1314 به دست برخی از احبّاء از جمله میرزا خلیل رساند، این خلیل در دائره مبلّغین آمریکایی مستخدم بود و اوراق ناقضان در دلش تاثیر کرد<sup>135</sup>. لذا او در همین سال از حضرت عبدالبهاء راجع به دعوی ایشان سؤال کرد و لوح مزبور در همین سال 1314 نازل شد. در لوح هزاربیتی اول راجع به این لوح آمده است: «چندی پیش سوال نموده بودند جوابی مرقوم شد لازم شد که سوادش در این مکتوب مرقوم گردد.» (م م 242) در این لوح هیکل اطهر می‌فرمایند ناقضان و سخنان ایشان را واگذار و به میثاق اعتناء کن: «دعی المتزلزین الضعفاء المستغرقین فی بحور الشبهات الغافلین عن المرجع الوحید المنصوص بمیثاق ربک الکریم لانهم فی معزل من مواهب ربک و فی عمه عظیم.»<sup>136</sup> در لوح خطاب به خلیل چند نکته تاریخی نیز هست. مثلاً «حضرت قدوس روحی له الفداء یک کتاب در تفسیر صمد نازل فرموده‌اند از عنوان کتاب تا نهایتش انّی انا الله است» (م م 243) مراد حضرت تفسیر صاد صمد است. این توقیع به هنگام توقیف حضرتش در بارفروش پیش از واقعه

<sup>133</sup> ظهور الحق ج 8 بخش 2، ص 1087

<sup>134</sup> حضرت عبدالبهاء: مکاتیب ج 2، به اهتمام زکی الکردی مطبعه کردستان العلمیه قاهره مصر 1330 ق صص 253-255

<sup>135</sup> ظهور الحق ج 8، بخش 2، ص 69

<sup>136</sup> مکاتیب ج 2، صص 253-254.

طبرسی نازل شد زیرا میرزا محمد تقی مجتهد و گروهی از ملایان از وی دلیل و حجّت خواستند و به موجب خواهش وی، قدوس تفسیری بر سوره اخلاص و شرح الله الصمد را نوشتند<sup>137</sup>. دیگر آنکه در لوح خلیل آمده است: «جناب طاهره انی انا الله را در بدشت تا عنان آسمان به اعلى النداء بلند نمود.» (م م 244) شاید نظر به اشعاری باشد که جناب طاهره می سرودند اما بیشتر از زبان حق سخن می داشتند، فی المثل:

صدم ز عالم سرمدم اخدم ز منبع لاحدم  
پی اهل افنده آمدم هلموا الی لمقبلا  
قبسات نار مشیّتی انا ذا الست بر بکم  
بگذر بساحت قدسیان بشنو صفیر بلی بلی<sup>138</sup>

و نیز در لوح خلیل است: «و جمال مبارک در قصیده عزّ و رقائیه می فرماید کل الوه من رشح امری...» (م م 244) قصیده عزّ و رقائیه خوشبختانه به طبع رسیده است<sup>139</sup> و معرفی تحلیلی آن نیز هست<sup>140</sup>. بیت مزبور یکصد و دهمین بیت قصیده است:

کلّ الالوه من رشح امری تألّهت کلّ الرّبوب من طفع حکمی تربّت.

در شیم اولیاء کلمات الوهت و الوهیت و الهیت آمده است:

در این مرتبه که به اسم الله مخصوص است سه لفظ وارد است یکی الوهت دوم الوهیت سوم الهیت. و در عرف کشفی فروق میان ایشان هست. اما الوهت عین مرتبه الاله است بلا اعتبار زائد نعتبره. همچون عبودیت که مرتبه عبد است کذلک. و الوهیت مرتبه الله باشد به اعتبار قیامه بها و کونه منعوتاً و موصوفاً بها فی ذاته بی ظهور اثر الهی در مالوه؛ و الهیت اعتبار ظهور اثر الاله است در مالوه.<sup>141</sup>

<sup>137</sup> فاضل مازندرانی: ظهور الحق ج 3، نشر طهران بی تاریخ، ص 420.

<sup>138</sup> نصرالله محمد حسینی: طاهره، موسسه ملی معارف بهائی کانادا، 2000م، ص 351

<sup>139</sup> آثار قلم اعلى 3، صص 196-215

<sup>140</sup> فریدالدین رادمهر: نه مقاله، نشر آلمان، 2009م، صص 221-275.

<sup>141</sup> مویدالدین جندی: نفحة الروح و نفحة الفتوح به اهتمام نجیب مایل هروی، نشر مولی 1362 ش، ص 58.

22 - هوالله قزوین جناب عبدالحسین (م م 244) این لوح پیش از این منتشر شده بود<sup>142</sup> و مراد از عبدالحسین همانا فرزند جناب شیخ کاظم سمندر است که در عهد ابهی و عهد میثاق قائم به خدمات وفیر بودند. ایشان برادر ارشد جناب طرازا لله خان سمندر است و الواح گوناگونی از جمال ابهی خطاب به ایشان صادر شده است<sup>143</sup> و از حضرت عبدالبهاء نیز الواح متعدد دارد. از وی تاریخی در ذکر وقایع اسلامبول است که منتشر شده است.<sup>144</sup> او متولد سال 1282 است و همراه عموی خود، شیخ محمدعلی در اسلامبول به تجارت مشغول شد و بعد از انتحار عمو، به قزوین بازگشت و با دختر عمو ازدواج کرد و به سال 1327 به عشق آباد رفت و عاقبت نیز به سال 1342 وفات یافت.<sup>145</sup>

23 - سورة هیکل (م م 245) مراد سورة معروف است که صدر الواح نازل به ملوک و سلاطین واقع شد. این لوح بارها طبع شده است.<sup>146</sup> برخی این لوح را نازل در عکاء می‌دانند<sup>147</sup> اما حقیقت این است که این لوح ابتداء در ادرنه نازل شده است و بعد در عکاء تجدید نزول یافت، جمال ابهی می‌فرمایند:

ولکن چون جناب ناظر علیه بهاءالله اراده نمودند بعضی از کتب را طبع نمایند. لذا به غصن اکبر و عبد حاضر امر نمودیم که مطالعه نمایند و آنچه مغایر قوم باشد معروض دارند چه که ناس اکثری عارف نبوده و نیستند و بر کیفیت تنزیل مطلع نه این مراعات به واسطه آن شده که سبب هلاکت نفوس نگردد اگر چه لا یزید الظالمین الا خسارا و سورة هیکل در ارض سر نازل و بعد در این ارض تجدید شد هذا ما رُقم من قبل انه لهو المجدد العليم الخیر.<sup>148</sup>

نزول مجدد این لوح در عکاء همان سال 1869 م است و چون از جمال ابهی پرسیدند که مخاطب این سوره کیست در جواب فرمودند: «المخاطب و المخاطب»

<sup>142</sup> جمال ابهی: آیات بینات به اهتمام روح الله سمندری، موسسه معارف بهائی کانادا 1999 م، ص 387

<sup>143</sup> پیروش سمندری خوشبین: طراز الهی ج 1، موسسه معارف بهائی کانادا 2002 م، صص 89-90

<sup>144</sup> کاظم سمندر: تاریخ سمندر و ملحقات، موسسه ملی مطبوعات امری، 131 ب، صص 373 به بعد.

<sup>145</sup> ظهور الحق ج 8، بخش 1، صص 609-610

<sup>146</sup> بنگرید به آثار قلم اعلی ج 1، صص 2-96 و نیز آثار قلم اعلی ج 4، صص 268-300

<sup>147</sup> گنج شایگان، ص 131 به بعد و نیز رحیق مختوم ج 1، صص 445-446

<sup>148</sup> فاضل مازندرانی: اسرار الآثار ج 4، موسسه ملی مطبوعات امری، 127 ب، صص 92-93.

هو نفسی المهيمنة على العالمين». <sup>149</sup> دربارهٔ این لوح در سایر الواح نکات متعددی نازل شده است.

24 - *قد خلقت للالوهية (م م 245)* - مراد حضرت عبدالبهاء در این که «در سورهٔ هیکل می فرماید قد خلقت للالوهية مظاهر و للربوبية مطالع» نقل به مضمون از آیات سورهٔ هیکل است که اصلش این است:

قل انّ الرّبوبية اسمی قد خلقت لها مظاهراً يربّين الممكنات و انا قد  
كنا منزهاً عنها ان انتم تشهدون و انّ الالوهية اسمی قد جعلنا لها  
مطالعاً يحيطن العباد و يجعلنهم عبداً لله العزيز المقتدر المشهود  
كذلك فاعرفوا كل الاسماء ان انتم تعرفون. <sup>150</sup>

آنچه در بیان جمال ابهی فوقاً محور بحث است، بحث مظهریت و اسماء و صفات است که هر دو در آراء ابن عربی به تفصیل آمده است. <sup>151</sup>

25 - *رساله ابن ذئب (م م 245)* - مراد یکی از آخرین آثار جمال قدم است که نزد اهل بهاء به لوح شیخ معروف است و منظورشان از شیخ، همانا شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی مشهور به آقا نجفی، و نزد اهل بهاء معروف به ابن ذئب است زیرا پدر او ملا محمد باقر نجفی نیز مخاطب لوح معروف برهان <sup>152</sup> از جانب جمال قدم واقع شد و معروف به ذئب بود <sup>153</sup>. از همین رو فرزند وی را ابن ذئب نامیدند. این شخص در زمان خویش بسیار قدرتمند بود و علیه امر بدیع نیز بارها شورش کرد. یکی از نوادگان وی اخیراً شرح حالی از وی تدارک دیده و به چاپ نیز رسانیده است. <sup>154</sup> لوح شیخ بارها محلّ شرح و تفصیل قرار گرفته

<sup>149</sup> اسرار الانار ج 5، ص 277.

<sup>150</sup> آثار قلم اعلی ج 4، ص 281.

<sup>151</sup> کلود عداس: جست و جو در کبریت احمر، ترجمه فریدالدین رادمهر نشر نیلوفر 1387 ش.

<sup>152</sup> این لوح به تاریخ 1297 ق نازل شده است (گنج شایگان، ص 145) و نیز منتشر شده است، مجموعه الواح مبارک مصر، صص 97-53.

<sup>153</sup> گنج شایگان ص 148

<sup>154</sup> بنگرید به موسی نجفی: فلسفه تجدد در ایران، چاپ و نشر بین الملل امیرکبیر، 1383 ش و نیز موسی نجفی: اندیشه دینی در حوزه معرفت سیاسی و غربشناسی، نشر پژوهشگاه علوم انسانی ج 3، 1277 ش و نیز موسی نجفی: حکم نافذ آقا نجفی، قم انتشارات اسلامی، 1372 ش.

است<sup>155</sup>. آنچه در لوح هزاربیتی اول از حضرت عبدالبهاء نازل شده است، مربوط به این فقرات لوح شیخ است:

آن جناب یا غیر گفته سوره توحید را ترجمه نمایند تا نزد کلّ معلوم و مبرهن گردد که حق لم یلد و لم یولد است و بابیها به ربوبیت و الوهیت قائلند! یا شیخ این مقام مقام فنای از نفس و بقاء بالله است و این کلمه اگر ذکر شود مدلّ بر نیستی بحت بات است، این مقام لا املک لنفسی نفعاً و لا ضراً و لا حیاةً و لا نشورا است. یا شیخ علمای عصر در تجلیات سدره بیان لابن عمران در طور عرفان چه می‌گویند آن حضرت کلمه را از سدره اصغاء نمود و قبول فرمود و لکن اکثری از ادراک این مقام محروم چه که بما عندهم مشغولند و از ماعند الله غافل. سید فندرسک در این مقام خوب گفته:

این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری

گر ابونصرستی و ور بوعلی سیناستی

آیا در این فقره که خاتم انبیاء روح ما سواه فرموده چه می‌گویند می‌فرماید سترون ربکم كما ترون البدر فی لیلة اربعة عشر. و حضرت امیر علیه السلام در خطبه طنجیه می‌فرماید فتوقعوا ظهور مکّم موسی من الشجرة علی الطور و همچنین حسین بن علی علیه السلام می‌فرماید ایكون لغيرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک عمیت عین لا تراک... مقصود از ذکر الوهیت و ربوبیت را عباد ملتفت نشده‌اند چه اگر بیابند از مقام خود قیام کنند و به کلمه تبنا الی الله ناطق گردند.<sup>156</sup>

26 - حضرت صادق (م م 245) - مراد امام ششم شیعیان حضرت امام جعفر صادق است. ایشان پسر امام محمد باقر و پدر امام موسی کاظم است. در دوره ولایت ایشان بود که تفرق بزرگی در مذهب شیعی پدید آمد و آنان را به دو گروه اسماعیلیه و شیعه تقسیم کرد.

<sup>155</sup> از جمله محمد علی فیضی: لثالی درخشان، موسسه ملی مطبوعات امری، 129ب و نیز اشراق خاوری: قاموس لوح شیخ نسخه خطی از دوست محترمی که این نسخه را به بنده دادند تا استفاده شود ممنونم.

<sup>156</sup> لوح شیخ نجفی صص 31-33.

27 - **العبودیة جوهره** (م 245) - این جمله مشهور که در اکثری از آثار دور بدیع نقل و ثبت شده است، در کتاب **مصباح الشریعة** منسوب به امام صادق آمده است. کتاب مزبور صد باب دارد که این جمله به این نحو در باب صدم آمده است:

العبودیة جوهره کنهها الربوبیة فما فقد من العبودیة وجد فی الربوبیة و ما خفی عن الربوبیة اصیب فی العبودیة قال الله سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق او لم یکف بریک انه علی کل شیء شهید. و تفسیر العبودیة بذل الكلّ و سبب ذلک منع النفس عما تهوی و حملها علی ما تکره و مفتاح ذلک ترک الراحة و حبّ العزلة و طريقة الافتراق الی الله قال رسول الله اعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک و حروف العبد ثلاثة العین و الباء و الدال فالعین علمه بالله و الباء بونه عمّن سواه و الدال دنوه من الله بلا کیف و لا حجاب.<sup>157</sup>

شروحي بر این کتاب نوشته شده است<sup>158</sup> و اگر چه این اثر تحت نام امام صادق نشر یافته است اما منسوب به فضیل عیاض نیز هست<sup>159</sup>. حضرت اعلیٰ بارها به این جمله استناد فرمودند.<sup>160</sup> نکته این است که در این بیان، عبودیّتی منظور است که در غایت خویش، به ربوبیّت سر می‌زند یعنی مقامی از مقامات بلند عرفانی است که در محویّت بحث حاصل می‌گردد. حضرت عبدالبهاء مقام عبودیّت را برای خویش مقرر داشتند اما برخی از احبّاء به حکم این حدیث شأن ربوبیّت و الوهیّت حضرتش را اثبات می‌کردند تا این لوح نازل شد: «مقام این عبد عبودیّت است نه ولایت رقیّت است نه خلافت سبحانه عمّا یصفون عبودیّت این عبد عبودیّت لغوی است نه عبودیت تأویلی یا تفسیری یا تلویحی یا تعبیری بل کعبودیّة البلال الحبشی لسیّد القرشی و مقام توجه بعد ظاهر خواهد

<sup>157</sup> امام صادق: مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، ترجمه و شرح حسن مصطفوی، انتشارات قلم، قم 1363 ش، صص 453-455.

<sup>158</sup> از جمله عبدالرزاق کاشی: شرح فارسی مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، به تصحیح جلال الدین محدث ارموی، نشر صدوق بهارستان، ج 3، 1366 ش.

<sup>159</sup> برای تفصیل بنگرید به فریدالدین رادمهر: فضیل عیاض از رهنزی تا رهرویی، نشر مرکز، 1384 ش.

<sup>160</sup> برای نمونه بنگرید به فریدالدین رادمهر، تفسیر حدیث من عرف نفسه، مندرج در سفینه عرفان شماره 8، عصر جدید

دارمشتات آلمان 2005 م، ص 162

گشت.»<sup>161</sup> حضرت عبدالبهاء خود در خلال لوحی به علت تسمیه خویش به عبدالبهاء اشاره می‌فرمایند: «در خصوص آنچه جفاکاران نسبت به این عبد اشتهاار داده‌اند که این عبد را ادعایی و یا خود دعوی مقامی در یکی از مکاتیب مرقوم: ان العبودیة المحضة و الرقیة البحتة فی العتبة المقدسة هی تاجی الوهاج و اکللی الجلیل هذه لمنقبتی العظمی و سدرتی المنتهی و مسجدی الاقصی و جتتی المأوی. این صریح بیان و اثر خامه و بنان این عبد است. لا ابتغی شأناً غیر هذا الشأن البدیع و لا مقاماً غیر مقام التبتل و التضرع العظیم از بدایت صعود تا الی الآن فریاد روحی لاحبائه الفداء از لسان و بنان این عبد در جمیع آفاق منتشر و آوازه عبودیت این مظلوم شرق و غرب را احاطه نموده و هادم بنیان به اثر خامه و مهر خویش از کمال نادانی هر ادعائی نموده و موجود که می‌گوید: قد ظهر شمس الله الاکبر و کلّ شمس عنده من کلّ صغیر اصغر. با وجود این نعره بلند نموده که عبدالبهاء مصداق من ادعی امرأ قبل الالف است لهذا مورد فسوف یبعث الله علیه من لا یرحمه باید بشود. باری الحمد لله نفوس مقدسه ابرار که کاشف اسرارند در نزدشان حقیقت حال آشکار این عبد تا به حال خود را غصن اعظم ننامیده بلکه عبدالبهاء خوانده نهایت شاید در موردی نادر، بلکه اندر، ابن البهائ از قلم جاری گشته که این نیز نظر به حکمتهای بالغه بود و الا من خود را عبد عبید او می‌شناسم»<sup>162</sup>.

ایشان در همان ابتدای امر خویش از عموم احباء خواستند که جز عبدالبهاء ایشان را به نامی خطاب ندهند:

یک خواهش از جمیع یاران الهی دارم و آن آرزوی جان من است که مرا به صرف عبودیت آستان مقدس من دون تأویل بستایند و به جز به کلمات و تعبیراتی که از نفس خامه این عبد صادر عبدالبهاء را نستایند ابداً تجاوز از آن نکنند به همان قدر کفایت کنند ان

<sup>161</sup> اسرار الآثار ج 4، ص 310

<sup>162</sup> مکاتیب عبدالبهاء ج 2، صص 321-322. همین مضمون به عربی در جایی دیگر صادر شده است: «اعلموا ان کینوتی عبد البهائ و ذاتی عبدالبهائ و حقیقتی عبدالبهائ و ذروتی العلیاء عبدالبهائ و غایتی القصوی عبدالبهائ و لیس لی شان الا عبودیة البهائ و لیس لی مقام الا الخضوع و خدمه احباء الله و لم یصدر من قلمی الا اننی عبدالبهائ و ابن البهائ و رقیق البهائ و بهذا افتخر بین الملاء لان عبودیة البهائ جوهره بدیعة نوراء توعد و ترضی علی اکللی العزة الابدیة البهائ هذا شانی و مقامی و انا عبدالبهائ و ابن البهائ» همان ج 2، صص 318-319



نعتی و صفتی و سمتی و اسمی و لقبی و کینوتی و ذاتی و حقیقتی  
و علانیتتی عبدالبهاء و لیس لی شان غیره‌ها.<sup>163</sup>

28 - حضرت امیر (م م 245) - مراد حضرت علی ابن ابی طالب، امام نخست شیعیان است. مقام و منقبت وی بسیار است.<sup>164</sup> مناقب وی در آثار بهائی بسیار بلند و ارجمند است. اختصاری از بحور تفصیل در این قضیه خود کتابی را میسزد.

29 - در جواب اعرابی که از نفس سؤال نموده (م م 245) - مراد حضرت عبدالبهاء از این مطلب، سؤال کمیل بن زیاد نخعی است که از حضرت سؤال کرده است. کمیل از جمله صحابه خاص حضرت علی بود که در چندین مطلب در امر مجال ظهور و بیان یافت. حدیث ما الحقیقه و بیان کشف سبحات الجلال حدیثی است منقول از حضرت علی خطاب به کمیل که شرح مستوفایی از حضرت اعلیٰ بر آن موجود است.<sup>165</sup> این حدیث را به طرق گوناگون می‌توان یافت:

قال يا مولای ما النفس اللاهوتية الملكوتية الكلية فقال: قوة لاهوتية و جوهره بسیطة حية بالذات اصلها العقل منه بدات و عنه دعت و اليه دلت و اشارت و عودتها اليه اذا كلمت و شابهت منه بدات الموجودات و اليه يعود بالكمال فهي ذات الله العليا و شجرة طوبى و سدره المنتهى و جنة الماوى من عرفها لم يشق و ما هوى و من جهلها ضل سعيه و غوى.<sup>166</sup>

30 - انا الذى لا يقع عليه (م م 245) - این گفته حضرت علی در خلال خطبه‌ای است که حافظ رجب نقل کرده است:

من خطبة له عليه السلام قال: انا عندى مفاتيح الغيب لا يعلمها بعد رسول الله الا انا... انا منور الشمس والقمر والنجوم و انا القيم

<sup>163</sup> مكاتیب ج 1، ص 264.

<sup>164</sup> احمد الرحمانى الهمدانى: الامام على، المنير للطباعة و النشر الطبعة الاولى 1375 ش.

<sup>165</sup> بنگرید به فریدالدین رادمهر، مقاله ما الحقیقه مندرج در سفینه عرفان شماره 8 که پیش از این نیز از آن یاد شد.

<sup>166</sup> ملا محسن فیض کاشانی: کلمات مکتونه من علوم اهل الحکمة و المعرفة، به اهتمام عزیزالله عطاردی قوچانی، نشر فراهانی اصفهان ج 2، 1360 ش صص 77-78

القیامة انا القیم الساعة... انا سرالله المخزون انا العالم بما کان و  
ما ینکون... انا المعنی الذی لا ینقع علیه اسم و لا شبهه.<sup>167</sup>

در خصوص جمله ظاهری امامه نیز برگرفته از خطبه‌ای است که معروف است.<sup>168</sup>  
در خطبه البیان نیز شبیه به این نیز هست.

31 - **ابی عبدالله** (م م 245) - مراد حضرت امام حسین است که در امر ابهی  
بارها مورد اعزاز و تکریم واقع گشته است. او در واقعه کربلا شهید شد و  
زیارتنامه‌های متعددی از قلم حضرت اعلیٰ در وصفش نازل گشت. زیارتنامه  
جمال ابهی در باره وی نیز مشهور است و در لوح هزاربیتی فقراتی از آن نقل  
می‌گردد.

32 - **نحن کعبه الله** (م م 245) این بیان را در کتب احادیث می‌توان یافت.<sup>169</sup> از  
فضل بن شاذان نقل می‌شود: «نحن الصلاة فی کتاب الله عزّ و جلّ و نحن الزکاة  
و نحن الصیام و نحن الحجّ و نحن الشهر الحرام و نحن البلد الحرام و نحن کعبه  
الله و نحن قبلة الله و نحن وجه الله قال الله فاینما تولّوا فثمّ وجه الله و نحن  
الآیات و نحن البینات و عدونا فی کتاب الله الفحشاء و المنکر و البغی و الخمر  
و المیسر...»<sup>170</sup> در خصوص این معانی شیخ احمد در شرح الزیارة توضیحات  
دقیقی ارائه داده است، همو در شرح العرشیه نیز گونه دیگری از این گفته را نقل  
می‌کند: «محمد و آله الطیبون انهم وجه الله الباقی عن السجّاد (ع) فی قوله کلّ  
من علیها فان و ینقی وجه ربک، نحن وجه الله الذی یوتی و فی المناقب عن  
الصادق: و ینقی وجه ربک قال نحن وجه الله.»<sup>171</sup>

33 - **روی جابر عن ابی جعفر** (م م 245) - این شخص، یعنی جابر بن عبدالله  
از صحابه خاصّ حضرت امام جعفر است.

<sup>167</sup> حافظ رجب برسی: مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المومنین، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت لبنان، الطبعة العاشرة، صص 170-172.

<sup>168</sup> محمد باقر مجلسی: بحار الانوار ج 25، مؤسسة الوفاء، 1403 ق، ص 169.

<sup>169</sup> بحار الانوار ج 24، ص 303 و نیز تاویل الآیات ص 21.

<sup>170</sup> تاویل الآیات الظاهرة فی ائمة الطاهرة ج 1، صص 21-22.

<sup>171</sup> شیخ احمد احسانی: شرح العرشیه ج 1، چاپ سعادت کرمان 1364 ش، ص 16.

34 - **علیک بالبیان و المعانی (م م 245)** - این حدیث نزد فضلالی شیعی معروف و مشهور است و در کتب عدیده نقل شده است<sup>172</sup>. در آثار حضرت اعلیٰ نیز کراراً از قلم حضرت جاری شده است.<sup>173</sup>

35 - **رساله خال (م م 246)** - مراد کتاب ایقان اثر جمال ابهی است. در لوح مورخ 1306 ق خطاب به عبدالحمید شیرازی است: «یومی از ایام حضرت مرفوع جناب حاجی سید جواد علیه بهاءالله معروف به کربلائی به حضور فائز عرض نمودند خال حضرت جناب میرزا سید محمد و خال دیگر علیهما بهاءالله به زیارت نجف و کربلا فائز شده‌اند... ما بین عباد به رساله خال معروف و نظر به حکمت بالغه از بعد اسم خال را برداشتند و به کتاب ایقان موسوم گشت.»<sup>174</sup> این رساله بارها طبع شده است اما اخیراً طبع منقحی از آن فراهم آمده است.

36 - **درحق خاک پاک حضرت سید الشهداء (م م 246)** - مراد حضرت سید الشهداء امام حسین فرزندعلی ابن ابی طالب و شهید به دشت کربلا است. جمله مندرج در لوح هزاربیتی برگرفته از ایقان شریف است: «مثلاً ملاحظه فرمایید غلبه ترشحات دم آن حضرت را که بر تراب ترشح نموده.»<sup>175</sup>

37 - **زیارت حضرت سیدالشهداء (م م 246)** منظور زیارتنامه حضرت سیدالشهداء اثر قلم ابهی است که به چاپ رسیده است<sup>176</sup>. فاضل مازندرانی شأن نزول این اثر را مربوط به ضوضاء بغداد می‌داند که گروهی از احبّاء تحت ظلم و اذیت شیعیان واقع شدند<sup>177</sup>. این لوح چنان در مقام امام حسین به بلندای سخن رفته است که برخی را گمان آن‌که شاید مراد از این زیارتنامه خود جمال ابهی باشد، اما حضرت عبدالبهاء در خلال لوحی فرمودند: «اما در خصوص زیارت سیدالشهداء علیه السلام مرقوم نموده بودید از نفس زیارت معلوم است که مراد سیدالشهداء شهید کربلا ابن فاطمه الزهراء است. البته در این خصوص شبهه

<sup>172</sup> بحار الانوار ج 26، ص 14 و البته بنگرید به شیخ احمد احسائی: شرح الزیارة ج 1، نشر سعادت کرمان، 1355 ش، ص 150

<sup>173</sup> برای نمونه بنگرید به حضرت اعلیٰ: تفسیر الهاء نسخه 53 جهت تکثیر، ص 105.

<sup>174</sup> ریحیق مختم ج 1، صص 271-272

<sup>175</sup> ایقان، ص 84 بند 137 و نیز بنگرید به طبع دیگر آن با مشخصات زیر: کتاب مستطاب ایقان، به اهتمام فرج الله زکی قاهره مصر

1352 ق 1933 م ص 98 و نیز برای توضیحات دقیق تر آن بنگرید به اشراق خاوری: قاموس ایقان ج 1، موسسه ملی مطبوعات

امری، ص 129 ب، ص 439.

<sup>176</sup> مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، ص 202 به بعد

<sup>177</sup> اسرار الآثار ج 3، ص 100 ذیل حسین.

نمائید و به تأویل نصوص راضی نشوید.»<sup>178</sup> در خصوص غلبه ترشحات دم اطهر حضرت اعلیٰ در صحیفه العدل فرمودند: بدان که این ظهور آیات و مناجات و علوم لدنیّه از نومی است که مشاهده نموده که رأس مطهر جناب سیدالشهداء علیه السلام را مقطوع از جسد مطهر با رأس ذوی القربی و هفت جرعه دم از کمال حبّ از دم آن جناب نوشیده و از برکت دم آن حضرت است که صدر آن به مثل این آیات و مناجات مُحکمه منشرح گشته الحمد لله الذی اشربنی دم حجّته و جعله حقیقه فؤادی و لذلك قد نزل علی البلیا بامضائه فانّا لله و انا الیه راجعون.»<sup>179</sup> در آثار حضرت اعلیٰ وصف عظیمی از مقام شامخ حضرت سیدالشهداء نازل گشته است.

38 - مثلاً می‌فرماید (م م 247) - در این بخش حضرت عبدالبهاء فقراتی از زیارتنامه حضرت سیدالشهداء را نقل می‌فرمایند که به صورت زیر مآخذ آن نقل میشود:

آه من ظلم به اشتعلت حقائق الوجود (مجموعه الواح مبارکه، ص 204)  
 لولاک ما ظهر الحکم الکاف و النون (مجموعه الواح مبارکه، ص 205)  
 بک ظهرت قدرة الله و امره (مجموعه الواح مبارکه، ص 205)  
 انت الذی باقبالک اقبلت الوجوه (مجموعه الواح مبارکه، ص 206)  
 بک اشرفت شمس الظهور و نطق مکلم الطور (مجموعه الواح مبارکه، ص 208)

اشهد انک کنت کنز لثالی علم الله (مجموعه الواح مبارکه، ص 209)  
 سبحانک اللهم یا اله (مجموعه الواح مبارکه، ص 209-210)  
 39 - حضرت روح الله (م م 250) - مراد ابن جناب و رقاء شهید است که همراه اب بزرگوار خویش به شهادت رسید. قتل ناصرالدین شاه در ذیقعدۀ سال 1313 به دست میرزا رضا کرمانی شاگرد سید جمال‌الدین اسدآبادی رخ داد.<sup>180</sup> در همین اثناء جناب و رقاء و روح‌الله که در زنجان دستگیر شده بودند و در زندان

<sup>178</sup> اشراق خاوری: محاضرات ج 2، موسسه ملی مطبوعات امری، 117 ب، ص 1061

<sup>179</sup> محاضرات ج 2، صص 700-701

<sup>180</sup> تاریخ حیات حضرت عبدالبهاء ص 113.

طهران به سر می‌بردند، در تاریخ 18 همان ماه شهید شدند.<sup>181</sup> روح‌الله در وقت شهادت 14 ساله بود. لوح هزاربیتی تنها 9-10 ماه بعد از این واقعه نازل شده است و پیداست که حضرت عبدالبهاء چقدر در اثر این واقعه محزون و دلشکسته بودند.

40 - اُمّت یحییٰ (م م 250) - مراد طرفداران یحییٰ ازل است. واقعه یحییٰ ازل در بسیاری از الواح نازل شده است و استدلالیهٔ مربوط به بطلان دعاوی وی در کتاب بدیع اثر جمال ابهٰی و البته لوح عمّه از حضرت عبدالبهاء موجود است.

41- لاله ساغرگیر و نرگس مست (م م 251) - بیتی از یک غزل معروف حافظ است:

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم  
 محتسب داند که من این کارها کمتر کنم  
 من که عیب توبه‌کاران کرده باشم بارها  
 توبه از می وقت گل دیوانه باشم گر کنم  
 عشق دُرَدانه‌ست و من غَوّاص و دریا می‌کده  
 سر فرو بردم در آنجا تا کجا سر بر کنم  
 لاله ساغرگیر و نرگس مست و بر ما نام فسق  
 داوری دارم بسی یا رب کرا داور کنم  
 باز کش یکدم عنان ای ترک شهر آشوب من  
 تا ز اشک و چهره راهت پر زر و گوهر کنم  
 من که از یاقوت و لعل اشک دارم گنجها  
 کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم  
 چون صبا مجموعهٔ گل را به آب لطف شست  
 کج دلم خوان گر نظر بر صفحهٔ دفتر کنم  
 عهد و پیمان فلک را نیست چندان اعتبار  
 عهد با پیمانہ بندم شرط با ساغر کنم  
 من که دارم در گدائی گنج سلطانی به دست

<sup>181</sup> برای تفصیل بنگرید به ظهور الحق ج 7، ص 78 و نیز ظهور الحق ج 8؛ قسمت 1، صص 6-22

کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم  
 گر چه گردآلود فقرم شرم باد از همتم  
 گر به آب چشمه خورشید دامن ترکم  
 عاشقان را گر در آتش می پسندد لطف دوست  
 تنگ چشمم گر نظر در چشمه کوثر کنم  
 دوش لعلش عشوه‌ای می داد حافظ را ولی  
 من نه آنم کز وی این افسانه‌ها باور کنم.<sup>182</sup>

42 - حضرت روح می‌فرماید آیا کسی سراج (م م 253) - مقصود هیکل اطهر گفته حضرت مسیح است که به لقب روح یا روح الله در اسلام معروف است؛ سنایی گفت:

روح چون دم ز بحر روحانی      زود پذیرفت لطف ربّانی  
 روح را چون ببرد روح امین      چرخ چارم فزود از او تزیین  
 اما گفته‌ای که حضرت عبدالبهاء از حضرت مسیح در هزاربیتی اول نقل فرمودند  
 اشاره به انجیل است:

شما نور عالمید شهری که بر کوهی بنا شود نتوان پنهان کرد و چراغ  
 را نمی‌افروزند تا آن را زیر پیمانۀ نهند بلکه تا بر چراغدان گذارند  
 آنگاه به همه کسانی که در خانه باشند روشنایی می‌بخشد همچنین  
 بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر  
 شما را که در آسمان است تمجید نمایند.<sup>183</sup>

43 - بریه الشام (م م 253) مراد سرزمینی وسیع است شامل اردن و سوریه و  
 ارض اقدس که از قدیم الایام معروف بوده است. در حدود العالم، قدیمی‌ترین  
 متن جغرافیایی به زبان فارسی، در تعریف شام آمده است:

سخن اندر ناحیت شام و شهرهای وی: ناحیتی است مشرق وی  
 بادیۀ شام است از حدود عرب و جزیره، و جنوب وی دریای  
 قلمست، و مغرب وی حدود مصرست و بعضی از دریاهاى روم، و  
 شمال وی حدود رومست، و این ناحیتست خرم و آبادان و بسیار

<sup>182</sup> دیوان حافظ، ص 210 غزل 345

<sup>183</sup> انجیل متی باب 5، آیه 15-16.

مردم و خواسته، و اندر وی شهرهای بسیارست و هر چیزی که از مغرب خیزد و از مصر و از روم و از اندلس آنجا افتد.<sup>184</sup> و بعد، شهرهای معروف آنجا را نام می‌برد از جمله، ملطیه و طرسوس و اسکندرونه، بیروت و صیدا و عکّه و یافا و عسقلان و حلب و قسیرین و حمص و بعلبک و دمشق و اردن و طبریّه و فلسطین و رمله و بیت‌الحم و بیت‌المقدس.

44 - *الفضل ما شهدت به الاعداء* (م م 253) - یعنی بزرگواری آن است که خصم بدان گواهی دهد. این ضرب‌المثل معروف عرب به سرعت نزد فارسی‌زبانان رواج گرفت از جمله اسدی طوسی به همین مضمون گفت:

هنر آن پسندیده‌تر دان ز پیش که دشمن پسندد به ناکام خویش.

و بعد در مرزبان‌نامه می‌خوانیم: «فائق آنکه دشمن آن را اعتراف کند» اغلب کسان این ضرب‌المثل را در گفتار خویش در عظمت بزرگان یاد کرده‌اند، از جمله لاهیجی در گوهر مراد در وصف ائمه می‌گوید:

کثیری از اعظم علمای ایشان کتب و مصنفات علیحده در مناقب آن حضرت و اولاد طاهرین او تألیف کرده‌اند چون در این باب نقل احادیث مختصه به ما بر ایشان حجّت نتواند شد همان از مقبولات و مسلمّات ایشان ذکر باید کرد فالفضل ما شهدت به الاعداء در میان علمای اهل سنت اصحاب نقل و محدّثین ایشان را یافتم که...<sup>185</sup>

45 - *ورنه این جفدان دغل افروختند* (م م 254) - اشاره است به بیت شعری از مثنوی مولانا:

بانگ بازان سپید آموختند	ورنه این زاغان دغل افروختند
رازدهد کو و پیغام صبا؟	بانگ هدهد گر بیاموزد فتی
تاج شاهان را ز تاج هددهان	بانگ بر رُسته ز بر بَسته بدان
بسته‌اند این بی‌حیایان بر زبان <sup>186</sup>	حرف درویشان و نکته عارفان

184 حدود العالم ص 170

185 عبدالرزاق لاهیجی: گوهر مراد، کتابفروشی اسلامیة طهران، 1350 ش ص 390.

186 مثنوی دفتر 4 بیت 1700 ص 555

دغل به معنای شک و تردید و نیز به مفهوم قمار و تباهی است و دغل کردن یعنی مکر کردن و حيله ورزیدن. به همین معناست که سعدی گفت:

برو شیر نر باش ای دغل      مینداز خود را چو روباه شل  
این دغل دوستان که میبینی      مگسانند گرد شیرینی

46 - جرم این است کو باز و بس (م 255) - بخشی است از شعر مثنوی مولانا:

باز سلطان است ز آن چغدان به رنج  
در حدّث مدفون شدست آن زفت گنج  
چغدان بر باز اِستم می‌کنند  
پَر و بالش بی‌گناهی می‌کنند  
جرم او این است کو بازست و بس  
غیر خوبی جرم یوسف چیست پس؟<sup>187</sup>

47 - حتی اجعل اورادی وا دکاری وردا واحدا (م 257) بخشی است از دعای معروف حضرت علی که محل اعتنای بسیاری واقع شده است.<sup>188</sup> در بسیاری از الواح این دعا نقل شده است.

48 - جناب حاجی محمد حسین اصفهانی (م 257) از مؤمنین اولیه امر بهاء که بعد از صعود جمال قدم به بمبئی رفت و در آنجا در اثر سعایت ناقضین ابوالفضائل در حقش بدگمان شده بود اما به دستور هیکل مبارک به مصر نزد وی رفت و رفع سوء ظن شد.

49 - در دین الله تکفیر و تفسیق نبوده و نیست (م 258) این جمله را شاید مهم‌ترین نتیجه لوح هزاربیتی دانست و برای ظهور ترقی معارف امر ابداع جامع‌البیان است. در دین بهائی ابداً نمی‌توان کافر و فاسق دانست و چنین کلماتی از مظاهر قدسی آئین نازنین صادر نگشته است.

50 - هذا وعد غیر مکنوب (م 259) آیه قرآن 65/11 در سوره هود است یعنی این وعده‌ای است که در او دروغ و ناراستی نیست.

<sup>187</sup> مثنوی دفتر 6 بیت 959 ص 849

<sup>188</sup> سید بن طاووس: اقبال الاعمال، دارالکتب الاسلامیه 1367 ش، ص 709



## الواح موسوم به هزاربیتی از آثار حضرت عبدالبهاء

# ۲. میثاق الهی در مسیر تاریخ

علاء الدین قدس جورابچی

از اهم آثار حضرت عبدالبهاء دو لوح مفصل و مبسوط است که به ترتیب در سالهای ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ هجری قمری (مقارن ۱۸۹۷ و ۱۸۹۸ میلادی) یعنی در سالهای نخستین دوره میثاق یا عهد اوفی، درباره عهد و پیمان حضرت بهاءالله و اهمیت و نقش اساسی و حیاتی آن در حفظ و حراست آئین بهائی و وحدت و یگانگی پیروان آن از آسیب و گزند تشتت و تفرقه و پراکندگی و نیز در دفاع از مقام و مرکزیت خود به عنوان جانشین و مبین آیات و مرجع اغصان و افنان و منتسبین و اهل بهاء عموماً، برابر آیات صریح کتاب اقدس و نص قاطع کتاب عهد و دیگر آثار نازله از قلم اعلیٰ از یک سو و در رد و ابطال دعاوی و تهمت‌های افترا آمیز و دروغین و گفته‌های بی پایه و مایه ناقضین به سرکردگی ناقض اکبر میرزا محمدعلی، برادر ناتنی و سالها کوچکترشان از سوی دیگر و سرانجام در بیان پند و اندرز و نصیحت و دعوت آنان به بازگشت به دامن آئین یزدان و ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان، از کلک گهربار آن حضرت در عکاً به رشته تحریر در آمد. این دو لوح در میان احباب در آن روزها بسبب طولانی بودن آن به الواح هزاربیتی موسوم و معروف گردید.

لوح هزاربیتی نخست در بیست و شش صفحه (مندرج در جلد چهارم مجموعه منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء چاپ آلمان در سال ۲۰۰۰

میلادی) به افتخار میرزا ابوالفضائل گلپایگانی مبلّغ و محقق و دانشمند و نویسنده عالیقدر و پراوازه بهائی و در روشنگری و پاسخ به پرسش‌های مندرج در عریضه اوست که با مطلع: «یا من وقف حیاته لاعلاء کلمة الله»، آغاز می‌گردد و در پی آن چنین می‌آید:

آنچه مرقوم فرموده بودید ملحوظ گردید و به دقت تمام حسب الوصیّت قرائت گردید. کَلَّمَا کَرَّرْتَهُ زَادَتْ حِلَاوَةَ تَا آنکه معانیش چون قند مکرّر مذاق را پر از شهد و شکر نمود، چه که منبعث از خیر خواهی بود. مرقوم فرموده بودید که "کلّ موقن به کتاب اقدس و کتاب عهد هستند هیچ منکری ندارد، پس این اختلافات چیست و از کجاست؟"

نزد آن جناب واضح است که «يَقُولُونَ بِالْأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ» (۱) و از این گذشته استقامت شرط است به مجرد قول تمام نگردد، «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» (۲) با وجود اقرار و اعتراف به کتاب اقدس و کتاب عهد، مخالفت در جمیع شئون مطابق نیاید....

لوح هزاربیتی دوم، با مطلع: «ای ربّ تری هجوم الامم و جولتها و غرور الملل و صولتها علی عبدک الفرید الوحید الغریب فی سجنک الاعظم» در چهل صفحه (مندرج در جلد چهارم مجموعه منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، چاپ آلمان در سال ۲۰۰۰ میلادی)، که موضوع گفتار ما در اینجاست، خطاب به میرزا جلیل مسگر خوئی از مؤمنین اولیه عهد ابهائی و آن نیز در جواب به عریضه اوست در زمینه عهد و میثاق.

میرزا جلیل خوئی همان کسی است که در پاسخ به پرسش‌های او و بویژه موضوع «عصمت کبری»، لوح اشراقات از الواح مهمه و متممه

کتاب مستطاب اقدس در عکا از قلم اعلیٰ به اعزازش نازل گردیده است. نامبرده به حضور حضرت بهاءالله در عکا مشرف گردیده و مورد الطاف و عنایات آن حضرت واقع شده بود. با این همه، پس از صعود جمال قدم، جلیل خوئی نغمه ناموزون بی وفائی سرداد و آواز ناخوش پیمان شکنی آغاز کرد و با میرزا محمد علی ناقص اکبر همراه و دمساز شد و از زمره ناقضان عهد و پیمان حضرت بهاءالله به شمار آمد.

محرک و مشوق و معلم نامبرده در این رهگذر، شیخ جمال الدین بروجردی یا جمال بروجردی معروف به آقا جمال و ملقب به "اسم الله الجیم" و "اسمی جمال" از قلم اعلیٰ، بود که در عهد ابهی و سالهای نخستین دوره میثاق در جمع بهائیان بویژه در ایران نفوذ و قدرتی بسزا داشت و خود را قائد و پیشوای احباب در مهد امرالله می پنداشت و از نظر علم و عرفان خویش را برتر از دیگران می انگاشت و سالی چند پس از صعود حضرت بهاءالله نیز سرآمد ناقضان عهد و پیمان و بزرگترین حامی و پشتیبان میرزا محمد علی ناقص اکبر در آن بوم و بر بشمار آمد و در سال ۱۳۱۶ هجری قمری (۱۸۹۹ میلادی) که آثار نقض و مخالفت با حضرت عبدالبهاء به روشنی ظاهر گردید، از سوی آن حضرت از جامعه اسم اعظم طرد و برکنار و در لوحی از قلم میثاق به «گفتار» (3) موسوم و در میان احباب به «پیر گفتار» معروف گردید.

جمال بروجردی آدمی بسیار مغرور و خود خواه و از خود راضی و از خضوع و خشوع و وارستگی چه در اندیشه و گفتار و چه در رفتار و کردار بی بهره و نصیب بود. حضرت بهاءالله با آگاهی از این حالات بارها در الواح نازله بگونه‌ای او را پند و اندرز داده‌اند و نصیحت و دلالت فرموده‌اند و از جمله در لوحی چنین می‌فرمایند: «...ای

جمال، الیوم باید به محبت و مرحمت و خضوع و خشوع و تقدیس و تنزیهی ظاهر شوید که احدی از عباد از اعمال و افعال و اخلاق و گفتار شما روائح اعمال و گفتار امم قبل استشمام ننماید... ای جمال، غیب منیع لا یدرک ینوح و یبکی، چه که استشمام نمی‌نماید آنچه را که الیوم محبوبست. اهل حق باید به اخلاق او ظاهر شوند آنه هو ستار العیوب و علام الغیوب و غفار الذنوب... احبای الهی در هر مجمع و محفلی که جمع شوند باید به قسمی خضوع و خشوع از هر یک در تسبیح و تقدیس الهی ظاهر شود که ذرات تراب آن محلّ شهادت دهند به خلوص آن جمع و جذبه بیانات روحانیّه آن انفس زکیّه ذرات آن تراب را اخذ نمایند نه آنکه تراب به لسان حال ذکر نماید: انا افضل منکم، چه که در حمل مشقات فلاحین صابرم و به کلّ ذی روح اعطای فیض فیاض که در من ودیعه گذارده نموده و می‌نمایم. مع همه این مقامات عالیّه و ظهورات لاتحصی که جمیع مایحتاج وجود از من ظاهر است، به احدی فخر ننموده و نمی‌نمایم و به کمال خضوع در زیر قدم کلّ ساکنم.... لذا باید کلّ با یکدیگر به رفق و مدارا و محبت سلوک نمایند و اگر نفسی از ادراک بعضی مراتب عاجز باشد یا نرسیده باشد باید به کمال لطف و شفقت با او تکلم نمایند و او را متذکر کنند من دون آنکه در خود فضلی و علوی مشاهده نمایند. اصل الیوم اخذ از بحر فیوضات است دیگر نباید نظر به کوچک و بزرگی ظروف باشد. یکی کفّی اخذ نموده و دیگری کأسی و همچنین دیگری کوبی (۴) و دیگری قدری (۵)... امری از حق پوشیده نبوده و نیست، اگر به رضای حق حرکت نمایند به فیوضات لا تتناهی فائز خواهند شد...» (۶)

جمال بروجردی چهار سال پس از صعود حضرت بهاءالله به آذربایجان رهسپار شد و جلیل خوئی را قائم مقام و نایب خود در آن سرزمین

تعیین نمود و او را تشویق و تحریض کرد که با احبّاً در پنهانی دیدار و گفتگو نماید و تخم دشمنی و نفاق نسبت به حضرت عبدالبهاء را در قلبشان بیفشاند. جلیل خوئی در این راه بیشتر راغب و کوشا گردید هنگامیکه میرزا محمد علی ناقص اکبر نامه‌هایی انباشته از تهمت و افترا و اکاذیب و شبهات بی مایه و پایه در ردّ و مخالفت با حضرت عبدالبهاء به آذربایجان فرستاد.

حضرت ولیّ امرالله در توقیع نوروز صد و یک بدیع خطاب به احبّای شرق دربارهٔ جمال بروجرودی، کارهای او و فرجام حال او چنین می‌فرماید: "پیر کفتار، جمال تبه‌کار که به اهل شرور بیبوست و ناقص جحد (مراد: میرزا محمد علی ناقص اکبر) را تأیید و تشجیع و تقویت نمود و وعدهٔ نصرت داد، محلّ سیاط قهر و غضب الهی گشت و به ذلّت مبین بیفتاد و به حسرت تمام با دست تهی به مقرّ خود راجع گشت."

باری، حضرت عبدالبهاء در لوح هزاربیتی خطاب به جلیل خوئی، او را مورد مهر و محبّت قرار می‌دهد، به وفا داری نسبت به عهد و پیمان الهی نصیحت و دلالت می‌فرماید، به تفصیل حقیقت و چگونگی عهد و میثاق حضرت بهاءالله را بیان می‌نماید و دلایل و براهین متقنه در اثبات راستی و حقانیت آن ارائه می‌دهد و در توجیه و توضیح مقولهٔ عهد و میثاق بطور عام قلم می‌زند و بر پایهٔ اعتقاد شیعیان که معتقد به جانشینی و امامت بلافصل علی ابن ابی طالب بعد از حضرت محمد هستند و با توجه به پیشینهٔ شیعی بودن جلیل خوئی و داشتن این باور و عقیدت، به عواقب ناگوار و فرجام ناهنجار پیمان شکنی عمر خلیفهٔ دوم از خلفای راشدین در دورهٔ اسلام، برای نمونه و مثال، اشارت می‌فرماید.

پس از صدور این لوح، حضرت عبدالبهاء در زمانی که در ارض اقدس آتش نقض و مخالفت بویژه توسط بستگان نزدیک آن حضرت افروخته

شده بود و جامعهٔ پیروان اسم اعظم را تهدید به تشتت و دو دستگی و نفاق می‌نمود، میرزا محمود زرقانی از مؤمنان امین و وفادار را که سالها بعد به افتخار همراهی با آن حضرت در اسفار تبلیغی اروپا و امریکا نائل آمد و به نگارش و چاپ خاطرات آن سفرهای تاریخی موقّیّت آمیز در مغرب زمین در دو مجلّد زیر عنوان «بدایع الآثار»، توفیق حاصل کرد و نیز سالیانی چند وظیفهٔ منشی‌گری حضرت ولیّ امرالله را در آغاز ولایت عهده دار گردید، بسوی تبریز اعزام و مقرّر می‌فرماید که لوح را برای جلیل خوئی از آغاز تا انجام بخواند بی آنکه اصل یا سواد آن را به دست او بسپارد. و حکمت این دستور شاید این بوده است که چون حضرت عبدالبهاء در این لوح پندار و گفتار و کردار ناقضانه و ناسازگارانهٔ میرزا محمد علی ناقص اکبر را با پندار و گفتار و کردار عمر خلیفهٔ دوم اسلام مشابه و همانند قلمداد می‌فرماید، از اینرو نخواستند که در آن هنگام آتش نقض بیشتر شعله ور شود و برای مخالفت ناقضان در داخل جامعه و دشمنی مخالفان در خارج آن، بهانه و دست آویزی بدست دهند.

باری، جلیل خوئی از متن لوح بدین گونهٔ تمام و کمال با خبر گردید، اما چه سود و فایده، زیرا نصایح مشفقانه و اندرزهای حکیمانه و راهنمایی‌های روشنگر مرکز عهد و پیمان الهی در او مؤثر نیفتاد و خواهش‌های نفسانی و غرور و خودخواهی از یک سو و شهوت رهبری و سروری و نامجویی از سوی دیگر، دیدهٔ درونش را کور و نابینا و گوش هوشش را کر و ناشنوا کرد و در مرداب خسران و زیان روحانی گرانبار همچنان غوطه‌ور و گرفتار بماند و خود از مصادیق بارز بیان حضرت عبدالبهاء در پایان لوح هزاربیتی: «فسوف تریّ النّاقضین فی خسران مبین»، بشمار آمد، غافل از اینکه به فرمودهٔ آن حضرت: «هرگز آفتاب عهد به قوّت اهل مهد پوشیده نشود و رخ مهر

تابان به همسات (۷) خفّاشان (۸) رنجیده نگرده و سیل فیض بهاران  
به مشتی خاک مسدود نشود و نسیم ریاض میثاق مقطوع  
نگردد....». (به یادداشت‌های "الف" رجوع کنید)

### نگاهی به مضامین لوح هزاربیتی

حضرت عبدالبهاء لوح هزاربیتی خطاب به جلیل خوئی را با مناجاتی به  
زبان عرب بدین سان آغاز می فرماید:

هو الله

ای ربّ تری هجوم الامم و جَوَلتْها و غرور الملل و صَوْلتْها علی  
عبدک الفرید الوحید الغریب فی سجنک الاعظم و تنظر توارد  
السَّهام و تتابع الرِّماح و تکاثر السِّیوف و تکاثف الصِّفوف من کلّ  
الارجاء و الانحاء. فاصبحت النّصال هالّة حول الجسم النّحیل  
کالهلال و غَدتْ تکاثر توارد السِّیوف الحِداد تجعله تحت الظلال.  
و مع هذه البلیة الدهماء و المصیبة العمیاء قام الاحباء علی اشدّ  
الجفاء و دخلوا یا الهی فی میدان الکفاح <sup>بیهام</sup> و سنان و سیوف و  
رماح و صَوَّبوا النِّبال الی عبدک الاعزل من السِّلاح و ظنّوا یا الهی  
بأنّ هذا هو الفلاح و النّجاح. هیئات هیئات فسوف یرون انفسهم  
فی مهاوی الرّدی و حفرات الشّقی و غمرات العمی و ینوحون و  
یبکون علی ما فرطوا فی جنب الله و هتکوا حرمة الله و نقضوا  
میثاق الله و نکسوا رایة الله و فرّقوا کلمة الله و شتّتوا شمل مرکز  
العهد و نثروا ما نظمه ید الفضل. ای ربّ اتّخذوا میثاقک هزواً و  
عهدک ملعباً و صعودک مغنماً و مرکز میثاقک سُخریّاً. ای ربّ  
اغفر ذنوبهم و استر عیوبهم و کفر عنهم سیئاتهم و أرجعهم الیک و  
اجمعهم تحت لواء میثاقک و اخلع عنهم القمیص الرّیث و البسهم

رداء التقدیس انک انت الکریم الرّحیم. ع ع

مضمون این مناجات به فارسی این است: پروردگارا، هجوم و تاخت و تاز امم و غرور و خشم و غضب ملل را بر این بنده یکه و تنها و بی یار و یاور در این سجن اعظم، می بینی و فرو ریختن تیرها و پیاپی آمدن نیزه ها و افزونی شمشیرها و انبوهی صف ها را از همه سو و از همه جا، می نگری. پیکانها حلقه وار پیرامون کالبد رنجور و نزار او چون هلال گردیده و افزونی فرود آیی شمشیرهای برنده سایبان او شده است. و با همه این رنج و محنت و سختی و مصیبت، خداوندا، احباً نیز بر بی وفائی و جفا بپا خاسته و با تیر و شمشیر و خدنگ به میدان جنگ و نبرد در آمده و این بنده بی سلاح را هدف و آماج ساخته و همچو گمان کرده اند که این کار مایه رستگاری و فلاح است.

ای افسوس و دریغ که بزودی خود را در مفاک هلاک و نابودی و گودال تباه و تیره بختی و گرداب کوری و نابینایی بیابند و از اینکه در آستان الهی قصور و کوتاهی نموده اند و پرده حرمت ربّانی را دریده اند و عهد و پیمان خداوندی را شکسته اند و پرچم یزدانی را واژگون کرده اند و کلمه ایزدی را از هم گسیخته اند و آنچه را که دست فضل و عنایت خدایی ساخته و پرداخته بود، از هم پاشانیده اند، به گریه و زاری نشینند.

ای پروردگار، اینان میثاق ترا به مسخره گرفتند و پیمان ترا بازیچه انگاشتند، صعودت را غنیمت شمردند و مرکز عهده را ریشخند کردند.

ای پروردگار، گناهانشان را ببخشا و عیوبشان را بپوشان و از زشتکاری هاشان بگذر و آنان را بسوی خویش بازگردان، پیراهن پوسیده نقض از تن ها بدر آر و جامه پاکی و تقدیس در برکن. تویی بخشنده و مهربان.

باری، پس از آن حضرت عبدالبهاء جلیل خوئی را مخاطب ساخته و با



کلماتی لطیف و دلنشین و ظریف و مهرانگیز باب سخن را چنین می‌گشاید:

ای رفیق، اگر بدانی که به چه حبی قلم گرفته و به تحریر این نمیقه (۱) پرداخته، البته به مجرد ملاحظه در شوق و شعف آئی و وجد و طرب کنی که الحمد لله چنین غمخوار غمگساری دارم و چنین یار مهربانی که در چنین احزانی و بلایا و مصائب بی‌کرانی و گرداب عذابی به این محبت به نگارش جواب نامه پرداخته و با یاد یاران همدم گشته در یومی که «تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ» (۲)، او به ذکر بدیع دوستان سدید (۳) پرداخته و به درگاه احدیت عجز و نیاز می‌نماید که تأیید و توفیق بخش و عنایت فرما... (به یادداشت‌های "ب" ر.ک.)

### موضوعات دوازده‌گانه

حضرت عبدالبهاء سپس در دنباله لوح از مطالبی سخن می‌رانند که ما در اینجا زیر دوازده موضوع با آوردن بخش‌هایی از اصل لوح و توضیحات لازم و روشنگر زیر عنوان «یادداشت‌ها» در پایان هر بخش، به شرح آن می‌پردازیم:

**موضوع نخست:** در باره روشنی و وضوح عهد و پیمان در این ظهور و تعیین مرکز میثاق و مرجع اهل بهاء و مبین آیات بر پایه کتاب اقدس و کتاب عهد، از جمله چنین می‌فرماید:

در هر کور اگر چه امرالله ظاهر ولی به وضوح این کور اعظم در هیچ کوری امر واضح و عیان نبود... و در این کور نیز هیچ امری به وضوح و ثبوت و قوت و عظمت عهد و میثاق نه. جمال قدم... سی

سال قبل از صعود در مواضع متعدده از کتاب اقدس... به صراحت و توضیح من دون تأویل و تلویح سبیل را واضح و دلیل را لائح فرمودند و تکلیف الهی و دینی و روحی و ظاهری و باطنی کل را تعیین کردند... تا این ضوابط و روابط الهیه در کینونات بشریه تمکن تام حاصل نماید و حصن رزین امرالله چون سدّ سدید حدید حصین و متین شود و کسی رخنه نتواند. مبین کتاب مبین را به اوضح تصریح تعیین فرمودند و مرکز میثاق را شهره آفاق کردند و گذشته از بیان شفاهی به اثر قلم اعلیٰ و نصّ صریح ابهی کتاب عهد نازل و جمیع شبهات محتمله را زائل فرمودند... با وجود این، معدودی محدود هوس سروری نمودند و اوهام مهتری، با کلاه تتری (۱) تاج برتری جویند و به قوتی چون بعوض (۲) نفوذ در میثاق خواهند و راه ستمگری پویند که مرکز میثاق را منسی (۳) آفاق کنند و قطب دایره عهد را خارج از محیط اشراق. هیئات، هیئات (۴)، هرگز آفتاب عهد به قوت اهل مهد پوشیده نشود و رخ مهر تابان به همسات خفاشان رنجیده نگردد و سیل فیض بهاران به مشتوی خاک مسدود نشود و نسیم ریاض میثاق مقطوع نگردد... (به یادداشت‌های موضوع نخست ر.ک.)

موضوع دوم: در باره آیات و تصریحات و اشارات حضرت بهاءالله در کتب و آثار نازله در زمینه عهد و پیمان و تعیین حضرت عبدالبهاء به عنوان مرکز میثاق و مرجع اهل بهاء و مبین آیات، از جمله چنین می‌فرماید:

ای احبّای الهی... می‌گویند: آیات الله میزان است، که می‌گوید نیست؟ لکن از برای این آیات مبین منصوص مخصوص تعیین شده، نه آنکه هر مغلّ مبغضی و یا جاهل طالب عوضی دخل و تصرف در آیات الله نماید و به هوای خود معنی نماید... ای

احباب، شما را به خدا قسم، تبسّم نمائید، «اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدأ فی المآل، توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القديم» (1)، منسوخ گشت و "حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ" عمر(الف) مثبت شد و آیه منصوصه «یا اهل الانشاء، اذا طارت الورقاء عن أیک الثناء و قصدت المقصد الأقصى الأخفی أرجعوا ما لا عرفتموه من الكتاب الی الفرع المنشعب من هذا الأصل القویم» (2)، مهمول(3) و فراموش شد و دسیسه عمر و بن عاص که قرآن سر نیزه کرد و ندعوکم الی کتاب الله گفتم، مقبول و معمول شد(ب). و «وصیت الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند...» (4)، از لوح قلوب محو شد و روایات کعب الاحبار(5) مشهور اقطار شد... «یا غصنی الاعظم... انا جعلناک حرزاً للعالمین و حفظاً لمن فی السموات و الارضین و حصناً لمن آمن بالله الفرد الخیر. نسأل الله بأن یحفظهم بک و یغنیهم بک و یرزقهم بک و یلهمک ما یکون مطلع الغنی لاهل الانشاء و بحر الکرّم لمن فی العالم و مشرق الفضل علی الامم... و نسأله أن یسقی بک الأرض و ما علیها لتنبّت منها کلاً الحکمة و البیان و سنبلات العلم و العرفان...» (ج)، از افکار زائل شد و حکایات و قصص مؤتفکه(6) ورد زبان حاضر و غائب گردید و امثال این بسیار...

توضیح آنکه:

الف - عمر ابن خطاب از صحابه پیامبر اسلام و دومین خلیفه از خلفای راشدین است از سال ۱۳ ه. ق. تا ۲۳ ه. ق. (۶۳۴ تا ۶۴۴ میلادی). عمر در سال پنجم پیش از هجرت اسلام آورد و دخترش حفصه را به همسری رسول اکرم در آورد. او نخستین کسی است که در میان مسلمانان به «امیر المؤمنین» خوانده شد و پیامبر اسلام او را

بخاطر راستی و درستی قضاوت و داوری‌اش، «فاروق» لقب داده یعنی کسیکه جدا کند حق را از باطل. عمر شخصی مدبر و با هوش و دلیر بود و در زمان خلافتش تاریخ هجری ایجاد گردید و بیت المال بنیاد نهاده شد و عراق و ایران و مصر و شام بدست مسلمانان فتح گردید. عمر در سال ۲۳ هـ. ق. (۶۴۴ میلادی) بدست یک برده ایرانی بنام فیروز معروف به ابو لؤلؤ به قتل رسید. شیعیان می‌گویند که پس از درگذشت پیامبر اسلام، عمر ابن خطاب گفته است: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» یعنی، کتاب قرآن ما را کفایت و بسنده است.

حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح در باره چگونگی اعطای لقب «فاروق»، به عمر از سوی رسول اکرم چنین می‌فرماید:

ما بین یکی از یهود و صحابه نزاع واقع شد. یهودی به محاکمه حضرت اقبال نمود و مسلم به کعب بن اشرف مایل. به اصرار یهودی خدمت حضرت حاضر شدند و صدر الحکم لليهودی... بعد مسلم اعراض نموده مذکور نمود که می‌رویم نزد عمر بن خطاب. بعد از حضور تفصیل را ذکر نمودند. فقال عمر: أن اصبر الی أن أتیک. دخل البيت وأخذ السیف و رجع و ضرب عنقه و قال: هذا جزاء من لم یرض بما حکم به رسول‌الله. فلما بلغ الرسول سماء بالفاروق و من ذلك الیوم لُقِبَ بهذا الاسم... " (مجموعه اقتدارات صفحه 121 و 122)

ب - «دسیسه عمرو بن عاص...» - عمرو بن عاص یا عمرو عاص از صحابه پیغمبر و از سرداران معروف اسلام بود و هم او بود که در جنگ «صفین» بین علی ابن ابی طالب و معاویه، به پیشنهاد دغلبازانه‌اش، سپاهیان معاویه قرآن بر سر نیزه افراشتند و در نتیجه سپاهیان علی ابن ابی طالب دست از جنگ برداشتند و برای رفع اختلاف و منازعت به حکمیت تن در دادند که سر انجام باز به شیوه

فربیکارانه عمرو بن عاص موضوع حکمیت به زیان علی ابن ابی طالب و سود و خلافت معاویه منجر گردید. ناگفته نماند که عمرو عاص در نزد شیعیان مثل بارز مکر و فریب و نیرنگ بشمار می‌آید.

ج - "یا غصنی الاعظم..." - لوحی است از قلم حضرت بهاء الله به اعزاز حضرت عبدالبهاء. مضمون بیان به فارسی این است: ای غصن اعظم من، ما ترا پناهگاهی برای آدمیان و حافظ و نگاهبانی برای اهل زمین و آسمان و دژ محکم و استواری بجهت مؤمنان به خداوند یکتا و آگاه، مقرر داشته‌ایم. از خدا می‌خواهیم که بواسطه تو آنان را حفظ و نگاهداری فرماید و غنی و بی‌نیاز سازد و رزق و روزی دهد و نیز ترا ملهم سازد به آنچه که برای جهانیان مطلع غنا و بی‌نیازی و دریای بخشش و کرم و مشرق فضل و عنایتش باشد. و از او مسئلت می‌نمائیم که بواسطه تو زمین دلها را سقاییه و آبیاری نماید تا گیاه حکمت و بیان و خوشه‌های علم و عرفان از آن روئیده شود.

ناگفته نماند که حضرت بهاء الله در لوحی به اعزاز حاجی ابراهیم خلیل قزوینی و در پاسخ به پرسش‌های او، از جمله درباره فرزندانشان و بویژه درباره یکی از آنان و خصوصیات و ویژگیهای او چنین می‌فرمایند:

...فاعلم بانّ ابنائی ان یتبعون احکام الله و لا یتجاوزون عما حدّد فی البیان کتاب الله المهیمن القیوم و یأمرون انفسهم و انفس العباد بالمعروف و ینهون عن المنکر و یشهدون بما شهد الله فی محکم آیاته المبرم المحتوم و یؤمنون بمن ینظره الله فی یوم الّذی فیہ یحصی زمنّ الاولین و الآخرین و فیہ کلّ علی الله ربّهم یعرضون ... اذّا فاعلموا بانّهم اوراق الشّجرة التّوحید و اثماره و بهم تمطر السّحاب و ترتفع الغمام... و الّذی منهم ینظهر بالفطرة و یجری الله من لسانه آیات قدرته و هو ممّن اختصّه الله علی امره...

(مائدهٔ آسمانی، جلد اول، صفحات 66، 67 و 68)

مضمون گفتار به فارسی این است: ...بدانکه، پسران من آناناند که از احکام الهی پیروی نمایند و از آنچه که در کتاب خداوند نگهبان و پاینده یعنی کتاب بیان، وضع و مقرر گردیده پا فراتر نگذارند و خود و دیگران را به کارهای نیک و پسندیده فرمان دهند و از کارهای زشت و ناپسندیده باز دارند و به آنچه خداوند در آیات واضح و ثابت و استوارش گواهی داده، گواهی دهند و به من یظهره الله در روزی که همهٔ زمان ها از آغاز تا انجام در آن شمرده گردد، مؤمن شوند، همان روزی که در آن همهٔ مردمان از خداوندگار جهان روی بر می گردانند... پس بدانید که آنان برگ و بار درخت یگانگی خداوندند و بواسطهٔ آنان باران ببارد و ابر در آسمان بالا رود... و یکی از آنان از روی فطرت ظاهر می شود و خداوند از زبان او آیات قدرتش را بیان می فرماید و اوست که خداوند برای امرش برگزیده است. - (به یادداشت های موضوع دوم ر.ک.)

موضوع سوم: در بارهٔ اینکه حضرت عبدالبهاء برابر نص کتاب اقدس و کتاب عهد جمال قدم، مرجع اهل بهاء و مبین کتاب است و از این رو اظهار نظر در صحت و اعتبار الواح و آثار از وظایف و اختیارات اوست، از جمله چنین می فرماید:

به نصّ جلیل، این عبد مبین کتاب مبین است و آثار آنچه در تحت تصدیق این عبد نه شایان اعتماد نیست مگر به اثر قلم اعلیٰ، آن نیز باید نهایت دقت و فحص دقیق شود که نقطه ای تزئید و تنقیص و تصحیف (۱) نگردد، قضیهٔ فاقبلوه (۲) به تصحیف، فاقتلوه (۳) شد، از خاطر نرود. پادشاه شام نورالدین سلجوقی (۴) امرنامه ای به حلب (۵) نگاشت عبارتش این: اذا وصلکم امری هذا، فاحصوا کلّ

الیهود فی حلب، یعنی جمیع یهود حلب را بشمارید. کاتب بعد از توقیع (۶) و تمهیر (۷) فرمان، غفلت نمود، مگسی نقطه‌ای از فضلات (۸) بالای حای «احصوا» (۹) گذاشت، «احصوا» (۱۰) شد. به ورود فرمان، جمیع یهود مظلوم را جمع نموده بلای عظیمی بر آن بیچارگان وارد آوردند. چون کیفیت منتشر و مسموع پادشاه گشت، بسیار برآشف و دشنام گفت و از غضب برافروخت و کاتب را مورد عتاب ساخت. چون حقیقت مسئله معلوم گشت، مشهود شد که این تصحیف و تحریف (۱۱) را یک ذبابه (۱۲) ضعیف نموده. ملاحظه فرمائید تصحیف و تزئید نقطه‌ای چه ظلم عظیم و فساد شدید بر پا نمود. از این قیاس کنید، علی الخصوص جمیع امانات و اوراق این عبد را متزلزلین غصب و ضبط نمودند...

(به یادداشت‌های موضوع سوم ر. ک.)

**موضوع چهارم:** درباره دو جانپه یا چننه محتوی اوراق و مهرها که حضرت بهاء‌الله پیش از صعود و در روزهای پایان زندگانی، به حضرت عبدالبهاء سپرده بودند، از جمله چنین می‌فرماید:

جمال قدم... در ایام اخیره وقتی که در فراش تشریف داشتند، این عبد به قصر رفت و شب و روز در ساحت اقدس بودم... روزی فرمودند: اوراق من را جمع کن. از این فرمایش چنان طیش و اضطرابی در قلب حاصل گشت که شرح نتوانم. مکرر امر قطعی فرمودند، محض اطاعت با کمال ارتعاش دل و دست مباشرت به جمع اوراق نمودم و دو جانپه (۱) بسیار بزرگ بود که در وقت تشریف بردن به قصر و مراجعت به عکا جمیع اوراق و ما یتعلق محبوب آفاق در آن دو جانپه گذاشته می‌شد... باری، جمیع اوراق و امانات و خواتم و سجع‌های مهرهای مقدس (۲) را در آن دو

جانظه گذاشته بستیم. فرمودند: تعلق به تو دارد. بعد رزیه کبری رخ نمود... سراج هدی از ملاء ادنی صعود نمود و در زجاجه ملاء اعلی بر افروخت... چون خواستیم جسد مطهر را غسل و آب پاک و ماء طهور را به نفحات آن تن چون بلور معطر نمائیم، یکی از اهل فتور به این عبد گفت: این دو جانظه را بدهید بدهم میرزا بدیع الله (۳) به غرفه خویش برد و محافظه نماید، زیرا در اینجا آب موج خواهد زد. این عبد از شدت صدمه کبری و قوت رزیه عظمی مدهوش و محو و فانی گشته و به هیچ وجه گمان چنین ظلم نمی گشت. لهذا آن دو جانظه را بتمامه تسلیم نمودم... چون یوم تاسع تلاوت کتاب عهد گشت و معانی میثاق در مذاق اهل وفاق حلاوت شهد بخشید، حزبی مسرور و مستبشر گشتند و بعضی مغموم و متحسر. آثار بشارت کبری در وجوه احباً ظاهر گشت و غبار کدورت عظمی در بشره اهل هوی نمودار گردید به قسمی که جمیع حاضرین ملتفت شدند و از همان یوم اساس نقض گذاشته شد و دریای وهم به موج آمد، آتش فساد بر افروخت و قلوب مخلصین بسوخت، روز به روز این آتش شعله ور گشت و این غبار بلندتر شد. تا یکی از حضرات افنان توقیعی جدید داشت و استدعا نمود که فوق توقیعی به خاتم مبارک مزین گردد، ذکر شد که یک خاتم از خاتم‌های مبارک بدهید تا این توقیع را مزین نمایم. در جواب گفتند خبری از خاتم‌های مبارک ندارم! گفته شد که جمیع خاتم‌های مقدس در جانظه و در گنجه مبارک بود و جانظه را من تسلیم شما نمودم، گفت: من ندیدم و نمیدانم! از این جواب قسم به روح صواب چنان ارتعاشی در بدن حاصل شد که وصف نتوانم، حیران و سرگردان ماندم و گریان و نالان شدم که این چه فتنه عظمی بود و چه ظلمت دهماء که ظاهر گشت... (به یادداشت‌های موضوع چهارم ر. ک.)



موضوع پنجم: در بارهٔ این که حضرت عبدالبهاء در توجیه و توضیح شأن و مقام خود، خویش را عبد عبد بهاء می‌خواند و محو و نابود و ذرهٔ مفقود در آستان جمال ابهی می‌شناسد، از جمله چنین می‌فرماید:

در سنهٔ صعود، به عراق مکتوبی ارسال گشت که مضمونش به این معانی مشحون(۱): اعلم أنّ العبودیة فی عتبه(۲) السّامیة(۳) هی تاجی الوهّاج(۴) و اکلیلی(۵) الجلیل و بها افتخر بین الملائعین. و همچنین صفحه‌ای مرقوم گشت که از عنوان تا ختام عبدالبهاء بود و مضمونش از این عبارات دالّه بر فقر و فنا: اعلم أنّ اسمی عبدالبهاء و لقبی عبدالبهاء و نعتی عبدالبهاء و کینونتی عبدالبهاء و ذاتیتی عبدالبهاء و مسجدی الاقصی(الف) عبدالبهاء و سدرتی المنتهی(ب) عبدالبهاء و جنّتی المأوی(ج) عبدالبهاء و امثال ذلك الی الانتهاء...

و همچنین مکتوبی که سه چهار سنهٔ قبل به جناب آقا محمدعلی المشهور به رجال الغیب(د) مرقوم گردید، صورتش این است: هو الابهی، ای طالب صادق و حبیب موافق، آنچه مرقوم نموده بودی ملاحظه گشت و به منتهای دقت تلاوت گردید. الیوم تکلیف کلّ این است که آنچه از قلم اعلیٰ نازل آن را اتباع نمایند و آنچه بیان صریح واضح این عبد است اعتقاد کنند، ابدأً تأویل و تفسیر نمایند و تلویح ندانند. قسم به مربّی غیب و شهود هر نفسی تصویری نماید و یا تخطّری(۶) کند سبب احتجاج او گردد و علّت ارتیاب(۷) شود. این است اعتقاد صمیمی حقیقی صریحی بدیهی اهل ملکوت ابهی و سکاّن جبروت اعلیٰ که ظهورات کلّیه که نقاط اوّلیّه و شمس حقیقیّه و مبادی فیوضات رحمانیه هستند، منتهی به ظهور اعظم و جمال قدم روحی لأقدام احبّائه الفدا شد. تا قبل از موعد مذکور در کتاب اللّه یعنی الف سنه(۸) جمیع نفوس مقدّسه که موجود شوند،

ادلاء (9) و عباد و ارقاء (10) بل تراب آستان جمال مبارکند کلّ در نزد آن آفتاب حقیقی بمنزلهُ سرج (11) مستضیّه (12) و نجوم مستنیره (13) هستند که به شعاعی از اشعه آن شمس حقیقت مستفیض گشتند کلّ عباد له و کلّ بامرہ يعملون. سبحان الله چه نسبت است بین تراب و ربّ الارباب و چه مشابهت است بین ذره و آفتاب جهانتاب. و اما این عبد مقامش عبد عبدالبهاست و ذره‌ای از خاک آستان جمال ابهی، در ساحت احبّایش محو و نابودم و در آستان بندگانش تراب بی وجود استغفرالله عن دون ذلک، یا احبّاء الله. ولی این مطلب را به کمال محبت و رأفت تفهیم کلّ نمائید نه به عنف و زجر که سبب اختلاف شود. عبدالبهاء ع.

ملاحظه بفرمائید که این عبد در چه مقام قائم و در چه فکر و اندیشه و مستغرق بحور متلاطم، با قوّت تأیید ملکوت ابهی چون اضعف ناس فانی و محو و نابود و با ظهور قوّت نصرت جمال ابهی چون احقر عباد در صقع وجود (14) مشهود، با وجود این اهل فتور (15) چه قدر مفتری و جسور که انتشار می دهند این عبد نعوذ بالله مقامی فوق مقام جمال ابهی ادّعا نموده و این قضیه بر اهل فتور گران آمده!..

باری، این عبد با این عبودیت عظمی در کمال محویت و فنا در آستان اقدس قائم و چون ذره مفقود و معدوم و نابود در مقام بندگی ثابت و راسخ و دائم، هیچ اسمی نخواستم و خویش را به هیچ لقبی نیاراستم و ادّعای وحی نمودم حتی خویش را ملهم نخواندم، نه مستضیء دانستم و نه مستنیر، نه مستشرق نه مستبرق، در جمیع احیان خود را عبّاس نامیدم و در بین ناس خود را به این اسم شهیر نمودم، بلکه منتهای آرزوی این عبد انعدام صرف و فنای بحت (16) است که بی نام و گمنام شوم و بی اثر و بی نشان گردم تا به حقیقت عبودیت

که عدم بحت و فنای صرف است متحقق شوم....

توضیح آنکه:

الف - مسجدی الاقصی، عبدالبهاء = یعنی: قبله گاه من بندگی و عبودیت حضرت بهاء الله است. توضیح آنکه مسجد اقصی یا جامع اقصی مسجدی است بزرگ در شهر بیت المقدس یا قدس شریف یا اورشلیم که در نیمه دوم قرن اول هجری (نیمه دوم قرن هفتم میلادی) در زمان امیر عبد الملک ابن مروان پنجمین خلیفه از سلسله اموی در محل ویرانه معبد یا هیکل سلیمان، که داود نبی بنای آنرا آغاز و سلیمان نبی آنرا تکمیل و به اتمام رسانید، ساخته شد. معبد سلیمان در طول تاریخ چند بار ویران و دوباره بنا گردید و «دیوار ندبه» در کنار مسجد اقصی در حال حاضر از بقایای آن معبد است. معبد سلیمان یعنی محل سابق مسجد اقصی پیش از آنکه ساخته شود در زمان پیغمبر اسلام قبله اول مسلمانان تعیین شد و چندی بعد هنگام نماز، بر طبق آیه شماره ۱۴۴ از سوره بقره، رسول اکرم از سوی خداوند مأمور به تغییر آن از مسجد اقصی به مسجد الحرام یا خانه کعبه گردید. افزون بر این، بر طبق آیه شماره یک از سوره اسراء، خداوند در شب معراج پیامبر اسلام را از مسجد حرام یعنی کعبه در مکه بسوی مسجد اقصی در بیت المقدس سیر داد و از آنجا بسوی آسمان روانه ساخت.

ب - سدرتی المنتهی، عبدالبهاء = یعنی: آخرین مرحله شناسائی و اوج عرفان من بندگی حضرت بهاء الله است.

توضیح آنکه: به اعتقاد مسلمانان بر طبق آیات شماره ۷ تا ۱۵ در سوره نجم هنگامیکه پیامبر اسلام به معراج رفت سر انجام به سدره منتهی (آخرین درخت) واقع در بالاترین نقطه جنت در آمد که آن سوی آن بشر و ملائکه آسمان نتوانند فراتر قدم گذارند. (درخت سدر یا سدره

درختی است از تیرهٔ مخروطیان که شباهت زیادی با کاج دارد ولی از کاج بسیار تنومندتر و بلندتر می‌شود و تا بیش از سه هزار سال عمر می‌کند. (فرهنگ فارسی معین)

در آثار بهائی مراد از سدرهٔ منتهی بیشتر مظهر ظهور الهی است که عرفان خداوند تنها و فقط به شناسائی و عرفان او امکان پذیر و میسر است.

ج - جَنَّةِ الْمَأْوَى، عبدالبهاء = یعنی: بهشت موعود و منزل و آرامگه من بندگی و عبودیت حضرت بهاء الله است. توضیح آنکه: برابر آیهٔ شمارهٔ ۱۵ سورهٔ نجم در قرآن «جَنَّةِ الْمَأْوَى» در کنار سدرهٔ منتهی است که پیامبر اسلام بهنگام معراج بسوی آسمان بدانجا رسید.

د - آقا محمد علی المشهور به رجال الغیب = «رجال غیب» در عرف تصوف به گروهی از مردان خدا که از نظر مردم دنیا پنهان و پوشیده‌اند و جهان به وجود ایشان قوام دارد، گفته می‌شود "نجبا" و مراد از آقا محمدعلی مشهور به رجال الغیب، آقا محمدعلی نجار یزدی است که دربارهٔ او در کتاب محاضرات تألیف جناب اشراق خاوری - جلد دوم صفحات ۱۰۶۳ تا ۱۰۶۴ چنین آمده است:

حضرت آقا محمدعلی نجار جوانی بود به سن ۲۰ سال از اهل محلهٔ پیر برج (از محلات شهر یزد). این جوان بسیار مشتعل و منجذب بود... تصدیق ایشان اوقاتی بود که شیخ محمد تقی سبزواری در نهایت شقاوت و عداوت تعقیب به امر مبارک داشت و ایام رمضان مدت سی روز در مسجد میر چقماق وعظ می‌فرمود و تمام بر ضد این امر مبارک... همه روز جناب آقا محمدعلی در مسجد پای وعظ شیخ من البدو الی الختم تشریف می‌بردند و جمیع صحبت‌های روز شیخ را فرا می‌گرفتند و شب... در جواب مطالب شیخ که روی منبر گفته بود جواب می‌نگاشتند و آخر آن اوراق را به اسم رجال الغیب

امضاء می فرمودند و همه روزه... به توسط یکنفر از اماء الرّحمن... و گاهی خودشان به مسجد می رسانیدند. شیخ در جواب مطالب عالی آن حضرت عاجز شده بود... گاهی روزها بالای منبر می گفت: ای رجال الغیب، می دانم الآن تو در این مجلس حاضری و آنچه من می گویم تمام را فرا می گیری ولی ترا نمی شناسم و مطالب امروز من این است و مقصود از این صحبت این است. باز شب ایشان جواب می نوشتند که شما که فرمودید مقصودم این است، مقصود شما چیز دیگر است. مقصود شما از این کلمه این بود نظیر سخنان علمای یهودی و مسیحی بوده... ولی شیخ... ایشان را قسم می داد که خود را بر من ظاهر نما و متصل بالای منبر ای رجال الغیب، ای رجال الغیب خطاب می کرد... مدت سی روز کار از این قرار بود. تا اینکه حضرت آقا محمدعلی به نیریز تشریف بردند و در نیریز صعود فرمودند و سنّ شریفشان بیست و پنج سال بود. (به یادداشت های موضوع پنجم ر.ک.)

**موضوع ششم:** درباره این که اهل نقض در آغاز به کنایه، و زان پس آشکارا، اظهار داشته اند که عبدالبهاء مدّعی مقامی و ظهور جدیدی است و خود را مطلع وحی می داند، در صورتی که برابر حکم کتاب اقدس لا اقلّ تا هزار سال نزول وحی منقطع و ظهور مظاهر مقدّسه ناممکن و از این رو کفرش ثابت و مجازاتش ناگزیر و آینده، از جمله چنین می فرماید:

ولی حمد نمایم حضرت احدیت را که اهل فتور پس از پنج سال غور و شور و شور قصوری که بر این عبد وارد آوردند این بود که به کنایه و اشاره و عباره و تلویح و حال به توضیح تفهیم کلّ می نمایند که این عبد مدّعی مقامی و شأنی و ظهور جدیدی و طلوع بدیعی هستم یعنی خود را مطلع وحی می دانم و مظهر الهام شمرم و به

نصّ کتاب الله وحی مختصّ به حضرت اعلی و جمال مبارک است و تا هزار سال وحی منقطع و بعث مظاهر ممتنع است (الف). پس بسبب این ادّعی وحی کفر ثابت و حکم «بیعت الله علیه من لا یرحمه» لاحق، چه که این متمم آیه «من یدعی امرأ قبل اتمام الف سنّه کامله» (ب)، است. باری، چنین افتراء صریحی زدند و تهمت شدیدی روا داشتند و فتوای عظیمی دادند. فنعم ما قال:

طوعاً لِقَاضٍ أُتِيَ فِي حَكْمِهِ عَجَباً  
أَفْتَى بِسَفْكَ دَمِي فِي الْحِلِّ وَالْحَرَمِ (ج)  
چون قلم در دست غداری فتاد  
لا جرم آن یار برداری فتاد» (د)...

ولی این عبد در حقّ نفسی فتوی ندهم و تکفیر و تفسیق (۱) ننمایم و اسناد شرک ندهم، نهایت اینست که نصیحت کنم و به رجوع بر میثاق دلالت نمایم... و دست تضرّع گشایم و زبان ابتهال (۲) بازکنم و ربّ اهد قومی فانهم لا یعلمون (۳)، گویم...

توضیح آنکه:

الف - حضرت ولی امرالله در این باره چنین می فرماید:

این عصبه شقاق و ثله نفاق مرکز میثاق الهی را در نظر دوست و دشمن و بیگانه و آشنا از اعلی و ادانی گاهی به توضیح و تصریح و گاهی به کنایه و تلویح، زمانی شفاهی و موقعی کتبی، العیاذ بالله عنصری بی حقیقت و خودخواه و نفسی غاصب و طالب جاه قلمداد نمودند و اظهار داشتند که آن وجود مبارک دستورات و وصایای جمال اقدس ابهی را در بوته نسیان و فراموشی نهاده و در پرده و لفاف با عبارات مستعار مدعی مقام مستقل گردیده و خود

را صاحب آیات و شریک امر محبوب آفاق شمرده و در مکاتیب خویش با دوستان غرب زمزمه رجعت مسیح و ظهور ابن در جلال اب نموده و در مخابراتش با یاران هندوستان خود را شاه بهرام موعود خوانده و حق تبیین آیات و تفسیر کلمات والد بزرگوار را مخصوص خود پنداشته و دعوی دور جدید کرده و خویشان را در عصمت کبری با اسم اعظم و مظهر اتم اکرم مشارک دانسته است.... (کتاب قرن بدیع ص ۴۹۱)

ب - «من يدعى أمراً قبل إتمام ألف سنة كاملة إنه كذابٌ مُفترٍ نسل الله بأن يؤيده على الرجوع، إن تاب إنه هو التَّوَابُ و إن أصرَّ على ما قال يبعث عليه من لا يرحمه إنه شديد العقاب» (کتاب اقدس بند ۳۷) - (مضمون فارسی: هر کس پیش از پایان هزار سال کامل امری را ادعا نماید، او دروغگوی فریبکار است. از خداوند می‌خواهیم که او را بر رجوع و بازگشت یاری دهد. اگر توبه و بازگشت نماید، خداوند بخشاینده و توبه پذیرنده است و چنانچه بر آنچه گفته اصرار و پا فشاری ورزد، خداوند کسی را برانگیزد که بر او رحم و شفقت نکند و اوست سخت کیفر دهنده).

ج - «طوعاً لقاضٍ...» - این بیت شعر از ابو حفص عمر بن علی معروف به ابن فارض مصری (شامی الأصل) عارف و شاعر معروف قرن ششم و هفتم هجری (دوازده و سیزده میلادی) است. ابن فارض در سال ۵۷۶ هـ. ق. (۱۱۸۰ میلادی) در قاهره متولد شد و بسال ۶۳۲ هـ. ق. (۱۳۳۴ میلادی) چشم از جهان بر بست. دو قصیده تائیه و بائیه او بویژه معروف و مشهور است. مضمون بیت این است: حکم قاضی را مطیع و پذیرنده‌ام با آنکه از صدور آن در شگفت و تعجبم. زیرا که او هم در حرم کعبه و هم در محوطه حلّ که گرداگرد حرم است به کشتن من فتوی داده است! توضیح آنکه «حرم» به خانه کعبه اطلاق

می‌گردد و چنانچه گناهکار خود را به آنجا رساند از کیفر و مجازات معاف می‌گردد و حتی صید و شکار هم در آن مکان حرام است. در صورتیکه در محوطهٔ «حِلّ» که گرداگرد خانهٔ کعبه است منعی ندارد و آزاد است. و چکیدهٔ سخن ابن فارض در این بیت این است که این قاضی بی‌انصاف و خدانشناس در هر دو حال، چه گناهکار و چه بی‌گناه حکم و فتوی بر کشتن من داده است!

د - «چون قلم...» - این بیت از مولوی است در مثنوی، دفتر دوم بیت ۱۴۰۸. در مثنوی چنین آمده است:

چون قلم در دست غداری بود      لا جرم منصور بر داری بود

مراد از «منصور» در این بیت حسین ابن منصور بیضاوی معروف به حلاج عارف و صوفی نامی قرن سوم هجری (دهم میلادی) است که در زمان مقتدر از خلفای عباسی، به فتوای مخالفان از فقهای قشری بغداد، او را دستگیر و سالیانی چند زندانی کردند و سرانجام در سال ۳۰۹ هـ. ق. (۹۲۲ میلادی) پس از شکنجه و عذاب بسیار به دار آویخته و به قتل رساندند و خاکستر جسدش را پس از سوزانیدن، به رودخانهٔ دجله ریختند. توضیح آن که جرم و گناه منصور حلاج این بوده که عقاید و افکاری عارفانه داشته ماورای فهم و درک مردم زمانه و در حال شور و جذبه با صدای بلند فریاد «انا الحق»، بر می آورده و نیز «لیس فی جبتی الا الحق»، بر زبان می‌رانده است. به قول حافظ:

گفت آن یار کز و گشت سر دار بلند

جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد

در اینجا ناگفته نماند که غزل معروفی که در آثار طلعات مقدسهٔ بهائی بارها نقل گردیده و با مطلع:



ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی

و اندر همه عالم مشهور به شیدائی

آغاز می شود، از سروده های منصور حلاج است. - (به یادداشت های موضوع ششم ر.ک.)

موضوع هفتم: در باره آنان که به تهمت و افترا حضرت عبدالبهاء را به دعوی مظهریت متهم ساخته اند و خود برابر شواهد و مدارک موجود حتی در زمان حیات عنصری حضرت بهاءالله دعوی ظهور جدید و ادعای وحی و نزول آیات کرده اند، از جمله چنین می فرماید:

ولی به انصاف ملاحظه نمائید که نفوسی که افترا به این عبد روا داشتند، چه ادعاها نموده اند و چه عریبه ها کرده اند و چگونه دعوی ظهور جدید نموده اند و چه قسم ادعای نزول آیات و وحی کرده اند! به قسمی تعجیل نمودند که فرصت صعود به جمال مبارک روحی لمرقده المطهر فدا ندادند. در وقتی که آن شمس حقیقت در افق مبین طالع و لائح... در چنین وقتی و چنین روز فیروزی اظهار وجود نموده اند و علم ادعا برافراختند و دعوی وحی نمودند و چنان عریبه معهوده در قزوین انداختند و توقیعات نوشتند و عبارات خود را آیات الهیه خواندند و خویش را سلطان روح نامیدند. و چون از این تفوّهات (۱) و حرکات آشوب و فتنه در قزوین برخاست، توقیع ساطع چون سیف قاطع صادر گشت قوله جلّ ذکره: «اگر آنی از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود» (انتهی) (۲)... حال، ای اهل انصاف، قدری انصاف دهید. نفسی که نوشته است واضحاً مشهوداً: «قل یا قوم تالله قد ظهر ظهور الله الاکبر عن مشرق القدس کشمس لائح انور و کشف النّقاب عن وجهه الاطهر و انه من کلّ الشّموس و الاقمار و النّجوم

انور و اکبر» و همچنین: "بل الشمس عنده من كلِّ صغيرٍ اصغر» و همچنین: "كلِّ خلقتم بقولی" و همچنین: «و لا تنکرونی و آیاتی الّتی أوحیت الی من عند ربّی و انزله علی لسانی»، (۳) این نفس (۴) اعتراض بر نفسی که خویش را عبد عبد بهاء خواند، می‌نماید که تو دعوی الوهیت نمودی و خود را صاحب آیات و وحی دانستی و شریک جمال قدم روحی له الفدا شمردی!

ای منصفین، انصاف دهید، ای بی‌بصران، قدری تبصّر در امور نمائید. کسی که طیتش و فطرتش به ماء حیات عبودیت جمال قدم مخمّر، متوهم (۵) به ادّعاست و نفسی که واضحاً مشهوداً در ایام مبارک ادّعا نموده و در حقّش نازل شد که اگر آنی از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود، این شخص حال مثبت توحید شده و قولش میزان گشته و مرکز میثاق که کلّ مأمورند حتی این شخص، به اطاعتش، مّهان (۶) و مضطهد (۷) و مبغوض! فاعتبروا یا اولی الابصار...

باری ملاحظه فرمائید که این عبد در چه عالمی و متزلزین در چه وادی؟ شتّان بین مشرق و مغرب (۸). هرگز انوار چنین عبودیتی مستور نماند و شمع چنین محویتی خاموش نگردد. امواج چنین بحری ساکن نشود و هبوب چنین نسیمی مقطوع نشود فباطلّ ما هم یعملون (۹)....» (به یادداشت‌های موضوع هفتم ر.ک.)

**موضوع هشتم:** در بارهٔ اینکه ناقضین به انواع وسائل و افتراها در تخدیش اذهان کوشیده‌اند و از جمله گفته و نوشته‌اند که عبدالبهاء حتی با دادن رشوت و پول نفوس را به ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق تشویق و ترغیب می‌نماید، از جمله چنین می‌فرماید:

ملاحظه فرمائید که متزلزین هر یک از دوستان ارض مقدّسه را

میکوشند که به انواع وسائل متزلزل نمایند و به اطراف می‌نویسند که این عبد به زخرف دنیا نفوس را به میثاق الهی دلالت می‌نماید! شما را به حقّ قسم می‌دهم در آن سفر که به ساحت اقدس مشرفّ شدید در نزد این عبد آثار زخرف دنیا مشاهده نمودید و این عبد را به این هوس‌ها مبتلا دیدید و یا متزلزلین را؟ این دائم روش متزلزلین بود و الآن نیز واضح و مشهود، جمیع داخل و خارج می‌دانند. خلاصه شخص مکرمی نوشته به یکی از احباب که مبلغ سیصد تومان به فلان یعنی شما داده شده است که ثابت بر میثاق شوید و الآن خط آن شخص حاضر و موجود و گله از این عبد نموده، این کیفیت اگر چنانچه بر کلّ مشتبّه باشد، بر شما که مشتبّه نمی‌شود که کذب است. ملاحظه نمائید که به چه افتراها می‌خواهند که بنیان میثاق را براندازند. هیهات، هیهات (۱) بنیان میثاق از زُبیر حدید (۲) است و اساس پیمان تأسیس خداوند مجید. اگر جمیع من علی الارض جمع شوند و به قوای وجود قیام نمایند، در این اساس متین رخنه نتوانند. (به یادداشت‌های موضوع هشتم ر.ک.)

**موضوع نهم:** در بارهٔ امید و انتظارشان از احبّاً و اظهار یأس و نومیدی‌شان در اثر پندار و گفتار و کردار ناقضان عهد و پیمان پس از رویداد صعود حضرت بهاء‌الله، از جمله چنین می‌فرماید:

«باری، ای همدم قدیم، این عبد را امید و طید (۱) بود که یاران مهربان در تهاجم بلایا و تتابع رزایا و هجوم برایا (۲) و شدت مصیبت کبری و بلیهٔ عظمی و تسلط اعدا و تموج بحر قضا هر یک زهر هلاهل (۳) را درمان گردند و زخم هائل (۴) را مرهم کامل شوند، عدوّ صائل (۵) را سپر حائل گردند و تیر و شمشیر دشمنان را مانع و دافع. حال آنان نیز تیغ جفا کشیدند و نصیحت میر وفا (۶)

نشنیدند و محو و اضمحلال این عبد بهاء را پسندیدند، عهد و میثاق را مدار شقاق کردند و واسطه ائتلاف را اسّ اختلاف نمودند... نصّ قاطع را نسیاً منسیاً (۷) نمودند و برهان لامع را هُزُواً (۸) سخریا گرفتند، مبین منصوص را مقصوص الجناح (۹) کردند و بنیان مرصوص (۱۰) را مهدوم الاساس انگاشتند. یکی رئیس المشرکین نامید و دیگری عدوّ مبین شمرد. یکی بی عصمت گفت و دیگری بی عفت خواند. یکی شکایت کرد و دیگری روایت (الف). از بدو صعود آتش فساد برافروخت و مرکز جحد (۱۱) نقض عهد آموخت. اطفال مهد آئین سروری گذاشتند و به وهم و گمان مهتری خواستند و برتری جستند و به هر وسیله‌ای تخدیش اذهان و تشویش یاران نمودند. جمیع اوراق اخبار در اقطار و اشطار خبر صعود نیر آفاق را با نقض میثاق توأم اعلان نمود، از جمله اختر روزنامه ایرانیان در اسلامبول (ب) این خبر مهول (۱۲) را با طبل و دهل اعلان کرد...

توضیح آنکه:

الف - حضرت عبدالبهاء در این باره در لوحی چنین می‌فرماید:

یا مَنْ اسْتَسْقَى مِنْ مَعِينِ الْحَيَاةِ، إِنَّ قَافِلَةَ الْمَلَكُوتِ قَدْ ظَعَنْتَ فِي  
بَيْدَاءِ الْجَبْرُوتِ فَأَرْسَلْتُ رَائِدَهَا يَبْتَغِي مَاءً فِي غِيَابِ الْآبَارِ فَأَدْلِي  
دَلْوَهُ وَ قَالَ: يَا بُشْرَى! هَذَا غَلَامٌ الْمِيثَاقِ قَدْ أَلْقَوَهُ الْإِخْوَةَ فِي جُبِّ  
الْبُهْتَانِ وَ شَرَوْهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ. فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ. وَ  
الْبِهَاءُ عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ مَنْ اشْتَرَى هَذَا الْغَلَامَ مِنْ هَؤُلَاءِ الْإِخْوَانِ. ع ع  
(مائدة آسمانی، جلد پنجم، ص ۲۹۴)

مضمون گفتار حضرت عبدالبهاء به فارسی این است: ای جویای آب از سر چشمه حیات، کاروان ملکوت در بیابان جبروت در گذر و عبور بود که

آب‌بیار خود را برای یافتن آب بسوی چاه‌های تاریک و تار روانه ساخت. آب‌بیار سطلش را در چاهی انداخت و گفت: مژده باد! در اینجا غلام میثاق است که برادرانش او را در چاه تهمت و افترا بینداختند و به بهای ناچیز درهمی چند بفروختند. پس وای بر آنان بخاطر آنچه کرده و می‌کنند. بهای الهی بر تو باد و بر کسی که این غلام را از آن برادران خریداری نماید. عبدالبهاء عباس.

توضیح آنکه در داستان یوسف و برادرانش در تورات، سفر پیدایش، باب سی و هفتم، آیات ۲۳ تا ۲۸ چنین آمده است:

و به مجرّد رسیدن یوسف نزد برادران خود، رختش را یعنی آن ردای بلند را که در بر داشت از او کنندند. و او را گرفته در چاه انداختند اما چاه خالی و بی‌آب بود. پس برای غذا خوردن نشستند و چشمان خود را باز کرده دیدند که ناگاه قافله اسمعیلیان از جلعاد می‌رسد و شتران ایشان کتیرا و بلسان و لادن بار دارند و می‌روند تا آنها را به مصر ببرند. آنگاه یهودا به برادران خود گفت: برادر خود را کشتن و خون او را مخفی داشتن چه سود دارد. بی‌ایید او را به این اسمعیلیان بفروشیم و دست ما بر وی نباشد زیرا که او برادر و گوشت ماست پس برادرانش بدین رضا دادند. و چون تجار مدیانی در گذر بودند یوسف را از چاه کشیده بر آوردند و یوسف را به اسمعیلیان به بیست پاره نقره فروختند، پس یوسف را به مصر بردند.

همچنین در قرآن، سوره یوسف، آیات ۱۹ و ۲۰ در این باره چنین آمده است: "وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَةً. قَالَ: يَا بَشْرِي هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بَضَاعَةً وَاللَّهِ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ. وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ...". یعنی: و کاروانی در رسید و کاروانیان آب‌بیار خود را به سوی چاه فرستادند و او سطلش را در چاه بینداخت و گفت:

مژده باد! در اینجا غلامی است. پس او را چون کالایی پنهان داشتند و خداوند بر آنچه مردمان می‌کنند، آگاه است. پس از آن برادران، او را (یوسف را) به بهای ناچیز درهمی چند، بفروختند.

ب - روزنامه اختر = آقا محمد طاهر از مردم تبریز به قصد تجارت به اسلامبول رفت و بواسطه فصاحت در بیان از سوی مأمورین سفارت ایران به نشر روزنامه‌ای تشویق گردید. نامبرده روزنامه اختر را که نخستین روزنامه‌ای است در خارج از ایران به زبان فارسی، از سال ۱۲۹۲ هـ. ق. (۱۸۷۵ میلادی)، آغاز به نشر کرد. از آنجائیکه در سال ۱۳۱۳ هـ. ق. (۱۸۹۶ میلادی) میرزا رضای کرمانی ناصرالدین شاه را در صحن شاه‌عبدالعظیم در جنوب طهران به ضرب گلوله به قتل رسانید و برخی از نویسندگان روزنامه اختر از جمله میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی از هواداران سرسخت جمال‌الدین افغانی یا اسدآبادی متهم به دوستی و همکاری با او بودند، دولت عثمانی روزنامه اختر را توقیف و از انتشارش جلوگیری به عمل آورد. این روزنامه مدت بیست سال در ایران و قفقاز و هندوستان و عراق شهرت و اعتبار داشت و در بیداری مردم تأثیر بسیار کرد. از دیگر نویسندگان این روزنامه میرزا مهدی خان تبریزی ملقب به زعیم‌الدوله بود که بعداً اقدام به انتشار روزنامه حکمت به زبان فارسی در قاهره کرد و نیز میرزا محمدعلی خان شیبانی کاشانی که چندی بعد مدیر روزنامه ثریا و روزنامه پرورش در قاهره گردید. ناگفته نماند که نویسندگان روزنامه اختر علاوه بر انتشار مطالب علیه اوضاع و احوال آن روزگار در ایران و دولت قاجار، در مخالفت با حضرت بهاء‌الله و دشمنی با آئین بهائی و پیروان آن نیز سعی و کوشا بودند. (به یادداشت‌های موضوع نهم ر. ک.)

موضوع دهم: در باره عهد و میثاق در شریعت اسلام و تعیین مرجع و مبین

کتاب به تلویح و اشاره و ایما و مخالفت با او و عواقب و پی آمدهای ناگوار و ناهنجار آن، از جمله چنین می‌فرماید:

خلیفهٔ ثانی (الف) چون خواست که مبین کتاب، حضرت امیر، را مقهور و در زاویهٔ نسیان محصور نماید... و منصوص «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» (ب)، را مُحْتَقَر (۱) نماید، در مقابل، نصّ «يَكْفِينَا كِتَابُ اللَّهِ وَ حُسْبُنَا الْقُرْآنُ» (۲)، گفت و استدلال به «لا رطب و لا يابس الا في كتاب مبين» (۳)، نمود و تمسک به «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (۴)، جست و تشبث به «أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ؟» (۵)، کرد و مبین کتاب، راسخ در علم، حضرت امیر را خانه نشین نمود و هر راوی ضعیف را شیرگیر (۶) کرد. یکی: «لَوْ كَانَ نَبِيٌّ مِنْ بَعْدِي لَكَانَ عُمَرُ» (۷)، روایت کرد. دیگری حدیث «عَشْرَةٌ مُبَشِّرَةٌ» (۸)، قرائت نمود. دیگری: عثمان ذوالنورین «(ج) و «عثمانُ رفيقِي في الجنة» (۹)، تلاوت کرد. دیگری: «لَوْ اتَّخَذْتُ غَيْرَ اللَّهِ خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا» (۱۰)، از قول حضرت حکایت نمود. خلاصه مجتهد زیاد شد و فتاوی بی‌شمار گشت. غبار کذب و اراجیف بلند شد و نور آفتاب صدق مکدر گشت اختلاف شدید شد و ائتلاف ناپدید گشت. آراء مختلفه به میان آمد و اختلاف کلمه عیان شد. شریعت‌الله متروک شد و مبین کتاب‌الله (د) مخدول گشت. ابن‌عقّان (۱۱) مقتول شد، ابن آكلة الاکباد (ه) منصوب گشت. حرب جمل برخاست، مکر و دغل به میان آمد. حمیرا بر ناقهٔ شهباء سوار شد و جولان در میدان عصیان نمود و خونخواهی ابن‌عقّان کرد (و). معاویه سر از زاویه بیرون کرد و در ماتم عثمان از دیده خون بیارید، بر سر منبر رفت و اصبع مقطوع حرم داماد پیغمبر بنمود، پیرهن پر خون عثمان نشر کرد و با چشمی گریان آغاز فریاد و فغان نمود که این قمیص پر

خون ذوالنورین است و این اصبع مقطوع نور عین و ویلا و دینا و شریعتا. جمیع حاضرین گریستند و در مقاومت به حضرت امیر زیستند (ز). غبار تیره لیلۃ الہریر (۱۲) به فلک اثیر رسید و هزاران از نخبه اصحاب رسول در خاک و خون مقتول افتاد. و علیٰ هذا المنوال سائر الاحوال. و اگر خلیفہ ثانی اطاعت به راسخ در علم و مبین کتاب حضرت امیر می نمود و حسبنا کتاب اللہ، بر زبان نمی راند ابدأً این فتن و فساد رخ نمی نمود و این فتک و هتک (۱۳) به میان نمی آمد و سی هزار مجتهد در مقابل راسخ در علم به منازعه و محاجه بر نمی خاست، چه که هر یک از اصحاب رسول خویش را مجتهد مستقل شمرده از آیات و احادیث استنباط احکام و عبادات و اعتقادات می نمود. در این میان کسی که مهمول (۱۴) و معزول بود حضرت امیر بود... این کلمه "کفایت کتاب" من دون مبین اصلش از عمر است که گفت حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ و به چیز دیگر محتاج یعنی مبین، نیستیم و اساس نزاع و جدال و خصومت و تشتیت و تفریق را گذاشت و عداوت و بغضاء بین دوستان و اصحاب حضرت انداخت. این کلمه اساس جمیع ظلمها و طغیانها و عصیانها بلکه سبب خونریزیها گشت. و چون مطلع بر حقایق وقایع بعد از حضرت رسول گردید، شهادت می دهید که اسّ اساس دین الله از این کلمه بر هم خورد و جنود نفس و هویٰ هجوم آورد و راسخ در علم معزول و مهمول گشت و هر شخص مجهول و مخمول (۱۵) چون ابو ہریرہ (۱۶)... معزّز و مقبول گردید. اللّٰهُمَّ وَال مَنْ وَالَاه و عاد مَنْ عاداه (۱۷) اسیر و حقیر و خانه نشین شد و لَعَنَ اللّٰهُ النَّاقَةَ و رَاكِبَهَا و قائدها (۱۸) یار دلنشین گشت. لا فْتَىٰ اِلَّا عَلٰی لا سِیْفَ اِلَّا ذُو الْفَقَارِ (ح) سرگشته تلال و قفار شد (۱۹) و الشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِی الْقُرْآن، بر عرش خلافت و سریر سلطنت استقرار یافت



(۲۰) الفاطمة بِضَعَةٌ مِنِّي مَنْ آذاها فقد آذانی (۲۱) در بیت الحزن گریست (۲۲) تا هلاک شد و عایشه بی باک به حرب آن جان پاک با قومی سفاک و هتاک شتافت (۲۳) و به تَبَعَّتْ وَ تَجَمَّلَتْ وَ لَوْ عِشْتَ تَفِيلَتْ (۲۴) معزز و مکرم گشت. این کلمه حسنا کتاب الله تیغ و شمشیر شد و بر سر مبارک حضرت امیر خورد (ط) و سیف صارم ابن آکله الاکباد (۲۵) گشت. این کلمه در لילה الهیر نار سعیر برافروخت (۲۶) و چهار هزار نفر حفظه قرآن اجله اصحاب حضرت امیر را هزله و رذله و خذله خوارج کرد (۲۷). این کلمه تشیت شمل احباً نمود و تفریق جمع اهل ولا کرد. این کلمه حب احبای جمال محمدی را به سیف و سنان و حیف (۲۸) و عدوان تبدیل نمود. این کلمه خنجر کین شد و در ارض طف حنجر جمال مبین را قطع کرد و خاک را به خون مطهرش رنگین نمود. این کلمه در صحرای کربلاء آن مصیبت کبری و آن فضیحه عظمی را بر پا نمود (۲۹). این کلمه جمیع ائمه اطهار را اسیر و مسجون و مظلوم و محکوم هر غدار کرد. این کلمه سبب شد که در بین امت مرحومه (۳۰) جدال و نزاع و قتال و حرب و ضرب انداخت و خون کرورها از مسلمانان ریخت. این کلمه کور فرقان را زیر و زبر نمود و بوستان الهی و جنت محمدی را جنگل سباع و ذئاب تیز چنگ کرد...

توضیح آنکه:

الف - خلیفه ثانی = عمر ابن خطاب. (به توضیح حرف "الف" در موضوع دوم، ر.ک.)

ب - «من کنت مولاه...» = حدیث نبوی - شیعیان گویند پیامبر اسلام در حجة الوداع یا آخرین حج پیغمبر در هنگام بازگشت از مکه به مدینه در محلی به نام غدیر خم در سال دهم هجرت، خطبه مفصلی ادا فرمود و علی ابن ابی طالب را برادر و وصی خود و خلیفه امت

خویش و مفسر کتاب خدا و امیر مؤمنان معین کرد و از جمله فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» (یعنی: هر کس که من آقا و سرور و رئیس او هستم، علی نیز آقا و سرور و رئیس اوست). توضیح آنکه در زبان عرب کلمهٔ مولیٰ به معنای: بنده و برده و غلام، بنده و برده و غلام آزاد شده و همچنین دوست و یار و مددکار هم آمده است.

ج - عثمان ذوالنورین = ذوالنورین لقب عثمان بن عفان، خلیفهٔ سوم مسلمانان است که دو تن از دختران پیامبر را یکی پس از دیگری به زنی گرفته است. حضرت رسول از ازدواج با خدیجه دارای چهار پسر به نامهای: قاسم، طاهر، طیب و عبدالله و چهار دختر به نامهای: زینب، رقیه، آمنه (ام کلثوم) و فاطمه بود. توضیح آنکه خدیجه پیش از پیامبر دو شوهر دیگر داشته است. رقیه بعد از مرگ شوهرش به عقد نکاح عثمان در آمد و پس از درگذشت رقیه، پیامبر دختر دیگر خود را بنام آمنه که کنیه اش ام کلثوم بود و مطلقه، به عقد عثمان در آورد. از اینرو عثمان ابن عفان بسبب ازدواج با دو دختر پیامبر اکرم به ذوالنورین (یعنی دارای دو نور) ملقب گردید.

د - «مبین کتاب الله» = مراد: علی ابن ابی طالب ملقب به امیرالمؤمنین، اسدالله و مولای متقیان و غیره، پسر عم و داماد پیغمبر اسلام و خلیفهٔ چهارم مسلمانان و امام اول شیعیان است. او نخستین مردی بود که اسلام آورد و پیغمبر دختر خود فاطمه را به عقد ازدواج وی در آورد. علی ابن ابی طالب در اغلب غزوات شرکت داشت. به عقیدهٔ شیعیان، پیغمبر اسلام در سال حَجَّةِ الْوِدَاعِ (دهم هـ. ق.) در محلی بنام "غدیر خم" با عبارت "مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ"، علی را به جانشینی خود برگزید. اما پس از رحلت حضرت رسول، مسلمانان در تعیین جانشین وی اختلاف نمودند و سرانجام به اجماع امت، ابوبکر را به خلافت انتخاب کردند. پس از ابوبکر خلافت به عمر و پس از وی به

عثمان رسید. پس از قتل عثمان، علی خلیفهٔ مسلمانان شد (۳۵ هـ. ق. - ۶۵۶ م). دوران خلافت علی بیشتر صرف جنگهای داخلی شد و سرانجام در نوزدهم رمضان سال ۴۰ هـ. ق. در محراب مسجد کوفه به هنگام ادای نماز صبح بدست عبدالرحمن ابن ملجم مرادی که یکی از خوارج بود، زخمی شد و در ۲۱ رمضان سال ۴۰ هـ. ق. پس از دو روز در سن ۶۳ سالگی به شهادت رسید. مدفن علی ابن ابی طالب در نجف است". (فرهنگ فارسی معین)

ه - «ابن آكلة الاكباد» = یعنی: پسر زن جگر خوار، و مراد معاویه است. «هند» مادر معاویه از زنان با نفوذ قریش و در آغاز از دشمنان پیامبر اسلام بود. او زنی بود شاعر و با تدبیر و سخنور. ابوسفیان پدر معاویه از بزرگان و اشراف و ثروتمندان قریش بود و از مخالفین سر سخت رسول اکرم در آغاز. نامبرده در جنگ «أحد» در سال سوم هجرت که منجر به شکست سپاه اسلام شد نیزهٔ خود را در دهان حمزه بن عبدالمطلب ملقب به سید الشهداء عموی پیامبر فرو برد و زوجه اش «هند» نیز جگر «حمزه» را پس از کشته شدن از شکمش بیرون آورد و در دهان گذارد و بجوید و از اینرو به «آكلة الاكباد» یعنی جگر خوار ملقب گردید.

سرانجام ابوسفیان و هند و فرزندشان «معاویه» در هنگام فتح مکه بدست مسلمانان در سال هشتم هجرت، اسلام آوردند. در زمان عمر حکومت قسمتی و در عهد عثمان حکومت تمامی سرزمین شام به معاویه واگذار شد. علی ابن ابی طالب در سال دوم خلافت پس از پیروزی در جنگ جمل، معاویه را از حکومت شام برکنار کرد، اما نامبرده زیر بار نرفت و جنگ آغاز کرد. پس از شهادت علی ابن ابی طالب در سال ۴۰ هـ. ق. (۶۶۰ میلادی) امام حسن با معاویه صلح و بیعت نمود و خلافت را به او واگذار کرد و از این تاریخ معاویه رسماً خود

را خلیفهٔ مسلمانان خواند و مؤسس سلسلهٔ خلفای اُموی یا بنی‌امیه گردید و مدت نوزده سال خلافت کرد.

و - «حرب جمل برخاست...» = مراد از حمیراء، عایشه دختر ابوبکر خلیفهٔ اول از خلفای راشدین و زوجهٔ پیامبر بعد از درگذشت خدیجه است. ناقهٔ شهباء شتری بود سفید مایل به خاکستری رنگ که هودجی بر آن نهاده بودند و عایشه در جنگ جمل در سال ۳۶ هـ. ق. که به خونخواهی کشته شدن عثمان ابن عفّان خلیفهٔ سوم علیه علی ابن ابی طالب با همراهی طلحه و زبیر، براه انداخت، در آن هودج سوار بود. عایشه در نزدیکی بصره شکست خورد و اسیر گردید و طلحه و زبیر از کبار صحابهٔ پیامبر و نیز بسیاری دیگر از مسلمانان در این جنگ کشته شدند. عایشه دختر ابوبکر در هفت سالگی در مکه به عقد پیامبر در آمد و در سال اول هجرت یعنی دو سال بعد در مدینه زفاف واقع گردید. از این ازدواج فرزندی بوجود نیامد و عایشه حدود ده سال در سرای پیامبر بود و هنگام درگذشت پیامبر، بیست سال از عمرش می‌گذشت. گفته‌اند که عایشه از فقه و شعر بهره‌ای داشت و دو هزار و دویست و ده حدیث از رسول اکرم روایت کرده است.

ز - «معاویه سر از زاویه بیرون کرد...» = علی ابن ابی طالب در سال ۳۵ هجرت پس از کشته شدن عثمان به خلافت رسید و در سال ۳۶ هجرت پس از پیروزی در جنگ جمل با عایشه، معاویه را از حکومت شام معزول کرد، اما معاویه زیر بار نرفت و جنگ آغاز کرد. سپاه طرفین در ناحیهٔ «صِفِّین» در کرانهٔ باختری رودخانهٔ فرات بین عراق و شام در سال ۳۷ هجرت با یکدیگر رویاروی شدند و یکصد و ده روز جنگیدند و سرانجام برای رفع اختلاف بنا را بر حکمیت گذاشتند. عمرو بن عاص یا عمرو عاص از صحابهٔ پیغمبر و از سرداران معروف اسلام که به پیشنهاد دغلبازانه‌اش در این جنگ سپاهیان معاویه قرآن

بر سر نیزه افراشتند و در نتیجه سپاهیان علی ابن ابی طالب دست از جنگ برداشتند، از طرف معاویه و ابوموسی اشعری از مردم یمن که در زمان پیامبر اکرم در مکه اسلام آورد و والی بخشی از یمن گردید و در عهد عمر والی بصره و سپس حکمران شهر کوفه و دو باره والی بصره شد و در زمان عثمان نیز در این دو شهر حکمرانی کرد، از سوی علی ابن ابی طالب به اصرار جمعی از مردم کوفه، حکم معین شدند. عمرو عاص از ساده لوحی ابوموسی استفاده کرد و او را فریب داد در نتیجه حکمیت به سود معاویه و زیان علی ابن ابی طالب منجر گردید و علی از خلافت معزول و معاویه به خلافت منصوب و عمرو عاص نیز پس از چندی والی مصر گردید. در اینجا مراد از انگلستان بریده شده زوجه داماد پیغمبر و پیرهن پر خون عثمان آن است که: عثمان خلیفه سوم که با دو دختر پیامبر اکرم یعنی، رقیه و آمنه یکی بعد از دیگری ازدواج کرده بود، داماد پیغمبر شد و ذوالنورین خوانده گردید. او هنگامیکه دستور کشتن محمد ابن ابوبکر والی جدید مصر به وساطت علی ابن ابی طالب را به والی پیشین آن سر زمین محرمانه طی نامه ای صادر کرد و این نامه به دست مخالفان افتاد، محمد ابن ابوبکر با خنجر برهنه وارد منزل عثمان شد و لگدی به پهلوی او زد و خواست با خنجر به کار او پایان دهد که ناگاه زوجه عثمان خود را بر روی او انداخت که از کشته شدن او جلوگیری نماید، اما محمد ابن ابوبکر او را به یک سو انداخت و با خنجر پهلوی عثمان را درید و او را به قتل رسانید و در این گیر و دار یک بند انگشت زوجه عثمان نیز بریده شد. بعد از جنگ جمل و شکست عایشه و عزل معاویه از حکومت شام، نامبرده از در مخالفت بپاخواست و علیه علی ابن ابی طالب قد برافراشت، پیراهن خونین عثمان و انگشت بریده زوجه او را بهانه و دست آویز ساخت و آنرا توطئه علی ابن ابی طالب قلمداد کرد

و خود مدعی خلافت شد و جنگ صِفِّین را براه انداخت. گفته‌اند که در این جنگ و کارزار معاویه با یکصد هزار و علی ابن ابی طالب با نود هزار سرباز و به روایتی بر عکس، به مبارزه با یکدیگر پرداختند و حدود هفتاد هزار تن از دو طرف در میدان رزم و نبرد کشته شدند.

ح - " لا فَتَى الا عَلِي ، لا سَيْفَ الا ذوالْفَقَار " = ذوالفقار، یعنی : صاحب فقرات و مفرد آن: فِقْرَة (یا فِقْرَه) است که هر یک از مهره های پشت بدن است که ستون فِقرات یا فِقرات از آن مرکب است (مهره ها) - فِقرار (و مفرد آن : فِقارة) = مهره های پشت که ستون فقرات را تشکیل می دهد. اما "ذوالفقار" نام شمشیر مُنَبِّه بن حَجَّاج (یا عاص بن مُنَبِّه بن حَجَّاج) از بزرگان کفَّار قریش است که در غزوه یا حرب بدر، نخستین جنگ میان مسلمانان و مشرکان در سال دوم هجرت، کشته شد و آن شمشیر را رسول اکرم برای خویش برگزید و سپس آنرا در غزوه أُحُد به علی بن ابی طالب بخشود، زیرا شمشیرش در آن جنگ شکسته بود . ناگفته نماند که ریاست سپاه کافران و مشرکان در هر دو جنگ بدر و أُحُد با ابو سفیان پدر معاویه بود که هنوز در آن زمان اسلام نیاورده بود. جنگ بدر در محلی به همین نام بین مکه و مدینه اتفاق افتاد و به شکست مشرکان انجامید و غزوه أُحُد که در سال سوم هجرت روی داد، به شکست مسلمانان پایان پذیرفت. نوشته‌اند که در همین غزوه أُحُد بود که پیامبر با ملاحظهٔ رشادت و جنگجویی دلیرانهٔ علی بن ابی طالب فرمود : "لافتی الا علی ، لا سَيْفَ الا ذوالفقار". (نقل باختصار از لغت نامهٔ دهخدا)

ط - «تیغ و شمشیر شد و بر سر مبارک حضرت امیر خورد...» = در نتیجهٔ حکمیت که شرح آن در توضیح حرف "ز" در موضوع دهم نوشته آمد، گروهی از سپاهیان علی ابن ابی طالب از او روی بگردانیدند و معتقد بر عزل علی و معاویه هر دو شدند و بر علی ابن ابی طالب شوریدند و زان پس به «خوارج» مشهور شدند. علی ابن ابی طالب در سال ۳۸ هـ. ق. در جنگ

نهروان با خوارج جنگید و آنها را شکست داد و به شهر کوفه، مرکز خلافت، باز آمد و در روز نوزدهم رمضان سال ۴۰ هـ. ق. در محراب مسجد کوفه بهنگام نماز صبح بدست عبدالرحمن ابن ملجم مرادی یکی از خوارج به ضرب شمشیر مجروح گردید و در روز بیست و یکم رمضان پس از سه روز بدرود زندگی گفت و عبدالرحمن نیز به قصاص کشته شد. توضیح آنکه سه نفر از خوارج و یکی از آنان عبدالرحمن ابن ملجم، در خانه کعبه سوگند یاد کرده بودند که در روزی معین علی ابن ابی طالب و معاویه والی شام و عمرو عاص والی مصر را همزمان به قتل رسانند و چنین می پنداشتند که بدین گونه اختلاف از میان مسلمانان رخت بر خواهد بست. در این میانه تنها عبدالرحمن ابن ملجم موفق شد و دو نفر دیگر توفیقی در انجام هدف و مقصد خود بدست نیاوردند. علی ابن ابی طالب به هنگام شهادت ۶۳ سال داشت و در شهر نجف به خاک سپرده شد. - (به یادداشتهای موضوع دهم ر. ک.)

موضوع یازدهم: درباره اینکه اگر عهد و میثاق و مرجع و مبین کتاب در آئین حضرت بهاءالله نبود، چه رخ می نمود و تالی فاسد آن چگونه بود؟ از جمله چنین می فرماید: «باری، اگر چنانچه کتاب کفایت می کرد، مبین منصوص چه لزوم و آیه کتاب اقدس چه لازم، کتاب عهد به جهت چه؟ این آیات که در نزد کل احباً موجود، می خواندند و به موجبش عمل می نمودند. نهایت هر یک از احباً مجتهدی می شد و استنباطی می کرد و حکمی مجری می داشت. و نهایتش این بود که استنباطها مختلف می گشت، کار به مجادله می رسید، مجادله به منازعه منجر می شد و منازعه به مقاتله می انجامید و عاقبت صد هزار خون ریخته می شد، و چیز دیگر نمی شد. حال با وجود عهد و پیمان نیر آفاق، حسنا کتاب می گویند، وای اگر آیات کتاب اقدس و کتاب عهد در میان نبود، آن وقت والله گوشت و پوست این عبد را با درفش فوراً

پاره پاره می نمودند!.....»

موضوع دوازدهم: سر انجام قلم معجز شیم مرکز عهد و پیمان در پایان لوح هزاربیتی از آن سخن می راند که از سویی در هیچ دوری چنین پیمان روشنی نبوده و از سوی دیگر چنین نقض میثاقی هم دیده نشده تا آنجا که حضرت بهاء الله خود نیز از این حقیقت و راز با خبر و آگاه بوده است، و از جمله چنین می فرماید:

مختصر این که از اول ابداع تا به حال چنین عهد صریحی و پیمان واضحی و میثاق آشکاری واقع نشد و ظهور نیافت و همچنین چنین نقضی و چنین نکشی دیده و شنیده نشد. بلی عهود واقع ولی... مرکز میثاق مجهول بود و مرجع پیمان غیر معروف ابداً تصریح و توضیح نشده بود بلکه به اشاره ای تلویح گشته... لکن در این کور عظیم و دور مبین چنین نه، بلکه مرجع میثاق مشهور آفاق و مرکز پیمان معروف اهل جهان ابداً گمان نمی رفت که چنین فتنه و ولوله در میان افتد و چنین اشتباه کاری پیش آید، این است که می فرماید...: «هل یمکن بعد اشراق شمس وصیتک من افق اکبر الواحک تزلّ قدم احد عن صراطک المستقیم؟ قلنا یا قلمی الاعلیٰ، ینبغی لک أن تشتغل بما أمرت من لدی الله العلی العظیم و لا تسئل عمّا یندوب به قلبک و قلوب اهل الفردوس الذین کانوا حول امری البدیع، لا ینبغی لک أن تطّلع علی ما سترناه إن ربک لهو السّارّ العلیم\*».

«ملاحظه بفرمائید که چه می فرماید: آیا ممکن است که بعد از اشراق شمس وصیت تو از افق بزرگترین الواح، دیگر قدم کسی بلغزد، یعنی دیگر نفسی نقض میثاق کند؟ پس می فرماید: ای قلم اعلیٰ، به آنچه مأموری مشغول باش و سؤال مکن از چیزی که دل مبارکت از آن



می‌سوزد و می‌گدازد و قلب منیر اهل فردوس از استماعش خون می‌گردد، سزاوار نیست اطلاع شود به آنچه بعد از شمس وصیت واقع خواهد شد و ما ستر نمودیم و پروردگار ستار علیم است...»

باری، ناگفته نماند که در لوح هزاربیتی، افزون بر مناجات آغاز لوح، هفت مناجات دیگر به زبان فارسی و عربی از کلک معجز شیم حضرت عبدالبهاء آمده است که ما برای حسن ختام، با آوردن یکی از آن، گفتار را بانجام می‌رسانیم:

ای پاک یزدان، این قوم در ظلّ سدرهٔ متتها بودند و در ریاض جنت مأوی. آتشی در قلوبشان شعله زد و مغلوب الهوی و مسلوب النهی، عربده‌ای انداختند و عَلم و لوله‌ای افراختند و نرد اوهامی باختند که شاید عَلم میثاق منکوس گردد و حقیقت رجا مأیوس. نور مبین افول نماید و ظلام لیل بهیم حصول جوید. مرکز پیمان فراموش شود و نار الله الموقدة خاموش گردد. زمام عهد در دست اطفال مهد افتد و شمع شب افروز پیمان از اریاح بغضاء مخمود گردد. نیر میثاق غروب کند و خفاش شقاق خیمه به بیرون زند. پرتو حقیقت مفقود و مکنون گردد و ظلمت مجاز سراپرده به گردون زند. مرکز عهد تبدیل یابد و محور میثاق تحویل. حال این عبد را در صون حمایت مصون نمودی و میثاقت را محفوظ و مثبت، بنیان پیمان را برافراختی و دست تطاول ناقضین را کوتاه ساختی. ولی نقض عهد گردن‌گیر شد و مانند اغلال و زنجیر و "إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمُ الْأَغْلَالَ فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ" \*\* تحقق یافت. ای پروردگار، به قوت و اقتدار این زنجیر بردار، و اعناق را از اغلال رهائی بخش، گردنها را آزاد کن و دل‌های قیرگون را روشن و شاد فرما، خفتگان را بیدار کن و بیهوشان را هوشیار، اطفال رضیع را به ثدی عزیز دلالت فرما و کودکان بی‌خرد را به دبستان عنایت

هدایت نما، مست باده غرور را رسم خضوع و خشوع آموز و زنجیرشکن کبر و محن را آداب عبودیت تعلیم نما. این بیچارگان نادانند و این کودکان نوهوسان و بی‌خردان، ندانند و نشناسند و انجام نبینند، نام جویند و راه جفا پویند. تو انتباه بخش و اشتباه را از میان بردار، هدایت کن و عنایت فرما و به ظلّ سدره میثاق دلالت نما تا کلّ در سایه شجره انیسا راحت جان یابند و کام دل جویند و به مسرت بی‌پایان رسند و مقامشان بلند گردد و قدرشان ارجمند، عزّت قدیمه یابند و موهبت عظیمه، از آغاز سر فرازتر گردند و از پیش، عنایت بیشتر یابند. ای پروردگار، تأیید بخش و توفیق عنایت کن، این ابر تیره را زائل کن و این غمام حائل را متلاشی و باطل، نسیم جان‌بخشی بوزان و دل‌های مرده را زنده کن، باران رحمتی ببار و این گیاه افسرده را تر و تازه نما، حدائق قلوب را جنت ابهی کن و حقائق نفوس را ریاض ملأ اعلیٰ. ای قدیر، رجای این عبد بپذیر. توئی توانا توئی بیهمتا.

-----

(\*) - تمام این لوح حضرت بهاءالله در مجموعه *لثالی الحکمة*، جلد اول شماره (۷۴) ص ۱۳ و ۱۴ درج شده است.

(\*\*) - قرآن، سوره یاسین، آیه ۸ - یعنی: ما برگردن‌هایشان تا زیر چانه‌ها بند و زنجیر نهاده‌ایم بگونه‌ای که سرهایشان رو به بالا کشیده شده و نمی‌توانند پیش پای خود را ببینند.

## یادداشت‌های لوح هزاربیتی

## یادداشت‌های الف

(۱) قرآن ، سوره فتح، آیه ۱۱ -- یعنی: به زبان می‌گویند آنچه را که در دل باور ندارند.

(۲) قرآن ، سوره فصلت، آیه ۳۰ -- یعنی: آنان که گفتند: پروردگار ما کسی جز خداوند یکتا نیست و بر این گفتار مستقیم و پایدار ماندند، فرشتگان آسمان بر آنان فرود آیند.

(۳) کفتار جانوری است گوشتخوار و غذای وی منحصرأً از نعش و لاشه حیوانات است. این حیوان بقدر پلنگی کوچک است و رنگش خاکستری با خالهای سیاه و شبیه پلنگ است. هر یک از اندامهای جلو و عقبش به چهار ناخن قوی ختم می‌شوند. اگر این جانور بقایای جسد مرده حیوانی را جهت تغذیه در سطح زمین پیدا نکند به بیرون آوردن اجساد از زیر خاک می‌پردازد و یا به حیوانات دیگر حمله می‌کند ولی بندرت به انسان حمله‌ور می‌شود. کفتار روزها در غارها مخفی می‌گردد و شبها جهت پیدا کردن طعمه بیرون می‌آید.  
(فرهنگ فارسی معین)

(۴) کوب (جمع: اکواب) کوزه بی‌دسته ، قدح ، کاسه

(۵) قِدْر (جمع: قُدور) دیگ

(۶) مجموعه اقتدارات، خطّ مشکین قلم، چاپ هند ص ۲۱۸ تا ۲۲۳

(۷) همسات (مفرد آن همسه و همس) یعنی: آواز و صدای آهسته، زمزمه، نجوا، درگوشی، وسوسه و نجوای شیطانی و نفس اماره آدمی.

(۸) خفّاش (شب پره، شبکور) جانوری است سیاه رنگ شبیه موش. دست و پای وی با پرده نازکی بهم متصل و بشکل بال است و بدان پرواز میکند. دست خفّاش پنج انگشت دارد و شست وی کوتاه است و به

چنگالی تیز ختم می‌شود. پوزه‌ای باریک و دو گوش برجسته و دندانهای تیز دارد. چشمهایش ضعیف است و بدین سبب روزها را در تاریکی بسر می‌برد و هنگام غروب پرواز می‌کند. (فرهنگ فارسی معین)

## یادداشت‌های ب

- (۱) نمیقه: مکتوب، نوشته، نامه
- (۲) قرآن، سوره حج، آیه ۲ - یعنی: در روزی که هر مادر شیردهی کودک شیرخوارش را فراموش کند و هر زن بارداری نابهنگام بزاید و مردمان را در مستی و خماری بینی، اما نه از خمر و شراب بلکه از شدت و سختی کیفر و مجازات خدا.
- (۳) سدید: محکم؛ استوار، راست و درست سداد: راستی، درستی در گفتار و کردار، استقامت و پایداری

## یادداشت‌های موضوع نخست

(۱) کلاه تتری یا کلاه تاتاری، کلاهی است که مردم تتر یا تاتار که از طایفه مغول‌ها بوده و مردمی دور و برکنار از تمدن شمرده می‌شده‌اند، بر سر می‌گذاشتند. در عرف شعرا و نویسندگان کلاه تتری کنایه از کهتری و پستی رتبه و مقام است در برابر مهتری و والایی و بقول سعدی:

حاجت به کلاه برکی داشتنت نیست

درویش صفت باش و کلاه تتری دار

و مراد از «کلاه برکی» در اینجا کلاه پادشاهان و بزرگان است. «برک» در اصل بافته‌ای است از پشم شتر که درویشان از آن جامه و کلاه می‌دوختند و بعداً نیز مورد استفاده پادشاهان و امرا قرار گرفته است.

(۲) بَعوض یا بعوضه = پشه

(۳) مَنَسِي = فراموش شده (از ریشهء: نَسِيَ يَنْسِي تَنْسِيَةً به معنی کسی را به فراموشی انداختن، مایه فراموشی کسی شدن، و نَسِيَ يَنْسِي نَسِيًا و نَسِيَانًا به معنی: فراموش کردن)

(۴) هیهات، هیهات = چه دور است چه دور است، چه ناممکن است چه ناممکن است. (در فارسی بدین معنی نیز آمده است: (افسوس، افسوس، دریغا، دریغا، چقدر جای افسوس و دریغ است)

### یادداشت‌های موضوع دوم

(۱) «اذا غيظ بحر الوصال...» (کتاب اقدس، بند شماره ۱۲۱) مضمون به فارسی: هنگامی که دریای وصال من فرو نشست و دفتر ظهور من از آغاز به انجام گرایید، به سوی کسیکه خداوند او را اراده فرموده، روی نمائید، یعنی کسی که از این اصل قدیم روئیده است.

(۲) «یا اهل الانشاء...» (کتاب اقدس، بند شماره ۱۷۴) مضمون به فارسی: ای اهل جهان، هنگامیکه این ورقای معنوی از مرغزار حمد و ستایش خود به پرواز درآید و آهنگ مقصد و مقام دور و پنهان خویش نماید، شما آنچه را که از کتاب الهی ادراک نمی‌نمائید، به شاخه جدا شده از این اصل قویم، ارجاع کنید.

(۳) مهمول = ترک شده، فراموش شده، نادیده گرفته شده.

(۴) «وصية الله آنکه باید اغصان و.....» - کتاب عهدی

(۵) کعب الاخبار (که در تداول فارسی‌زبانان به غلط کعب الاخبار گفته

می‌شود)، کسی است که در دوره جاهلیت از علمای یهود در سرزمین یمن بود و در زمان خلافت ابو بکر اسلام آورد و در عهد عمر به مدینه آمد و روایات بسیاری از او روایت شده است. توضیح آنکه: حَبْر یا حَبْر به معنای: عالم و دانشمند دینی، حاخام و رئیس کاهنان (در نزد یهودیان) و حبر اعظم پاپ است. شادی و سرور و جمع این

کلمه: اُحبار و حُبور است.

(۶) قصص مؤتفکه = داستان‌های دروغین، داستانهای مشکوک و بی پایه و اساس (اِفک و اِفکه به معنای: دروغ و جمع آن اَفائک است).

### یادداشت‌های موضوع سوم

(۱) تصحیف = خطا کردن در نوشتن کلمات، تغییر دادن کلمه با کاستن یا افزودن نقطه یا نقطه‌های آن

(۲) فَأَقْبَلُوهُ = او را بپذیرید

(۳) فَأَقْتُلُوهُ = او را بقتل رسانید

(۴) نورالدین سلجوقی = از پادشاهان سلجوقی در شام

(۵) حَلَب شهری است در کشور سوریه کنونی و سرزمین شام پیشین.

(۶) توقیع = امضا، امضا کردن، فرمان، نامه، دستخط

(۷) تمهیر = مهر کردن، مهر زدن

(۸) فَضَلَات = مفرد آن فَضْلَةٌ، هر چیز زائد و اضافی که از بدن انسان یا

حیوان پس از هضم غذا بیرون آید و دفع شود، سرگین، پشگل

(۹) أَحْصُوا = بشمارید (از ریشه: إِحْصَاء، بمعنی شمردن و شمارش)

(۱۰) إِخْصُوا = اخته کنید (از ریشه: خَصَى یَخْصِي خِصَاءً به معنی: اخته

کردن، کشیدن بیضه‌ها

(۱۱) تحریف = گردانیدن، تبدیل و تغییر دادن کلام از وضع و حال اصلی

آن، عوض کردن برخی از حروف یک کلمه را، تفسیر و تعبیر

نادرست کردن کلمه و کلمات و عبارات

(۱۲) دُبَابَه (یا) دُبَاب = مگس

### یادداشت‌های موضوع چهارم

(۱) جانطه = کیسه چرمی درویشان، توبره، کیسه بزرگ

(۲) سجع‌های مهرهای مقدّس = قطعه‌های موزون نوشته شده، مهرهای مقدّس

(۳) میرزا بدیع‌الله = کوچکترین پسر حضرت بهاء‌الله است (از فاطمه خانم ملقب به مهد علیا خواهر مریم ملقب به ورقة الحمرا، دختر عمّه و حرم دوم آن حضرت) که در سال ۱۸۶۷ میلادی در ادرنه متولّد گردید. او برادر تنی میرزا محمدعلی ناقص اکبر و میرزا ضیاء‌الله بود که هر سه از ارکان نقض و از مخالفان سرسخت مرکز عهد بشمار آمدند. و شاید در اینجا مراد از: "یکی از اهل فتور"، میرزا محمدعلی ناقص اکبر است.

(۴) ظلمت ده‌مء = تاریکی و ظلمت بسیار شدید و قیرگون

### یادداشت‌های موضوع پنجم

- (۱) مشحون = انباشته، پر، مملو، آکنده
- (۲) عتبه = درگاه، درگه، آستانه، آستان (جمع: عتبات و اعتبار)
- (۳) سامیه = بلند، والا، عالی، مرتفع، ارجمند
- (۴) وهّاج = فروزان، فروزنده، درخشنده، افروخته
- (۵) اکلیل = تاج، دیهیم، (جمع: اکلیل)
- (۶) تخطر کردن = بخاطر آوردن، بیاد آوردن، به دل گذراندن
- (۷) ارتیاب = شک، تردید، شبهه، شک کردن
- (۸) "الف سنه" یعنی هزار سال و مراد امتداد دور آئین بهائی است که برابر آیه کتاب اقدس، بند شماره ۳۷ حدّ اقلّ هزار سال کامل است: «من یدعی امرأ قبل اتمام الف سنّة کامله انّه کذابٌ مُفترٍ» (مضمون فارسی: هر کس پیش از پایان هزار سال کامل ادّعی امری را نماید، او دروغگوی فریب‌کار است.)
- (۹) اذلاء = و مفرد آن: ذلیل، یعنی: خوار، حقیر، زبون، خاکسار

- (۱۰) ارقاء = و مفرد آن: رقیق، یعنی: بنده، غلام، برده
- (۱۱) سُرَج = و مفرد آن: سراج، یعنی: چراغ
- (۱۲) مستضیئه = روشنی خواه، نور جوینده (و ریشه، آن: استضاءه)
- (۱۳) مُستنیره = نور جوینده، نورگیرنده، روشن (و ریشه آن: استناره)
- (۱۴) صُقع وجود = مراد: جهان هستی است و صُقع به معنای: کرانه، ناحیه، منطقه، سرزمین (جمع: اصقاع)
- (۱۵) اهل فتور = مراد: سست عنصران و ناقضان عهد و پیمانند، و فتور به معنای: سستی، ضعف، کندی، رخوت.
- (۱۶) فناء بحت = نیستی محض، و «بخت» به معنای: صرف، محض، ساده

### یادداشت‌های موضوع ششم

- (۱) تفسیق = فاسق شمردن و خواندن، بدکار شمردن، تبه‌کار شمردن
- (۲) ابتهال = دعا و زاری، تضرع، زاری، بزاری دعا کردن
- (۳) ربّ اهد...مضمون فارسی: پروردگارا، قوم مرا راهنمائی و هدایت فرما، زیرا که آنان براستی نمی‌دانند.

### «یادداشت‌های موضوع هفتم»

- (۱) تفوّهات = مفرد آن: "تَفَوّه" است بمعنی دهان گشودن، به زبان آوردن، سخن گفتن، سخن‌گویی
- (۲) در اینجا اشاره حضرت عبدالبهاء به میرزا محمدعلی ناقص اکبر است. نامبرده پسر حضرت بهاء‌الله از فاطمه خانم ملقب به مهد علیا، دختر عمّه و همسر دوم آن حضرت بود. توضیح آنکه در توقیع یاد شده حضرت بهاء‌الله درباره میرزا محمدعلی چنین می‌فرماید: «انّا انطقنا النبیل قبل علی فی صغره لیشهدنّ النّاس قدرتی و سلطنتی ثمّ عظمتی



و کبریائی و لکن احبائی الجهلاء اتخذوه شریکاً لنفسی و فسدوا فی البلاد و کانوا من المفسدین. ملاحظه نما چقدر ناس جاهلند. نفوسی که تلقاء حضور بوده‌اند معذک رفته‌اند و چنین سخن‌ها انتشار داده‌اند. قل انه عبد من عبادی قد خلقناه بقدرتی و انطقناه لثناء نفسی بین العالمین و اگر آنی از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود....» (مائدة آسمانی، جلد هشتم ص ۴۰)

(۳) قل یا قوم.... «(مضمون فارسی): بگو ای قوم، سوگند به خدا که ظهور اکبر خداوند از مشرق قدسش مانند آفتاب روشن، ظاهر و آشکار گردیده و از چهره پاک و پاکیزه‌اش نقاب برداشته است و او از هم، مهرها و ماه‌ها و ستارگان روشن‌تر و بزرگ‌تر است، بلکه آفتاب در نزد او از هر چیز کوچکی کوچک‌تر است. همه شما به کلم، من آفریده شده‌اید، مرا و آیاتم را که از سوی پروردگار به من وحی گردیده و بر لسانم جاری ساخته، انکار نمائید.

(۴) این نفس = مراد: میرزا محمدعلی ناقض اکبر است.

(۵) مُتَوَهَّم = پنداشته شده، مظنون، گمان‌برده شده، انگاشته شده

(۶) مُهَان = خوار، پست، حقیر، بی‌ارزش و اعتبار

(۷) مُضْطَهَد = ستم‌رفته، ستم‌دیده، مظلوم

(۸) شَتَّانَ بین مشرق و مغرب = (شَتَّانَ: اسم فعل است به معنی: بَعْدَ) یعنی: جداست بین مشرق و مغرب، بسیار فرق است میان شرق و غرب، خاور کجا و باختر کجا، شَتَّانَ بینهما: بسیار فرق و تفاوت است میان آن دو

(۹) فَبَاطِلٌ ما هم یَعْمَلُونَ = چقدر بیهوده و باطل است آنچه که آنان انجام می‌دهند.

یادداشت‌های موضوع هشتم

1( ) هیهات (به تثلیث آخر) = اسم فعل است بمعنای: چه دور است، دور است - دور باشد - ناشدنی است (در فارسی در مقام تأسّف و اندوه نیز بکار برند: افسوس - دریغا).

(۲) - زُبْر (یا) زُبْرُ حَديد = صفحه‌های آهنین (و مفرد آن: «زُبْرَه» به معنی: پاره آهن، پاره‌ای بزرگ از آهن). در قرآن، سوره کُهِف آیات ۸۳ تا ۹۸ در داستان پادشاهی که دارای دو شاخ (ذوالقرنین) است، آمده است که او برای جلوگیری از حمله و هجوم اقوام وحشی یأجوج و مأجوج به یاری خداوند سدّی محکم از پاره‌های بزرگ آهن بساخت و مردمان را از آسیب و گزند آنان حفظ و حراست کرد. و در افواه ناس مراد از «سدّ سکندری» همین سدّ است. حضرت بهاءالله در لوح «قناع» خطاب به حاج محمد کریمخان کرمانی (که خود را پس از درگذشت سید کاظم رشتی جانشین و رئیس فرقه شیخیه دانست)، چنین می‌فرماید: «بشنو نصح این مسجون را و به بازوی یقین سدّ محکم متین بنا کن، شاید از یأجوج نفس و هوی محفوظ مانی و به عنایت خضر ایام به کوثر بقا فائز شوی و به منظر اکبر توجه نمایی...» (مجموعه الواح حضرت بهاءالله، چاپ مصر، ص ۷۴)

«یادداشت‌های موضوع نهم»

(۱) وطید = راسخ، محکم، استوار

(۲) برّایا = و مفرد آن: بریه، به معنی: خلق آدمی، آدمیان، مردمان

(۳) زهر هلاهل (یا) زهر هلهل = زهر کشنده. (هلاهل و هلهل: گیاهی است که دارای موادی سمّی و زهرآلود و خطرناک است، نام خزنده‌ای است موهوم و خیالی که قدما بر آن بودند سمّی خطرناک و کشنده دارد.

(۴) زخم هائل = زخم سخت و شدید و وحشتناک (و ریشه آن: هول است

- به معنی: ترس، بیم، هراس، وحشت)
- (۵) عدو صائل = دشمن سرسخت، گستاخ، سرکش و مهاجم. (و ریشه آن: صول و صوله، به معنی: حمله، هجوم، قهر، غضب، غلبه، حمله بردن، غلبه کردن)
- (۶) میر وفا = مراد حضرت بهاءالله است.
- (۷) نسیاً منسیا = کاملاً فراموش، بکلی از یاد رفته و فراموش شده. (از ریشه: نسیان، به معنی: فراموشی، فراموش کردن)
- (۸) هزوء = سخریه، مسخره، ریشخند، استهزاء
- (۹) مقصوص الجناح = شکسته بال، پر و بال شکسته، پر و بال کنده شده (از ریشه، «قص» به معنی: بریدن، کندن)
- (۱۰) مرصوص = محکم بهم چسبیده، محکم، استوار، پیوسته (از ریشه «رص» به معنی: استوار کردن بنا، استوار و محکم ساختن، بر هم چسبانیدن چیزی را به چیزی و استوار و محکم کردن آن)
- (۱۱) مرکز جحد = مراد: میرزا محمدعلی غصن اکبر و ناقض اکبر است. («جحد» به معنی: انکار، اعراض، انکار و تکذیب حق کسی را کردن، حق ناشناسی کردن، چیزی را با علم و آگاهی از آن، تکذیب کردن، و «جاحد» به معنی: منکر و انکارکننده با وجود دانستن است.)
- (۱۲) مهول = ترسناک، خوفناک، هولناک، مخوف (از ریشه، «هول» به معنی: ترس، بیم، هراس)

### یادداشت‌های موضوع دهم

- (۱) مُحْتَقَر = خوار، پست، حقیر، ناچیز
- (۲) «یکفینا کتاب الله و...» = یعنی: کتاب خدا برای ما کافی است و قرآن برای ما بسنده است.

(۳) «لا رطبٍ...» (قرآن، سوره انعام آیه ۵۹)، یعنی: تر و خشکی نیست که در کتاب مبین خدا نیامده باشد.

(۴) «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (قرآن، سوره مائده، آیه ۳)، یعنی: امروز دین را برای شما کامل گردانیدم.

(۵) - «أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ...» (قرآن، سوره عنكبوت، آیه ۵۱)، یعنی: آیا این کتاب قرآن که مابه تو، ای محمد، نازل کرده ایم برای آنان کافی و بسنده نیست؟

(۶) شیرگیر = شیرگیرنده، آنکه شکار شیرکند، دلیر، نیرومند

(۷) «لو كان نبي...» یعنی چنانچه بعد از من نبیی باشد، او همانا عمر خواهد بود، گویند حدیث نبوی است.

(۸) حدیث «عشره مبشره» = ده یار بهشتی، ده نفر از اصحاب رسول اکرم

که پیغمبر به آنان بشارت رفتن به بهشت را داده است و عبارتند از: امیر المؤمنین علی، ابوبکر، عمر، عثمان، زبیر، طلحه، سعد، سعید، ابو عبیده، عبدالرحمن عوف که به موجب خبر صحیح در دنیا به شرف خلعت بشارت فردوس برین مشرف و ممتاز شدند، و راوی این خبر سعید بن زید بن فضیل و یکی از ده نفر است. (لغت نامه دهخدا)

زبیر ابن عوام قریشی = از خویشاوندان و از صحابه رسول خدا بود. پس از کشته شدن عثمان، ابتدا با حضرت علی بیعت کرد ولی چندی نگذشت که ره مخالفت پیمود و با عایشه دختر ابوبکر و زوجه حضرت محمد همراه شد و سرانجام در جنگ جمل مقتول گردید.

طلحه ابن عبید الله قریشی = او از کبار اصحاب رسول اکرم بود و در حجة الوداع با پیامبر همراه بود. پس از کشته شدن عثمان در آغاز با علی ابن ابیطالب بیعت کرد ولی پس از چندی ره دشمنی پیش گرفت و با عایشه همداستان شد و در جنگ جمل شرکت کرد و کشته شد.

سعد ابن ابی وقاص قریشی = از اصحاب پیغمبر و از مشاهیر فرماندهان اسلام است و او را «فارس اسلام» می‌نامیدند. نامبرده در جنگ قادسیه بهنگام حمله اعراب به ایران در سال چهاردهم هجری (۶۳۵ میلادی) در زمان یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی و عمر خلیفه دوم اسلام، سردار سپاه اعراب بود. این جنگ فقط چهار روز بطول انجامید و پیروزی نصیب اعراب شد. سردار سپاه ایران در این جنگ رستم فرخزاد بود و خود او نیز کشته شد.

عبدالرحمن ابن عوف قریشی = او یکی از بزرگان صحابه و از «عشره مبشره» است. گویند که او هشتمین کس بود که اسلام آورد. ابو عبیده بن الجراح = او از بزرگان صحابه پیامبر اسلام و از گروه «عشره مبشره» و از اهل قریش بود و پیغمبر در باره او گفته است که او امین امت من است.

سعید بن زید بن نفیل = او از اصحاب اولیه پیامبر اسلام و از زمره «ده یار بهشتی» است که روایت آنرا از قول حضرت رسول اکرم خود او نقل کرده است.

(۹) «عثمان رفیقی فی الجنة» = این حدیث از پیامبر اسلام درباره عثمان روایت شده است، یعنی: عثمان دوست و رفیق من در بهشت است.

(۱۰) «لَوِ اتَّخَذْتُ غَيْرَ اللَّهِ.....» = این حدیث از رسول اکرم درباره ابوبکر روایت شده است، یعنی: اگر می‌خواستم بجز خدا دوستی را بر گزینم، ابوبکر را بر می‌گزیدم. ابوبکر خلیفه اول از خلفای راشدین و پدر عایشه زوجه پیامبر اسلام است. او به روایتی چهارمین کسی است که اسلام آورد و شبی که رسول اکرم از مکه به مدینه پنهانی هجرت نمود همراه او بود و در همه جنگها و غزوات شرکت داشت و پس از رحلت پیامبر از سوی مسلمانان به خلافت برگزیده شد و در سال سیزده هجرت در شصت و سه سالگی پس از دو سال و سه ماه

خلافت، چشم از جهان فرو بست.

(۱۱) ابن عَفَّان مقتول شد = عثمان ابن عفَّان داماد پیامبر اسلام و خلیفه سوم مسلمانان از خلفای راشدین برای مدّت دوازده سال خلافت کرد (۲۳ هـ. ق. - ۶۲۴ میلادی تا ۳۵ هـ. ق. - ۶۵۶ میلادی). عمر بهنگام مرگ تعیین خلیفه را به شورایی مرکب از شش تن از بزرگان اسلام محوّل کرد و در نتیجه عثمان که خود جزو آن شوری بود به خلافت معین گردید. در زمان او تونس و قبرس و قسمتی از خراسان و طبرستان بدست مسلمانان فتح شد. بسبب اعمال ناپسندش مسلمانان بر عثمان شوریدند و سرانجام در سال ۳۵ هـ. ق. در خانه اش او را به قتل رسانیدند.

(۱۲) «غبار تیره لیلۃ الهَیر...» = لیلۃ الهَیر، شی بود که جنگ صِفین بین دو سپاه علی ابن ابی طالب و معاویه بالا گرفت و سربازان طرفین از شدت گیرودار و جنگ و جدال مانند سگ و گرگ و شغال زوزه می کشیدند و به سخن دیگر از شدت خستگی و سختی گیرودار و کارزار نفس از سینه هاشان به سختی بیرون می آمد. و «هَیر» بمعنای: آواز و صدای سگ بجز پارس او، زوزه و ناله سگ و حیوانات دیگر از شدت سرما.

(۱۳) «فَتک و هَتک» = «فتک»: کشتن، نابود کردن، با سنگدلی حمله ور شدن. و «هتک»: پرده دری، رسوایی، بی حرمتی، بی آبروئی، پرده دری کردن، بی احترامی کردن، رسوا کردن.

(۱۴) «مهمول» = به معنی: ترک شده، فراموش شده، رها شده است. (هَمَل یَهْمِل هَمَلًا: رها شدن شتر)

(۱۵) مخمول = نامعلوم، ناشناخته، ناشناس، گمنام

(۱۶) ابوهریره = مراد عبدالرحمن بن صخرالازدی (یا الدوسی) ... صحابی (فوت در مدینه ۵۷، ۵۸ یا ۵۹ هـ. ق.) و او در غزوه خیبر مسلمانی را

پذیرفت و در آن غزوه حضور یافت. و چون گربه بسیار دوست می‌داشت و روزی رسول اکرم (ص) او را با بچه گربه‌ای در دامن دید، بدین کنیت افتخار داد (توضیح آنکه: ابوهریره به معنی پدر بچه گربه است). وی بسیار تهیدست بود و به هیچ کسب و شغل نمی‌پرداخت و دایم ملازمت خدمت رسول (ص) می‌کرد. و چون حافظه قوی داشت، احادیث بسیاری از وی روایت شده ... در خلافت عمر ولایت بحرین داشت و به روزگار عثمان قضاء مکه بدو محول شد و به زمان معاویه چندی حکومت مدینه رسول می‌راند. (فرهنگ فارسی معین)

"محدثین شیعه بر روایات او اعتماد نکنند، چه او در غزوه خیبر درک صحبت رسول (ص) کرد و بیش از چهار سال مصاحبت رسول نداشت و از مقربان و نزدیکان نیز نبود ... لکن اهل سنت و جماعت ... زبان طعن از او کشیده دارند." (لغت نامه دهخدا)

(۱۷) "اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ" یعنی: خداوندا، دوست بدار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن بدار آن کس را که او را دشمن دارد. توضیح آنکه: به اعتقاد شیعیان، پیامبر اسلام در خطبه مفصلی که در سال دهم هجرت در محلی به نام غدیر خم بین مکه و مدینه در هنگام بازگشت از آخرین حج خود (حجّة الوداع)، علی ابن ابی طالب را وصی و جانشین و خلیفه امت خویش معین نمود و از جمله فرمود: "اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ و عَادِ مَنْ عَادَاهُ." (لغت نامه دهخدا - محاضرات، جلد اول، ص ۲۲)

(۱۸) "لَعَنَ اللَّهُ النَّاقَةَ وَ رَاكِبَهَا وَ قَائِدَهَا" - یعنی: لعنت کند خدا شتر و راکب و راهبرنده آن را. توضیح آنکه این جمله: " اشاره به حدیث مروی از رسول الله است که در ضمن اخبار از وقایع بعد از خود در باره جنگ جمل فرمود: " لَعَنَ اللَّهُ النَّاقَةَ وَ رَاكِبَهَا وَ قَائِدَهَا." مقصود از ناقه همان شتر عسکر نام و راکب آن عایشه بود. و به شرحی که

در تواریخ مسطور است، عایشه در حین سوار شدن بر ناقه در مکه پرسید، نام این شتر چیست؟ گفتند: عسکر. عایشه گفت: آه این همان است که حضرت رسول (ص) او و راکبش را لعنت فرمود، من هرگز بر این شتر سوار نمی شوم. ولکن طلحه و زبیر او را به سخنان بسیار قانع کردند تا بر عسکر سوار شد". (محاضرات، جلد اول، ص ۱۸، عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع)

(۱۹) تَلال و مفرد آن: تَلّ = تپه، تپه بلند، زمین بلند، و قِفار و مفرد آن: قَفَر = بیابان بی آب و گیاه و تهی از مردم.

(۲۰) "وَ الشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ"، بر عرش خلافت ... استقرار یافت = (قرآن، سوره اسراء، آیه ۶۰) یعنی: درخت نفرین شده که در قرآن از آن یاد شده است. در تفاسیر اسلامی شیعیان، این شجره ملعونه از جمله به خلفای بنی امیه تفسیر شده است. زیرا معاویه سر سلسله آن خاندان، خلافت مسلمین را از علی بن ابی طالب، چهارمین خلیفه از خلفای راشدین به غضب بستد و خود بر سریر خلافت بنشست. (به توضیح حرف "ز" در موضوع دهم ر.ک.)

(۲۱) "الْفَاطِمَةُ بِضِعَّةٍ مِّنِّي... گریست تا هلاک شد" = فاطمه دختر پیامبر اسلام ملقب به زهرا (یعنی سپید روی) در سال هجدهم قبل از هجرت در مکه به دنیا آمد و به سال یازدهم بعد از هجرت درگذشت. با علی بن ابی طالب ازدواج کرد و از وی چهار فرزند با نام های حسن و حسین و امّ کلثوم و زینب پا به عرصه وجود نهادند. فاطمه از سوز هجران و درد فراق پدر یعنی پیامبر اکرم پیوسته گریان و نالان و خانه نشین بود تا سرانجام پس از شش ماه بعد از وفات آن حضرت، بدرود حیات گفت. از رسول اکرم روایت شده که در باره فاطمه زهرا چنین فرموده است: "الْفَاطِمَةُ بِضِعَّةٌ مِّنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي" یعنی: فاطمه پاره ای از گوشت من است. و هر کس او را آزار دهد، گویی مرا آزار داده است.



(۲۲) بیت الحَزَن یا (بیت الاحزان) = کنایه از خانه‌ای است که یعقوب برای خود برگزید و در آن خانه می‌نشست و از سوز فراق یوسف می‌گریست، خانه غم، مجازاً خانه هر عاشق محجور و بازداشته شده، خانه‌ای که در آن اندوه و مصیبت باشد (لغت‌نامه دهخدا)

(۲۳) و عایشه بی‌باک به حرب آن جمال پاک... شتافت = (به توضیح حرف "و" در موضوع دهم ر.ک)

(۲۴) و به "تَجَمَّلَتْ وَ تَبَغَّلَتْ وَ لَوْ عِشْتَ تَفَيْلَتْ"، معزّز و مکرم گشت = و این یک مصراع از ابیاتی است که ابن عباس خطاب به عایشه قرائت کرد... و آن چنان بود که چون حضرت امام حسن در سال پنجاه و یک هجری بواسطه سوده الماس که زوجه آن حضرت بنام اسماء باو داد، مسموم شد و وفات یافت، اصحاب خواستند جسد آن حضرت را در جوار قبر حضرت رسول دفن کنند اما عایشه زوجه رسول الله مانع شده بر استری سوار شد و با همراهان خود سر راه بر اصحاب گرفت... ابن عباس یا یکی دیگر از اصحاب به اختلاف روایات، اشعاری خطاب به عایشه گفت و خواند که از آن جمله این مصراع است "تَجَمَّلَتْ وَ تَبَغَّلَتْ وَ إِنْ عِشْتَ تَفَيْلَتْ"، یعنی: ای عایشه، تو یک روز بر شتر سوار شدی و جنگ جمل را راه انداختی و با امیر المؤمنین به مخالفت برخاستی و امروز هم بر استر سوار شده و مانع از دفن امام حسن مجتبی در جوار قبر حضرت رسول الله می شوی و اگر زنده بمانی بر فیل سوار خواهی شد و فتنه دیگر بپا خواهی کرد." (محاضرات - جلد اول ص ۱۳ و ۱۴ - عبدالحمید اشراق خاوری) توضیح آنکه: ابن عباس نبیره عموی رسول اکرم است - جمل شتر و بعل استر است.

(۲۵) سیف صارم ابن آكلة الاکباد = سیف صارم به معنی: شمشیر برنده است، و مراد از "ابن آكلة الاکباد" معاویه است. (به توضیح حرف "ه" در موضوع دهم ر.ک.)

(۲۶) در لیلۃ الهَریر نار سَعیر بر افروخت = درباره "لیلۃ الهَریر" به یادداشت شماره ۱۲ ر. ک.، و سَعیر در لغت بمعنای: دوزخ، جهنم، آتش سوزان، آتش فروزان و همچنین طبقه چهارم از طبقات هفتگان، دوزخ آمده است. و برخی از مفسرین نامهای طبقات هفتگانه دوزخ را چنین آورده‌اند:

- ۱ - جهنم (جای اهل کبایر که بی توبه مرده‌اند)
- ۲ - لُطی (جای ستاره‌پرستان) آتش، زبانه آتش، دوزخ
- ۳ - حُطْمه (جای بت‌پرستان) آتش سخت سوزنده، دوزخ
- ۴ - سَعیر (مکان ابلیس و تابعین او) آتش افروخته و سوزان، زبانه آتش، جهنم
- ۵ - سَقَر (جای ترسایان)
- ۶ - جحیم (محلّ مشرکان) آتش سخت شعله زن، آتش بزرگ، دوزخ
- ۷ - هاویه (منزل منافقان و زندیقان و کفار) هوا و جو، آنچه میان آسمان و زمین است، آتش، دوزخ (لغت نامه دهخدا)

(۲۷) هَزَله و رَذَله و خَذَله خوارج کرد = هزله و مفرد آن: هازل، به معنی: بیهوده گو. رَذَله و مفرد آن: رذیل و رذل، به معنی: پست و فرومایه، خَذَله و مفرد آن: خاذل، به معنی: خوار و درمانده

توضیح آنکه: همان گونه که در توضیح حرف "ز" و حرف "ط" در موضوع دهم آمده است، در اثر وقوع جنگ صِفین و در پی آن موضوع حکمیت و برنده شدن معاویه، بسیاری از هواداران و اَجَلَه پیروان علی ابن ابی طالب به هیجان آمدند و آشفته و پریشان شدند و سر به شورش و عصیان بلند کردند و از علی و معاویه هر دو، روی بر تافتند و به خوارج مشهور شدند و به کلی از صراط مستقیم دور و بر کنارگردیدند.

(۲۸) «حیف» = جور و ستم، ظلم و بیداد، ستم رواداشتن، بیداد کردن، و

حَیْف و مَیْل: ظلم و بیداد و انحراف از حقّ، تفریط  
 (۲۹) این کلمه خنجرکین شد و در ارض طفّ ... آن فضیحهٔ عظمی را بر پا  
 نمود = در اینجا مراد از "خنجرکین"، کینه و دشمنی یزید بن معاویه  
 است که سبب آن گردید که در سرزمین کربلا یا ارض طفّ، سر امام  
 حسین، امام سوم شیعیان فرزند فاطمهٔ زهرا و علی ابن طالب را از  
 بدن جدا کردند و همزمان علّت آن همه ظلم و ستم و شهادت حدود  
 هفتاد و دو تن از یاران اش گردیدند. و این رویداد در روز جمعه دهم  
 ماه محرّم سال ۵۱ هجرت به وقوع پیوست.  
 (۳۰) امّت مرحومه یا امّت مرحوم = گروه پیروان رحم شده،  
 مسلمانان. (فرهنگ فارسی معین)

# بررسی تطبیق تعالیم و احکام بابی و بهائی<sup>❧</sup>

شاپور راسخ

## مقدمه

کُتب و رسالات در باره تعالیم و احکام حضرت باب و مقایسه آنها با تعالیم و احکام این ظهور اعظم بالنسبه محدود است. معذک از آثاری که در مورد حیات حضرت باب نگاشته شده فوایدی برای این مطالعه تطبیقی حاصل می شود. فهرست اهم این کتب را در آغاز یادداشتها ملاحظه خواهید کرد.

تطبیق تعالیم و احکام حضرت باب و حضرت بهاء الله با این موضوع مهم مربوط می شود که ما رابطه دو ظهور را چگونه تلقی می کنیم؟ اگر در ظهور حضرت باب فقط مبشر حضرت بهاء الله را ببینیم طبعاً به دنبال بشارات مربوط به ظهور جمال مبارک در آثار حضرت ربّ اعلی خواهیم بود. ولی اگر حقیقت دو ظهور را علی رغم فاصله زمانی یکی بدانیم البته آثار حضرت بهاء الله را دنباله گر و مکمل آثار حضرت باب خواهیم دانست.

در باره مقام و مأموریت حضرت باب، سید علی محمد شیرازی، چندین نظریه مطرح شده. یکی آن که حضرت باب به شهادت بعضی از آثار اولیه شان واسطه امام زمان بودند. دوم آن که دعوی آن حضرت قائمیت موعود بود و به اصطلاح اهل تسنن ظهور مهدی بودند. ثالثاً برخی، از جمله پیروان یحیی ازل، در آن حضرت یک ظهور مستقل دیدند و ظهور من یظهره الله را به قرن های طولانی بعد به بهانه مستغاث محول کردند. نظریه چهارم که بین اهل بهاء رائج است این است که حضرت باب، باب موعود جدیدی، یعنی من یظهره الله، و مبشر آن

❧ متن تقریرات در مجمع عرفان، در مرکز مطالعات بهائی، آکوتو، ایتالیا، جولای 2009

حضرت بودند و ضمناً مقدمات را از جهات مختلف برای ظهور آن موعود مهیا فرمودند. نظریه پنجم که از توقیع دور بهائی حضرت ولی امرالله و اشارات متعدّد حضرت اعلیٰ و جمال ابهی استنباط می‌شود این است که فی الحقیقه ظهور واحد در دو کسوت متفاوت و در دو مرحله متتابع وقوع یافت و البته با اثبات نظریه اخیر باید نشان دهیم که ارتباط بسیار نزدیکی بین تعالیم الهی، اخلاقی و روحانی و احکام و فلسفه اصلی ظهورین وجود داشته و دارد.

یک نکته را مایلیم بر این مقدمه اضافه کنم و آن این است که هر پنج تفسیری که در مورد مقام و رسالت حضرت باب نسبت به ظهور بعدی مطرح شده به طور نسبی صادق بوده است و می‌شود گفت که حضرت باب متدرجاً و به میزانی که استعداد درک در مردم دیدند حقیقت خود را مکشوف فرمودند و این تدرّج یا تدریج یکی از قوانین طبیعت و جهان حیات و حتی عالم انسانی و دین الهی است که ظهور و بروز هر چیز به صورت تدریجی و تکاملی و مرحله به مرحله صورت می‌گیرد، مثلاً در مورد بذر درخت، نطفه انسان، و نظائر آن همین بروز و ظهور تدریجی صادق است و هرچند در هر مرحله از آن موجود توصیفی دیگر می‌توان کرد، حقیقت همه آن توصیف‌ها یکی است، نظیر ماه که یک شب هلال باریک است و شب دیگر به صورت بدر کامل جلوه‌گری می‌کند، و یا خورشید که در فصول مختلف شدت تابشش از کم به فزونی و یا بالعکس می‌رود.

بعضی گفته‌اند که حضرت باب در مرحله‌ای خود را باب امام زمان، یعنی همانند نواب اربعه که ذکرشان در تاریخ آمده، واسطه امام غائب با مردم عنوان فرمودند و کلمه «باب» هم بر همین وساطت دالّ است. باید یادآور شد که خود حضرت باب در کتاب «دلایل سبعة» چنین تصدیق فرموده‌اند: "نظر کن در فضل حضرت مُنتظَر که چقدر رحمت خود را در حقّ مسلمین واسع فرموده تا آن که آنها را نجات دهد. مقامی که اوّل خلق است و مظهر «انّی انا الله» چگونه خود را به اسم باییت قائم آل محمد ظاهر فرمود و باحکام قرآن در کتاب اوّل حکم فرمود تا آن که مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و ببینند این مُشابه است با

خود ایشان لعلّ محتجب نشوند و به آنچه از برای آن خلق شده‌اند غافل نمانند."

189

بر اساس نطق آقای دکتر نادر سعیدی تأکید حضرت باب در مرحله نخست، یعنی سال‌های اوّلیه رسالت خود، یعنی تا اوّل محرم ۱۲۶۲ ه.ق. بر تفسیر قرآن بوده و این موضوع ارتباط نزدیک حضرتش را با اسلام خوب نشان می‌دهد. از جمله تفاسیر آن حضرت بوده است: سوره یوسف (قیوم‌الاسماء)، سوره بقره، سوره کوثر، سوره والعصر.

به استناد تحقیقات آقای دکتر محمدحسینی در کتاب «حضرت باب» آثار ذیل از حضرت باب گواه ارتباط نزدیک با شریعت سابق است: در «صحیفه مخزونه» چهارده دعا برای اعیاد و اعیام متبرکه اسلامی صادر فرموده‌اند؛ در تفسیر سوره بقره، اندکی قبل از ظهور در سال ۱۲۶۰، به تجلیل از مقام رسول‌الله و آل‌الله به خصوص پرداخته‌اند؛ در «صحیفه اعمال سنه» ادعیه و فرائض مخصوص روزهای مربوط به ماه‌های قمری اسلامی را آورده‌اند.

محققان دیگر تصدیق می‌کنند که دعوی آن حضرت قائمیت بود، چنان که بعضی از احادیث اسلامی اخبار کرده است، ولیکن حضرتش برای آن آمده بودند که آئین محمدی را مرتفع و در سراسر عالم منتشر کنند. وقتی حضرت باب آثار خود را با قرآن مجید مقایسه می‌کنند از جهتی عظمت ظهور خود را یادآور می‌شوند و از جهتی نیز مشابهت با ظهور قبل را متذکر می‌شوند. مثلاً در کتاب «بیان فارسی» می‌فرمایند: "و حضرت حجّت ظاهر شد بآیات و بیّنات بظهور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است." در این جا به نقل چند بیان دیگر که در آن حضرت باب در کسوت قائم موعود ولی در عین حال مؤید و مکمل و مروج اسلام ظاهر شده‌اند می‌پردازیم:

در «صحیفه عدلیه» که به گفته دکتر نادر سعیدی سرآغاز مرحله دوم ظهور و همراه با طرح مسائل فلسفه اولی یعنی مسائل کلامی است، حضرت باب گوئی در مقام مماشات با خلق [جاهل متعصب] مخالفت با گفتار نواب اربعه و از جمله حسین

منتخبات آیات، ص 79 189

بن روح را سبب ابطال اعمال مؤمن به اسلام می‌دانند.<sup>۲</sup> حتی در «صحیفه رضویه» بر حسب ظاهر عقائد توده شیعی زمان خود از جمله حشراجساد را می‌پذیرند.<sup>۳</sup>

هم‌چنین در رساله «نبوت خاصه» که به خواهش منوچهر خان معتمدالدوله صادر شده در عین یادآوری اصل استمرار ظهورات الهی مقام رسالت حضرت رسول اکرم را تأیید و تثبیت می‌فرماید. و نیز در تفسیر سوره والعصر که در اصفهان برای میر سید محمد سلطان‌العلماء عزّ‌صدر یافته به عنوان حجّت زمان به تفسیر آن سوره و رفع اختلاف میان فرّق مختلفه اسلام در استنباط از کتاب‌الله و احادیث مرویه می‌پردازند.

در توقیع «وقایع نگار» هم که در اصفهان صادر شده، نظر به حکمت و برای مدارا با مردم متعصب زمان، پس از اظهار عبودیت محضه به آستان الهی می‌فرمایند که به جهت ترویج اسلام ظاهر شده‌اند و قصد نسخ آن شریعت مقدسه را ندارند (لیس لی دعوة بدیعه لا فی الحقیقه و لا فی الشریعه).<sup>۴</sup>

سومین قول در باره مقام و مأموریت حضرت اعلیٰ همانست که پیروان یحیی ازل به آن متمسک هستند و چون ظهور من‌یظهره‌الله را به سنه مستغاث (۲۰۰۱) محوّل می‌کنند در حضرت باب فقط ظهوری مستقل و مجزی از اسلام می‌بینند و البته بعضی از آثار مبارکه آن حضرت هم دالّ بر استقلال امر جدید و صدور احکام جدید است، چون کتاب بیان و توقیع «خصائل سبعة». در کتاب بیان بعضی از احکام اسلامی نسخ شده‌اند و احکامی نیز بر شریعت قبل افزوده شده است.

بر طبق نظریه چهارم حضرت باب مبشّر من‌یظهره‌الله و راه‌گشای ظهور حضرت بهاء‌الله معرفی شده‌اند در مقام مقایسه با یحییٰ معمدانی و حضرت عیسی بن مریم؛ چنان که در همان آغاز کتاب «مقاله شخصی سیاح» به قلم حضرت عبدالبهاء جنین آمده است: "[آن حضرت] آغازگفتار نمود و مقام بابیت اظهار و از کلمه بابیت مراد او چنان بود که من واسطه فیوضات از شخص بزرگواری هستم که هنوز در پس پرده عزّت است و دارنده کمالات بی حصر و حدّ. باراده او

متحرکم و بحبل ولایش متمسک. و در نخستین کتابی که در تفسیر سوره یوسف مرقوم نموده در جمیع مواضع آن خطاب‌هایی به آن شخص غائب که از او مستفید و مستفیض بوده نموده و استمداد در تمهید مبادی خویش جسته و تمنای فدای جان در سبیل محبتش نموده ...» در طبع جدید «مقاله شخصی سیاح»، طبع آلمان 2001، (ص ۳۲) می‌توان به عبارات ذیل نیز مراجعه نمود که مرقوم فرموده اند: "و ظهور خویش را مقام تبشیر شمرده و حقیقت خود را واسطه ظهور اعظم کمالات آن دانسته."

اینکه حضرتش در کسوت مبشر من‌یظهره‌الله ظاهر شده‌اند در همان کتاب قیوم الاسماء با تفسیر سوره یوسف نیز منعکس است، چه یوسف هم به وجود مبارک خود آن حضرت اطلاق شده و هم از من‌یظهره‌الله موعود به این عنوان تعبیر فرموده‌اند. دکتر محمدحسینی می‌نویسد (همان کتاب، ص ۷۴۹): "اگرچه استقلال ظهور حضرت باب از محتوای کتاب قیوم الاسماء به خوبی روشن است، ولیکن از جهت دیگر مسلم است که آن حضرت مبشر ظهوری اعظم از ظهور خویش هستند، از جمله سوره‌های دوم، چهاردهم، بیست و ششم، سی‌ام، سی و هشتم، چهل و دوم و چهل و ششم ... و آن ظهور رجعت حسینی است." در این نظریه احکام حضرت باب فقط حالت موقت پیدا کرده و بعضی هم چون احکام غلیظ و شدید و غیر قابل اجرا تشخیص شده‌اند که البته باید در حکمت نهفته در پس این احکام تفکر کرد.

نظریه پنجم به ارتباط نزدیک بین دو ظهور قائل است و ظهور جمال ابهی را مکمل و متمم ظهور حضرت باب می‌داند و سابقه بسیاری از احکام و حتی تعالیم بهائی را در کتاب بیان و دیگر آثار حضرت باب می‌جوید و در تقویت نظریه اخیر گفته شده است که فی‌الحقیقه ظهور حضرت اعلیٰ از جهتی عین ظهور جمال اقدس ابهی، منتهی در جامه‌ای و هیئتی دیگر است و به همین مناسبت حضرت بهاء‌الله مکرراً سخن از «ظهور قبلم» می‌رانند، و بر طبق نصوص حضرت ولی امرالله، حضرت باب و حضرت بهاء‌الله مشترکاً آغازکننده دوره تازه‌ای از تاریخ ادیان هستند که دوره تحقق و عود و بشارت گذشته باشد و هر دو مشترکاً پایه‌گذار مدنیتی جدید که باید به صفت مشترک بابی-بهائی خوانده شود بوده و خواهند



بود. در باب این نظریهٔ اخیر عباراتی چند از توقیع منیع «دور بهائی» را علاوه بر نصوصی از الواح جمال اقدس ابهی نقل می‌کنیم تا مقصود روشن‌تر و مدلل‌تر گردد. این نصوص مبارکه در توقیع «دور بهائی» نقل شده و مورد استناد قرار گرفته است: حضرت بهاء‌الله در لوحی می‌فرمایند: "و در ظهور این ظهور اعظم اکرم مع آن که ایامی از ظهور قبلم نگذشته حکمتی است مستور و سری است مقنوع." و در موضعی دیگر می‌فرمایند: "قل تالله انّ هذا لنقطة الاولیٰ قد ظهر فی قمیصه الاخریٰ". و در «سورهٔ دم» فرموده‌اند: "هل من ناصر ینصر جمال الاولیٰ فی طلعة الاخریٰ". و در «سورهٔ هیکل» مذکور: "لو كان النقطة الاولیٰ علی زعمکم غیری و یدرک لقائی لن یفارق منی و یستأنس بنفسی و استأنستُ بنفسه فی ایامی"، یعنی: اگر نقطهٔ اولیٰ به زعم شما غیر از من بود ولی درک لقای مرا می‌کرد هرگز از من جدا نمی‌شد؛ او به نفس من انس می‌گرفت و من در ایام خود به نفس او انس می‌گرفتم.

همان حضرت در «کتاب بدیع» فرموده‌اند: "یا قوم. انه روحی و انا روحه و لم یزل کان مشیتی مشیته. لا تفرّقوا بینی و بینه و کَلِّمًا یظهر من عنده لکان محبوب قلبی و فؤادی لو انتم من الموحّدين." و باز در «سورهٔ هیکل» آمده است: "الذی ظهر مرّة بعد اولیٰ باسمه الابهی".

و در لوح نصیر می‌فرمایند: "ای نصیر - در ظهور اوّلم بکلمهٔ ثانی از اسمم (علی) بر کلّ ممکنات تجلی فرمودم به شأنی که احدی را مجال اعراض و اعتراض نبوده و جمیع عباد را برضوان قدس بی‌زوالم دعوت فرمودم ... تا آن که بالاخره جسد منیر مرا در هوا آویختند و برصاص غلّ و بغضاء مجروح ساختند تا آن که روحم برفیق اعلیٰ راجع شد و بقمیص ابهی ناظر و احدی تفکر ننمود که بچه جهت این ضرر را از عباد خود قبول فرمودم، چه که اگر تفکر می‌نمودند در ظهور ثانیم باسمی از اسمائیم از جمالم محتجب نمی‌ماندند. این است شأن این عباد ..."<sup>۵۵</sup>

و باز حضرت بهاء‌الله در لوحی دیگر که در مجلهٔ «پیام بهائی» (شمارهٔ ۱۰۸ - ۱۰۹) نقل شده می‌فرمایند که ظهور الهی به میزان قدرت اخذ و تحمّل عباد است: "فلما بلغ الناس الی البلوغ تجلی علیهم بما فیه فی سنة السّین حین الذی ظهر

جمال القدم باسم علی قبل نبیل [علی محمد] که در عین حال وصول عالم به مرحله بلوغ در ظهور حضرت باب و یگانگی آن دو ظهور را تصدیق و تأکید می فرمایند.

و صریح تر از این وحدت ظهورین را نمی توان گفت که در لوح خطاب به شیخ محمدحسین، متخلص به وفا: "قل تالله ان هذا لنقطة الاولى قد ظهر فی قمیصه الاخری باسمه الابهی".<sup>۶</sup>

به گفته زرگر اصفهانی:

تن که پیرهن جانست به وصلت بدرم تا نباشد به میان پیرهنی حائل ما  
و یا به گفته مهر ارفع جهانبانی:

در میان یار و من یک پیرهن باشد حجاب

خرم آن ساعت که بدرد پیرهن دلدار ما

باید متذکر بود که خود حضرت اعلی هم به وحدت ظهور خود و ظهور موعود منتظر توجه داشته اند، چنان که در باب هفتم از واحد چهارم «بیان فارسی» می فرمایند که: "نتیجه و ثمره این باب آن که ظهور من یظهره الله عود نقطه بیان است." <sup>۷</sup> عین کلمات آن حضرت بدین شرح است: "ملخص این باب آن که مادون الله خلق اوست و بدء کل شیء من الله است بامر او و عود کل شیء الی الله بامر او. نظر کن در صلوة که بدء از امر خدا شده برسول خدا (ص) و عود او به سوی خداست بامر نقطه بیان و هم چنین در من یظهره الله کل احکام بیان را جاری نموده که او غیر نقطه بیان نیست که عود بر غیرالله اطلاق شود یا بدء بر غیر او." و اندکی بعد یادآور می شوند که "ثمره این است که امروز اگر کسی در نقطه بیان و اوامر او نظر کند نبیند الا نفس بدء را که نقطه فرقان و اوامر او باشد و هم چنین در من یظهره الله نبیند الا نقطه بیان را آن وقت ثمره این علم در او ظاهر شده."

وحدت ظهورین را چگونه باید تعبیر کرد؟

تفسیر و تعبیر در این مورد جز با توسّل به نصوص مبارکه مقدور نیست. تعبیر نخستین این است که جامعه بشری در سنه ۱۸۴۴ آمادگی قبول کلّ تجلیات الهی را نداشت و این آمادگی متدرّجاً حاصل شد. این است که در فاصله ۱۸۵۳ و ۱۸۹۲ جمال ابهی به تدریج حقائق مربوط به ظهور و مدنیت جدید را بر ملا فرمودند. در قالب تمثیل می‌توان گفت که ظهور حضرت اعلیٰ تجلی آفتاب در برج حمل بود و ظهور جمال ابهی تجلی همان آفتاب در برج آسد.

تفسیر دوم عبارت از تصدیق مشارکت و مساهمت آن دو وجود مقدّس است در صدور بسیاری از تعالیم الهی - اخلاقی - اجتماعی و بخشی از احکام که مجموعاً شریعة الله را تشکیل می‌دهند، چنان که بعداً در این مورد شواهدی ارائه خواهیم کرد. در هر حال آن دو ظهور در تأسیس مدنیت واحد، که مدنیت دور بهائی باشد، یعنی مدنیتی که همه ادیان سابقه بشارت تحقق آن را در آخرالزمان داده‌اند، سهیم و شریک بوده‌اند.

تفسیر سوم می‌تواند در ارتباط با نقش ظهور حضرت اعلیٰ باشد در هموارسازی زمین و آماده‌سازی خاک و برکندن خس و خاشاک اوهام و خرافات چندصدساله مذهبی، به طوری که حضرت بهاء الله بتوانند بذره‌های تمدن جهان‌آرای جنت‌آسای آینده الهی را در آن بنشانند و بیفشانند. به زبان دیگر، حضرت اعلیٰ نه فقط جسم و جان خود، بلکه ظهور خویش را نیز فدای ظهور حضرت بهاء الله کردند.

این رابطه عشق و محبت فوق‌العاده و آرزوی فدا در سبیل محبوب تنها در آثار حضرت اعلیٰ انعکاس ندارد. چنان‌که حضرتش ما تمنیت الا القتل فی سبیلک فرموده‌اند، همین میل جانفشانی در آثار حضرت بهاء الله نسبت به حضرت اعلیٰ منعکس است، چنان که در موضعی می‌فرمایند: "ایاکم ان تحتجوا بشیء عن الذی کان لقائه ذات لقائی و فدی نفسه فی سبیلی کما فدیته فی سبیله ... تالله باشتیاقی الیه و شوقی الی نفسه قد حملت ما لا حملة النبیین و المرسلین."<sup>۸</sup>

به قول قآنی شیرازی:

گر بداند لذت جان‌باختن در راه عشق

هیچ عاقل زنده نگذارد به عالم خویش را

یا به گفته پارسا تویسرکانی:

نازنینی چون تو را دل داده‌ای باید چو من

عشق عالم‌سوز باید حسن عالم‌گیر را

نفس بشارت به ظهورین در ایام آخرین و بیان این که دو بار در صور دمیده می‌شود، یک بار همگی منصعق می‌شوند و بار دیگر همگی از قبور برمی‌خیزند و به نظاره می‌پردازند، گواه وحدت است: "و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ" (قرآن، سوره زمر [۳۹]، آیه ۶۸)

حضرت بهاء‌الله فی الحقیقه در تفسیر این آیات در لوح «اشراقات» می‌فرمایند: "حین ورود عراق امرالله مخمود و نفحات وحی مقطوع. اکثری پژمرده، بل مرده، مشاهده گشتند. لذا در صور مرّه اخری دمیده شد و این کلمه مبارکه از لسان عظمت جاری: نفخنا فی الصور مرّه اخری. آفاق را از نفحات وحی و الهام زنده نمودیم." این دو نفخه صور دو وظیفه مختلف داشتند، با آنکه ماهیت هر دو یکی بوده؛ یکی اعلام انقراض و انهدام آنچه از تمدنات سابقه و سنن ماضیه به ارث رسیده بود و دیگری بعثت از قبور که تولد مدنیتی جدید و نشئه روحانی تازه‌ای است.

### مقایسه دو ظهور

پس از این مقدمه که در آن وحدت ظهورین را یادآور شدیم به مورد است که مقایسه‌ای دقیق در ذیل پنج عنوان میان ظهور اعلیٰ و ظهور ابهی انجام دهیم:<sup>۹</sup>

- ۱- مقایسه کلامیات یا الهیات دو ظهور.
- ۲- مقایسه اخلاقیات آنها.
- ۳- بحث از احکام مشترک.
- ۴- مقایسه فلسفه بنیادی دو ظهور و مشارکت آنها در تأسیس تمدنی جدید.
- ۵- موارد تمایز و تفاوت: نظیر احکام غلیظ و شدید حضرت باب.

## ۱- مقایسه کلامیات یا الهیات دو ظهور

آئین بابی در زمینه کلامیات و مباحث مربوط به حکمت الهی بی‌گمان زمینه‌ساز امر حضرت بهاء‌الله بوده است، از جمله در مورد: الف- عدم امکان شناسائی خدا؛ ب- تجلی مقام مظهریت در مظاهر مقدسه الهی (پیامبران)؛ پ- قبول اصل تسلسل ادیان؛ ت- تأکید بر آن که معجزه حقیقی انبیاء کلام‌الله است؛ ث- بیان معنی صحیح رستاخیز و بهشت و جهنم.

جوهر اساسی دین الهیات است. عباراتی چند از حضرت باب و حضرت بهاء‌الله در مورد مرتبه متعالی ذات الهی ذیلاً آورده می‌شود.

- حضرت باب در مقدمه بیان فارسی می‌فرمایند: "تسیح و تقدیس بساط قدس عزّ مجد سلطانی را لایق که لم یزل و لایزال بوجود کینونیت ذات خود بوده و هست و لم یزل و لایزال بعلوّ ازلیت خود، متعالی از ادراک کلّ شیء بوده و هست."

- حضرت بهاء‌الله نیز در لوح هوالباهر البهی الابهی (مجموعه الواح مبارکه، ص ۳۰۷) می‌فرمایند: "حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک مدرکات ملوک عزّ بی‌مثالی را سزااست که لم یزل مقدّس از ذکر دون خود بوده و لایزال متعالی از وصف ماسوی خواهد بود. احدی به سموات ذکرش کما هو ینبغی ارتقاء نجسته و نفسی بمعارج وصفش علی ما هو علیه عروج ننموده."

- حضرت اعلیٰ می‌فرمایند: "خلق نفرموده آیه عرفان خود را در هیچ شیئی الاّ بعجز کلّ شیء از عرفان او و تجلی نفرموده به شیء الاّ بنفس او. اذ لم یزل متعالی بوده از اقتران به شیء."

- و حضرت بهاء‌الله فرموده‌اند: "از هر شأنی از شئونات عزّ احدیتش تجلیات قدس لانهایه مشهود گشته و از هر ظهوری از ظهورات عزّ قدرتش انوار لابدایه ملحوظ آمده." (مجموعه الواح، طبع مصر، ص 397)

- از حضرت ربّ اعلیٰ است: "شناخته است او را هیچ شیء حقّ شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را شیء بحقّ شناختن، زیرا که آنچه اطلاق می شود بر او ذکر شیئیّت خلق فرموده است او را به ملوک مشیّت خود و تجلّی فرموده باو بنفس او در علو مقعد او و خلق فرموده آیه معرفت او را در گنه کلّ شیء." (منتخبات آیات، ص 79)

- و از حضرت بهاءالله است: "چه بلند است بدایع ظهورات عزّ سلطنت او که جمیع آنچه در آسمانها و زمین است نزد ادنیّ تجلّی آن معدوم صرف گشته و چه مقدار مرتفع است شئونات قدرت بالغه او ... از اوّل لا اوّل خلق فرموده و الی آخر لا آخر خلق خواهد فرمود ... چقدر محیط است بدایع فضل بی منتهاش که جمیع آفرینش را احاطه نموده بر مقامی که ذره ای در ملک مشهود نه مگر آن که حاکی است از ظهورات عزّ احدیت او و ناطق است به ثنای نفس او." (مجموعه الواح، طبع مصر، ص 307 الی 309)

اصولاً این فکر که صفات الهی در جمیع مخلوقات متجلّی است و هر شیء به اندازه استعداد خود جلوه ای از نعوت خالق را در خود منعکس دارد از افکاری است که در امر حضرت اعلیٰ و آئین حضرت بهاءالله مورد تأکید مخصوص قرار گرفته و در حالی که در ظهورات قبل سخن از نبی - رسول و نظائر آن می رفت در ظهور جدید ذکر مظهر الهی می رود، یعنی انسان کامل که در وجود او بیشترین صفات الهی تجلّی دارد. قبول این اصل منتهی به این نتیجه می شود که "ظاهر در کلّ شمس واحد بوده و هست" و در نتیجه حقیقت انبیاء و اولیاءالله یکی است. در «دلائل سبعة» حضرت اعلیٰ فرموده اند: "اوست که در کلّ رسل ظاهر بوده ... و اوست که در این دور بدیع اوّل که حال الف سیزدهم است به نقطه بیان معروف و به بدیع اوّل در یوم او و بنوح در یوم او و بابراهیم در یوم او و بموسی در یوم او و بعیسی در یوم او و بمحمد رسول الله در یوم او و به نقطه بیان در یوم او و بمن یظهره الله در یوم او و بمن یظهر من بعد من یظهره الله در یوم او معروف بوده و این است سرّ قول رسول الله از قبل: «اما النبیون فانا» زیرا که ظاهر در کلّ شمس واحد بوده و هست."

در رساله «اثبات نبوت خاصه» که در اصفهان به خواهش منوچهر خان معتمدالدوله نازل شده حضرت باب ۵ اصل مهم از اصول الهیات را که مورد تأیید امر ابهی نیز هست بیان می‌فرمایند:

الف- امتناع عرفان ذات حق؛

ب- صفات حقّ عین ذات اوست و تفریق میان صفات هم کفر آشکار است؛

پ- چون توصیف غیب منیع لایدرک به حقیقت میسر نیست لذا همه توصیفات خلق از حضرت خالق راجع است به مقام ابداع و نخستین صادر از حقّ در عالم ابداع، مشیت الهی است که مظهر صفات و اسماء حضرت احدیت است و معرفت این مشیت اولیه معرفت حقّ است؛

ت- و او است ظاهر در مقام رسالت. به مقام مشیت در مقام واسط نزول فیض الهی به خلق است. پس از مقام مشیت مقام اراده است که همان مقام ولایت است؛ و بالاخره

ث- فیض الهی استمرار دارد و در طی زمان تجدید می‌شود.<sup>۱۰</sup>

مقام مشیت، یعنی واسطه میان خالق و مخلوق، به مرتبه مظاهر الهی هم اطلاق می‌شود، چنان که در موضعی حضرت اعلیٰ فرموده‌اند که مشیت اولیه در هر ظهور بهاءالله بوده و هست و هم آن حضرت فرموده‌اند<sup>۱۱</sup> که مقام مشیت مقام نقطه بیان است (بیان فارسی) که باز وحدت ظهورات الهی را از آن استنباط می‌توان کرد. در آثار هر دو ظهور آمده که خدا مشیت را خلق کرد و مشیت عالم هستی و کائنات را به وجود آورد. این مطلب در مورد مظاهر الهی هم مصداق دارد که خدا توسط آنان به جوامع انسانی شکل داده و می‌دهد و منشأ و مبدأ تمدن جدید شده و می‌شود.<sup>۱۲</sup>

از جمله اعظم خدمات حضرت اعلیٰ به جهان اندیشه دینی بیان معانی روحانی رستاخیز و جنت و جهنم بود که در همه ادیان گذشته به معنی صوری تلقی شده بود. در باب سابع از واحد ثانی می‌فرمایند: "ملخص این باب آن که مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمی‌شود که احدی از شیعه یوم

قیامت را فهمیده باشد، بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد و آنچه عندالله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است این است که از وقت ظهور شجره حقیقت [یعنی مظهر الهی جدید] در هر زمان بهر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است، مثلاً... از حین ظهور شجره بیان الی مایغرب قیامت رسولالله (ص) هست که در قرآن وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادیالاولی سنه هزار و دویست و شصت و سه سنه هزار و دویست و هفتاد بعثت می شود اول یوم قیامت قرآن بود و الی غروب شجره حقیقت قیامت قرآن است... و قیامت بیان در ظهور منیظهرالله است زیرا که امروز بیان در مقام نطفه است و در اول ظهور منیظهرالله آخر کمال بیان است ظاهر می شود که ثمرات اشجاری که غرس کرده بچیند... در این بیان ضمناً رابطه میان ظهورین که یکی در مقام نطفه یا بذر است و دیگری در مقام ثمره معلوم و مفهوم می شود.

به دنبال باب هفتم از واحد دوم حضرت ربّ اعلیٰ معانی روحانی اصطلاحات مربوط به قیامت را تشریح و توضیح می فرمایند بدین ترتیب: الف- بیان حقیقت موت؛ ب- بیان حقیقت قبر؛ پ- بیان سؤال ملائکه در قبر؛ ت- بیان بعثت اموات؛ ث- بیان صراط؛ ج- حقیقت میزان؛ د- بیان حساب؛ ه- بیان جنّت؛ و- بیان نار؛ و نظائر آن که در همه موارد با آنچه حضرت بهاءالله در کتاب ایقان آورده اند تطابق دارد.

مؤلفان مقاله مبسوط «بابیسم» (آئین باب) در فرهنگ دائرةالمعارفی قرن نوزدهم فرانسه که به سال ۱۸۶۷ تألیف شده در مورد الهیات آن آئین نکات ذیل را یادآور می شوند:

الف- آئین حضرت باب احترام عمیق به همه ائمه و پیامبران دارد و قائل است به وحدت ذاتی آنان در عین تفاوت مأموریتشان به اقتضای زمان و مکان؛



ب- آئین بابی قائل است به اصل ترقی دائمی بشریت و لزوم تجدید دین و در نتیجه امر بابی را آخرین ادیان معرفی نمی‌کند، چنان‌که بعد از من یظهره‌الله مظاهر دیگر خواهند آمد؛

پ- آن آئین متذکر به آن است که دیانت بعدی مکمل رسالت حضرت باب خواهد بود.

## ۲- مقایسه اخلاقیات دو ظهور

مؤلفان مقاله آئین باب در دائرةالمعارف قرن نوزدهم ده مشخصه را برای این آئین قائل شده‌اند که می‌توان با مقایسه آنها به تعلیمات اخلاقی امر بهائی موارد اتفاق نظر را به آسانی استنباط کرد:

- امر بابی آئینی است که به خشونت تکیه نمی‌کند و خواستار صلح و رأفت و شفقت و ادب است. نه حکم اعدام دارد و نه حکم ضرب و زجر، حتی حمل اسلحه جنگی را منع می‌کند.
- این آئین نهایت رأفت را نسبت به اطفال نشان می‌دهد.
- موافق زهد افراطی (ascétisme) نیست و امکان استفاده از مواهب و نعمت‌های مشروع زندگی را می‌دهد.
- برخلاف تفسیر و روایتی از اسلام، با کسب ثروت و بهره‌مندی از تجملات مخالفت ندارد.
- برای زنان که تا آن زمان فاقد موقعیت اجتماعی شایسته بودند مقامی در جامعه قائل می‌شود. به زنان اجازه مکالمه با مردان را می‌دهد و مقدمات رفع حجاب را بوجود می‌آورد.
- مخالف ازدواج منقطع یا تمتع است و حتی دوزنی را نمی‌پسندد و زناشوئی را امر می‌کند و به رعایت محبت خانوادگی مقید است.

- گدائی و تکدی را که در بسیاری از شرایع پذیرفته بود ممنوع می‌دارد.
  - دینی است مترقی و متجدد، چنان‌که به تجلیل صنعت می‌پردازد.
  - حکم نجاست را از اقلیت‌ها برمی‌دارد و معاشرت بین‌الادیان را تسهیل می‌کند.
  - به صدور احکام در مورد نحوه حکومت ذی‌علاقه نیست.
- برای آن‌که نمونه‌ای از تعلیمات مربوط به سازش و رأفت که زمینه‌ساز آئین بهائی است به دست آید، عباراتی چند از حضرت اعلیٰ در این جا نقل می‌کنیم:
- در بیان فارسی، باب ۱۹ از واحد پنجم، آمده: "در بیان هیچ عبادتی نزد خداوند محبوب‌تر نبوده از نفع نفسی به نفسی، اگرچه با ادخال سروری در قلب او باشد.
  - در باب ۱۹ از واحد ششم آمده که کلّ مأمور شده‌اند بر اجابت یکدیگر. حتی اگر طفلی گریه کند واجب است اجابت او به آنچه می‌شود.
  - در باب ۵ از واحد چهارم بیان قتل نفس ممنوع شده.
  - در باب ۱۶ از واحد نهم نهی اکید از ضرب حکم شده است.
  - در باب ۶ از واحد دهم اذیت کردن مردم نهی شده.
  - در باب ۳ از واحد یازدهم آمده که هر کس نفسی را استهزاء کند مشمول حکم دیه، یعنی مجازات نقدی، است.
  - در باب ۱۵ از واحد دهم حکم شده که بر حیوان بما فوق طاقتش تحمیل نشود.
  - هم در کتاب بیان است دستور ادای حقّ هر نفسی و رحم بر ایتام و مساکین و ابن سبیل و دستور آن‌که هرگز شخص از حدّ سکینه و ادب خارج نشود.

ارج‌گذاری پاکیزگی و زیبایی در آثار حضرت اعلیٰ مشهود است. در کتاب «چهار شأن» (باب ۱۹ از واحد چهارم) فرموده‌اند که مالک نگردید چیزی را که نفس شما از آن کراهت داشته باشد و از رؤیت آن محزون گردید. حضرت اعلیٰ به صراحت فرموده‌اند که هیچ شیئی در بیان احبّ نزد خداوند نیست از طهارت و لطافت و نظافت.

حضرت اعلیٰ به خلاف اسلام اجازه پوشیدن لباس حریر و استعمال ظروف طلا و نقره را مرحمت کرده و کاربرد عطر را توصیه فرموده‌اند.

حضرت اعلیٰ به نظم و ترتیب اهمّیت مخصوص می‌دادند. در باب ۱۷ از واحد دهم بیان عربی می‌فرمایند که باید در روی تمام ارض خانه‌ها و بازارها و اماکن منظم باشد. در «چهار شأن»، باب ۱۱ از واحد پانزده آمده که باید تمام امور خود را به حدّ امکان منظم کنید، به طوری که انفس خودتان آن نظم و ترتیب را دوست بدارد. هم از دستورات آن حضرت است رساندن اخبار عالم با نظم و ترتیب. در باب ۱۶ از واحد چهارم بیان فارسی چنین آمده:

"لایق است بر سلطانی که در ملک او حرم الله هست، بل بر هر صاحب ملکی لایق است، که در حدود بلاد خود در کلّ قطع آن از اول تا آخر آن عمال گذاشته که اخبار و خطوط آن ارض را از طرفی بطرفی رسانده، چنانچه در ارض فرنگ این نظم با کمال علو منظم است و اخبار چندین ماه را بلیالی و ایام معدوده مطلع می‌گردند، ولی این امر را عام فرمایند که کلّ بتوانند این نوع کسب خبر کنند."<sup>۱۳</sup>

### ۳- احکام مشترک

با یک بررسی سریع حدود چهل حکم از احکام آئین بابی را که در امر مبارک عیناً یا با اندک تصرّفی پذیرفته آمده احصاء می‌توان کرد. با توجه به فشردگی وقت در این جا فقط به ذکر فهرست این احکام اکتفاء می‌شود و البته علاقه‌مندان به تفصیل می‌توانند به عین کتاب بیان فارسی یا عربی و «گنجینه حدود و احکام» مراجعه فرمایند.

یک دسته از احکام در ارتباط با تنزیه نفس و طهارت است، نظیر: الف- منع استعمال تریاک؛ ب- منع مصرف مسکرات؛ پ- دستور استعمال عطریات؛ ت- برداشتن حکم کُر در مورد آب؛ ث- حکم بر طهارت ماء نطفه؛ ج- وجوب تأسیس حمام در هر محل.

شدت تأکید در طهارت و نظافت و حتی لطافت به اندازه‌ای است که نقل عباراتی چند از کتاب اقدس و بیان به مورد خواهد بود:

کتاب اقدس: "تمسکوا بحبل اللطافة علی شأن لا یری من ثیابکم آثار الاوساخ ... و الذی یری فی کسآئه و سخی انه لا یصعد دعآئه الی الله و یجتنب عنه ملاً عالون." و نیز: "تمسکوا باللطافة فی کلّ الاحوال لئلا تقع العیون علی ما تکرهه انفسکم و اهل الفردوس"

کتاب بیان: "ملخص این باب (باب ۶ از واحد هشتم) آن که در بیان اذن داده شده به تلطیف و نظافت باعلیٰ فاعلین در امکان ..."

و تطهیر البسه و تلطیف آن هرچه اقرب تر شود اقرب به تلطیف بوده و هست ... و در باب ۱۰ از واحد نهم بیان آمده که تطهیر در بیان اقرب قربات و افضل طاعات بوده و هست. مثلاً سمع خود را طاهر کن از این که ذکر دون الله شنوی و عین خود را که نبینی و فؤاد خود را که شاهد نشوی و لسان خود را که ناطق نگردی ... توجه را به این نکته جلب می‌کند که نظافت و طهارت کافی نیست، بلکه اعظم از آن لطافت است که در فرهنگ‌های لغت به معنای نیکوئی، نغزی، سبکی و خفت، باز و روشن بودن و صفا، و البته حدّ اعلاّی پاکیزگی و طراوت آمده است.

دسته دوم از احکام به حیات اجتماعی مربوط می‌شود، نظیر ۱- حکم ضیافت نوزده روزه؛ ۲- حکم برگزاری جشن نوروز به عنوان یوم‌الله و اصولاً رعایت تقویم بیانی؛ ۳- حکم حقوق‌الله؛ ۴- عدم جواز حمل اسباب و آلات حرب، جز در موارد لازمه مخصوصه؛ ۵- دستور آن که هر کس مشغول به کار و کسبی باشد و با آن خود را از فقر و فاقه رهائی دهد؛ ۶- منع برده داری، یعنی نفس انسانی را نخرد و نفروشد؛ ۷- دستور مؤکد تعلیم و تربیت اطفال، اعم از پسر و دختر، در منتهای محبت و شفقت؛ ۸- منع اذیت‌کردن و ضرب؛ ۹- نهی قتل و قطع اعضای

انسان؛ ۱۰- نهی تنبیهات بدنی؛ ۱۱- نهی شیون کردن در موقع فوت نفوس؛ ۱۲- وجوب پاسخ دادن به نامه اشخاص؛ ۱۳- اهل بیان باید در صنایع مفیده کوشش کنند؛ ۱۴- امر جلوس بر کرسی؛ ۱۵- فرض تأهل بر کلّ مردم؛ ۱۶- تخفیف حجاب و اجازه مکالمه مرد و زن (به قدر کفایت و در حدّ فائده)؛ ۱۷- وجوب تحریر کتاب وصیّت، یعنی وصیّت نامه؛ ۱۸- تعیین حدّ میزان مهر که از ۹۵ مثقل طلا یا نقره در شهر و روستا تجاوز نکند؛ ۱۹- نهی از شیون کردن و جامه دریدن در مرگ عزیزان.

دسته‌ای از احکام به عبادات مربوط می‌شود، چون: ۱- صوم در ماه آخر سال (شهرالعیاء)؛ ۲- تأیید استفاده از الحان خوش در وقت تلاوت آیات الهی و تأکید بر آن که در موسیقی از فجور و اعمال لغو اعتراض شود؛ ۳- تکرار ۹۵ بار تکبیر الله ابهی (ر.ک. بیان ۵/۱۷) در هر روز (در روز اول الله اعظم، در روز ثانی ... الخ)؛ ۴- نهی از صعود بر منابر؛ ۵- نهی نماز جماعت، مگر در مورد نماز میّت؛ ۶- عدم جواز توبه و استغفار الا عندالله.

بعضی احکام متفرقه که مشترک بین ظهورین است:

۱- حکم تجدید اثاث منزل هر ۱۹ سال؛

۲- اجازه کاربُرد ظروف نقره و طلا؛

۳- اذن پوشیدن لباس حریر؛

۴- دفن اموات در احجار (بیان، ۵/۱۲)؛

۵- حکم عدم تحمیل مالایطاق بر حیوان؛

۶- دستور حفظ آثارالله (بما انتم علیه مقتدرون) در حدّ توانائی.

اگر احکام اخلاقی را اضافه کنیم دامنه اشتراک وسعت می‌گیرد، احکامی چون ۱- هیچ ذی‌روحی را محزون نباید کرد؛ ۲- لزوم رعایت سکینه و ادب در همه حال - انسان نباید از حدّ حیا و وقر بیرون رود. البته احکامی چند هم از حدودات بیان هست که در امر مبارک ملغی گردیده، چون حکم محو کتب قبل و یا حکمی نظیر مجازات نقدی کسی که سبب حزن نفسی شود (من یحزن نفساً فله

ان یأتی تسعه عشر مثقالاً من الذهب) و یا دیه نفسی که به استهزاء دیگری پردازد، یا حکم حرام بودن اقتران نفسی با غیر سنخ خود (یعنی ازدواج با غیر طبقه و صنف خود) و بعضی احکام که در مورد تقدیم هدایا به قائم امر پروردگار یا اول کسی که بشارت ظهور من یمظهره الله را بدهد، و احکامی از این قبیل.

محققان بهائی نوشته‌اند که شدت و غلظت بعضی احکام بیان خود گویای آن است که نظر حضرت اعلیٰ بر اجرای آنها نبوده، بلکه چون ظهور قریب من یمظهره الله (فی سنة التسع کلّ خیر تدرکون) در دیدگاه حضرتش بوده نفس دشواری این احکام حکایت از موقت بودن آنها می‌کند. از جمله آن احکام غلیظ و شدید است:

حکم محو کلّ کُتُب قوم، مگر آنچه در اثبات امر بدیع انشاء شده یا خواهد شد (باب ۶ از واحد ۶ - بیان فارسی)؛ یا اخذ اموال نفوسی که به آئین بیان مؤمن نگشته‌اند (باب ۵ از واحد ۵)؛ یا تعیین ۵ منطقه که صرفاً اهل بیان باید در آن زیست نمایند (باب ۴ از واحد ۶)؛ یا حکم مذکور در باب ۱۶ از واحد ۷ که بر هر ملیک مبعوث در دین بیان فرض است که کلّ اهل عالم را در ظلّ بیان و امر من یمظهره الله وارد نماید؛ یا حکم مذکور در باب ۳ از واحد ۹ که هر سلطان مبعوث در ظلّ شرع بیان باید بیتی از آئینه بسازد؛ یا حکم مذکور در باب ۵ از واحد ۹ که هر یک از افراد اهل بیان باید من یمظهره الله را ۱۹ روز خدمت نمایند؛ و از این قبیل.

#### ۴- مشارکت در بنیادگذاری مدنیّتی جدید

چنان که حضرت ولی عزیز امرالله در توقیع «قرن بدیع» مرقوم فرموده‌اند کتاب مستطاب اقدس تنها گنجینه حدود و احکام این ظهور اعظم نیست، بلکه در عین حال منشور نظم جهان‌آرای الهی و مدنیّت جهانی آن حضرت است. هم حضرت اعلیٰ و هم جمال ابهیّ طرحی کلّی در باره تمدن آینده جهان ارائه فرموده‌اند که اگر وقت اقتضاء می‌کرد به تفصیل به شرح مشخصات آن می‌پرداختیم، امّا چون توجه ما بیشتر به جهات مشترک و موارد اتفاق نظر بین دو آئین است رعایت اختصار را موجه می‌دانیم.

از خصائص یک تمدن جدید یکی زبان است و دیگری تقویم. در مورد زبان هم فارسی و هم عربی مورد استفاده ظهورین بوده، ولی حضرت بهاءالله به انتخاب یا اختیار به یک زبان بین‌المللی دستور فرموده‌اند. در مورد تقویم، حضرت اعلیٰ به تفاوت از جهان اسلام تقویم شمسی را پذیرفتند و در نظام ماه و روز تغییری بی سابقه ایجاد کردند که همان سال ۱۹ ماههٔ مرکب از ۱۹ روز در هر ماه و حدود ۴ یا ۵ روز ایام آزاد مخصوص جشن و سرور است (ایام هاء). اول بار است که در تاریخ جهان ماه ۲۸-۳۰ یا ۳۱ روزه به ۱۹ روز تقلیل می‌یابد و به تبع آن به اقوی احتمال دگرگونی اساسی در نظام فعالیت‌های اجتماعی-اقتصادی روی خواهد داد، و به نظر نمی‌رسد که هفته که تا حدودی تکیه‌گاه ماه قمری یا شمسی بوده است بتواند اهمیت دیرینهٔ خود را در آینده حفظ کند.

تقویم بدیع که با نوروز آغاز می‌شود این خصوصیت تقویم باستانی ایران (اوستائی) را یادآور می‌شود که ماه‌ها و روزها به صفات و اسماء الهی تسمیه شده‌اند،<sup>۱۴</sup> و برخی از اسماء و صفات در هر دو تقویم مشترک است (موضوعی که هنوز محل تحقیق واقع نگردیده است).<sup>۱۵</sup>

گرامی داشت هنر جلوهٔ دیگری از علاقهٔ مشترک دو آئین مذکور در امور تمدنی است. می‌دانیم که حضرت اعلیٰ توجه خاصی به خوش‌نویسی داشتند و بر آن بودند که کلمات الله را باید با حسن خطوط نوشت. حضرتش از ارزش موسیقی هم غافل نبودند و این توجهات زمینه‌ای مساعد برای هنردوستی و هنرپروری در دیانت بهائی گردید. اصولاً توجه به زیبایی یکی از مشخصه‌های عمدهٔ هر دو آئین است. زیبایی در صنوع، زیبایی در کلام، زیبایی در پوشش و آرایش، مورد توجه هر دو ظهور بوده است و یکی از معانی تلطیف که در هر دو ظهور به کار رفته همین است. حضرت اعلیٰ به اهل بیان فرموده‌اند که آنچه صنایع از زیر دست شما خارج می‌شود باید بدرجهٔ کمال باشد.<sup>۱۶</sup> حضرت بهاءالله هم به اهل بهاء تأکید فرموده‌اند که "اهل بهاء باید اجرا حدی را انکار نمایند و ارباب هنر را محترم دارند."

مشرق‌الاذکار بی‌گمان یکی از مظاهر شکوهمند تمدن روحانی بهائی خواهد بود. در این مورد مطلبی چندان مهم در آثار حضرت اعلیٰ نیست، جز آن که در باب ۲ از واحد پنجم بیان فرموده‌اند که "لایق است بر مقتدرین در بیان که ۱۸ مسجد جدا جدیداً با اسم حروف حی من‌یظهره‌الله بنا کنند ... و در آنها تسبیح و تقدیس و توحید و تعظیم الهی را بجا آورند و در آنها هر قدر که توانند ارتفاع دهند مصباح را که در آن اسراف نبوده و نیست..." در این اشاره فقط دو خصوصیت معبد یا مسجد که یکی ارتفاع و دیگری نورانیت است، و هر دو در مشارق‌الاذکار بهائی مرعی است، مذکور آمده.

در بیان عربی سلاطینی را که در بیان مبعوث می‌شوند مأمور به ساختن بیتهای از برای خود فرموده‌اند که آیاتی بر کتیبه‌های آن نویسند، نظری که در بنای مقام اعلیٰ، هرچند آن آیات هنوز نوشته و الصاق نشده، منظور گردیده است.

آن چه مهم است تأکیدی است که ظهورین در باره عبادات و دعا و مناجات می‌کنند. در «چهارشان»، باب ۱۴ از واحد پانزدهم، به نقل کتاب «آئین باب»، چنین آمده: "ملخص این باب آن که خداوند عالم جلّ ذکره دوست داشته که عباد او در جمیع شئون به ذکر او متذکر گشته و در کلیه مراتب وجودات خود لم‌بزل و لایزال بیاد او مرتفع گردند..."

از دیگر جلوه‌های تمدنی مقام علم و فن در هر دو ظهور است. قبلاً اشاره کردیم که حضرت اعلیٰ به صنایع مفیده، چون صنعت چاپ، اشاره فرموده‌اند. هم آن حضرت اهل بیان را از توسل به جادو و جنبل و اوراد بیهوده برحذر داشته و به اخذ و اقتباس علم غربی تشویق فرموده‌اند و توجه به علم و عقل‌گرایی دو خصیصه بارز هر دو ظهور مبارک است. در کتاب «چهارشان» (باب ۸، واحد ۵) می‌فرمایند بعد از علم دین نزد خداوند علمی به شرافت علم پزشکی نیست. در همان «چهارشان» (باب ۱۱، واحد دهم) اهل بیان را تشویق می‌فرمایند که در صنایع مانند اروپائیان بکوشند و از صنایع خود دیگران را منتفع نمایند. و در باب ۱۷ از واحد دهم همان کتاب فرموده‌اند که در این عالم هر خیری باید با اسباب خودش ایجاد شود، مانند آن که اروپائیان (انجیلیون) با فراهم نمودن



وسایل و اسباب مظفر و غالب شده‌اند شما نیز باید از آنها پیروی کنید و در امور خود با اسباب ظفر یابید، زیرا که حق و باطل هر دو به اسباب در این عالم متحرکند، و منتظر امور غیبیه موهومه نباشید («آئین باب»، صص ۶۸-۶۹، عین بیان مبارک به عربی در صفحهٔ اخیر). بیان حضرت اعلیٰ را می‌توان مقایسه کرد با آنچه در الواح نازله بعد از کتاب اقدس به قلم جمال قدم آمده است: "طراز پنجم در حفظ و صیانت مقامات عبادالله است. باید در امور اغماض نکنند، بحق و صدق تکلم کنند. اهل بهاء باید اجر احدی را انکار ننمایند و ارباب هنر [به اقوی احتمال به معنی صنعت] را محترم دارند و بمثابه حزب قبل [شیعه] لسان را بیدگوئی نیالیند. امروز آفتاب صنعت از افق آسمان غرب نمودار، و نهر هنر از بحر آن جهت جاری. باید بانصاف تکلم نمود و قدر نعمت را دانست. لعمرالله کلمه انصاف بمثابه آفتاب روشن و منیر است. از حق می‌طلبیم کل را بانوارش منور فرماید."

به اعتقاد نگارندهٔ این سطور بزرگترین خصلت تمدنی مشترک ظهورین اعتقاد و احترام به مقام و مرتبهٔ انسان است که حکم منع بردگی، رفع حجاب از زنان، دستور تعلیم و تربیت پسران و دختران هر دو، منع تنبیهات بدنی، بزرگداشت خرد انسان، منع ظلم و آزار به خلق، نهی از شرب الکل و مخدرات، حکم رعایت ادب در گفتار و متانت و وقار در رفتار با مردم، حتی مراعات خاص نسبت به مرده و جسد مرده، جلوه‌های گوناگون همان اعتقاد و احترام است.

## 5. فلسفهٔ مشترک ظهورین

اگر بخواهیم فلسفهٔ مشترک ظهورین را در چند اصل خلاصه کنیم، باید به ۵ مطلب ذیل توجه نماییم:

- ۱- احترام به حیثیت و شرف انسانی و مقام و حقوق بشر؛
- ۲- صلح و سازش طلبی و تأکید در رأفت و شفقت؛
- ۳- طرفداری از عقلانیت و تجدد به معنی صحیح کلمه؛
- ۴- مبارزه با خرافات دینی و نیز ردّ تعصبات دینی؛<sup>۱۷</sup>

۵- اهمیّت دادن به زیبائی و لطافت و هنر.

این پنج مطلب همه در توضیحات قبلی مذکور آمد.

سخن را با نقل عباراتی چند از جمال ابهی و حضرت ربّ اعلیٰ که در تعظیم و تجلیل یکدیگر آمده است پایان می‌دهیم.

حضرت بهاءالله در مورد حضرت اعلیٰ می‌فرمایند:

▪ ملاحظه فرما که قدرش اعظم از کلّ انبیاء و امرش اعلیٰ و ارفع از عرفان و ادراک کلّ اولیاست.

▪ هیچ ادراکی سبقت نیابد بر کیفیّت ظهور او و هیچ عرفانی احاطه ننماید بر کمیّت امر او.

▪ قل انه [اشاره به حضرت اعلیٰ] سلطان الرُّسل و کتابه لأمُّ الكتاب ان انتم من العارفين.

مراتب تکریم ظهور من یظهرهالله در آثار حضرت اعلیٰ بیش از آن است که بتوان در گفتاری، حتی به صورت ملخّص ارائه نمود. در بیان فارسی، باب سادس از واحد سادس، می‌فرمایند: "قسم بذات مقدّسی که شریک از برای او نبوده و نیست که در یوم ظهور من یظهرهالله یک آیه از آیات او را تلاوت نمودن اعظم‌تر است از کلّ بیان و آنچه در بیان مرتفع شده."

در آغاز باب تاسع عشر از واحد ثانی بیان می‌فرمایند: "ما فی البیان تحفة من الله الی من یظهرهالله."

و در ابتدای باب ثالث از واحد ثالث بیان آمده که: "انّ البیان و من فیهِ طائف فی حول قول من یظهرهالله."

و در اوّل باب سابع از واحد ثالث همان کتاب فرموده‌اند: "ما قد نزل الله من ذکر لقائه او لقاء الربّ انما المراد به من یظهرهالله لانّ الله لا یرى بذاته."

و چقدر احکام بیان که ذکرش در این گفتار نیامد معطوف است به گرامی داشت من یظهره الله، چنان که دستور آن که هر فرد اعمال خیر خود را در دفتری بنویسد برای ادامه در زمان ظهور موعود (باب ۹ از وحد ۸)، یا دستور اطاعت همه احکام من یظهره الله (۸/۱۶)، و دستور قیام برای ادای احترام به مجرد شنیدن نام موعود بیان (۶/۱۵) و دستور تقدیم مقادیری طلا از جانب حکام بیان و نگهداری آن در خزانه‌ای که حین ظهور من یظهره الله به آن حضرت رسانند (۱۰/۱۶)، و دستور ذکر مکرر من یظهره الله و حروف حیّ او در هر شب جمعه و یوم آن (۸/۱۹)، و بالاخره دستور آن که هر نفسی نوزده روز در سال به خدمت نقطه در هنگام رجعت او اختصاص دهد (باب ۵ - واحد ۵)، که وحدت ظهورین را نیز افاده می‌کند.

حضرت ولی امرالله در فصلی که به حضرت عبدالبهاء در تویع «دور بهائی» اختصاص داده‌اند به صراحت تمام می‌فرمایند "آن چه بیشتر مقرون به حقیقت و با اصول تعالیم حضرت بهاءالله و حضرت باب موافق است آن است که ... مبشر و شارع این آئین نازنین را حقیقت واحده دانیم، چنان که ... از قلم اعلیٰ نازل: «قل تالله انّ هذا النقطة الاولى قد ظهر فی قمیصه الاخری.» و نیز در لوحی به افتخار یکی از حروفات حیّ خطاباً بنفسه می‌فرماید: «انّ هذا لهو الذی ظهر فی السّین» (دور بهائی، ۶۶-۶۷)

چون حضرت اعلیٰ به مکشوف داشتن تدریجی رسالت خود کلمه اظهار سرّ را به کار برده‌اند، با توجه به بحثی که جناب دکتر رأفتی در همین دوره مجمع عرفان در باره مراتب چهارگانه سرّ کردند، شاید بتوان گفت که عامه مردم در حضرت اعلیٰ واسطه ارتباط با امام زمان را می‌دیدند (مرحله یا مرتبه سرّ)، ولی خواص به استقلال ظهور مبارکش قائل شدند (مرحله سرّ سرّ).<sup>۱۸</sup> اخصّ خواص کسانی بودند که آئین حضرت باب را مقدمه و زمینه ساز ظهور ابهی دانستند (سرّ مستسر). اما با غور در آثار این دو ظهور در نهایت به مرحله چهارمی می‌رسیم که آن اعتقاد به وحدت ظهورین است، چنان که در تویع منیع «دور بهائی» نیز تصریح شده است، و این مرحله را می‌توان مرتبه سرّ مقنع بالسرّ نامید. همان طور که مولای اهل بهاء در «دور بهائی»، که حکم وصیت نامه آن حضرت را داشته، فرموده‌اند

آثار الهی دالّ بر آن است که هیچ کس راز قُرب زمانی دو ظهور را نتواند یافت، تنها می‌توان به تصاویر و تعبیری که در آثار الهی هست رجوع و ارجاع کرد، چون طلوع شمس واحد یک بار از برج حمل و بار دیگر از برج اسد (نسخه انگلیسی، ص ۱۲۷).

## یادداشت‌ها

1. از جمله اهمّ کُتب در بیان مقام، زندگانی و آثار مبارکه حضرت باب است. کُتب زیر به زبان فارسی:

- محمدعلی فیضی: حضرت نقطهٔ اولی، طبع آلمان، ۱۹۸۷؛
- ابوالقاسم افنان: عهد اعلی، زندگانی حضرت باب؛
- دکتر نصرت‌الله محمدحسینی: حضرت باب، کانادا، ۱۹۹۵؛
- دکتر ریاض قدیمی: سلطان رُسل، حضرت ربّ اعلی، کانادا؛
- دکتر محمد افنان: مقالات متعدد در مجلات بهائی؛
- محمدفاضل قاننی: تاریخ بدیع بیانی (سال؟)؛
- اسدالله فاضل مازندرانی: ظهورالحقّ - جلد سوّم (تازه چاپ شده)؛
- علی محمد فره‌وشی: آئین باب، اصفهان، ۱۳۲۳؛
- نیکلا: سید علی‌محمد باب - ترجمه فارسی توسط علی‌محمد فره‌وشی (سال؟).

در زبان انگلیسی این کُتب درخور یادآوری است:

1. Abbas Amanat: *Resurrection and Renewal, The Making of the Bábí Movement in Iran*, 1989

2. H. M. Balyusi: *The Báb*, 1975

3. Nader Saiedi: *The Gate of Heart, Understanding the Writings of the Báb*

هم آقای دکتر نصرت‌الله محمدحسینی و هم آقای دکتر نادر سعیدی در سال ۲۰۰۷ سخنرانی‌های سودمندی در تامباخ المان ایراد کرده‌اند که نگارنده این سطور به برخی از یادداشت‌های آن رجوع می‌دهد و خود را در نگارش این مقاله مدیون هر دو می‌داند.

2. رساله «دلایل سبعة» در جبل ماکو نازل شده، حدود چهار سال پس از ظهور مبارک، به تصریح در خود رساله.
3. ر.ک. محمدحسینی، ص ۷۹۰.
4. همان کتاب، ص ۸۰۰.
5. ر.ک. محمدحسینی، ص ۸۲۱.
6. به اقوی احتمال باسمى از اسمایم اشاره به ازل است، چه در چند عبارت بعد به صراحت می‌فرمایند: "باین هم کفایت ننموده تا آن که اسمی از اسمایم که به حرفی او را خلق فرمودم و بفتح حیات بخشیدم به محاربه با جمال برخاست تالله الحق بانکار و استکباری به جمال مختار معارضه نمود که شبهی از برای آن متصور نه...".
7. ر.ک. جناب ابوالقاسم افنان، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، جلد ۶، صفحه ۲۹.
8. به گفته دکتر محمدحسینی، همان کتاب، صفحه ۸۹۴، باب هفتم از واحد چهارم «بیان عربی» هم گویای همین مطلب است.
9. ر.ک. مقاله مذکور جناب ابوالقاسم افنان در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، ج ۶ - لوح مبارک سورة‌الذکر است.
10. آقای دکتر محمدحسینی در نطق مومنت خود در تامباخ، ۲۰۰۷، نکات ذیل را در مورد پیوند دو آئین یادآور شدند: الف- آئین بابی یک آئین عظیم الهی است که در عین استقلال، مرحله ابتدائی آئین جدید بهائی است. ظهور اول مقدمه ظهور ثانوی است. ب- آئین مقدس بهائی واحد جامعی است که امر حضرت اعلی را هم دربر می‌گیرد. پ- الهیات و فلسفه اولای بابی-بهائی تقریباً مشابه است، منتهی در آئین بابی این مباحث به صورت مجمل‌تر آمده است. ت- هدف رسالت حضرت باب روحانی‌کردن جهان مادی و انتقال نفوس از ذر اجسام به ذر افئده بود، به طوری که خلق آماده درک ظهور حضرت بهاءالله که معطوف به اتحاد من علی الارض است شوند. ث- احکام اخلاقی حضرت باب و نظام بابی مدل کم‌رنگی از آئین بهائی است.
11. ر.ک. کتاب «حضرت باب»، صص ۸۱۲-۸۱۳.

12. همان کتاب، ص ۹۶۱.
13. حضرت اعلیٰ در «صحیفه اصول و فروع» فرموده‌اند: "خلق فرموده مشیت را لا من شیئی به علیت خود مشیت بلا کیف و بیان و بعد از آن خلق فرموده کلّ اشیاء را بعلیت او (امر و خلق، جلد ۱، صفحه ۹۹).
14. معلوم نیست که اشاره حضرت اعلیٰ فقط به پُست است یا شامل مخابرات جدید چون تلگراف، که در بدو اظهار امر مبارک اختراع شده بود، نیز می شود. حضرت اعلیٰ به اهمّیت صنعت چاپ هم در آثار خود اشاره فرموده‌اند (ر.ک. بیان فارسی، ۸/۷).
15. تقویم اوستائی ماهها و اعیاد مربوط را به خدا و فرشتگان زردشتی و ایزدان و امشاسپندان منسوب داشته است.
16. مثلاً شهریور، نام یکی از ماهها و روزهای تقویم اوستائی، نام یکی از ایزدان و در جهان مینوی نماینده پادشاهی ایزدی و فرو اقتدار خداوند است و می شود آن را با شهرالملک یا شهرالسلطان در تقویم بیانی مقایسه کرد. ماه و روز مهر را می توان با شهرالنور و یومالنور برابر نهاد ...
17. فرّه وشی، «آئین باب»، ص ۸۵.
18. حضرت اعلیٰ، به گفته یکی از محققان معاصر، دین را به اصل و اساس آن که همان عرفان الهی است رجعت دادند.
19. آقای دکتر محمد افنان این نکته را به حقّ یادآور شده‌اند که حضرت باب از همان آغاز با قیومالاسماء حقیقت رسالت خود را که ظهوری جدید و مستقلّ است به طور ضمنی اعلام فرمودند، از جمله در این عبارات: "ان هذا لهو الحقّ صراط الله فی السموات و الارض فمن شاء اتخذه الی الله بالحقّ سبیلاً؛ و یا "انا بحقّ قد نزلنا الكتاب علی کلّ امه ربّک بهم و لقد نزلنا هذا الكتاب بلسان الذکر [لقب حضرت باب] ...؛ و یا "ان الله قد جعلک علی الحقّ بالحقّ مُنذراً و علی المؤمنین هادیا و علی سرّ الكتاب مهدياً".

# وجود شناسی در مفاوضات

## حضرت عبدالبهاء

ناصر نیلی

### مقدمه

مفهوم هستی و وجود و معنای موجود بعنوان آمیزه‌ای از هستی و چیستی از دیرباز مورد توجه اندیشمندان و در کانون اندیشه متفکرین در حوزه‌های مختلف تفکر، علی‌الخصوص فلسفه و عرفان و کلام بوده است تا آنجا که برخی از فلاسفه موضوع فلسفه را وجود و برخی دیگر موجود دانسته‌اند و عرفا انسان را بسوی وجود حقیقی که منزّه از ماهیت و مقدّس از هر صفت و نعت است، خوانده‌اند و او را یار بی نام و نشان نام نهادند و اهل کلام مبدأ اصلی استدلال را وحی آسمانی و کلام الله و آنچه که از واجب الوجود صادر گردیده، قرار دادند. هرچند وجودشناسی، به مفهومی که در سطور آینده خواهد آمد، بیشتر در حوزه‌های فلسفه و عرفان و کلام، مطرح و مورد نظر بوده است، اما در حوزه علم نیز عالم در جستجوی اسرار وجود بوده و در عرصه هنر هم هنرمند در پی زیبایی‌های هستی که سرمنشأ آنها جمال قدم و زیبایی مطلق و وجود حقیقی است، می‌باشد.

بنابراین می‌توان گفت که وجودشناسی پایه و اساس اندیشه انسانی و محرک تمامی تلاشهای فکری در همه حوزه‌های تفکر و اندیشه است و هرچند که معارف بشری را به سه بخش خداشناسی و انسان‌شناسی و وجودشناسی تقسیم نموده‌اند، اما باید گفت که در هر سه بخش یاد شده، ما با وجودی خاص سر و کار داریم. در خداشناسی با واجب الوجود و در انسان‌شناسی با لازم الوجود و در وجودشناسی با وجود کلی هم به مفهوم وجود حقیقی و هم به معنای ممکن الوجود روبرو هستیم و بنابراین در اینجا باز هم وجود در کانون توجه و مطالعه است.

در تقسیم‌بندی دیگری در حوزه تأملات فلسفی، موضوع فلسفه را به دو بخش هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی تقسیم نموده‌اند. اما باید گفت که این تقسیم‌بندی بخاطر اهمیتی است که معرفت‌شناسی و نقش آن در سنجش حقیقت وجود دارا می‌باشد و الا از آنجا که منشأ شناسائی، یعنی روح و ذهن انسان، جزئی از هستی بوده و نوعی از وجود است، بنابراین شناخت‌شناسی هم به هستی‌شناسی معطوف و مربوط می‌گردد و جزئی از آنست.

وجود شناسی به مفهومی که ذکر شد، سابقه‌ای بس دیرینه دارد اما قدیمی‌ترین نظریاتی که بصورت مدون و در قالب نظریه‌های روشن و مشخص و مرتب درباره وجود و احکام مربوط به آن ارائه گردیده‌اند، از جانب فلاسفه یونان در سده‌های قبل از میلاد بوده‌اند. ایشان که میراث‌داران تمدنهای کهن قبل از خویش بودند، توانستند با بهره‌گیری از این میراث بشری و با داد و ستد فکری با تمدنهای همزمان خود بر غنای این دست‌آوردها به میزان بسیار زیادی بیفزایند و در این سیر تفکر و اندیشه درباره هستی، تحوّل شگرف و عمیق را ایجاد نمایند و برای آیندگان در طی قرون و اعصار آتیه ثروت معنوی عظیم و ماندگاری را به یادگار بگذارند.

بدرستی می‌توان گفت که نحله‌های مختلف عقیدتی در زمینه وجودشناسی در طول تاریخ همه ریشه در حکمت حکمای یونان باستان دارند و به تنوع و گوناگونی آراء مختلف آنان در این زمینه وابسته و وامدارند. نظریات گوناگون حکمای یونان در این باره و در ارتباط با مسائلی همچون منشأ وجود چه آنجا که هریک از عناصر اربعه آب و آتش و باد و خاک را مبدأ وجود دانسته‌اند و چه آنجا که حتی عدد و نوا را موجب پیدایش عالم هستی تلقی نموده‌اند و همچنین چه آنجا که موجد وجود را یکتا و ازلی و ابدی و مستغنی از هر تعریف و توصیفی پنداشته‌اند و دیدگاههای ایشان درباره مصادیق وجود چه آنجا که همچون سوفسطائیه عالم وجود را اوهام پنداشته‌اند و یا همچون افلاطون تنها عالم مثل را مصداق وجود دانسته‌اند و یا آنجا که چون ارسطو برای عالم ناسوت هم وجودی را قائل گشته‌اند، اندیشمندان جهان را طی قرون متوالی و تا عصر حاضر تحت تأثیر خویش قرار داده است. همچنین نظریات این فلاسفه درباره



اصالت وجود و یا اصالت ماهیت و آراء آنان درباره احکام وجود همچون حدوث و قدم، علت و معلول، قوه و فعل، ثبات و حرکت، وحدت و کثرت، صورت و ماده در طول تاریخ و تا دوران معاصر و حتی زمان کنونی متفکرین عالم را عمیقاً تحت سلطه خود در آورده است.

در هر حال آراء گوناگون حکما درباره وجود در طول تاریخ منجر به صدور احکامی در این باره از جانب آنان گردیده که می‌توان آنها را تحت عنوان احکام وجود نام برد. با ذکر این مطلب که مسائل فلسفه اولی را که از آنان نام برده شد، باید وابسته و منضم به این احکام دانست. احکامی که صدق و کذب آنها در طی قرون متمادی مورد بحث و اختلاف اندیشمندان بوده است

ذکر سوابق آراء و اندیشه‌ها درباره وجود و بیان سیر تاریخی این تفکرات مربوط به فلاسفه یونان باستان تا نوافلاطونیان، رواقیون، فلاسفه حوزه اسکندریه، حکما و متکلمین مسیحی، فلاسفه ایرانی بعد از ظهور اسلام که سهم بسیار عمده‌ای در مطالعات وجودشناسی داشته‌اند، تا فلاسفه غرب بعد از قرون وسطی و تا زمان حاضر، مستلزم نوشتن رسائل متعدد است و ذکر این تاریخ مفصل، در این مقاله مختصر نمی‌گنجد و اینجا تنها می‌توان به مناسبت ذکر بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء به بعضی از این نظریات اشاراتی کوتاه و مختصر داشت.

وجودشناسی را نمی‌توان مبحثی انتزاعی و جدا از زندگی و حیات اجتماعی انسانی دانست. همچنانکه یاد شد، این مبحث پایه تفکرات در هر یک از حوزه‌های اندیشه است و بی‌تردید نمی‌توان تأثیرات عمیق این حوزه‌های تفکر همچون عرفان و فلسفه و کلام و علم و هنر را در حیات اجتماعی بشر در طول تاریخ و علی‌الخصوص در قرون اخیر و دوران معاصر و زمان حاضر نادیده انگاشت. تأثیراتی که ناشی از نگاه هر یک از این مکاتب به وجود و مفهوم هستی است. بعنوان مثال در قرن بیستم طرفداران نظریه اگزستانسیالیسم همچون ژان پل سارتر که تأثیرات بزرگ نظریات او در حیات جامعه غرب قابل تردید نیست، معتقد بودند که هرچند در همه اشیاء ماهیت آنها دارای اصالت است، اما

در مورد انسان این وجود و هستی او است که اصالت دارد و ماهیت او را شکل می‌دهد و این وجود انسان است که به او تقرّر ظهوری می‌بخشد.

بنابراین ملاحظه می‌گردد که مطالعه دربارهٔ مکتب اگزیستانسیالیسم مستلزم مطالعه دیدگاه این مکتب دربارهٔ وجود و ماهیت و مناسبات آنهاست. بعنوان مثال دیگر، همه می‌دانیم که فلسفه هگل چه تأثیرات عمیقی در حیات اجتماعی جوامع انسانی قرون نوزدهم و بیستم میلادی برجای گذاشت و نیز همه می‌دانیم که ویژگی این فلسفه، منبعث از توجه خاصی بود که این فیلسوف بزرگ به وجود و معنای آن و علی‌الخصوص صیوروت و حرکت در عرصه هستی داشت. بنابراین وجودشناسی هرچند که مبحثی انتزاعی و «مجرد فلسفی» بنظر آید، ولی تأثیرات عمیق نتایج مطالعات دربارهٔ وجود در حیات اجتماعی بشر غیر قابل انکار است و نمی‌توان این تأثیرات مثبت و منفی را نادیده انگاشت و انکار نمود.

در آثار مبارکه در موارد متعددی با کلمات وجود و هستی و موجود و توصیفاتی دربارهٔ آنان روبرو می‌شویم. از جمله در مناجاتی از جمال ابهی در این باره چنین می‌خوانیم "جودت وجود را هستی بخشید و موجود نمود" و یا آنکه در هفت وادی این بیان را زیارت می‌نمائیم "عشق هستی قبول نکند و زندگی نخواهد" و در کنار آن در کلمات مبارکهٔ مکتونه فارسی این بیان مبارک را می‌خوانیم که می‌فرمایند "خوش ساحتی است ساحت هستی اگر اندر آیی" و در بیانی دیگر از آن حضرت دربارهٔ دنیا و شأن آن چنین ملاحظه می‌نمائیم "دنیای نمایی است بی‌حقیقت و نیستی است بصورت هستی آراسته" و همچنین در مناجاتی از آن حضرت، در ارتباط با یکی از احکام وجود یعنی قدم و حدوث، چنین می‌خوانیم "فضل قدیمت را می‌طلبیم و جود جدیدت را می‌جوئیم".

با تفکر در این بیانات مبارکه سؤالاتی چند به ذهن انسان خطور می‌نماید: برآستی جود حق چگونه وجودی را هستی بخشید و موجود نمود و چرا جود سبب وجود شد؟ و اگر وجودی بود، معنای هستی بخشیدن آن چیست؟ آن کدام هستی است که عشق آن را قبول نمی‌نماید و این کدام هستی است که باید به ساحتش اندر آئیم و آن دیگر چگونه وجودی است که در واقع نیستی است بصورت هستی

آراسته و براستی منظور از جود جدید در رابطه با وجودی که بنا به فرموده حضرت عبدالبهاء صفاتش عین ذات اوست و هر دو قدیمند، چیست؟

پاسخ به همه این سؤالات، مستلزم تفکر در معنای هستی و مفهوم وجود و احکام مربوط به آن و تعمق در آثار بهائی به منظور درک مفهوم حقیقی وجود و هستی می باشد و بی تردید تبیینات حضرت عبدالبهاء در این باره، اصلی ترین راهی است که می تواند ما را در جهت پی بردن به معنای راستین هستی از دیدگاه آئین بهائی رهنمون گردد و در این مسیر تبیینات آن حضرت در کتاب مستطاب مفاوضات به منزله شاهراهی است که می تواند ما را به این مقصد بلند برساند.

در اینجا ذکر این مطلب مهم است که برای درک مفهوم وجود حتماً نباید از اهل تخصص در عرفان و فلسفه و کلام بود ولی بی گمان مطالعات وجودشناسی در همه آن عرصه ها و حتی پی بردن به نقاط ضعف نظامهای شکست خورده ما بعدالطبیعه، ما را قادر می سازد که بیانات مبارکه را در باره وجود و هستی که همراه با اصطلاحات عرفانی و فلسفی و کلامی بوده و بر این بسترهای فرهنگی جاری شده، بهتر دریابیم و بیشتر درک نمائیم.

نگارنده این مقاله نه در صدد و نه دارای آن توان است که بخواهد و یا بتواند نظامی معرفتی را تحت عنوان وجودشناسی در مفاوضات حضرت عبدالبهاء معرفی نماید. بلکه ارائه این رساله کوششی محدود است جهت یادآوری بعضی از بیانات آن حضرت در باره وجود و مباحث مربوط به آن که در کتاب مذکور مندرج گردیده و اشاره ای گذرا به آراء بعضی از حکما در این باره. با اعتراف به این مطلب که این تلاش فکری هرگز در خور مقام عظیم این سفر کریم و مطالب ژرف و عمیق مندرج در آن نیست و در حقیقت نگاهی است عاجزانه به گستره لایتناهی این بحراعظم. به امید آنکه در این باره مجاهدات مجددانه ای از جانب اهل عرفان و فلسفه و صاحبان تخصص در عالم بهائی صورت پذیرد و بدینوسیله انوار معرفت در باره وجود و هستی که در اندیشه دینی بهائی مقامی بس رفیع دارد، عالم انسانی را نورانی گرداند.

بیانات حضرت عبدالبهاء در کتاب مستطاب مفاوضات درباره وجود و احکام مربوط به آن، در بعضی از مباحث، تحت عناوینی بیان گردیده که کلمه وجود در آنها درج شده و یا این عناوین اختصاصاً معطوف و مربوط به مفهوم هستی و وجود می‌باشند، مانند مباحث غنای حقیقی وجود و طائفه سوفسطائیه برآند که موجودات عبارت از اوهام است و وحدت وجود و عالم وجود بدایتی ندارد و در بیان آنکه در وجود شرّ نیست و کمالات وجود نامتناهی است و اقسام قدیم و حادث.

در مباحث دیگری از کتاب مستطاب مفاوضات که در عناوین آنها کلمه وجود نیز درج نگردیده، حضرت عبدالبهاء مطالب بسیار مهمی را در باره مفهوم هستی و مقتضیات آن بیان فرموده‌اند: از جمله مباحث بقای روح، تناسخ، ترقی انسان در عالم دیگر، اقسام روح و سایر عناوینی که به منظور اختصار بیان، از آنان نامی برده نمی‌شود. بنابراین می‌توان عنوان نمود که در بسیاری از مباحث کتاب مفاوضات یا مستقیماً و بصورت مستقلّ و یا بصورت غیر مستقیم، وجود و هستی مورد توجه و بررسی حضرت عبدالبهاء قرار گرفته و در کانون بحث بوده است. البته باید گفت که تحقیق و تدقیق درباره همه این موارد و رابطه آنها با یکدیگر در حدّ این رساله مختصر و صفحات محدود آن نیست و در اینجا به بعضی از اهمّ این بیانات مبارکه اشاره می‌شود و ارتباط آنان با مفهوم وجود و احکام مربوط به آن به اختصار بیان می‌گردد.

یکی از مباحث اصلی که درباره وجود در حوزه‌های اندیشه علی‌الخصوص فلسفه و کلام مطرح بوده است، مسأله اثبات وجود است. در نگاه اول شاید بداهت وجود و حضور صریح و روشن آن در ساحت معرفت، ما را به این فکر وادارد که گوئی مستغنی از اثبات آن هستیم. اما وقتی که نظری به تاریخ اندیشه بیفکنیم، ملاحظه می‌نمائیم درباره مفهوم وجود و هستی و مصادیق آنها، شبهات فراوانی در میان نحله‌های مختلف فکر و اندیشه وجود داشته است. همچنان که در مقدمه این مقاله اشاره شد: سوفسطائیان بر آن بودند که موجودات عبارت از اوهام است، افلاطونیان معتقد بودند که مصداق وجود حقیقی تنها عالم مثل و دنیای حقایق ثابت و ازلی و ابدی است و عالم ناسوت و جهان مادی تنها روگرفتی از

آن می‌باشد. اما ارسطو برای این جهان و وجود آن، حقیقتی را قائل بود. ماتریالیست‌ها عالم غیر مادی را غیر موجود می‌دانستند و ایده‌آلیست‌ها عالم مادی را فاقد اصالت می‌پنداشتند. طرفداران نظریه اصالت حس، هر آنچه را که توسط حواس پنجگانه قابل ادراک نیست، معدوم شمرده و فاقد اصالت و وجود حقیقی می‌دانند و گروهی از شناخت‌شناسان، موجود بودن را مدرک بودن می‌پندارند. در حوزه عرفان، طرفداران نظریه وحدت وجود، آنچه را که اهل بهاء به عنوان عالم امر قائلند، و واسطه ایجاد می‌پندارند، نفی می‌نمایند. بنابراین ملاحظه می‌گردد که در باره این بدیهی‌ترین مفاهیم، یعنی وجود و هستی، وقتی که پای مصادیق خارجی و عینی آن به میان می‌آید، شبهات فراوان رخ می‌نماید. در اینجا بی‌مناسبت نیست این گفته اتین ژیلیسون، فیلسوف معاصر در نظر آید که از جانب او چنین نقل شده: «سرّ این که تاریخ فلسفه، موزه‌ای از نظام‌های شکست خورده فکری را تشکیل داده است که یکی پس از دیگری درخسیده‌اند و سپس افول کرده‌اند، در این معنا نهفته است که هیچ یک از آنها نتوانسته‌اند تحقیق فلسفی خود را درست بر چیزی متمرکز کنند که موضوع اصلی مابعد الطبیعه را تشکیل می‌دهد یعنی وجود بالفعل...». بنابراین، این بحث همیشه مطرح بوده است که چه چیزی را می‌توانیم موجود و صاحب هستی بدانیم و چه چیزی را مفقود بشماریم. حضرت عبدالبهاء در بیانی آثار هر موجودی را دلیل بر موجودیت و وجود آن می‌دانند. در این باره در مبحث بقای روح چنین می‌فرمایند: «...اما دلیل عقلی بر بقای روح اینست که بر شیء معدوم، آثاری مترتب نشود. یعنی ممکن نیست از معدوم صرف، آثاری ظاهر گردد زیرا (آثار، فرع وجود است) و فرع، مشروط به وجود اصل». <sup>1</sup> همان گونه که از بیان مبارک، مستفاد می‌گردد، معدوم صرف نمی‌تواند آثاری در بر داشته باشد. پس هرگاه اثری را در می‌یابیم، این اثر نشان از موجودی دارد و حکایت از وجودی می‌کند.

دکارت که با ظهور او عصر خرد آغاز گردید، بواسطه آثار وجودی خویش، یعنی اندیشیدن، توانست موجودیت خود را اثبات نماید و پی به وجود خویشتن برد. آنجا که گفت: «من فکر می‌کنم، پس هستم». دانشمندان علوم مختلف، چه در

زمینه زمین شناسی و چه در عرصه اخترشناسی، وجود پدیده‌ها و موجودات و اجرامی را اثبات می‌نمایند که میلیونها سال قبل وجود داشته‌اند ولی اکنون دیگر نیستند و این تنها از راه دریافت آثار آنان و سیگنالها و علائمی که دانشمندان از این موجودات دریافت داشته‌اند، میسر است. به عنوان مثال، ستارگانی که میلیونها سال پیش از میان رفته‌اند ولی نور آنان اکنون به ما می‌رسد.

درباره این که آثار هر موجودی، ناشی از وجود آنست یا منبث از ماهیت آن موجود، بحث‌های طولانی در طی تاریخ مابین حکما و فلاسفه در جریان بوده است و این بحث‌ها منجر به آن گردیده که بعضی از ایشان قائل به اصالت وجود گردند و آثار را نیز ناشی از وجود بدانند و برخی دیگر معتقد به اصالت ماهیت باشند و ماهیت را منشاء اثر بدانند.

اگر بخواهیم بیان حضرت عبدالبهاء که می‌فرماید آثار فرع وجود است را دارای معنائی دقیق و بار فلسفی بدانیم، ناچار باید بپذیریم که آثار ناشی از وجود است. اما لازمه آن این نیست که، بشرحی که در آینده خواهد آمد، درباره ممکنات قائل به اصالت وجود باشیم. زیرا که بفرموده حضرت عبدالبهاء در این عرصه، وجود، خود نیز فرع ماهیت است. از طرف دیگر دریافت آثار وجود بوسیله فاهمه انسان تحقق می‌یابد و میسر می‌گردد. در اینجا این بحث پیش می‌آید که آیا اعتبار وجود به اعتبار ذهن انسان و قبول آن وابسته است؟ یعنی موجود بودن و وجود داشتن عبارت از مدرک بودن است؟ البته نه چنین است. بحث در این باره بسیار است و این مطلب در مبحث معرفت‌شناسی باید مورد مطالعه قرار گیرد که بحث درباره آن در این مقاله مختصر، میسر نمی‌باشد. فقط می‌توان اشاره نمود که حتی جرج بارکلی ایده‌آلیست معروف هم معتقد بود که اگر درختی در میان جنگل انبوهی با صدای سهمگین سقوط کند و کسی در آنجا نباشد که این سقوط را ببیند و یا صدای آن را بشنود دلیل بر آن نیست که آن حادثه رخ نداده است، بلکه در آنجا خدا آن حادثه را دیده و شنیده.

بعد از بحث درباره اثبات وجود، تعریف وجود یکی از مباحث مهمی است که در وجود شناسی مطرح می‌باشد. فلاسفه و حکما بر آنند که برای وجود نمی‌توان

تعریفی را بیان نمود زیرا که اولاً وجود از بدیهیات است و بدیهیات احتیاج به تعریف ندارند. بلکه سایر امور بوسیله امور بدیهی تعریف و اثبات می‌گردند. ثانیاً وجود به مفهوم خالص و فی نفسه از آنجا که جدای از ماهیت و بدون آن در نظر گرفته می‌شود، قابل تعریف نیست. چراکه تعریف، در مورد ماهیت و چیستی اشیاء مصداق دارد نه هستی آنها. از طرفی دیگر، وجود عام‌ترین مفهومی است که در ذهن انسان حضور دارد و چون عام‌تر از آن مفهومی نیست، قابل تعریف نیست. زیرا معرّف باید مفهومی عام‌تر از مفهوم مورد نظر برای تعریف داشته باشد و در نتیجه معرّف وجود، خود وجود است. مثلاً وقتی که در تعریف انسان می‌گوئیم انسان حیوان ناطق است انسان را با جنس قریب خود و مفهومی عام‌تر از خود تعریف می‌کنیم ولی برای وجود جنس قریبی را نمی‌توان در نظر گرفت.

تعریف وجود با صفات متلازمه آن مانند اصالت و بساطت نیز وافی به مقصود نیست. زیرا هیچکدام از این مفاهیم، روشن‌تر و معروف‌تر از مفهوم وجود نیستند و برطبق قواعد منطق، معرّف، باید شناخته‌شده‌تر و واضح‌تر از چیزی باشد که می‌خواهیم آن را تعریف کنیم. بنابراین وجود فی نفسه و بالفعل قابل تعریف نیست و نگارنده این رساله در آثار مبارکه از جمله مفاوضات، تعریفی را در باره آن دریافت ننموده است و تنها آنچه که ذکر گردیده، توصیف وجود و اقتضائات آن است.

از جمله توضیحاتی که در باره مفهوم وجود در بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء آمده، در ردّ آراء سوفسطائیه است. سوفسطائیه گروهی از فلاسفه یونان باستان بودند که بفرموده حضرت عبدالبهاء معتقد بودند «موجودات عبارت از اوهمات است. هر موجود وهم محض است. ابدأ وجود ندارد». در پاسخ به آراء این گروه، حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: «این رأی باطل است زیرا وجود موجودات نسبت به وجود حق، اوهام است اما در رتبه امکان، موجودات را وجود محقق است و ثابت. قابل انکار نیست»<sup>2</sup> این بیان مبارک علاوه بر آنکه مبتنی بر اثبات وجود در رتبه امکان برای همه موجودات است، دربردارنده توضیحی است درباره مفهوم وجود. آنجا که در ادامه بیان می‌فرمایند: «...مثلاً وجود جمادی نسبت به وجود انسانی عدم است. زیرا انسان وقتی که بظاهر معدوم گردد، جسدش

جماد شود ولی جماد در عالم جمادی وجود دارد»<sup>3</sup>. این بیان مبارک مبین مراتب وجود است ضمن اینکه همه موجودات در رتبه خود، وجود دارند و در مفهوم وجود، وحدت دارند، ولی در عین حال با یکدیگر فرق دارند تا آنجا که یکی نسبت به دیگری معدوم شمرده می‌شود.

حکما تفاوت موجودات را ناشی از دو امر می‌دانند: اول، درجه وجود و دوم، ماهیت آنان. اما ایشان، بخصوص طرفداران نظریه اصالت وجود، معتقدند که موجودات با یکدیگر مابینتی ندارند بلکه وجود بعضی ضعیف‌تر و وجود بعضی دیگر قوی‌تر است. به عقیده ایشان وجود در بین کائنات، مشترک معنوی است. حتی بعضی از آنان این اشتراک را ما بین واجب الوجود و ممکن الوجود نیز برقرار می‌سازند.

بنظر نگارنده این مقاله، چنین می‌رسد که بر مبنای بیانات مبارکه می‌توان بر این نظریه قائل بود که در رتبه امکان، موجودات در وجود، اشتراک معنوی دارند و به اعتبار وجود، مابین یکدیگر نیستند ولی با توجه به تعریفی که حضرت عبدالبهاء درباره وجود عام مصدری و وجود حقیقی بیان فرموده‌اند، نمی‌توان این اشتراک را بین این دو وجود برقرار نمود هرچند که وجود عام مصدری هم نتیجه افاضه وجود از جانب وجود حقیقی است و در واقع تجلی او است.

همچنانکه ذکر شد، حضرت عبدالبهاء در بیانات مبارکه خود، دو وجود را توصیف فرموده‌اند از جمله در مبحث وحدت وجود در کتاب مستطاب مفاوضات در این باره چنین می‌فرمایند: «و صوفیها دو قسمند: یک قسم عوامند که آنها محض تقلید، معتقد وحدت وجودند و ملتفت مقصد مشاهیر علمای خویش نیستند زیرا عوام صوفیه را گمان چنان که مراد از وجود، وجود عام مصدریست که مفهوم ذهنی و عقلی انسانست یعنی انسان ادراک می‌نماید و حال آنکه این وجود عام، عرضی است از اعراض که حلول بر حقائق کائنات می‌نماید و ماهیات کائنات، جوهر است و این وجود، عرضی که قائم به کائنات است مانند خاصیت اشیاء که قائم به اشیاست، عرضی از اعراض است و البته جوهر، اعظم از عرض»<sup>4</sup>. در این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء وجودی را توصیف می‌فرمایند که اولاً



مصدر آن ذهن انسان است و بنابراین مفهوم ذهنی و عقلی آدمی است، ثانیاً چنین وجودی وابسته و قائم بر ماهیت و جهت ابراز وجود محتاج به آنست.

در اینجا بیان این توضیح مختصر لازم می‌آید که حکما عموماً و خصوصاً حکماء مشاء و از جمله ابوعلی سینا، وجود ممکن را زوج ترکیبی تعریف نموده‌اند یعنی وجودی که مرکب از ماهیت و وجود و یا چیستی و هستی است و تقریباً همه آنان، بجز معدودی از اهل کلام، معتقد به دوگانگی و تفاوت مابین وجود و ماهیت بوده‌اند و در ضمن اعتقاد داشته‌اند که یکی از این دو، اصل و دیگری لاجرم فرع است. ایشان همچنین معتقد بودند که این دو در عالم واقع جدائی ناپذیرند و تنها در ظرف ذهن قابل تفکیک هستند و هر دو غیر قابل تعریف می‌باشند و همچنانکه در سطور گذشته دربارهٔ غیر قابل تعریف بودن وجود سخن به میان آمد، چیستی یا بطور کلی ماهیت نیز غیر قابل تعریف و تعریف آن مستلزم دور است و در تعریف آن، تنها می‌توان گفت که چیستی، چیستی است.

علاوه بر آن حکما معتقدند که این دو مقتضیات و احکام خود را به یکدیگر تسری می‌بخشند. از طرفی ماهیت، قسیم وجود است یعنی بواسطهٔ تمایز، موجب آن می‌گردد که موجودات در درجات متفاوتی ظهور و بروز کنند و از طرفی وجود نیز قسیم ماهیت است و ماهیات مختلف، نتیجهٔ درجات متفاوت وجود هستند. در میان حکمای شرق، گروهی که آنان را حکمای اشراق می‌خوانند و دنباله روی مکتب فلسفی افلاطون می‌دانند، معتقد به اصالت ماهیت هستند نظیر شیخ شهاب الدین سهروردی، و گروهی دیگر که ایشان را فلاسفهٔ مشاء لقب داده‌اند و پیروان مکتب ارسطو می‌شمارند، معتقد به اصالت وجود هستند نظیر ابوعلی سینا و فارابی و ملاصدرا.

لازم به ذکر است که فلاسفهٔ مشاء نظیر ابوعلی سینا قائل به دو وجود بودند: واجب‌الوجود که منزّه از ماهیت است و ممکن‌الوجود یعنی همان زوج ترکیبی که دارای دو جنبهٔ وجود و ماهیت می‌باشد و در ارتباط با چنین وجودی و در برابر ماهیت است که قائل به اصالت وجود بودند. ایشان در اثبات رأی خود از جمله می‌گویند ماهیت عبارت از «چیزی بودن» است و در نتیجه به بودن یعنی وجود

نیازمند است و همچنین می‌گویند اگر ماهیت قرار باشد که به وجود قوام بخشد، خود در وهله اول باید باشد. چیزی که نیست نمی‌تواند افاضه وجود بکند. اما طرفداران اصالت ماهیت در اثبات نظر خود از جمله می‌گویند پا به عرصه گذاشتن هر وجودی در عالم ممکنات نیازمند حصول صورت آنست تا صورت شکل نگیرد، وجود آن شیء خاص تحقق و عینیت نمی‌یابد. (به عنوان مثال وجود یافتن یک میز مستلزم تحقق یافتن صورت یا ماهیت و وجه تمایز آن از سایر اشیاست.)

بحث در این باره بسیار زیاد و مباحثات فلسفی در طی قرون متمادی در این خصوص بسیار فراوان است و ذکر این اشاره مختصر در ارتباط با وجود و ماهیت، تنها بخاطر یاد آوری و ایجاد سابقه ذهنی در ارتباط با بیان حضرت عبدالبهاء در مورد وجود عام مصدری است. با این سابقه ذهنی، متوجه می‌شویم که نظریه حضرت عبدالبهاء درباره اصالت ماهیت در مورد وجود عام مصدری، بسیار مهم و البته در تقابل با نظریه اصالت وجود (در ارتباط با ممکن الوجود است). بنابراین ما می‌توانیم در عرصه ممکنات به اصالت ماهیت معتقد باشیم و حاکمیت آن را در این زمینه بپذیریم.

در بیان یاد شده، توضیح حضرت عبدالبهاء درباره وجود عام در بردارنده نکته مهمی است که حکما درباره آن بسیار بحث نموده‌اند. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند این وجود عام عرضی است از اعراض که حلول بر حقائق اشیا می‌نماید. در این توضیح، نوع عارض شدن، تحلیلی است و این عارض شدن در حقائق اشیا رخ می‌دهد. در اینجا حقیقت شیء، موقفی علاوه بر مجموع وجود و ماهیت دارد و هر چند در بردارنده این دو است اما دارای مفهومی مستقل از هر دو می‌باشد و اما وجود عام عرضی است بنا به نظریه ارسطو که قائل به مقولات عشره بود، وی به یک جوهر و نه عرض معتقد بود.

همان گونه که در بیان مبارک توضیح داده شده، عرض مقوله‌ای است که قائم بر خودش نیست بلکه قائم بر چیز دیگری است یعنی جوهر و تنها جوهر قائم بر خویش است. اما بحث درباره حلول این وجود عام بر حقائق اشیا و اصولاً

قضیه حلول و عارض شدن تحلیلی، توضیحات فلسفی مفصلی را می‌طلبد که شرح آن در این رساله مختصر نمی‌گنجد. در مورد حلول، در بعضی از مباحث کتاب مفاوضات از جمله مباحث مربوط به روح و یا وحدت وجود، حضرت عبدالبهاء مطالب متعددی را بیان فرموده‌اند. آن حضرت حلول را مربوط به یک فرایند مادی و مرتبط با آن می‌دانند و در این رابطه فی‌المثل حلول روح در جسد را رد فرموده و مفهوم آن را مقارن با مفهوم دخول تلقی نموده و دخول و خروج را در شأن اجسام و ماده دانسته و روح را از آن برکنار می‌دانند. از طرفی در مبحث وحدت وجود در مفاوضات حضرت عبدالبهاء تجلی ظهوری را به تبدیل دانه به ریشه و ساقه و شاخه و برگ و میوه تشبیه فرموده و به این مطلب اشاره می‌فرمایند که در این مقام، دانه تحلیل می‌یابد. آنچه که ذکر شد تنها اشاراتی بود به معنی حلول و تحلیل. اما اینکه چگونه وجود عام حلول در حقائق اشیاء می‌نماید، خود سؤال و چالش فکری بزرگی است.

حضرت عبدالبهاء در مبحث وحدت وجود، بعد از توصیف وجود عام از وجود دیگری سخن می‌گویند و در این باره چنین می‌فرمایند: «...اما مقصد از وحدة الوجود این وجود عام ذهنی نه بلکه مقصود وجود حقیقی است که از هر تعبیری منزّه و مقدّس است و آن ما یتحقّق به الاشیاء است و آن واحد است یعنی واحد حقیقی که جمیع اشیاء به او وجود یافته، یعنی ماده و قوّت و وجود عام که مفهوم عقلی انسان است...»<sup>5</sup> در این بیان مبارک، حضرت عبدالبهاء بر وجودی تصریح می‌فرمایند که اولاً بر خلاف وجود عام مفهوم ذهنی و عقلی انسان نیست بلکه غیر قابل تعریف و تعبیر است و ثانیاً بسیط محض است و ثالثاً واحد حقیقی است که همچنانکه واحد در سلسله اعداد، منشاء اعداد بی‌شمار است، در رابطه با کائنات نیز منشاء وجود جهان نامتناهی و کون لایتناهی بوده و وجود عام نیز بوسیله او وجود یافته است. آن حضرت در ادامه بیان مذکور نشانی دقیق‌تری را از این وجود حقیقی بدست می‌دهند. ایشان در این باره می‌فرمایند: «...اما مسأله وجود حقیقی که مایتحقق به الاشیاء است، یعنی (حقیقت ذات احدیّت) که جمیع کائنات به او وجود یافته، متّفق علیه است...»<sup>6</sup>

بدین ترتیب و بنا به توصیف حضرت عبدالبهاء درباره وجود حقیقی، با وجودی سر و کار داریم که خالق هستی است و نه تنها به همه کائنات وجود و هستی بخشیده بلکه خود عین وجود و وجود عام مصدری از او صادر شده است و به قول حکما و اهل کلام، واجب الوجود است و منزّه از هر ماهیت و مقدّس از هر نعت و صفت و چنین وجودی چون وجود عام مصدری، محتاج به هیچ چیز از جمله ماهیت نیست زیرا که احتیاج صفت ممکنات است نه واجب الوجود. چنین وجودی نه تنها محتاج ماهیت نیست بلکه بواسطه طبیعت کلیه یا اولیه، منشاء و مصدر طبایع کلیه اشیاء و ماهیت آنهاست. طبیعت کلیه‌ای که حضرت عبدالبهاء در مفاوضات به آن اشاره می‌فرمایند و در لوح حکمت حضرت بهاء‌الله آن را مظهر اسم الهی می‌خوانند. بنابراین هنگامی که با چنین وجودی روبرو هستیم، می‌توانیم قائل به نظریه اصالت وجود باشیم و همچنین در رابطه با ممکن الوجود به تفاوت میان وجود و ماهیت قائل بوده، اما منشاء هر دو را وجود حقیقی بدانیم و چون منشاء هر دو واحد است، تا حدودی همراه با معدود کسانی باشیم که این دو را یکی می‌دانند. چرا که منشاء آنان وجود حقیقی است که در او صفات، عین ذات و ماهیت، عین وجود است.

در کتاب مفاوضات، حضرت عبدالبهاء در مبحثی دیگر، تحت عنوان اقسام قدیم و حادث وجود را از دیدگاه دیگری یعنی از منظر حدوث و قدم مورد توجه و بحث قرار می‌دهند و از این نگاه وجود حقیقی و وجود عام را تبیین می‌فرمایند. در این مبحث، حضرت عبدالبهاء دو نوع قدیم و دونوع حادث را به تعبیر پیشینیان اسم می‌برند و آنان را قدیم ذاتی و قدیم زمانی و حدوث ذاتی و حدوث زمانی نام می‌نهند. به فرموده آن حضرت، قدیم ذاتی وجودی است که مسبوق به علت نیست چنین وجودی همان وجود حقیقی یا واجب الوجود است که نه تنها هیچ علتی آن را به وجود نیاورده بلکه خود، علت و موجد وجود است. اما حادث ذاتی وجودی است که مسبوق به علت است یعنی موجود و ممکن الوجود. آن حضرت همچنین درباره وجودی سخن می‌گویند که قدیم زمانی بوده یعنی اول لا اول است یعنی وجودی که می‌تواند مسبوق به علت باشد اما در عین حال بدایت نداشته باشد.<sup>7</sup> آن حضرت در یکی دیگر از مباحث مفاوضات تحت

عنوان عالم وجود بدایتی ندارد، هم بدلیل کلامی و هم بدلیل فلسفی اثبات می‌فرمایند که عالم وجود در مفهوم کلی نمی‌تواند آغازی داشته باشد، از دیدگاه کلامی بنا بفرموده آن حضرت، خالق بی‌مخلوق و ربّ بی‌مربوب هرگز نمی‌تواند تصوّر شود و از دیدگاه فلسفی عدم صرف، استعداد وجود ندارد. پس نمی‌توانیم زمانی را تصوّر نمائیم که مخلوقی وجود نداشته و یا عدم صرفی در کار بوده<sup>8</sup>. بنا بر این ممکن‌الوجود هر چند که مسبوق به علّت است اما قدیم زمانی و لاوّل است لکن در قدیم بودن ذاتی هرگز شریک وجود حقیقی نیست حضرت عبدالبهاء حتّی دربارهٔ عالم امر و اوّل صادر از حقّ می‌فرمایند «لا اوّلّیت عقل اوّل، شریک حقّ در قدم نگردد».

شریک بودن در قدمت زمانی و عدم مشارکت در قدمت ذاتی را بعضی از حکما به چرخش دست و کلید در سوراخ کلید درب تشبیه نموده‌اند که در اینجا هرچند چرخش دست، فاعل و علّت، و چرخش کلید، معلول است اما هیچگونه فاصلهٔ زمانی بین این دو نیست و در واقع اگر یکی قدیم زمانی و ازلی باشد، دیگری هم چنین است. در مبحث اقسام قدیم و حادث، آنجا که حضرت عبدالبهاء، حادث ذاتی را مسبوق به علّت می‌دانند، بنا به نظریهٔ حکمای سلف، صحبت از علل اربعه یعنی علّت فاعلی، علّت مادی، علّت صوری و علّت غائی می‌نمایند. مبحث علّت و معلول یکی از مباحث مهمّ ما بعد الطبیعه و وجودشناسی است که بحث دربارهٔ آن نیاز به فرصتی جداگانه و مستقل دارد. در این باره تنها به این نظریهٔ حکما در ارتباط با مفهوم موجود و ترکیب آن از وجود و ماهیّت بسنده می‌گردد و آن اینکه حکمای مشاء، علّت فاعلی و غائی را معطوف و مربوط به وجود دانسته و علّت مادی و صوری را مربوط به ماهیّت می‌دانند چرا که ایشان تنها وجود را فاعل ایجاد و یا علّت فاعلی می‌دانند و همچنین علّت فاعلی را در بردارندهٔ علّت غائی می‌پندارند.

مطلب مهمّ دیگری که در مبحث اقسام قدیم و حادث جلب نظر می‌نماید توضیحات حضرت عبدالبهاء دربارهٔ نسبی بودن این مفاهیم در مراتب وجود است. آن حضرت در این باره می‌فرمایند: «...پس این عالم کون نسبت به صانع، حادث حقیقی است و چون جسم، مستمدّ از روح است و قائم به روح،

پس جسم نسبت به روح، حادث ذاتی است و روح مستغنی از جسم و بالنسبه به جسم قدیم ذاتی است...»<sup>9</sup> همچنین این قاعده نسبت و مراتب وجود را آن حضرت درباره مفاهیم وجود و عدم، همچنانکه در مبحث طائفه سوفسطائیه ذکر شد، ملحوظ داشته و در این باره می فرماید: «... و مسأله ثانی آنکه وجود و عدم هر دو اضافیست اگر گفته شود که فلان شیء از عدم وجود یافت، مقصد، عدم محض نیست یعنی حال قدیم نسبت به حال حاضر عدم بود چه که عدم محض وجود نیابد زیرا استعداد وجود ندارد...»<sup>10</sup> این بیان مبارک، علاوه بر آنکه در بردارنده مفهوم نسبت وجود است، حاوی مطلب مهمی درباره منشاء وجود و نحوه افاضه آنست و اینکه آنجا که گفته می شود خداوند عالم وجود را از عدم به وجود آورده است، مقصود عدم صرف نیست بلکه منظور وجودی است که در اول لا اول و نسبت به وجود حقیقی در حکم عدم بوده است. البته حضرت عبدالبهاء در ارتباط با عالم مادی در مبحث عالم وجود بدایتی ندارد، از وجودی یاد می نمایند تحت عنوان ماده واحده و یا ماده اثیری که در اول لا اول بوده است و آغازی ندارد. ذکر این ماده واحده در لوح حکمت از آثار جمال مبارک شده است و حضرت عبدالبهاء در طی الواحی آنچه را که از قلم اعلیٰ در لوح مذکور درباره ماده واحده ذکر گردیده، تبیین فرموده اند. به فرموده مبارک ماده واحده یک حقیقت معقوله است و در میان کائنات مادی به منزله مشیت اولیه می باشد و در اثر تموج و حرکت این ماده واحده است که عالم کثرت به وجود آمده و ماهیات و امتیازات و تفاوت مابین اشیاء رخ نموده است که پرداختن به این قضیه بحث مستقلی را طلب می نماید.

در ارتباط با مفهوم وجود حضرت عبدالبهاء در یکی از مباحث مفاوضات تحت عنوان در وجود شر نیست جنبه دیگری از این مفهوم را بیان می فرماید هر چند که این بیان بسیار ساده و مختصر است ولی چون در معنای آن تعمق گردد، در بر دارنده مطلب مهمی درباره مفهوم وجود است که بعضی از حکمای سلف هم بدان اشاره و توجه نموده اند و آن مساوقت مفهوم خیر به وجود است. این مساوقت یعنی سوق دادن مفهوم وجود و خیر به یکدیگر که مورد قبول بعضی از حکما بوده است، مورد تأیید هیکل مبارک قرار گرفته و آن حضرت تصریح

می‌فرمایند که وجود خیر محض است و هیچ شیئی در حد ذاتش شرّ نیست و آنچه را که ما شرّ می‌دانیم، ناشی از دو جنبه است: اولاً عدم خیر است یعنی وجود عدمی مثلاً تاریکی که آن را شرّ می‌دانیم، عدم روشنائی است که روشنائی و نور خیر است و موت که عدم حیات است و یا جهل که عدم علم است. ثانیاً تضادّ بین عناصر و کائنات و موجودات است. مثلاً نیش عقرب که جهت محافظه این حشره آفریده شده، فی نفسه خیر است اما نسبت به انسان شرّ است<sup>11</sup>. در این باره هراکلیتوس، حکیم معروف یونانی، گفته مشهوری دارد به این مضمون: او می‌گوید آب دریا نسبت به ذائقه ما تلخ و شور است اما برای ماهی بسیار گواراست.

در هر حال در پایان این مبحث، حضرت عبدالبهاء طیّ فصل الخطابی در این باره چنین می‌فرماید: «خیر، امر وجودی است، شرّ، امر عدمی». بنابراین بیان مبارک مفاهیم وجود و خیر قرین یکدیگرند و در سیر صعودی در مراتب وجود این تقارن بیشتر و بیشتر می‌شود تا آنجا که وجود حقیقی و مطلق و خیر محض دارای یک مفهوم می‌شوند. و بقول مینار (در کتاب شناسائی و هستی): «خیر و زیبایی و حقیقت، جنبه‌های سه‌گانه وجود مطلقند».

یکی از مباحث مهمّ دیگر در ارتباط با مفهوم وجود، مراتب وجود و کمالات وجود است. علاوه بر تقسیم‌بندی‌های قبلی درباره مراتب وجود یعنی وجود حقیقی و وجود عام، حضرت عبدالبهاء در بیانی دیگر و بنحوی دیگر، این مراتب را بدین صورت بیان می‌فرماید: «بدان که مراتب وجود متناهی است مرتبه عبودیت، مرتبه نبوت، و مرتبه ربوبیت. لکن کمالات الهیه و امکانیه غیر متناهی است»<sup>12</sup>.

در رتبه عبودیت با همان وجود عام مصدری یا ممکن‌الوجود روبرو هستیم و در رتبه ربوبیت با وجود حقیقی یا واجب‌الوجود، اما در رتبه نبوت با مرتبه‌ای از وجود مواجه می‌گردیم که واسطه بین وجود حقیقی و وجود عام است و آنجا که سر در عالم امکان دارد، دارای ماهیت و تعیین و تشخص و هویت است که همان رتبه تحدید است و در کتاب مستطاب ایقان به آن اشاره شده و آنجا که به وجود

حقیقی پیوند می خورد، منزّه از ماهیّت و شئونات آنست که به رتبه توحید تسمیه گردیده. لازم به یاد آوری است که طرفداران نظریه وحدت وجود، رتبه نبوت یا عالم امر را بشرحی که در کتاب مستطاب مفاوضات توضیح داده شده، قبول نداشته و اعتقادی به آن ندارند.

حضرت عبدالبهاء در مبحث براهین الهیه در اصل و مبدأ انسان درباره مرتبه دیگری از وجود سخن می گویند و آن را لازم الوجود می نامند. ایشان در این باره چنین می فرمایند: «... همچنین به ادله عقلیه ثابت شد که انسان از اصل و اساس، انسان بوده و نوعیتش از قدیم است. حال برهان الهی اقامه کنیم که وجود انسانی یعنی نوع انسان لازم الوجود است. بدون انسان، کمالات ربوبیت جلوه ننماید...». آن حضرت درباره این انسان در همان مبحث، توضیحات دقیق تری را بیان نموده، می فرمایند: <sup>13</sup> «... و این انسان که گوئیم، مقصد هر انسان نیست. مقصد انسان کامل است...» <sup>14</sup>. از آنجا که لازم الوجود بودن نوع انسان بخاطر نقش او در جلوه کمالات ربوبیت است، بنابراین این انسان کامل که مرآت تامه و مقام مظاهر الهیه است، فقط می تواند نقطه اوج و اعلی مرتبه لازم الوجود باشد چرا که او آئینه تمام نمای تجلی وجود حقیقی است و بواسطه اوست که حق بر ممکنات افاضه وجود می نماید و بدینوسیله کمالات او رخ می نماید. در هر حال لفظ لازم الوجود اشاره به مقام ویژه انسان در سلسله مراتب وجود دارد و البته انسان شناسی و مقام انسان در کتاب مفاوضات جایگاهی خاص دارد و مجال پرداختن به آن در این رساله نیست.

همچنانکه قبلاً در این مقاله آمد، برای وجود نمی توان تعریفی را ارائه نمود و آنچه که ذکر شد، توصیفات و توضیحاتی بود که حضرت عبدالبهاء در این باره بیان فرموده اند اما برای درک بیشتر مفهوم هستی جای آن دارد که در این مقاله ولو باختصار، اشاره ای به بعضی از مسائل مابعدالطبیعه که بنحوی در بردارنده توضیحاتی درباره وجود و مفهوم آن هستند، بشود و دیدگاه هیکل مبارک درباره این موارد که در واقع می توان آنها را در زمره احکام وجود محسوب نمود بیان گردد. یکی از این امور و مسائل، مسأله ثبات و تغییر در عالم وجود است.



در میان فلاسفه سلف و در حوزه فلسفه یونان باستان، گروهی قائل به ثبات در عالم وجود و اصالت آن بودند که از جمله ایشان می‌توان پارمنیدس و زنون را نام برد. آنان معتقد بودند که در هستی، ثبات امر اصیل است و حرکت و تغییر هیچگونه اصالت و واقعیتی ندارد. بطور خلاصه و ساده زنون معتقد بود که حرکت یک متحرک، چیزی جز سکونت در نقطه‌های بشمار و استمرار آن نیست. برعکس فلاسفه‌ای بودند مانند هراکلیتوس که حرکت را امری واقعی و اصیل می‌دانستند و این گفته وی مشهور است و همه آن را شنیده‌اند که "در یک رودخانه، یک شخص بیش از یکبار نمی‌تواند شنا کند." هراکلیتوس معتقد بود که در بار دوم هم آن شناگر تغییر نموده است و هم رودخانه. این نظریه تغییر و حرکت خود نیز سیری تاریخی داشت تا آنجا که در غرب این سیر به هگل رسید و در شرق به ملاصدرا. در غرب دیالکتیک هگل و حرکت و تغییر ناشی از آن بعنوان یکی از نظریه‌های غالب جلوه نمود و در شرق، نظریه حرکت جوهری ملاصدرا، مبنای بسیاری از تفکرات درباره وجود قرار گرفت. از طرفی نمی‌توان تأثیرات تفکرات زنون مبنی بر اصالت ثبات در وجود را بر فلاسفه و علمای بعد از خود نادیده گرفت. فی‌المثل افلاطون که دیدگاه‌های فلسفیش، فلاسفه بعد از خود را در طول تاریخ شدیداً تحت تأثیر قرار داد، تنها عالم مُثُل، یعنی عالم حقائق ثابت را عالم واقعی می‌پنداشت و حتی معتقد بود که تنها امور ثابت شایسته توجه و شناخت و معرفت هستند. چون شناسائی درباره امور متغیر، اعتباری ندارد زیرا که مورد شناسائی در حال تغییر است. از طرفی در علم نیز حرکت، تنها با توجه و در نظر گرفتن یک نقطه ثابت قابل توجه و محاسبه است. این اشاره بسیار مختصری بود در رابطه با سابقه امر و دیدگاه‌های موجود در این رابطه. اما حقیقت اینست که در عالم وجود یعنی در عالم امکان و در ارتباط با وجود عام ما همواره اموری را بالنسبه ثابت و امور دیگری را بالنسبه متغیر می‌بینیم. اما آنچه که مسلم است در رابطه با این وجود، امر ثابت مطلق را مشاهده نمی‌کنیم و اگر ثباتی وجود دارد اولاً ظاهری و ثانیاً موقتی است. حضرت عبدالبهاء در رابطه با حرکت و یا تغییر در وجود در بیانی چنین می‌فرماید:

بدان که شیء موجود در مقامی توقّف ننماید یعنی جمیع اشیاء متحرک است. هر شیئی از اشیاء یا رو به نمو است یا رو به دنو. جمیع اشیاء یا از عدم به وجود می‌آمد و یا از وجود به عدم می‌رود مثلاً این گل و سنبل، یک مدتی از عدم بوجود می‌آید حال از وجود به عدم می‌رود. این حرکت را حرکت جوهری گویند یعنی طبیعی، از کائنات این حرکت منفک نمی‌شود چه که از مقتضای ذاتی آنست...<sup>15</sup>

حرکت به عقیده حکما بطور کلی بر سه قسم است: حرکت طبیعی، حرکت قسری و حرکت شوقیه یا ارادی. حرکت طبیعی مانند رشد و نمو طبیعی نباتات است و حضرت عبدالبهاء در این باره می‌فرماید: «جمیع کائنات، حرکت طبیعی‌شان حرکت مجبوره است»<sup>16</sup>. بفرموده آن حضرت چنین حرکتی برای کائنات الزامی است و از آنها انفکاک نمی‌یابد. اصطلاح حرکت جوهری در ارتباط با چنین حرکتی مصطلح گردیده است و آن را در میان فلاسفه شرق منسوب به ملا صدرا دانسته‌اند. هر چند که گروهی معتقدند که حکمای قبل از او نظیر ابوعلی سینا نیز نظریه حرکت جوهری را ارائه داده‌اند. ملا صدرا معتقد بود که تغییر در صفات اشیاء مستلزم تغییر در ذات آنهاست. او حرکت جوهری را دارای سه حالت می‌دانست: یکنواخت متشابه الاجزاء، تکاملی و نزولی که البته دو حالت اخیر بیشتر مورد نظر او بوده است و حضرت عبدالبهاء نیز این دو حرکت را یا رو به دنو یا رو به سمو نامیده‌اند و البته این حرکات، از جوهر و ذات و طبیعت اشیاء و نهایتاً طبیعت کلیه، که بفرموده آن حضرت حیات و ممات و ترکیب و تحلیل اشیاء راجع به اوست، ناشی می‌گردد.

در باره حرکت قسری که مورد بحث در این مقاله نیست و مثال آن قطع کردن درخت بواسطه تبر و یا هر نوع حرکت غیر عادی و غیر طبیعی می‌باشد، حضرت عبدالبهاء در مبحث سؤال از قضا از کتاب مفاوضات، مثال آن را وزیدن تند باد و خاموش شدن ناگهانی چراغ ذکر نموده و آن را اجل معلق نامیده‌اند در حالی که اجل محتوم چراغ، سیر طبیعی تمام شدن روغن و خاموش شدن آنست.

اما در مورد حرکت شوقیه یا معطوف به اراده که مخصوص انسان است، مباحثی چند از کتاب مفاوضات به آن اختصاص داده شده و درباره این حرکت ارادی و کمالیه انسان سخن گفته شده است. حضرت عبدالبهاء در مبحث غنای حقیقی وجود مسیر حرکت کمالیه یا رو به سمو ممکنات را ترسیم فرموده و بیان می‌نماید که نهایت سعادت هریک از موجودات و سعادت حقیقی آنان، صعود به مرتبه‌ای برتر است. مثلاً سعادت حقیقی گیاه در آنست که به عالم حیوان و انسان ترقی کند و بدل ما يتحلل در جسم حیوان و انسان گردد و به همین نحو سعادت حقیقی حیوان اینست که از عالم حیوان به عالم انسان انتقال یابد و اما آن حضرت اصل علویت انسان یعنی حرکت شوقیه کمالیه او را معطوف و متوجه به کسب خصائل و فضائلی می‌دانند که زینت حقیقت انسانی است.

حضرت عبدالبهاء در مبحثی تحت عنوان مسأله که کمالات وجود غیرمتناهیست، نامتناهی بودن این حرکت کمالیه در وجود و علی‌الخصوص در مورد انسان را تبیین و اثبات می‌نماید. ایشان در این باره می‌فرمایند:

چون به دقت نظر نمائی، بظاهر ظاهر نیز کمالات وجود غیرمتناهیست زیرا کائنی از کائنات نیابی که مافوق آن را تصور نتوانی. مثلاً یاقوتی از عالم جماد، گلی از عالم نبات، بلبلی از عالم حیوان به نظر نیاید که بهتر از آن تصور نشود. چون فیض الهی غیر متناهیست، کمالات انسانی غیر متناهی است. اگر چنانچه نهایت ممکن بود، حقیقتی از حقائق اشیاء به درجه استغناء از حق می‌رسید و امکان، درجه وجود می‌یافت...<sup>17</sup>.

در این بیان مبارک، حضرت عبدالبهاء به دو مطلب مهم تصریح می‌فرماید: اول آنکه محرک حرکت در عالم وجود، فیض نامتناهی وجود حقیقی است و چون این منبع فیض و نیروی محرکه نامتناهی است، پس حرکت هم دائمی و تمام‌نشدنی و نامتناهی است. دوم آنکه همین منبع نامتناهی فیض و به حرکت در آورنده وجود، خود غایت و در ثبات مطلق است و تغییر و تبدیل در ساحت او راهی ندارد و به تعبیر ارسطو، او محرک غیرمتحرک است و در حالی که خود منزّه از هر حرکت و تغییر و تبدیل بوده و در ثبات محض است، اما در عین حال

منشاء و مصدر اصلی حرکت لانهایه ممکنات می باشد. در این باره حضرت عبدالبهاء در مبحث جبر و اختیار از کتاب مفاوضات چنین می فرماید: «سکون و حرکت انسان موقوف به تأیید حضرت یزدان است. اگر مدد نرسد نه بر خیر مقتدر و نه بر شرّ توانا...»<sup>18</sup>. بر مبنای این بیان مبارک، حرکت و سکون منوط به تأیید وجود حقیقی است یعنی وجودی که در ثبات محض است اما در عین حال مصدر هر حرکتی است و مثال آن در عالم ممکنات، چرخش چرخ، حول محوری است که آن محور ثابت است اما اگر نباشد، چرخش میسر نمی گردد و یا نقطه ثابتی است که آویزی از آن آویزان شده است و حول آن نقطه ثابت به چپ و راست حرکت می کند حال آنکه اگر آن نقطه ثابت نباشد، حرکت آویز ممکن نمی گردد.

مطلب حائز اهمیت را که در اینجا بدان باید توجه نمود اینست که مفاهیم ثبات و تغییر، همچون قدم و حدوث، در عرصه وجود عام جنبه ای نسبی دارند. همچنانکه پایداری عناصر شیمیایی در عالم جماد و عمر درختان و حیوانات در عالم نبات و حیوان متفاوت هستند و چون به عالم انسان می رسیم، برای روح انسانی قائل به بقا می گردیم. هر چند که روح انسانی در عین بقا که بنحوی جنبه ای از ثبوت دارد، در حال تغییر و حرکت است و در واقع همان بقای او در رتبه او ضامن حرکت کمالیه اوست. بنظر می رسد در سیر صعودی در مراتب وجود و بسوی وجود حقیقی، رفته رفته ناپایداری و تغییر کاهش می یابد و ثبات و بقا و پایداری، بیشتر رخ می گشاید و در سلسله مراتب وجود، موجودی ارزشمندتر و نفیس تر و مرغوب تر است که دارای ثبات و پایداری بیشتر می باشد. اما نکته مهم اینست که نهایی برای این حرکت کمالیه نمی توان تصور نمود چون در آن صورت، وجود عام به مقام وجود حقیقی می رسد و امکان، درجه و جوب می یابد و این محال است و در نتیجه حرکت و سیوروت ابدی در عرصه وجود عام همواره جریان دارد.

در سلسله ارزشهای آئین بهائی، وجودی با ارزش تر و نفیس تر و مرغوب تر است که از درجه ثبات و پایداری بیشتری برخوردار است و در منظر بهائی، بساط باقی

نقطه نظرگاه و مقصد غائی آدمی است و بفرموده جمال مبارک آنچه را که فنا اخذ نماید، لایق اعتنا نیست.

در کنار مسأله ثبات و تغییر، مسأله دیگری که جزء مسائل مابعدالطبیعه و در ارتباط با مفهوم وجود باید مورد بررسی قرار گیرد، مبحث وحدت و کثرت است. در عالم وجود (وجود عام) همواره اموری را مشاهده می‌کنیم که نشان دهنده گوناگونی و کثرت و تمایز در میان کائنات می‌باشد اما در عین حال در میان این همه امور کثیر و گوناگون نشانه‌هایی از یگانگی و وحدت و همگونی و مماثلت را مشاهده می‌کنیم. موجودات با همه گوناگونی، در مفهوم وجود در وحدت بسر می‌برند و در این باره همچنان که گفته شد، اشتراک معنوی دارند هرچند که در مراتب مختلفی از وجود باشند.

علاوه بر آن ممکنات علی‌رغم تفاوت‌های زیاد تحت اجناس و انواع و حقایق کلی و ارواح گوناگون دسته بندی شده و تحت آن عناوین در وحدت بسر می‌برند همچنان که ما موجودات را تحت عناوینی چون جماد و نبات و حیوان و انسان تقسیم بندی می‌کنیم و معتقدیم که هر یک از این موجودات بواسطه روحی که بر آنها حاکم است، دارای خواص و صفات مشترک هستند.

بعضی از نخستین فیلسوفان یونان قائل به کثرت بودند و عقیده داشتند که طبیعت اولیه از چند عنصر ترکیب شده است و بوسیله آنهاست که می‌توان امور طبیعت را بنحو علمی شناخت و برخی دیگر قائل به وحدت در مبدأ پیدایش بودند و همچنان که در مقدمه این مقاله اشاره شد فقط یکی از مظاهر طبیعت یعنی یکی از عناصر اربعه آب و باد و خاک و آتش را عنصر اصلی و مبدأ پیدایش می‌دانستند. در هر حال مسأله وحدت و کثرت از دیر باز و در طول تاریخ مورد توجه و مطالعه اهل اندیشه بوده است.

در معرفت‌شناسی این بحث همواره مطرح بوده است که اگر اشیاء پیرامون ما هیچگونه وجه مشترکی با هم نداشته باشند، ذهن انسان با تعداد بیشماری از مقولات کاملاً متفاوت روبرو می‌شود و از ادراک و شناخت باز می‌ماند. از طرفی اگر فاهمه آدمی موجودات متفاوت را کاملاً عین هم ببیند و تمایزی بین

آنها مشاهده نکند، قوه تمیز خود را از دست می‌دهد و باز هم از ادراک باز می‌ماند. بنابراین دستگاه شناسایی انسان از طرفی می‌خواهد میان کائنات یعنی موارد شناسایی خود وحدت ایجاد نماید و از طرفی تمایل دارد و می‌خواهد که آنان را کثیر ببیند. بنابراین ذهن انسان همواره با این دو مفهوم یعنی وحدت و کثرت روبروست و سر و کار دارد.

در کتاب مستطاب مفاوضات در مباحث مختلف بیاناتی از حضرت عبدالبهاء چه به تصریح و چه تلویح درباره وحدت و کثرت درج گردیده از جمله آن حضرت در بیانی که اصولاً درباره امتناع تناسخ است، چنین می‌فرمایند:

اول برهان امتناع اینست که ظاهر عنوان باطن است و ملک آئینه ملکوت و عالم جسمانی مطابق عالم روحانی پس در عالم محسوس ملاحظه نما که تجلی تکرر نیابد چه که هیچ کائنی از کائنات به دیگری من جمیع الوجوه مشابه و مماثل نه. آیت توحید در جمیع اشیاء موجود و پدید اگر خزائن وجود مملو از دانه گردد، دو دانه را من جمیع الوجوه مشابه و مطابق و مماثل بدون امتیاز نیابی لابد فرق و تمایزی در میان چون برهان توحید در جمیع اشیاء موجود و وحدانیت و فردانیت حق در حقایق جمیع کائنات مشهود، پس تکرر تجلی واحد ممتنع و محال...<sup>19</sup>.

در این بیان مبارک دریایی از معانی نهفته است و اگر گفته شود شرح آن مستلزم نوشتن رسائل متعدد است، سخنی بگزارف نیست. درابتدای بیان، آن حضرت صحبت از مشابهت و مماثلت بین عالم ملکوت و عالم ناسوت می‌فرمایند و به نحوی وحدت میان دو عالم را تشریح می‌نمایند اما در ادامه این بیان از شدت گوناگونی در عالم کثرت سخن می‌گویند به حدی که در واقع هر موجودی از موجودات عالم امکان را منحصر به فرد می‌دانند و بر این نکته تصریح می‌فرمایند که در این کارخانه صنع الهی هیچ دو محصولی عین هم ساخته نمی‌شود. در این بیان مبارک ضمن آنکه حضرت عبدالبهاء بر حکومت کثرت در عالم ناسوت صحه می‌گذارند، اما از طرفی دیگر، سخن از مشابهت و مماثلت مابین کائنات و ذات احدیت می‌نمایند و می‌فرمایند همچنان که وحدانیت و فردانیت از صفات

حق تعالی است، این صفات در مرآت کائنات تجلی نموده است و وحدانیت و فردانیت حق در جمیع کائنات، مشهود است و نکته مهم آنست که همین فردانیت هر یک از کائنات است که موجب کثرت در میان موجودات گشته و کثیر را بشمار نموده است و وقتی که بفرموده حضرت عبدالبهاء نمی‌توان دو دانه را از جمیع جهات مانند هم دانست، چنین کثرتی رخ می‌گشاید.

اما علاوه بر آن که مابین عوالم مختلف و مراتب وجود نشانه‌هایی از وحدت مشاهده می‌گردد و همچنان که حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند ملک آئینه ملکوت است و یا آنکه هر صفتی که ما نسبت به حق می‌دهیم آیتی از آن در انسان موجود می‌باشد، ما بین موجودات در عالم ممکنات نیز علی‌رغم کثرت، نشانه‌های وحدت و یگانگی وجود دارد.

همه موجودات از آنجا که بوجود آمده‌اند، مسبوق به علت هستند و از این لحاظ در وحدت بسر می‌برند و در این موجودیت مشابه و مماثل یکدیگرند. همه آنها دارای منشاء واحد در خلق شدن (یعنی وجود حقیقی) هستند. علاوه بر آن چه کائنات جسمانی و چه کائنات روحانی هر یک دارای منشاء و مبداء واحد می‌باشند و این مبادی ماده واحد و جوهری روحانی می‌باشند.

همچنان که قبلاً در این مقاله اشاره شد حضرت عبدالبهاء در بیانی در مبحث عالم وجود بدایتی ندارد تصریح می‌فرمایند که جمیع موجودات جسمانی دارای منشاء و مبداء واحدی هستند که به فرموده آن حضرت به ماده واحد تسمیه گردیده و کثرت از زمانی آغاز می‌گردد که آن ماده واحد در هر عنصری بصورتی در آمده است لهذا صور متنوعه پیدا شده است و بعد در اثر ترکیب این عناصر، مرحله‌ای دیگر از این تنوع و تکثر آغاز می‌گردد و به فرموده حضرت عبدالبهاء «از ترکیب و امتزاج این عناصر، کائنات غیرمتناهی پیدا شد». بنابراین در میان کائنات جسمانی در ابتدا وحدت است که جلوه می‌نماید اما در اثر تموج یا حرکت ماده واحد، رفته رفته کثرت رخ می‌گشاید. درباره ماده واحد یا ماده اثیری یعنی منشاء کائنات جسمانی در مواضع مختلف در کتاب مفاوضات، حضرت عبدالبهاء مطالبی را بیان فرموده‌اند و از جمله تأکید نموده‌اند که ماده

اثیریه محقق‌الوجود است و در ضمن حقیقت معقوله است و نه محسوسه و نور و حرارت و الکتریسیته از تموجات این ماده به وجود می‌آیند اما در طی لوحی از حضرت عبدالبهاء درباره تشریح مطالب مندرج در لوح حکمت و در ارتباط با ماده اثیریّه، آن حضرت توضیح می‌فرماید که این ماده در اثر اراده الهیه به حرکت در می‌آید و در واقع راز رخ گشودن کثرت از دل وحدت در همین جا مکشوف می‌گردد چرا که حرکت و تغییر است که موجب کثرت می‌گردد و باعث می‌شود که رفته رفته تمایز رخ بگشاید و ماهیت و هویت جلوه نماید تا آنکه وجود عام قائم به آن گردد. به تعبیر عرفا جمال ازلی منشاء عشق الهی گشت و عشق الهی موجب حرارت و آتش شد و این آتش نخستین بنا به فرموده حضرت بهاء‌الله، موجب حرکت گردید زیرا که به فرموده مبارک برودت سبب سکون است و حرارت سبب صعود و حرکت و حرکت و تغییر سبب کثرت گردید.<sup>20</sup>

اما از سوئی دیگر همچنان که از قبل یاد شد، علی‌رغم کثرت در عالم ممکنات که در اثر حرکت و تغییر بوجود می‌آید و اینکه این تغییر و حرکت ذاتی موجودات است و آنی از آنان منفک نمی‌گردد و در نتیجه کثرت هم پدیده دائمی است، اما ملاحظه می‌کنیم که کائنات همچنان که از قبل آمد، از جهات گوناگون در وحدت بسر می‌برند علاوه بر وجود عام که همه در آن اشتراک دارند در سلسله اجناس و انواع در مراتب مختلف و تحت ارواح گوناگون در وحدت که جهت جامعه آنها هستند، به سر می‌برند. مثلاً جمادات در تحت روح جمادی که قوه جاذبه است و نباتات در زیر حاکمیت روح نباتی که قوه نامیه است و حیوانات در تحت سیطره روح حیوانی که قوه حساسه است و انسانها در زیر سیطره روح انسانی که قوه کاشفه است، در وحدت به سر می‌برند و دارای خواص کلی مشترک هستند. علاوه بر آن این ارواح مختلفه از آنجا که در تعریف همه آنها کلمه قوه به کار رفته، در نتیجه در این مفهوم دارای وحدت هستند و در واقع می‌توان بیان نمود که در اینجا قوه، جنس مشترک و نشانه وحدت آنان و هریک از مفاهیم جاذبه و نامیه و حساسه و کاشفه فصل بین آنها می‌باشد و بوسیله همین فصل است که تمایز رخ می‌گشاید و ماهیات پدید می‌آید و چیستی جلوه می‌نماید.



یکی دیگر از نشانه‌های وحدت در میان کائنات ارتباط مابین آنهاست که حضرت عبدالبهاء در مواضع مختلف از کتاب مفاوضات به این ارتباط مستقیم و یا بالتسلسل و تأثیر و تأثر متقابل در اثر آن اشاره بلکه تصریح می‌نمایند. از جمله در بیانی در باره این ارتباط چنین می‌فرمایند: «...در این مسأله شبهه‌ای نیست زیرا عالم وجود نیز مانند شخص حی است پس از این ارتباط که در میان اجزاء کائناتست تأثیر و تأثر از لوازم آن...»<sup>21</sup>. لازم به ذکر است که لازمه ارتباط، در ک متقابل و لازمه درک متقابل وحدت در جنبه‌ها و درجات مختلف است. عبارت «روابط ضروریّه منبعث از حقائق کائنات» که در بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء مکرراً تکرار شده، خود نشانه وحدت در اثر این روابط ضروریّه است.

دیگر نشانه وحدت در میان موجودات، قانون مشترک حاکم بر آنهاست. حضرت عبدالبهاء در موارد مختلف به این قانون مشترک اشاره نموده و از جمله در بیانی در این باره چنین می‌فرمایند: «به درجه‌ای که اگر به نظر دقیق و بصر حدید ملاحظه کنی، ذرات غیرمرئیّه از کائنات تا اعظم کرات جسیمه عالم وجود مثل کره شمس و یا سائر نجوم عظیمه و اجسام نورانیّه چه از جهت ترتیب و چه از جهت ترکیب و خواه از جهت هیأت و خواه از جهت حرکت در نهایت درجه انتظام است و می‌بینی که جمیع در تحت یک قانون کلی است که ابداً از او تجاوز نمی‌کند...»<sup>22</sup>. وجود قانون مشترک در میان حقائق مختلف نشان دهنده آنست که این حقائق متنوع و متعدد در درجه‌ای از مشابهت و مماثلت و نهایتاً در مرحله‌ای از وحدت بسر می‌برند که می‌توانند در تحت یک قانون با یکدیگر در تعامل باشند.

درباره نشانه‌های وحدت در میان کائنات سخن بسیار است و بحث درباره آنان مستلزم نگارش مقاله‌های مستقل و متعدد است و لذا به این مختصر بسنده گردید. در هر حال در مراتب مختلف وجود هم آیات وحدت و هم نشانه‌های کثرت مشاهده می‌گردد اما در سیر این مدارج و به سوی مراتب بالا یا سمو وجود، شاهد ظهور بیشتر و قوی‌تر ثبات و وحدت و از میان رفتن آثار تبدیل و تغییر و کثرت هستیم تا آنجا که در این سیر صعودی و در وجود حقیقی مفاهیم وجود و ثبات و وحدت یکی می‌شوند و معنا و مفهومی یگانه می‌یابند.

بر مبنای آنچه که در این مقاله ذکر گردید، مفهوم وجود در ارتباط با وجود حقیقی هم ثبات مطلق است و هم وحدت محض هم بساطت و سادگی تام است و هم فیض نامتناهی. هم خیر محض است و هم عشق است و هم حقیقت همه حقایق و هم جمال ازلی و هم نورانیت سرمدی.

### مؤخره

آنچه که در این مقاله ذکر شد، مختصری بود درباره مفهوم وجود که در بعضی از بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء مندرج در کتاب مستطاب مفاوضات از آن سخن گفته شده به همراه اشاراتی کوتاه و عباراتی مختصر در ارتباط با آراء حکما در این خصوص و البته در حد صفحات معدود این رساله و بضاعت محدود نگارنده این مقاله.

بی تردید ناگفته‌های این مقاله در این باره بسیار است اما امید چنانست که متخصصین فن و علماء فی البهاء درباره مفهوم وجود در آثار مبارکه علی‌الخصوص کتاب مستطاب مفاوضات، به تحقیق و تدقیق عالمانه پردازند و درباره حقایق مودوعه در این سفر کریم رساله‌های متعدد بنگارند و حق مطلب را بجا آرند.

هستی در اندیشه دینی بهائی جایگاهی بس بلند دارد و وجودشناسی بر اساس اصول معتقدات اهل بهاء در این شریعت عزا پایه و اساس هر نوع شناخت و معرفتی است. لذا سلسله ارزشهای امر بهائی معطوف به مراتب وجود است و اینکه چه وجودی و تا چه حد لایق اعتنا است و به کدام هستی باید دل ببندیم و از کدام هستی‌نما دل برکنیم برآستی حیات این جهان و آن جهان ما تحت تأثیر نگاه ما به وجود و هستی و وجودشناسی ماست. با این نگاه خاتمه این مقال با بیانی از جمال ابهی درباره هستی مزین و متباهی می‌گردد آنجا که می‌فرمایند: «...خوش ساحتی است ساحت هستی اگر اندر آیی و نیکو بساطی است بساط باقی اگر از ملک فانی برتر خرامی»<sup>23</sup>.

ردیف	شماره صفحه	عنوان مبحث	ملاحظات
1	مفاوضات 170	بقای روح	
2	205	طائفه سوفسطائیه	
3	205	“ “	
4	215	وحدت وجود	
5	216	“ “	
6	217	“ “	
7	206	اقسام قدیم و حادث	نقل به مضمون
8	136-137	عالم وجود بدایتی ندارد	نقل به مضمون
9	207	اقسام قدیم و حادث	
10	207	“ “	
11	198	در بیان آنکه در وجود شر نیست	نقل به مضمون
12	174	مسأله کمالات وجود غیر متناهی است	
13	149	براهین الهیه در اصل و مبدأ انسان	
14	150	براهین الهیه در اصل و مبدأ انسان	
15	176	مسأله درخصوص ترقی	

	انسان درعالم دیگر		
16	طبیعت	2	“
17	مسأله کمالات وجود غیر متناهی است	174	“
18	جبر و اختیار	188	“
19	مسأله تناسخ	209	“
20	درباره آتش نخستین لوح خطاب به یکی از احبای پارسی نژاد	کتاب دریای دانش، ص 58	
21	مفاوضات تأثیر نجوم	مفاوضات 185	
22	طبیعت	2	“
23		کلمات مکنونه	

مرجع کتاب مفاوضات چاپ شده در مطبعه هولاند

# وجود شناسی در مفاوضات

## حضرت عبدالبهاء

ناصر نیلی

مقدمه

مفهوم هستی و وجود و معنای موجود بعنوان آمیزه‌ای از هستی و چیستی از دیرباز مورد توجه اندیشمندان و در کانون اندیشه متفکرین در حوزه‌های مختلف تفکر، علی‌الخصوص فلسفه و عرفان و کلام بوده است تا آنجا که برخی از فلاسفه موضوع فلسفه را وجود و برخی دیگر موجود دانسته‌اند و عرفا انسان را بسوی وجود حقیقی که منزّه از ماهیت و مقدّس از هر صفت و نعت است، خوانده‌اند و او را یار بی نام و نشان نام نهادند و اهل کلام مبدأ اصلی استدلال را وحی آسمانی و کلام الله و آنچه که از واجب الوجود صادر گردیده، قرار دادند. هرچند وجودشناسی، به مفهومی که در سطور آینده خواهد آمد، بیشتر در حوزه‌های فلسفه و عرفان و کلام، مطرح و مورد نظر بوده است، اما در حوزه علم نیز عالم در جستجوی اسرار وجود بوده و در عرصه هنر هم هنرمند در پی زیبایی‌های هستی که سرمنشأ آنها جمال قدم و زیبایی مطلق و وجود حقیقی است، می‌باشد.

بنابراین می‌توان گفت که وجودشناسی پایه و اساس اندیشه انسانی و محرک تمامی تلاشهای فکری در همه حوزه‌های تفکر و اندیشه است و هرچند که معارف بشری را به سه بخش خداشناسی و انسان‌شناسی و وجودشناسی تقسیم نموده‌اند، اما باید گفت که در هر سه بخش یاد شده، ما با وجودی خاص سر و کار داریم. در خداشناسی با واجب الوجود و در انسان‌شناسی با لازم الوجود و در وجودشناسی با وجود کلی هم به مفهوم وجود حقیقی و هم به معنای ممکن الوجود روبرو هستیم و بنابراین در اینجا باز هم وجود در کانون توجه و مطالعه است.

در تقسیم‌بندی دیگری در حوزه تأملات فلسفی، موضوع فلسفه را به دو بخش هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی تقسیم نموده‌اند. اما باید گفت که این تقسیم‌بندی بخاطر اهمیتی است که معرفت‌شناسی و نقش آن در سنجش حقیقت وجود دارا می‌باشد و الا از آنجا که منشأ شناسائی، یعنی روح و ذهن انسان، جزئی از هستی بوده و نوعی از وجود است، بنابراین شناخت‌شناسی هم به هستی‌شناسی معطوف و مربوط می‌گردد و جزئی از آنست.

وجود شناسی به مفهومی که ذکر شد، سابقه‌ای بس دیرینه دارد اما قدیمی‌ترین نظریاتی که بصورت مدون و در قالب نظریه‌های روشن و مشخص و مرتب درباره وجود و احکام مربوط به آن ارائه گردیده‌اند، از جانب فلاسفه یونان در سده‌های قبل از میلاد بوده‌اند. ایشان که میراث‌داران تمدنهای کهن قبل از خویش بودند، توانستند با بهره‌گیری از این میراث بشری و با داد و ستد فکری با تمدنهای همزمان خود بر غنای این دست‌آوردها به میزان بسیار زیادی بیفزایند و در این سیر تفکر و اندیشه درباره هستی، تحوّل شگرف و عمیق را ایجاد نمایند و برای آیندگان در طی قرون و اعصار آتیه ثروت معنوی عظیم و ماندگاری را به یادگار بگذارند.

بدرستی می‌توان گفت که نحله‌های مختلف عقیدتی در زمینه وجودشناسی در طول تاریخ همه ریشه در حکمت حکمای یونان باستان دارند و به تنوع و گوناگونی آراء مختلف آنان در این زمینه وابسته و وامدارند. نظریات گوناگون حکمای یونان در این باره و در ارتباط با مسائلی همچون منشأ وجود چه آنجا که هریک از عناصر اربعه آب و آتش و باد و خاک را مبدأ وجود دانسته‌اند و چه آنجا که حتی عدد و نوا را موجب پیدایش عالم هستی تلقی نموده‌اند و همچنین چه آنجا که موجد وجود را یکتا و ازلی و ابدی و مستغنی از هر تعریف و توصیفی پنداشته‌اند و دیدگاههای ایشان درباره مصادیق وجود چه آنجا که همچون سوفسطائیه عالم وجود را اوهام پنداشته‌اند و یا همچون افلاطون تنها عالم مثل را مصداق وجود دانسته‌اند و یا آنجا که چون ارسطو برای عالم ناسوت هم وجودی را قائل گشته‌اند، اندیشمندان جهان را طی قرون متوالی و تا عصر حاضر تحت تأثیر خویش قرار داده است. همچنین نظریات این فلاسفه درباره

اصالت وجود و یا اصالت ماهیت و آراء آنان درباره احکام وجود همچون حدوث و قدم، علت و معلول، قوه و فعل، ثبات و حرکت، وحدت و کثرت، صورت و ماده در طول تاریخ و تا دوران معاصر و حتی زمان کنونی متفکرین عالم را عمیقاً تحت سلطه خود در آورده است.

در هر حال آراء گوناگون حکما درباره وجود در طول تاریخ منجر به صدور احکامی در این باره از جانب آنان گردیده که می‌توان آنها را تحت عنوان احکام وجود نام برد. با ذکر این مطلب که مسائل فلسفه اولی را که از آنان نام برده شد، باید وابسته و منضم به این احکام دانست. احکامی که صدق و کذب آنها در طی قرون متمادی مورد بحث و اختلاف اندیشمندان بوده است

ذکر سوابق آراء و اندیشه‌ها درباره وجود و بیان سیر تاریخی این تفکرات مربوط به فلاسفه یونان باستان تا نوافلاطونیان، رواقیون، فلاسفه حوزه اسکندریه، حکما و متکلمین مسیحی، فلاسفه ایرانی بعد از ظهور اسلام که سهم بسیار عمده‌ای در مطالعات وجودشناسی داشته‌اند، تا فلاسفه غرب بعد از قرون وسطی و تا زمان حاضر، مستلزم نوشتن رسائل متعدد است و ذکر این تاریخ مفصل، در این مقاله مختصر نمی‌گنجد و اینجا تنها می‌توان به مناسبت ذکر بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء به بعضی از این نظریات اشاراتی کوتاه و مختصر داشت.

وجودشناسی را نمی‌توان مبحثی انتزاعی و جدا از زندگی و حیات اجتماعی انسانی دانست. همچنانکه یاد شد، این مبحث پایه تفکرات در هر یک از حوزه‌های اندیشه است و بی‌تردید نمی‌توان تأثیرات عمیق این حوزه‌های تفکر همچون عرفان و فلسفه و کلام و علم و هنر را در حیات اجتماعی بشر در طول تاریخ و علی‌الخصوص در قرون اخیر و دوران معاصر و زمان حاضر نادیده انگاشت. تأثیراتی که ناشی از نگاه هر یک از این مکاتب به وجود و مفهوم هستی است. بعنوان مثال در قرن بیستم طرفداران نظریه اگزیستانسیالیسم همچون ژان پل سارتر که تأثیرات بزرگ نظریات او در حیات جامعه غرب قابل تردید نیست، معتقد بودند که هرچند در همه اشیاء ماهیت آنها دارای اصالت است، اما

در مورد انسان این وجود و هستی او است که اصالت دارد و ماهیت او را شکل می‌دهد و این وجود انسان است که به او تقرّر ظهوری می‌بخشد.

بنابراین ملاحظه می‌گردد که مطالعه دربارهٔ مکتب اگزیستانسیالیسم مستلزم مطالعه دیدگاه این مکتب دربارهٔ وجود و ماهیت و مناسبات آنهاست. بعنوان مثال دیگر، همه می‌دانیم که فلسفهٔ هگل چه تأثیرات عمیقی در حیات اجتماعی جوامع انسانی قرون نوزدهم و بیستم میلادی برجای گذاشت و نیز همه می‌دانیم که ویژگی این فلسفه، منبعث از توجه خاصی بود که این فیلسوف بزرگ به وجود و معنای آن و علی‌الخصوص صیرورت و حرکت در عرصه هستی داشت. بنابراین وجودشناسی هرچند که مبحثی انتزاعی و «مجرد فلسفی» بنظر آید، ولی تأثیرات عمیق نتایج مطالعات دربارهٔ وجود در حیات اجتماعی بشر غیر قابل انکار است و نمی‌توان این تأثیرات مثبت و منفی را نادیده انگاشت و انکار نمود.

در آثار مبارکه در موارد متعددی با کلمات وجود و هستی و موجود و توصیفات دربارهٔ آنان روبرو می‌شویم. از جمله در مناجاتی از جمال ابهی در این باره چنین می‌خوانیم "جودت وجود را هستی بخشید و موجود نمود" و یا آنکه در هفت وادی این بیان را زیارت می‌نمائیم "عشق هستی قبول نکند و زندگی نخواهد" و در کنار آن در کلمات مبارکهٔ مکنونه فارسی این بیان مبارک را می‌خوانیم که می‌فرمایند "خوش ساحتی است ساحت هستی اگر اندر آیی" و در بیانی دیگر از آن حضرت دربارهٔ دنیا و شأن آن چنین ملاحظه می‌نمائیم "دنیا نمایی است بی‌حقیقت و نیستی است بصورت هستی آراسته" و همچنین در مناجاتی از آن حضرت، در ارتباط با یکی از احکام وجود یعنی قدم و حدوث، چنین می‌خوانیم "فضل قدیمت را می‌طلبیم و جود جدیدت را می‌جوئیم".

با تفکر در این بیانات مبارکه سؤالاتی چند به ذهن انسان خطور می‌نماید: برآستی جود حق چگونه وجودی را هستی بخشید و موجود نمود و چرا جود سبب وجود شد؟ و اگر وجودی بود، معنای هستی بخشیدن آن چیست؟ آن کدام هستی است که عشق آن را قبول نمی‌نماید و این کدام هستی است که باید به ساحتش اندر آئیم و آن دیگر چگونه وجودی است که در واقع نیستی است بصورت هستی



آراسته و براستی منظور از جود جدید در رابطه با وجودی که بنا به فرموده حضرت عبدالبهاء صفاتش عین ذات اوست و هر دو قدیمند، چیست؟

پاسخ به همه این سؤالات، مستلزم تفکر در معنای هستی و مفهوم وجود و احکام مربوط به آن و تعمق در آثار بهائی به منظور درک مفهوم حقیقی وجود و هستی می باشد و بی تردید تبیینات حضرت عبدالبهاء در این باره، اصلی ترین راهی است که می تواند ما را در جهت پی بردن به معنای راستین هستی از دیدگاه آئین بهائی رهنمون گردد و در این مسیر تبیینات آن حضرت در کتاب مستطاب مفاوضات به منزله شاهراهی است که می تواند ما را به این مقصد بلند برساند.

در اینجا ذکر این مطلب مهم است که برای درک مفهوم وجود حتماً نباید از اهل تخصص در عرفان و فلسفه و کلام بود ولی بی گمان مطالعات وجودشناسی در همه آن عرصه ها و حتی پی بردن به نقاط ضعف نظامهای شکست خورده ما بعدالطبیعه، ما را قادر می سازد که بیانات مبارکه را در باره وجود و هستی که همراه با اصطلاحات عرفانی و فلسفی و کلامی بوده و بر این بسترهای فرهنگی جاری شده، بهتر دریابیم و بیشتر درک نمائیم.

نگارنده این مقاله نه در صدد و نه دارای آن توان است که بخواهد و یا بتواند نظامی معرفتی را تحت عنوان وجودشناسی در مفاوضات حضرت عبدالبهاء معرفی نماید. بلکه ارائه این رساله کوششی محدود است جهت یادآوری بعضی از بیانات آن حضرت در باره وجود و مباحث مربوط به آن که در کتاب مذکور مندرج گردیده و اشاره ای گذرا به آراء بعضی از حکما در این باره. با اعتراف به این مطلب که این تلاش فکری هرگز در خور مقام عظیم این سفر کریم و مطالب ژرف و عمیق مندرج در آن نیست و در حقیقت نگاهی است عاجزانه به گستره لایتناهی این بحراعظم. به امید آنکه در این باره مجاهدات مجدانه ای از جانب اهل عرفان و فلسفه و صاحبان تخصص در عالم بهائی صورت پذیرد و بدینوسیله انوار معرفت در باره وجود و هستی که در اندیشه دینی بهائی مقامی بس رفیع دارد، عالم انسانی را نورانی گرداند.

بیانات حضرت عبدالبهاء در کتاب مستطاب مفاوضات درباره وجود و احکام مربوط به آن، در بعضی از مباحث، تحت عناوینی بیان گردیده که کلمه وجود در آنها درج شده و یا این عناوین اختصاصاً معطوف و مربوط به مفهوم هستی و وجود می‌باشند، مانند مباحث غنای حقیقی وجود و طائفه سوفسطائیه برآند که موجودات عبارت از اوهام است و وحدت وجود و عالم وجود بدایتی ندارد و در بیان آنکه در وجود شرّ نیست و کمالات وجود نامتناهی است و اقسام قدیم و حادث.

در مباحث دیگری از کتاب مستطاب مفاوضات که در عناوین آنها کلمه وجود نیز درج نگردیده، حضرت عبدالبهاء مطالب بسیار مهمی را در باره مفهوم هستی و مقتضیات آن بیان فرموده‌اند: از جمله مباحث بقای روح، تناسخ، ترقی انسان در عالم دیگر، اقسام روح و سایر عناوینی که به منظور اختصار بیان، از آنان نامی برده نمی‌شود. بنابراین می‌توان عنوان نمود که در بسیاری از مباحث کتاب مفاوضات یا مستقیماً و بصورت مستقلّ و یا بصورت غیر مستقیم، وجود و هستی مورد توجه و بررسی حضرت عبدالبهاء قرار گرفته و در کانون بحث بوده است. البته باید گفت که تحقیق و تدقیق درباره همه این موارد و رابطه آنها با یکدیگر در حدّ این رساله مختصر و صفحات محدود آن نیست و در اینجا به بعضی از اهمّ این بیانات مبارکه اشاره می‌شود و ارتباط آنان با مفهوم وجود و احکام مربوط به آن به اختصار بیان می‌گردد.

یکی از مباحث اصلی که درباره وجود در حوزه‌های اندیشه علی‌الخصوص فلسفه و کلام مطرح بوده است، مسأله اثبات وجود است. در نگاه اول شاید بداهت وجود و حضور صریح و روشن آن در ساحت معرفت، ما را به این فکر وادارد که گوئی مستغنی از اثبات آن هستیم. اما وقتی که نظری به تاریخ اندیشه بیفکنیم، ملاحظه می‌نمائیم درباره مفهوم وجود و هستی و مصادیق آنها، شبهات فراوانی در میان نحله‌های مختلف فکر و اندیشه وجود داشته است. همچنان که در مقدمه این مقاله اشاره شد: سوفسطائیان بر آن بودند که موجودات عبارت از اوهام است، افلاطونیان معتقد بودند که مصداق وجود حقیقی تنها عالم مثل و دنیای حقایق ثابت و ازلی و ابدی است و عالم ناسوت و جهان مادی تنها روگرفتی از

آن می‌باشد. اما ارسطو برای این جهان و وجود آن، حقیقتی را قائل بود. ماتریالیستها عالم غیر مادی را غیر موجود می‌دانستند و ایده‌آلیستها عالم مادی را فاقد اصالت می‌پنداشتند. طرفداران نظریهٔ اصالت حس، هر آنچه را که توسط حواس پنجگانه قابل ادراک نیست، معدوم شمرده و فاقد اصالت و وجود حقیقی می‌دانند و گروهی از شناخت‌شناسان، موجود بودن را مدرک بودن می‌پندارند. در حوزهٔ عرفان، طرفداران نظریهٔ وحدت وجود، آنچه را که اهل بهاء به عنوان عالم امر قائلند، و واسطهٔ ایجاد می‌پندارند، نفی می‌نمایند. بنابراین ملاحظه می‌گردد که در بارهٔ این بدیهی‌ترین مفاهیم، یعنی وجود و هستی، وقتی که پای مصادیق خارجی و عینی آن به میان می‌آید، شبهات فراوان رخ می‌نماید. در اینجا بی‌مناسبت نیست این گفتهٔ اتین ژیلسون، فیلسوف معاصر در نظر آید که از جانب او چنین نقل شده: «سرّ این که تاریخ فلسفه، موزه‌ای از نظامهای شکست خورده فکری را تشکیل داده است که یکی پس از دیگری درخشیده‌اند و سپس افول کرده‌اند، در این معنا نهفته است که هیچ یک از آنها نتوانسته‌اند تحقیق فلسفی خود را درست بر چیزی متمرکز کنند که موضوع اصلی مابعد الطبیعه را تشکیل می‌دهد یعنی وجود بالفعل...». بنابراین، این بحث همیشه مطرح بوده است که چه چیزی را می‌توانیم موجود و صاحب هستی بدانیم و چه چیزی را مفقود بشماریم. حضرت عبدالبهاء در بیانی آثار هر موجودی را دلیل بر موجودیت و وجود آن می‌دانند. در این باره در مبحث بقای روح چنین می‌فرمایند: «...اما دلیل عقلی بر بقای روح اینست که بر شیء معدوم، آثاری مترتب نشود. یعنی ممکن نیست از معدوم صرف، آثاری ظاهر گردد زیرا (آثار، فرع وجود است) و فرع، مشروط به وجود اصل».<sup>1</sup> همان گونه که از بیان مبارک، مستفاد می‌گردد، معدوم صرف نمی‌تواند آثاری در بر داشته باشد. پس هرگاه اثری را در می‌یابیم، این اثر نشان از موجودی دارد و حکایت از وجودی می‌کند.

دکارت که با ظهور او عصر خرد آغاز گردید، بواسطهٔ آثار وجودی خویش، یعنی اندیشیدن، توانست موجودیت خود را اثبات نماید و پی به وجود خویشتن برد. آنجا که گفت: «من فکر می‌کنم، پس هستم». دانشمندان علوم مختلف، چه در

زمینه زمین شناسی و چه در عرصه اخترشناسی، وجود پدیده‌ها و موجودات و اجرامی را اثبات می‌نمایند که میلیونها سال قبل وجود داشته‌اند ولی اکنون دیگر نیستند و این تنها از راه دریافت آثار آنان و سیگنالها و علائمی که دانشمندان از این موجودات دریافت داشته‌اند، میسر است. به عنوان مثال، ستارگانی که میلیونها سال پیش از میان رفته‌اند ولی نور آنان اکنون به ما می‌رسد.

درباره این که آثار هر موجودی، ناشی از وجود آنست یا منبعت از ماهیت آن موجود، بحث‌های طولانی در طی تاریخ مابین حکما و فلاسفه در جریان بوده است و این بحث‌ها منجر به آن گردیده که بعضی از ایشان قائل به اصالت وجود گردند و آثار را نیز ناشی از وجود بدانند و برخی دیگر معتقد به اصالت ماهیت باشند و ماهیت را منشاء اثر بدانند.

اگر بخواهیم بیان حضرت عبدالبهاء که می‌فرماید آثار فرع وجود است را دارای معنایی دقیق و بار فلسفی بدانیم، ناچار باید بپذیریم که آثار ناشی از وجود است. اما لازمه آن این نیست که، بشرحی که در آینده خواهد آمد، درباره ممکنات قائل به اصالت وجود باشیم. زیرا که بفرموده حضرت عبدالبهاء در این عرصه، وجود، خود نیز فرع ماهیت است. از طرف دیگر دریافت آثار وجود بوسیله فاهمه انسان تحقق می‌یابد و میسر می‌گردد. در اینجا این بحث پیش می‌آید که آیا اعتبار وجود به اعتبار ذهن انسان و قبول آن وابسته است؟ یعنی موجود بودن و وجود داشتن عبارت از مدرک بودن است؟ البته نه چنین است. بحث در این باره بسیار است و این مطلب در مبحث معرفت‌شناسی باید مورد مطالعه قرار گیرد که بحث درباره آن در این مقاله مختصر، میسر نمی‌باشد. فقط می‌توان اشاره نمود که حتی جرج بارکلی ایده‌آلیست معروف هم معتقد بود که اگر درختی در میان جنگل انبوهی با صدای سهمگین سقوط کند و کسی در آنجا نباشد که این سقوط را ببیند و یا صدای آن را بشنود دلیل بر آن نیست که آن حادثه رخ نداده است، بلکه در آنجا خدا آن حادثه را دیده و شنیده.

بعد از بحث درباره اثبات وجود، تعریف وجود یکی از مباحث مهمی است که در وجود شناسی مطرح می‌باشد. فلاسفه و حکما بر آنند که برای وجود نمی‌توان

تعریفی را بیان نمود زیرا که اولاً وجود از بدیهیات است و بدیهیات احتیاج به تعریف ندارند. بلکه سایر امور بوسیله امور بدیهی تعریف و اثبات می‌گردند. ثانیاً وجود به مفهوم خالص و فی نفسه از آنجا که جدای از ماهیت و بدون آن در نظر گرفته می‌شود، قابل تعریف نیست. چراکه تعریف، در مورد ماهیت و چیستی اشیاء مصداق دارد نه هستی آنها. از طرفی دیگر، وجود عام‌ترین مفهومی است که در ذهن انسان حضور دارد و چون عام‌تر از آن مفهومی نیست، قابل تعریف نیست. زیرا معرّف باید مفهومی عام‌تر از مفهوم مورد نظر برای تعریف داشته باشد و در نتیجه معرّف وجود، خود وجود است. مثلاً وقتی که در تعریف انسان می‌گوئیم انسان حیوان ناطق است انسان را با جنس قریب خود و مفهومی عام‌تر از خود تعریف می‌کنیم ولی برای وجود جنس قریبی را نمی‌توان در نظر گرفت.

تعریف وجود با صفات متلازمه آن مانند اصالت و بساطت نیز وافی به مقصود نیست. زیرا هیچکدام از این مفاهیم، روشن‌تر و معروف‌تر از مفهوم وجود نیستند و برطبق قواعد منطق، معرّف، باید شناخته‌شده‌تر و واضح‌تر از چیزی باشد که می‌خواهیم آن را تعریف کنیم. بنابراین وجود فی نفسه و بالفعل قابل تعریف نیست و نگارنده این رساله در آثار مبارکه از جمله مفاوضات، تعریفی را در باره آن دریافت ننموده است و تنها آنچه که ذکر گردیده، توصیف وجود و اقتضائات آن است.

از جمله توضیحاتی که در باره مفهوم وجود در بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء آمده، در ردّ آراء سوفسطائیه است. سوفسطائیه گروهی از فلاسفه یونان باستان بودند که بفرموده حضرت عبدالبهاء معتقد بودند «موجودات عبارت از اوهمات است. هر موجود وهم محض است. ابدأ وجود ندارد». در پاسخ به آراء این گروه، حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «این رأی باطل است زیرا وجود موجودات نسبت به وجود حق، اوهام است اما در رتبه امکان، موجودات را وجود محقق است و ثابت. قابل انکار نیست»<sup>2</sup> این بیان مبارک علاوه بر آنکه مبتنی بر اثبات وجود در رتبه امکان برای همه موجودات است، دربردارنده توضیحی است درباره مفهوم وجود. آنجا که در ادامه بیان می‌فرماید: «...مثلاً وجود جمادی نسبت به وجود انسانی عدم است. زیرا انسان وقتی که بظاهر معدوم گردد، جسدش

جماد شود ولی جماد در عالم جمادی وجود دارد»<sup>3</sup>. این بیان مبارک مبین مراتب وجود است ضمن اینکه همه موجودات در رتبه خود، وجود دارند و در مفهوم وجود، وحدت دارند، ولی در عین حال با یکدیگر فرق دارند تا آنجا که یکی نسبت به دیگری معدوم شمرده می شود.

حکما تفاوت موجودات را ناشی از دو امر می دانند : اول، درجه وجود و دوم، ماهیت آنان. اما ایشان، بخصوص طرفداران نظریه اصالت وجود، معتقدند که موجودات با یکدیگر مابینتی ندارند بلکه وجود بعضی ضعیف تر و وجود بعضی دیگر قوی تر است. به عقیده ایشان وجود در بین کائنات، مشترک معنوی است. حتی بعضی از آنان این اشتراک را ما بین واجب الوجود و ممکن الوجود نیز برقرار می سازند.

بنظر نگارنده این مقاله، چنین می رسد که بر مبنای بیانات مبارکه می توان بر این نظریه قائل بود که در رتبه امکان، موجودات در وجود، اشتراک معنوی دارند و به اعتبار وجود، مابین یکدیگر نیستند ولی با توجه به تعریفی که حضرت عبدالبهاء درباره وجود عام مصدری و وجود حقیقی بیان فرموده اند، نمی توان این اشتراک را بین این دو وجود برقرار نمود هرچند که وجود عام مصدری هم نتیجه افاضه وجود از جانب وجود حقیقی است و در واقع تجلی او است.

همچنانکه ذکر شد، حضرت عبدالبهاء در بیانات مبارکه خود، دو وجود را توصیف فرموده اند از جمله در مبحث وحدت وجود در کتاب مستطاب مفاوضات در این باره چنین می فرمایند : «و صوفیها دو قسمند: یک قسم عوامند که آنها محض تقلید، معتقد وحدت وجودند و ملتفت مقصد مشاهیر علمای خویش نیستند زیرا عوام صوفیه را گمان چنان که مراد از وجود، وجود عام مصدریست که مفهوم ذهنی و عقلی انسانست یعنی انسان ادراک می نماید و حال آنکه این وجود عام، عرضی است از اعراض که حلول بر حقائق کائنات می نماید و ماهیات کائنات، جوهر است و این وجود، عرضی که قائم به کائنات است مانند خاصیت اشیاء که قائم به اشیاست، عرضی از اعراض است و البته جوهر، اعظم از عرض»<sup>4</sup>. در این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء وجودی را توصیف می فرمایند که اولاً

مصدر آن ذهن انسان است و بنابراین مفهوم ذهنی و عقلی آدمی است، ثانیاً چنین وجودی وابسته و قائم بر ماهیت و جهت ابراز وجود محتاج به آنست.

در اینجا بیان این توضیح مختصر لازم می‌آید که حکما عموماً و خصوصاً حکماء مشاء و از جمله ابوعلی سینا، وجود ممکن را زوج ترکیبی تعریف نموده‌اند یعنی وجودی که مرکب از ماهیت و وجود و یا چیستی و هستی است و تقریباً همه آنان، بجز معدودی از اهل کلام، معتقد به دوگانگی و تفاوت مابین وجود و ماهیت بوده‌اند و در ضمن اعتقاد داشته‌اند که یکی از این دو، اصل و دیگری لاجرم فرع است. ایشان همچنین معتقد بودند که این دو در عالم واقع جدائی ناپذیرند و تنها در ظرف ذهن قابل تفکیک هستند و هر دو غیر قابل تعریف می‌باشند و همچنانکه در سطور گذشته دربارهٔ غیر قابل تعریف بودن وجود سخن به میان آمد، چیستی یا بطور کلی ماهیت نیز غیر قابل تعریف و تعریف آن مستلزم دور است و در تعریف آن، تنها می‌توان گفت که چیستی، چیستی است.

علاوه بر آن حکما معتقدند که این دو مقتضیات و احکام خود را به یکدیگر تسری می‌بخشند. از طرفی ماهیت، قسیم وجود است یعنی بواسطهٔ تمایز، موجب آن می‌گردد که موجودات در درجات متفاوتی ظهور و بروز کنند و از طرفی وجود نیز قسیم ماهیت است و ماهیات مختلف، نتیجهٔ درجات متفاوت وجود هستند. در میان حکمای شرق، گروهی که آنان را حکمای اشراق می‌خوانند و دنباله روی مکتب فلسفی افلاطون می‌دانند، معتقد به اصالت ماهیت هستند نظیر شیخ شهاب الدین سهروردی، و گروهی دیگر که ایشان را فلاسفهٔ مشاء لقب داده‌اند و پیروان مکتب ارسطو می‌شمارند، معتقد به اصالت وجود هستند نظیر ابوعلی سینا و فارابی و ملاصدرا.

لازم به ذکر است که فلاسفهٔ مشاء نظیر ابوعلی سینا قائل به دو وجود بودند: واجب‌الوجود که منزّه از ماهیت است و ممکن‌الوجود یعنی همان زوج ترکیبی که دارای دو جنبهٔ وجود و ماهیت می‌باشد و در ارتباط با چنین وجودی و در برابر ماهیت است که قائل به اصالت وجود بودند. ایشان در اثبات رأی خود از جمله می‌گویند ماهیت عبارت از «چیزی بودن» است و در نتیجه به بودن یعنی وجود

نیازمند است و همچنین می‌گویند اگر ماهیت قرار باشد که به وجود قوام بخشد، خود در وهله اول باید باشد. چیزی که نیست نمی‌تواند افاضه وجود بکند. اما طرفداران اصالت ماهیت در اثبات نظر خود از جمله می‌گویند پا به عرصه گذاشتن هر وجودی در عالم ممکنات نیازمند حصول صورت آنست تا صورت شکل نگیرد، وجود آن شیء خاص تحقق و عینیت نمی‌یابد. (به عنوان مثال وجود یافتن یک میز مستلزم تحقق یافتن صورت یا ماهیت و وجه تمایز آن از سایر اشیاست.)

بحث در این باره بسیار زیاد و مباحثات فلسفی در طی قرون متمادی در این خصوص بسیار فراوان است و ذکر این اشاره مختصر در ارتباط با وجود و ماهیت، تنها بخاطر یاد آوری و ایجاد سابقه ذهنی در ارتباط با بیان حضرت عبدالبهاء در مورد وجود عام مصدری است. با این سابقه ذهنی، متوجه می‌شویم که نظریه حضرت عبدالبهاء درباره اصالت ماهیت در مورد وجود عام مصدری، بسیار مهم و البته در تقابل با نظریه اصالت وجود (در ارتباط با ممکن‌الوجود است). بنابراین ما می‌توانیم در عرصه ممکنات به اصالت ماهیت معتقد باشیم و حاکمیت آن را در این زمینه بپذیریم.

در بیان یاد شده، توضیح حضرت عبدالبهاء درباره وجود عام در بردارنده نکته مهمی است که حکما درباره آن بسیار بحث نموده‌اند. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید این وجود عام عرضی است از اعراض که حلول بر حقائق اشیاء می‌نماید. در این توضیح، نوع عارض شدن، تحلیلی است و این عارض شدن در حقائق اشیاء رخ می‌دهد. در اینجا حقیقت شیء، موقفی علاوه بر مجموع وجود و ماهیت دارد و هر چند در بردارنده این دو است اما دارای مفهومی مستقل از هر دو می‌باشد و اما وجود عام عرضی است بنا به نظریه ارسطو که قائل به مقولات عشره بود، وی به یک جوهر و نه عرض معتقد بود.

همان گونه که در بیان مبارک توضیح داده شده، عرض مقوله‌ای است که قائم بر خودش نیست بلکه قائم بر چیز دیگری است یعنی جوهر و تنها جوهر قائم بر خویش است. اما بحث درباره حلول این وجود عام بر حقائق اشیاء و اصولاً



قضیه حلول و عارض شدن تحلیلی، توضیحات فلسفی مفصلی را می‌طلبد که شرح آن در این رساله مختصر نمی‌گنجد. در مورد حلول، در بعضی از مباحث کتاب مفاوضات از جمله مباحث مربوط به روح و یا وحدت وجود، حضرت عبدالبهاء مطالب متعددی را بیان فرموده‌اند. آن حضرت حلول را مربوط به یک فرایند مادی و مرتبط با آن می‌دانند و در این رابطه فی‌المثل حلول روح در جسد را رد فرموده و مفهوم آن را مقارن با مفهوم دخول تلقی نموده و دخول و خروج را در شأن اجسام و ماده دانسته و روح را از آن برکنار می‌دانند. از طرفی در مبحث وحدت وجود در مفاوضات حضرت عبدالبهاء تجلی ظهوری را به تبدیل دانه به ریشه و ساقه و شاخه و برگ و میوه تشبیه فرموده و به این مطلب اشاره می‌فرمایند که در این مقام، دانه تحلیل می‌یابد. آنچه که ذکر شد تنها اشاراتی بود به معنی حلول و تحلیل. اما اینکه چگونه وجود عام حلول در حقائق اشیاء می‌نماید، خود سؤال و چالش فکری بزرگی است.

حضرت عبدالبهاء در مبحث وحدت وجود، بعد از توصیف وجود عام از وجود دیگری سخن می‌گویند و در این باره چنین می‌فرمایند: «...اما مقصد از وحدة الوجود این وجود عام ذهنی نه بلکه مقصود وجود حقیقی است که از هر تعبیری منزّه و مقدّس است و آن ما یتحقّق به الاشیاء است و آن واحد است یعنی واحد حقیقی که جمیع اشیاء به او وجود یافته، یعنی ماده و قوّت و وجود عام که مفهوم عقلی انسان است...»<sup>5</sup> در این بیان مبارک، حضرت عبدالبهاء بر وجودی تصریح می‌فرمایند که اولاً بر خلاف وجود عام مفهوم ذهنی و عقلی انسان نیست بلکه غیر قابل تعریف و تعبیر است و ثانیاً بسیط محض است و ثالثاً واحد حقیقی است که همچنانکه واحد در سلسله اعداد، منشاء اعداد بی‌شمار است، در رابطه با کائنات نیز منشاء وجود جهان نامتناهی و کون لایتناهی بوده و وجود عام نیز بوسیله او وجود یافته است. آن حضرت در ادامه بیان مذکور نشانی دقیق‌تری را از این وجود حقیقی بدست می‌دهند. ایشان در این باره می‌فرمایند: «...اما مسأله وجود حقیقی که مایتحقّق به الاشیاء است، یعنی (حقیقت ذات احدیّت) که جمیع کائنات به او وجود یافته، متّفق علیه است...»<sup>6</sup>

بدین ترتیب و بنا به توصیف حضرت عبدالبهاء دربارهٔ وجود حقیقی، با وجودی سر و کار داریم که خالق هستی است و نه تنها به همه کائنات وجود و هستی بخشیده بلکه خود عین وجود و وجود عام مصدری از او صادر شده است و به قول حکما و اهل کلام، واجب الوجود است و منزّه از هر ماهیت و مقدّس از هر نعت و صفت و چنین وجودی چون وجود عام مصدری، محتاج به هیچ چیز از جمله ماهیت نیست زیرا که احتیاج صفت ممکنات است نه واجب الوجود. چنین وجودی نه تنها محتاج ماهیت نیست بلکه بواسطه طبیعت کلیه یا اولیه، منشاء و مصدر طبایع کلیه اشیاء و ماهیت آنهاست. طبیعت کلیه‌ای که حضرت عبدالبهاء در مفاوضات به آن اشاره می‌فرمایند و در لوح حکمت حضرت بهاء‌الله آن را مظهر اسم الهی می‌خوانند. بنابراین هنگامی که با چنین وجودی روبرو هستیم، می‌توانیم قائل به نظریه اصالت وجود باشیم و همچنین در رابطه با ممکن الوجود به تفاوت میان وجود و ماهیت قائل بوده، اما منشاء هر دو را وجود حقیقی بدانیم و چون منشاء هر دو واحد است، تا حدودی همراه با معدود کسانی باشیم که این دو را یکی می‌دانند. چرا که منشاء آنان وجود حقیقی است که در او صفات، عین ذات و ماهیت، عین وجود است.

در کتاب مفاوضات، حضرت عبدالبهاء در مبحثی دیگر، تحت عنوان اقسام قدیم و حادث وجود را از دیدگاه دیگری یعنی از منظر حدوث و قدم مورد توجه و بحث قرار می‌دهند و از این نگاه وجود حقیقی و وجود عام را تبیین می‌فرمایند. در این مبحث، حضرت عبدالبهاء دو نوع قدیم و دونوع حادث را به تعبیر پیشینیان اسم می‌برند و آنان را قدیم ذاتی و قدیم زمانی و حدوث ذاتی و حدوث زمانی نام می‌نهند. به فرمودهٔ آن حضرت، قدیم ذاتی وجودی است که مسبوق به علّت نیست چنین وجودی همان وجود حقیقی یا واجب الوجود است که نه تنها هیچ علّتی آن را به وجود نیاورده بلکه خود، علّت و موجد وجود است. اما حادث ذاتی وجودی است که مسبوق به علّت است یعنی موجود و ممکن الوجود. آن حضرت همچنین دربارهٔ وجودی سخن می‌گویند که قدیم زمانی بوده یعنی اوّل لا اوّل است یعنی وجودی که می‌تواند مسبوق به علّت باشد اما در عین حال بدایت نداشته باشد.<sup>7</sup> آن حضرت در یکی دیگر از مباحث مفاوضات تحت

عنوان عالم وجود بدایتی ندارد، هم بدلیل کلامی و هم بدلیل فلسفی اثبات می‌فرمایند که عالم وجود در مفهوم کلی نمی‌تواند آغازی داشته باشد، از دیدگاه کلامی بنا بفرموده آن حضرت، خالق بی‌مخلوق و ربّ بی‌مربوب هرگز نمی‌تواند تصوّر شود و از دیدگاه فلسفی عدم صرف، استعداد وجود ندارد. پس نمی‌توانیم زمانی را تصوّر نمائیم که مخلوقی وجود نداشته و یا عدم صرفی در کار بوده<sup>8</sup>. بنا بر این ممکن‌الوجود هر چند که مسبوق به علّت است اما قدیم زمانی و لااوّل است لکن در قدیم بودن ذاتی هرگز شریک وجود حقیقی نیست حضرت عبدالبهاء حتّی دربارهٔ عالم امر و اوّل صادر از حقّ می‌فرمایند «لا اوّلّیت عقل اوّل، شریک حقّ در قدم نگردد».

شریک بودن در قدمت زمانی و عدم مشارکت در قدمت ذاتی را بعضی از حکما به چرخش دست و کلید در سوراخ کلید درب تشبیه نموده‌اند که در اینجا هرچند چرخش دست، فاعل و علّت، و چرخش کلید، معلول است اما هیچگونه فاصلهٔ زمانی بین این دو نیست و در واقع اگر یکی قدیم زمانی و ازلی باشد، دیگری هم چنین است. در مبحث اقسام قدیم و حادث، آنجا که حضرت عبدالبهاء، حادث ذاتی را مسبوق به علّت می‌دانند، بنا به نظریهٔ حکمای سلف، صحبت از علل اربعه یعنی علّت فاعلی، علّت مادی، علّت صوری و علّت غائی می‌نمایند. مبحث علّت و معلول یکی از مباحث مهمّ ما بعد الطبیعه و وجودشناسی است که بحث دربارهٔ آن نیاز به فرصتی جداگانه و مستقل دارد. در این باره تنها به این نظریهٔ حکما در ارتباط با مفهوم موجود و ترکیب آن از وجود و ماهیّت بسنده می‌گردد و آن اینکه حکمای مشاء، علّت فاعلی و غائی را معطوف و مربوط به وجود دانسته و علّت مادی و صوری را مربوط به ماهیّت می‌دانند چرا که ایشان تنها وجود را فاعل ایجاد و یا علّت فاعلی می‌دانند و همچنین علّت فاعلی را در بردارندهٔ علّت غائی می‌پندارند.

مطلب مهمّ دیگری که در مبحث اقسام قدیم و حادث جلب نظر می‌نماید توضیحات حضرت عبدالبهاء دربارهٔ نسبی بودن این مفاهیم در مراتب وجود است. آن حضرت در این باره می‌فرمایند: «...پس این عالم کون نسبت به صانع، حادث حقیقی است و چون جسم، مستمدّ از روح است و قائم به روح،

پس جسم نسبت به روح، حادث ذاتی است و روح مستغنی از جسم و بالنسبه به جسم قدیم ذاتی است...»<sup>9</sup> همچنین این قاعده نسبت و مراتب وجود را آن حضرت درباره مفاهیم وجود و عدم، همچنانکه در مبحث طائفه سوفسطائیه ذکر شد، ملحوظ داشته و در این باره می فرماید: «... و مسأله ثانی آنکه وجود و عدم هر دو اضافیست اگر گفته شود که فلان شیء از عدم وجود یافت، مقصد، عدم محض نیست یعنی حال قدیم نسبت به حال حاضر عدم بود چه که عدم محض وجود نیابد زیرا استعداد وجود ندارد...»<sup>10</sup> این بیان مبارک، علاوه بر آنکه در بردارنده مفهوم نسبت وجود است، حاوی مطلب مهمی درباره منشاء وجود و نحوه افاضه آنست و اینکه آنجا که گفته می شود خداوند عالم وجود را از عدم به وجود آورده است، مقصود عدم صرف نیست بلکه منظور وجودی است که در اول لا اول و نسبت به وجود حقیقی در حکم عدم بوده است. البته حضرت عبدالبهاء در ارتباط با عالم مادی در مبحث عالم وجود بدایتی ندارد، از وجودی یاد می نمایند تحت عنوان ماده واحده و یا ماده اثیری که در اول لا اول بوده است و آغازی ندارد. ذکر این ماده واحده در لوح حکمت از آثار جمال مبارک شده است و حضرت عبدالبهاء در طی الواحی آنچه را که از قلم اعلی در لوح مذکور درباره ماده واحده ذکر گردیده، تبیین فرموده اند. به فرموده مبارک ماده واحده یک حقیقت معقوله است و در میان کائنات مادی به منزله مشیت اولیه می باشد و در اثر تموج و حرکت این ماده واحده است که عالم کثرت به وجود آمده و ماهیات و امتیازات و تفاوت مابین اشیاء رخ نموده است که پرداختن به این قضیه بحث مستقلی را طلب می نماید.

در ارتباط با مفهوم وجود حضرت عبدالبهاء در یکی از مباحث مفاوضات تحت عنوان در وجود شر نیست جنبه دیگری از این مفهوم را بیان می فرماید هر چند که این بیان بسیار ساده و مختصر است ولی چون در معنای آن تعمق گردد، در بر دارنده مطلب مهمی درباره مفهوم وجود است که بعضی از حکمای سلف هم بدان اشاره و توجه نموده اند و آن مساوقت مفهوم خیر به وجود است. این مساوقت یعنی سوق دادن مفهوم وجود و خیر به یکدیگر که مورد قبول بعضی از حکما بوده است، مورد تأیید هیکل مبارک قرار گرفته و آن حضرت تصریح

می‌فرمایند که وجود خیر محض است و هیچ شیئی در حد ذاتش شر نیست و آنچه را که ما شرّ می‌دانیم، ناشی از دو جنبه است: اولاً عدم خیر است یعنی وجود عدمی مثلاً تاریکی که آن را شرّ می‌دانیم، عدم روشنائی است که روشنائی و نور خیر است و موت که عدم حیات است و یا جهل که عدم علم است. ثانیاً تضادّ بین عناصر و کائنات و موجودات است. مثلاً نیش عقرب که جهت محافظه این حشره آفریده شده، فی نفسه خیر است اما نسبت به انسان شرّ است<sup>11</sup>. در این باره هراکلیتوس، حکیم معروف یونانی، گفته مشهوری دارد به این مضمون: او می‌گوید آب دریا نسبت به ذائقه ما تلخ و شور است اما برای ماهی بسیار گواراست.

در هر حال در پایان این مبحث، حضرت عبدالبهاء طیّ فصل الخطابی در این باره چنین می‌فرماید: «خیر، امر وجودی است، شرّ، امر عدمی». بنابراین بیان مبارک مفاهیم وجود و خیر قرین یکدیگرند و در سیر صعودی در مراتب وجود این تقارن بیشتر و بیشتر می‌شود تا آنجا که وجود حقیقی و مطلق و خیر محض دارای یک مفهوم می‌شوند. و بقول مینار (در کتاب شناسائی و هستی): «خیر و زیبائی و حقیقت، جنبه‌های سه‌گانه وجود مطلقند».

یکی از مباحث مهمّ دیگر در ارتباط با مفهوم وجود، مراتب وجود و کمالات وجود است. علاوه بر تقسیم‌بندی‌های قبلی درباره مراتب وجود یعنی وجود حقیقی و وجود عام، حضرت عبدالبهاء در بیانی دیگر و بنحوی دیگر، این مراتب را بدین صورت بیان می‌فرماید: «بدان که مراتب وجود متناهی است مرتبه عبودیت، مرتبه نبوت، و مرتبه ربوبیت. لکن کمالات الهیه و امکانیه غیر متناهی است»<sup>12</sup>.

در رتبه عبودیت با همان وجود عام مصدري یا ممکن‌الوجود روبرو هستیم و در رتبه ربوبیت با وجود حقیقی یا واجب‌الوجود، اما در رتبه نبوت با مرتبه‌ای از وجود مواجه می‌گردیم که واسطه بین وجود حقیقی و وجود عام است و آنجا که سر در عالم امکان دارد، دارای ماهیت و تعیین و تشخیص و هویت است که همان رتبه تحدید است و در کتاب مستطاب ایقان به آن اشاره شده و آنجا که به وجود

حقیقی پیوند می خورد، منزّه از ماهیّت و شئونات آنست که به رتبه توحید تسمیه گردیده. لازم به یاد آوری است که طرفداران نظریه وحدت وجود، رتبه نبوت یا عالم امر را بشرحی که در کتاب مستطاب مفاوضات توضیح داده شده، قبول نداشته و اعتقادی به آن ندارند.

حضرت عبدالبهاء در مبحث براهین الهیه در اصل و مبدأ انسان درباره مرتبه دیگری از وجود سخن می گویند و آن را لازم الوجود می نامند. ایشان در این باره چنین می فرمایند: «... همچنین به ادله عقلیه ثابت شد که انسان از اصل و اساس، انسان بوده و نوعیتش از قدیم است. حال برهان الهی اقامه کنیم که وجود انسانی یعنی نوع انسان لازم الوجود است. بدون انسان، کمالات ربوبیت جلوه ننماید...». آن حضرت درباره این انسان در همان مبحث، توضیحات دقیق تری را بیان نموده، می فرمایند: <sup>13</sup> «... و این انسان که گوئیم، مقصد هر انسان نیست. مقصد انسان کامل است...» <sup>14</sup>. از آنجا که لازم الوجود بودن نوع انسان بخاطر نقش او در جلوه کمالات ربوبیت است، بنابراین این انسان کامل که مرآت تامه و مقام مظاهر الهیه است، فقط می تواند نقطه اوج و اعلی مرتبه لازم الوجود باشد چرا که او آئینه تمام نمای تجلی وجود حقیقی است و بواسطه اوست که حق بر ممکنات افاضه وجود می نماید و بدینوسیله کمالات او رخ می نماید. در هر حال لفظ لازم الوجود اشاره به مقام ویژه انسان در سلسله مراتب وجود دارد و البته انسان شناسی و مقام انسان در کتاب مفاوضات جایگاهی خاص دارد و مجال پرداختن به آن در این رساله نیست.

همچنانکه قبلاً در این مقاله آمد، برای وجود نمی توان تعریفی را ارائه نمود و آنچه که ذکر شد، توصیفات و توضیحاتی بود که حضرت عبدالبهاء در این باره بیان فرموده اند اما برای درک بیشتر مفهوم هستی جای آن دارد که در این مقاله ولو باختصار، اشاره ای به بعضی از مسائل مابعدالطبیعه که بنحوی در بردارنده توضیحاتی درباره وجود و مفهوم آن هستند، بشود و دیدگاه هیکل مبارک درباره این موارد که در واقع می توان آنها را در زمره احکام وجود محسوب نمود بیان گردد. یکی از این امور و مسائل، مسأله ثبات و تغییر در عالم وجود است.

در میان فلاسفه سلف و در حوزه فلسفه یونان باستان، گروهی قائل به ثبات در عالم وجود و اصالت آن بودند که از جمله ایشان می‌توان پارمنیدس و زنون را نام برد. آنان معتقد بودند که در هستی، ثبات امر اصیل است و حرکت و تغییر هیچگونه اصالت و واقعیتی ندارد. بطور خلاصه و ساده زنون معتقد بود که حرکت یک متحرک، چیزی جز سکونت در نقطه‌های بشمار و استمرار آن نیست. برعکس فلاسفه‌ای بودند مانند هراکلیتوس که حرکت را امری واقعی و اصیل می‌دانستند و این گفته وی مشهور است و همه آن را شنیده‌اند که "در یک رودخانه، یک شخص بیش از یکبار نمی‌تواند شنا کند." هراکلیتوس معتقد بود که در بار دوم هم آن شناگر تغییر نموده است و هم رودخانه. این نظریه تغییر و حرکت خود نیز سیری تاریخی داشت تا آنجا که در غرب این سیر به هگل رسید و در شرق به ملاصدرا. در غرب دیالکتیک هگل و حرکت و تغییر ناشی از آن بعنوان یکی از نظریه‌های غالب جلوه نمود و در شرق، نظریه حرکت جوهری ملاصدرا، مبنای بسیاری از تفکرات درباره وجود قرار گرفت. از طرفی نمی‌توان تأثیرات تفکرات زنون مبنی بر اصالت ثبات در وجود را بر فلاسفه و علمای بعد از خود نادیده گرفت. فی‌المثل افلاطون که دیدگاههای فلسفیش، فلاسفه بعد از خود را در طول تاریخ شدیداً تحت تأثیر قرار داد، تنها عالم مثل، یعنی عالم حقائق ثابت را عالم واقعی می‌پنداشت و حتی معتقد بود که تنها امور ثابت شایسته توجه و شناخت و معرفت هستند. چون شناسائی درباره امور متغیر، اعتباری ندارد زیرا که مورد شناسائی در حال تغییر است. از طرفی در علم نیز حرکت، تنها با توجه و در نظر گرفتن یک نقطه ثابت قابل توجه و محاسبه است. این اشاره بسیار مختصری بود در رابطه با سابقه امر و دیدگاههای موجود در این رابطه. اما حقیقت اینست که در عالم وجود یعنی در عالم امکان و در ارتباط با وجود عام ما همواره اموری را بالنسبه ثابت و امور دیگری را بالنسبه متغیر می‌بینیم. اما آنچه که مسلم است در رابطه با این وجود، امر ثابت مطلق را مشاهده نمی‌کنیم و اگر ثباتی وجود دارد اولاً ظاهری و ثانیاً موقتی است. حضرت عبدالبهاء در رابطه با حرکت و یا تغییر در وجود در بیانی چنین می‌فرمایند:

بدان که شیء موجود در مقامی توقف ننماید یعنی جمیع اشیاء متحرک است. هر شیئی از اشیاء یا رو به نمو است یا رو به دنو. جمیع اشیاء یا از عدم به وجود می‌آمد و یا از وجود به عدم می‌رود مثلاً این گل و سنبل، یک مدتی از عدم بوجود می‌آید حال از وجود به عدم می‌رود. این حرکت را حرکت جوهری گویند یعنی طبیعی، از کائنات این حرکت منفک نمی‌شود چه که از مقتضای ذاتی آنست...<sup>15</sup>

حرکت به عقیده حکما بطور کلی بر سه قسم است: حرکت طبیعی، حرکت قسری و حرکت شوقیه یا ارادی. حرکت طبیعی مانند رشد و نمو طبیعی نباتات است و حضرت عبدالبهاء در این باره می‌فرماید: «جمیع کائنات، حرکت طبیعیشان حرکت مجبوره است»<sup>16</sup>. بفرموده آن حضرت چنین حرکتی برای کائنات الزامی است و از آنها انفکاک نمی‌یابد. اصطلاح حرکت جوهری در ارتباط با چنین حرکتی مصطلح گردیده است و آن را در میان فلاسفه شرق منسوب به ملا صدرا دانسته‌اند. هرچند که گروهی معتقدند که حکمای قبل از او نظیر ابوعلی سینا نیز نظریه حرکت جوهری را ارائه داده‌اند. ملا صدرا معتقد بود که تغییر در صفات اشیاء مستلزم تغییر در ذات آنهاست. او حرکت جوهری را دارای سه حالت می‌دانست: یکنواخت متشابه الاجزاء، تکاملی و نزولی که البته دو حالت اخیر بیشتر مورد نظر او بوده است و حضرت عبدالبهاء نیز این دو حرکت را یا رو به دنو یا رو به سمو نامیده‌اند و البته این حرکات، از جوهر و ذات و طبیعت اشیاء و نهایتاً طبیعت کلیه، که بفرموده آن حضرت حیات و ممات و ترکیب و تحلیل اشیاء راجع به اوست، ناشی می‌گردد.

در باره حرکت قسری که مورد بحث در این مقاله نیست و مثال آن قطع کردن درخت بواسطه تبر و یا هر نوع حرکت غیر عادی و غیر طبیعی می‌باشد، حضرت عبدالبهاء در مبحث سؤال از قضا از کتاب مفاوضات، مثال آن را وزیدن تند باد و خاموش شدن ناگهانی چراغ ذکر نموده و آن را اجل معلق نامیده‌اند در حالی که اجل محتوم چراغ، سیر طبیعی تمام شدن روغن و خاموش شدن آنست.



اما در مورد حرکت شوقیه یا معطوف به اراده که مخصوص انسان است، مباحثی چند از کتاب مفاوضات به آن اختصاص داده شده و دربارهٔ این حرکت ارادی و کمالیهٔ انسان سخن گفته شده است. حضرت عبدالبهاء در مبحث غنای حقیقی وجود مسیر حرکت کمالیه یا رو به سمؤ ممکنات را ترسیم فرموده و بیان می‌نماید که نهایت سعادت هریک از موجودات و سعادت حقیقی آنان، صعود به مرتبه‌ای برتر است. مثلاً سعادت حقیقی گیاه در آنست که به عالم حیوان و انسان ترقی کند و بدل ما يتحلل در جسم حیوان و انسان گردد و به همین نحو سعادت حقیقی حیوان اینست که از عالم حیوان به عالم انسان انتقال یابد و اما آن حضرت اصل علویت انسان یعنی حرکت شوقیهٔ کمالیهٔ او را معطوف و متوجه به کسب خصائل و فضائلی می‌دانند که زینت حقیقت انسانی است.

حضرت عبدالبهاء در مبحثی تحت عنوان مسأله که کمالات وجود غیرمتناهیست، نامتناهی بودن این حرکت کمالیه در وجود و علی‌الخصوص در مورد انسان را تبیین و اثبات می‌نماید. ایشان در این باره می‌فرمایند:

چون به دقت نظر نمائی، بظاهر ظاهر نیز کمالات وجود غیرمتناهیست زیرا کائنی از کائنات نیابی که مافوق آن را تصور نتوانی. مثلاً یاقوتی از عالم جماد، گلی از عالم نبات، بلبلی از عالم حیوان به نظر نیاید که بهتر از آن تصور نشود. چون فیض الهی غیر متناهیست، کمالات انسانی غیر متناهی است. اگر چنانچه نهایت ممکن بود، حقیقتی از حقائق اشیاء به درجهٔ استغناء از حق می‌رسید و امکان، درجهٔ وجوب می‌یافت...<sup>17</sup>.

در این بیان مبارک، حضرت عبدالبهاء به دو مطلب مهم تصریح می‌فرماید: اول آنکه محرک حرکت در عالم وجود، فیض نامتناهی وجود حقیقی است و چون این منبع فیض و نیروی محرکه نامتناهی است، پس حرکت هم دائمی و تمام‌نشدنی و نامتناهی است. دوم آنکه همین منبع نامتناهی فیض و به حرکت در آورندهٔ وجود، خود غایت و در ثبات مطلق است و تغییر و تبدیل در ساحت او راهی ندارد و به تعبیر ارسطو، او محرک غیرمحرک است و در حالی که خود منزّه از هر حرکت و تغییر و تبدیل بوده و در ثبات محض است، اما در عین حال

منشاء و مصدر اصلی حرکت لانهایی ممکنات می‌باشد. در این باره حضرت عبدالبهاء در مبحث جبر و اختیار از کتاب مفاوضات چنین می‌فرماید: «سکون و حرکت انسان موقوف به تأیید حضرت یزدان است. اگر مدد نرسد نه بر خیر مقتدر و نه بر شرّ توانا...»<sup>18</sup>. بر مبنای این بیان مبارک، حرکت و سکون منوط به تأیید وجود حقیقی است یعنی وجودی که در ثبات محض است اما در عین حال مصدر هر حرکتی است و مثال آن در عالم ممکنات، چرخش چرخ، حول محوری است که آن محور ثابت است اما اگر نباشد، چرخش میسر نمی‌گردد و یا نقطه ثابتی است که آویزی از آن آویزان شده است و حول آن نقطه ثابت به چپ و راست حرکت می‌کند حال آنکه اگر آن نقطه ثابت نباشد، حرکت آویز ممکن نمی‌گردد.

مطلب حائز اهمیتی را که در اینجا بدان باید توجه نمود اینست که مفاهیم ثبات و تغییر، همچون قدم و حدوث، در عرصه وجود عام جنبه‌ای نسبی دارند. همچنانکه پایداری عناصر شیمیایی در عالم جماد و عمر درختان و حیوانات در عالم نبات و حیوان متفاوت هستند و چون به عالم انسان می‌رسیم، برای روح انسانی قائل به بقا می‌گردیم. هر چند که روح انسانی در عین بقا که بنحوی جنبه‌ای از ثبوت دارد، در حال تغییر و حرکت است و در واقع همان بقای او در رتبه او ضامن حرکت کمالیه اوست. بنظر می‌رسد در سیر صعودی در مراتب وجود و بسوی وجود حقیقی، رفته رفته ناپایداری و تغییر کاهش می‌یابد و ثبات و بقا و پایداری، بیشتر رخ می‌گشاید و در سلسله مراتب وجود، موجودی ارزشمندتر و نفیس‌تر و مرغوب‌تر است که دارای ثبات و پایداری بیشتر می‌باشد. اما نکته مهم اینست که نهایی برای این حرکت کمالیه نمی‌توان تصور نمود چون در آن صورت، وجود عام به مقام وجود حقیقی می‌رسد و امکان، درجه وجود می‌یابد و این محال است و در نتیجه حرکت و صیوریت ابدی در عرصه وجود عام همواره جریان دارد.

در سلسله ارزشهای آئین بهائی، وجودی با ارزش‌تر و نفیس‌تر و مرغوب‌تر است که از درجه ثبات و پایداری بیشتری برخوردار است و در منظر بهائی، بساط باقی

نقطه نظرگاه و مقصد غائی آدمی است و بفرموده جمال مبارک آنچه را که فنا اخذ نماید، لایق اعتنا نیست.

در کنار مسأله ثبات و تغییر، مسأله دیگری که جزء مسائل مابعدالطبیعه و در ارتباط با مفهوم وجود باید مورد بررسی قرار گیرد، مبحث وحدت و کثرت است. در عالم وجود (وجود عام) همواره اموری را مشاهده می‌کنیم که نشان دهنده گوناگونی و کثرت و تمایز در میان کائنات می‌باشد اما در عین حال در میان این همه امور کثیر و گوناگون نشانه‌هایی از یگانگی و وحدت و همگونی و مماثلت را مشاهده می‌کنیم. موجودات با همه گوناگونی، در مفهوم وجود در وحدت بسر می‌برند و در این باره همچنان که گفته شد، اشتراک معنوی دارند هرچند که در مراتب مختلفی از وجود باشند.

علاوه بر آن ممکنات علی‌رغم تفاوت‌های زیاد تحت اجناس و انواع و حقایق کلی و ارواح گوناگون دسته بندی شده و تحت آن عناوین در وحدت بسر می‌برند همچنان که ما موجودات را تحت عناوینی چون جماد و نبات و حیوان و انسان تقسیم بندی می‌کنیم و معتقدیم که هر یک از این موجودات بواسطه روحی که بر آنها حاکم است، دارای خواص و صفات مشترک هستند.

بعضی از نخستین فیلسوفان یونان قائل به کثرت بودند و عقیده داشتند که طبیعت اولیه از چند عنصر ترکیب شده است و بوسیله آنهاست که می‌توان امور طبیعت را بنحو علمی شناخت و برخی دیگر قائل به وحدت در مبدأ پیدایش بودند و همچنان که در مقدمه این مقاله اشاره شد فقط یکی از مظاهر طبیعت یعنی یکی از عناصر اربعه آب و باد و خاک و آتش را عنصر اصلی و مبدأ پیدایش می‌دانستند. در هر حال مسأله وحدت و کثرت از دیر باز و در طول تاریخ مورد توجه و مطالعه اهل اندیشه بوده است.

در معرفت‌شناسی این بحث همواره مطرح بوده است که اگر اشیاء پیرامون ما هیچگونه وجه مشترکی با هم نداشته باشند، ذهن انسان با تعداد بیشماری از مقولات کاملاً متفاوت روبرو می‌شود و از ادراک و شناخت باز می‌ماند. از طرفی اگر فاهمه آدمی موجودات متفاوت را کاملاً عین هم ببیند و تمایزی بین

آنها مشاهده نکند، قوه تمیز خود را از دست می‌دهد و باز هم از ادراک باز می‌ماند. بنابراین دستگاه شناسایی انسان از طرفی می‌خواهد میان کائنات یعنی موارد شناسایی خود وحدت ایجاد نماید و از طرفی تمایل دارد و می‌خواهد که آنان را کثیر ببیند. بنابراین ذهن انسان همواره با این دو مفهوم یعنی وحدت و کثرت روبروست و سر و کار دارد.

در کتاب مستطاب مفاوضات در مباحث مختلف بیاناتی از حضرت عبدالبهاء چه به تصریح و چه تلویح درباره وحدت و کثرت درج گردیده از جمله آن حضرت در بیانی که اصولاً درباره امتناع تناسخ است، چنین می‌فرماید:

اول برهان امتناع اینست که ظاهر عنوان باطن است و ملک آئینه ملکوت و عالم جسمانی مطابق عالم روحانی پس در عالم محسوس ملاحظه نما که تجلی تکرر نیابد چه که هیچ کائنی از کائنات به دیگری من جمیع الوجوه مشابه و مماثل نه. آیت توحید در جمیع اشیاء موجود و پدید اگر خزائن وجود مملو از دانه گردد، دو دانه را من جمیع الوجوه مشابه و مطابق و مماثل بدون امتیاز نیابی لابد فرق و تمایزی در میان چون برهان توحید در جمیع اشیاء موجود و وحدانیت و فردانیت حق در حقایق جمیع کائنات مشهود، پس تکرر تجلی واحد ممتنع و محال...<sup>19</sup>.

در این بیان مبارک دریایی از معانی نهفته است و اگر گفته شود شرح آن مستلزم نوشتن رسائل متعدد است، سخنی بگراف نیست. درابتدای بیان، آن حضرت صحبت از مشابهت و مماثلت بین عالم ملکوت و عالم ناسوت می‌فرماید و به نحوی وحدت میان دو عالم را تشریح می‌نماید اما در ادامه این بیان از شدت گوناگونی در عالم کثرت سخن می‌گویند به حدی که در واقع هر موجودی از موجودات عالم امکان را منحصر به فرد می‌دانند و بر این نکته تصریح می‌فرماید که در این کارخانه صنع الهی هیچ دو محصولی عین هم ساخته نمی‌شود. در این بیان مبارک ضمن آنکه حضرت عبدالبهاء بر حکومت کثرت در عالم ناسوت صحنه می‌گذارند، اما از طرفی دیگر، سخن از مشابهت و مماثلت مابین کائنات و ذات احدیت می‌نمایند و می‌فرمایند همچنان که وحدانیت و فردانیت از صفات

حق تعالی است، این صفات در مرآت کائنات تجلی نموده است و وحدانیت و فردانیت حق در جمیع کائنات، مشهود است و نکته مهم آنست که همین فردانیت هر یک از کائنات است که موجب کثرت در میان موجودات گشته و کثیر را بشمار نموده است و وقتی که بفرموده حضرت عبدالبهاء نمی توان دو دانه را از جمیع جهات مانند هم دانست، چنین کثرتی رخ می‌گشاید.

اما علاوه بر آن که مابین عوالم مختلف و مراتب وجود نشانه‌هایی از وحدت مشاهده می‌گردد و همچنان که حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند ملک آئینه ملکوت است و یا آنکه هر صفتی که ما نسبت به حق می‌دهیم آیتی از آن در انسان موجود می‌باشد، ما بین موجودات در عالم ممکنات نیز علی‌رغم کثرت، نشانه‌های وحدت و یگانگی وجود دارد.

همه موجودات از آنجا که بوجود آمده‌اند، مسبوق به علت هستند و از این لحاظ در وحدت بسر می‌برند و در این موجودیت مشابه و مماثل یکدیگرند. همه آنها دارای منشاء واحد در خلق شدن (یعنی وجود حقیقی) هستند. علاوه بر آن چه کائنات جسمانی و چه کائنات روحانی هر یک دارای منشاء و مبداء واحد می‌باشند و این مبادی ماده واحد و جوهری روحانی می‌باشند.

همچنان که قبلاً در این مقاله اشاره شد حضرت عبدالبهاء در بیانی در مبحث عالم وجود بدایتی ندارد تصریح می‌فرمایند که جمیع موجودات جسمانی دارای منشاء و مبداء واحدی هستند که به فرموده آن حضرت به ماده واحد تسمیه گردیده و کثرت از زمانی آغاز می‌گردد که آن ماده واحد در هر عنصری بصورتی در آمده است لهذا صور متنوعه پیدا شده است و بعد در اثر ترکیب این عناصر، مرحله‌ای دیگر از این تنوع و تکثر آغاز می‌گردد و به فرموده حضرت عبدالبهاء «از ترکیب و امتزاج این عناصر، کائنات غیرمتناهی پیدا شد». بنابراین در میان کائنات جسمانی در ابتدا وحدت است که جلوه می‌نماید اما در اثر تموج یا حرکت ماده واحد، رفته رفته کثرت رخ می‌گشاید. درباره ماده واحد یا ماده اثیری یعنی منشاء کائنات جسمانی در مواضع مختلف در کتاب مفاوضات، حضرت عبدالبهاء مطالبی را بیان فرموده‌اند و از جمله تأکید نموده‌اند که ماده

اثیریه محقق الوجود است و در ضمن حقیقت معقوله است و نه محسوسه و نور و حرارت و الکتریسیته از تموجات این ماده به وجود می‌آیند اما در طی لوحی از حضرت عبدالبهاء درباره تشریح مطالب مندرج در لوح حکمت و در ارتباط با ماده اثیریّه، آن حضرت توضیح می‌فرمایند که این ماده در اثر اراده الهیه به حرکت در می‌آید و در واقع راز رخ گشودن کثرت از دل وحدت در همین جا مکشوف می‌گردد چرا که حرکت و تغییر است که موجب کثرت می‌گردد و باعث می‌شود که رفته رفته تمایز رخ بگشاید و ماهیت و هویت جلوه نماید تا آنکه وجود عام قائم به آن گردد. به تعبیر عرفا جمال ازلی منشاء عشق الهی گشت و عشق الهی موجب حرارت و آتش شد و این آتش نخستین بنا به فرموده حضرت بهاء‌الله، موجب حرکت گردید زیرا که به فرموده مبارک برودت سبب سکون است و حرارت سبب صعود و حرکت و حرکت و تغییر سبب کثرت گردید.<sup>20</sup>

اما از سوئی دیگر همچنان که از قبل یاد شد، علی‌رغم کثرت در عالم ممکنات که در اثر حرکت و تغییر بوجود می‌آید و اینکه این تغییر و حرکت ذاتی موجودات است و آنی از آنان منفک نمی‌گردد و در نتیجه کثرت هم پدیده دائمی است، اما ملاحظه می‌کنیم که کائنات همچنان که از قبل آمد، از جهات گوناگون در وحدت بسر می‌برند علاوه بر وجود عام که همه در آن اشتراک دارند در سلسله اجناس و انواع در مراتب مختلف و تحت ارواح گوناگون در وحدت که جهت جامعه آنها هستند، به سر می‌برند. مثلاً جمادات در تحت روح جمادی که قوه جاذبه است و نباتات در زیر حاکمیت روح نباتی که قوه نامیه است و حیوانات در تحت سیطره روح حیوانی که قوه حساسه است و انسانها در زیر سیطره روح انسانی که قوه کاشفه است، در وحدت به سر می‌برند و دارای خواص کلی مشترک هستند. علاوه بر آن این ارواح مختلفه از آنجا که در تعریف همه آنها کلمه قوه به کار رفته، در نتیجه در این مفهوم دارای وحدت هستند و در واقع می‌توان بیان نمود که در اینجا قوه، جنس مشترک و نشانه وحدت آنان و هریک از مفاهیم جاذبه و نامیه و حساسه و کاشفه فصل بین آنها می‌باشد و بوسیله همین فصل است که تمایز رخ می‌گشاید و ماهیات پدید می‌آید و چیستی جلوه می‌نماید.

یکی دیگر از نشانه‌های وحدت در میان کائنات ارتباط مابین آنهاست که حضرت عبدالبهاء در مواضع مختلف از کتاب مفاوضات به این ارتباط مستقیم و یا بالتسلسل و تأثیر و تأثر متقابل در اثر آن اشاره بلکه تصریح می‌نمایند. از جمله در بیانی در باره این ارتباط چنین می‌فرمایند: «...در این مسأله شبهه‌ای نیست زیرا عالم وجود نیز مانند شخص حی است پس از این ارتباط که در میان اجزاء کائناتست تأثیر و تأثر از لوازم آن...»<sup>21</sup>. لازم به ذکر است که لازمه ارتباط، در ک متقابل و لازمه درک متقابل وحدت در جنبه‌ها و درجات مختلف است. عبارت «روابط ضروریّه منبعث از حقائق کائنات» که در بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء مکرراً تکرار شده، خود نشانه وحدت در اثر این روابط ضروریّه است.

دیگر نشانه وحدت در میان موجودات، قانون مشترک حاکم بر آنهاست. حضرت عبدالبهاء در موارد مختلف به این قانون مشترک اشاره نموده و از جمله در بیانی در این باره چنین می‌فرمایند: «به درجه‌ای که اگر به نظر دقیق و بصر حدید ملاحظه کنی، ذرات غیرمرئیّه از کائنات تا اعظم کرات جسیمه عالم وجود مثل کره شمس و یا سائر نجوم عظیمه و اجسام نورانیّه چه از جهت ترتیب و چه از جهت ترکیب و خواه از جهت هیأت و خواه از جهت حرکت در نهایت درجه انتظام است و می‌بینی که جمیع در تحت یک قانون کلی است که ابداً از او تجاوز نمی‌کند...»<sup>22</sup>. وجود قانون مشترک در میان حقائق مختلف نشان دهنده آنست که این حقائق متنوع و متعدّد در درجه‌ای از مشابهت و مماثلت و نهایتاً در مرحله‌ای از وحدت بسر می‌برند که می‌توانند در تحت یک قانون با یکدیگر در تعامل باشند.

درباره نشانه‌های وحدت در میان کائنات سخن بسیار است و بحث درباره آنان مستلزم نگارش مقاله‌های مستقل و متعدّد است و لذا به این مختصر بسنده گردید. در هر حال در مراتب مختلف وجود هم آیات وحدت و هم نشانه‌های کثرت مشاهده می‌گردد اما در سیر این مدارج و به سوی مراتب بالا یا سمو وجود، شاهد ظهور بیشتر و قوی‌تر ثبات و وحدت و از میان رفتن آثار تبدیل و تغییر و کثرت هستیم تا آنجا که در این سیر صعودی و در وجود حقیقی مفاهیم وجود و ثبات و وحدت یکی می‌شوند و معنا و مفهومی یگانه می‌یابند.

بر مبنای آنچه که در این مقاله ذکر گردید، مفهوم وجود در ارتباط با وجود حقیقی هم ثبات مطلق است و هم وحدت محض هم بساطت و سادگی تام است و هم فیض نامتناهی. هم خیر محض است و هم عشق است و هم حقیقت همه حقایق و هم جمال ازلی و هم نورانیت سرمدی.

### مؤخره

آنچه که در این مقاله ذکر شد، مختصری بود درباره مفهوم وجود که در بعضی از بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء مندرج در کتاب مستطاب مفاوضات از آن سخن گفته شده به همراه اشاراتی کوتاه و عباراتی مختصر در ارتباط با آراء حکما در این خصوص و البته در حد صفحات معدود این رساله و بضاعت محدود نگارنده این مقاله.

بی تردید ناگفته‌های این مقاله در این باره بسیار است اما امید چنانست که متخصصین فن و علماء فی البهاء درباره مفهوم وجود در آثار مبارکه علی‌الخصوص کتاب مستطاب مفاوضات، به تحقیق و تدقیق عالمانه پردازند و درباره حقایق مودوعه در این سفر کریم رساله‌های متعدّد بنگارند و حق مطلب را بجا آرند.

هستی در اندیشه دینی بهائی جایگاهی بس بلند دارد و وجودشناسی بر اساس اصول معتقدات اهل بهاء در این شریعت غرّا پایه و اساس هر نوع شناخت و معرفتی است. لذا سلسله ارزشهای امر بهائی معطوف به مراتب وجود است و اینکه چه وجودی و تا چه حد لایق اعتنا است و به کدام هستی باید دل ببندیم و از کدام هستی‌نما دل برکنیم برآستی حیات این جهان و آن جهان ما تحت تأثیر نگاه ما به وجود و هستی و وجودشناسی ماست. با این نگاه خاتمه این مقال با بیانی از جمال ابهی درباره هستی مزین و متباهی می‌گردد آنجا که می‌فرمایند: «...خوش ساحتی است ساحت هستی اگر اندر آیی و نیکو بساطی است بساط باقی اگر از ملک فانی برتر خرامی»<sup>23</sup>.



ردیف	شماره صفحه	عنوان مبحث	ملاحظات
1	مفاوضات 170	بقای روح	
2	205 "	طائفه سوفسطائیه	
3	205 "	" "	
4	215 "	وحدت وجود	
5	216 "	" "	
6	217 "	" "	
7	206 "	اقسام قدیم و حادث	نقل به مضمون
8	136-137 "	عالم وجود بدایتی ندارد	نقل به مضمون
9	207 "	اقسام قدیم و حادث	
10	207 "	" "	
11	198 "	در بیان آنکه در وجود شر نیست	نقل به مضمون
12	174 "	مسأله کمالات وجود غیر متناهی است	
13	149 "	براهین الهیه در اصل و مبدأ انسان	
14	150 "	براهین الهیه در اصل و مبدأ انسان	
15	176 "	مسأله درخصوص ترقی	

	انسان درعالم دیگر			
	طبیعت	2	“	16
	مسأله کمالات وجود غیر متناهی است	174	“	17
	جبر و اختیار	188	“	18
	مسأله تناسخ	209	“	19
درباره آتش نخستین	لوح خطاب به یکی از احبای پارسی نژاد	کتاب دریای دانش، ص 58		20
	مفاوضات تأثیر نجوم	مفاوضات 185		21
	طبیعت	2	“	22
		کلمات مکنونه		23

مرجع کتاب مفاوضات چاپ شده در مطبعه هولاند

# دین و عقل و علم :

## تطابق یا توافق

محمد افنان

از تعالیم بنیادی امر بدیع بهائی مطابقت دین با علم و عقل است. در مقدمه این مطلب اساسی که روح عصر ماست توجه به یکی دو نکته جا دارد. نخست اینکه دین باید مطابق عقل و علم باشد و تأکیدی در انطباق علم و عقل با دین نیست، گرچه در این مرحله مقصود دین استنباطی و قراردادی علمای دینی است. دیگر اینکه عقل و علم و دین هر سه ما به الامتیاز انسان و لازمه بقا و ترقی و کمال جامعه انسانی است. بگذارید نخست تعریف دقیق و صحیحی از این سه میزان که مایه و پایه تمدن انسانی و معیار بنیادی جامعه است مطرح شود.

در باره موازین ادراک حقیقت حضرت عبدالبهاء بیاناتی فرموده‌اند که اگرچه بی سابقه نیست، ولی کیفیت بحث و معرفی آنها بدیع است. نخستین میزان را حس معرفتی فرموده، که مقصود محسوساتی است که با گوش و چشم و حس چشائی و لامسه و شامه، یا بویائی معلوم می‌شود و قوه فکر و خیال انسان را به مفاهیم معین هدایت می‌نماید. دومین را عقل معرفتی فرموده که بنای درک و نتیجه‌گیری آن بر مبنای حس‌ها و یا نتیجه‌گیری‌هایی است که از حس‌های نام‌برده حاصل می‌شود. غیر از این دو، که هر دو بر ادراک و استنتاج فردی تکیه دارد و نظر به اینکه حس و محسوسات بین افراد بشر اشتراکی دارد، نتایج مشابهی را در ذهن افراد انسانی به جای می‌گذارد، اما باید توجه داشت که این نتایج در زمینه‌های فرهنگی و جوامع مختلف اختلافات و تنوعی دارند.

سومین میزان که از این کیفیت انفرادی خارج می‌شود، اتکاء به نظرات و تعلیمات سابقه‌داری است که در جوامع مختلف، مخصوصاً جوامع دینی، به اتکاء نقل

متون اعتقادی و تفاسیر و تعالیم پیشوایان معمول و مقبول است و بر اساس نقل از دیگران است و عموماً منقولات دینی است.

شاید ضرورت نباشد که گفته شود که هیچ یک از این سه میزان حسّ و عقل و نقل نمی‌تواند از خطا و نارسائی بری باشد، زیرا حسّ و عقل محدود به فهم و درک محدود افراد است و نقل نیز داستان درک و فهم کسانی است که نظر خود و یا دیگران را منشأ حقیقت و مبدأ سنجش مطالب و حقائق معرفی می‌نمایند.

ظاهر مطلب در مقوله نقل این است که کُتب آسمانی را نیز از این گونه آثار می‌شماریم، ولی نکته‌ای را باید در این مقام روشن کرد که مقصود حضرت عبدالبهاء از نقل نه وحی و الهام است، زیرا تفکیکاً از مقوله مستقلی تحت عنوان «فیض روح القدس» ذکر فرموده و آن را ماورای ذهن و فکر بشری معرفی فرموده است، و از آنجا که ما افراد بشر حائز چنین موهبتی نیستیم بیان کیفیت آن نیز به زبان متداول علوم انسانی نیز ممکن و میسر نیست و تنها شناسائی ما از آن محدود به دریافت و شناخت آثار آن است که در روح و جان انسانی تأثیر و نفوذ می‌نماید.

انسان در عالم وجود تنها موجودی است که به زیور عقل آراسته است. در تعریف عقل می‌توان گفت که گوهری است غیر مقید به زمان و مکان و بنا بر این می‌تواند مستقل از عوامل ثانوی مربوط به این دو عامل عمل نماید. البته این نکته لازم به توضیح نیست که عقل از خصوصیات روح انسانی است که از ارواح و مختصات سایر موجودات زنده متمایز و ممتاز است. عقل به اعتباری قابلیت است انحصاری نوع انسان که قابلیت ترقّی و تربیت دارد و می‌تواند در حیات بشر نقش اساسی ایفا نماید و اصولاً منشأ ترقّیات و تکامل نوع انسان است.

تا اینجا آنچه گفته شد مختصات روح انسانی است و نخستین نتیجه آن است که انسان به کمک حسّ و تجربه و عقل برای خود دنیائی می‌سازد که دارای بُعد زمانی است و بدینوسیله از سایر موجودات حیوانی ممتاز است. اما در این مرحله بشر همچنان با سایر حیوانات از لحاظ احساسات غریزی، مخصوصاً جلب منفعت و دفع شرّ، آن هم اساساً از نظر مادی و جسمانی، مشترک است، و با آنکه به

جاودانه بودن آثار زندگی متذکر است، مع ذلک نفع آنی را بر مضرت باقی برمی‌گزیند و از عواقب اعمال باکی ندارد.

از مظاهر عقل ظهور علم است که به کمک تجربه و استفاده از حس‌های پنج‌گانه آن را می‌سازد و از آن برای ترقی فهم و استفاده از قابلیت‌های موجود در طبیعت دست به کار می‌شود و از تجربیات گذشته و گذشتگان استفاده می‌نماید و بر آن اساس جامعه انسانی را شکل می‌دهد، و این کیفیت خاص نوع بشر است و سایر حیوانات در آن سهمی ندارند. خصوصیت دیگری که قادر به نگهداری حافظه بعضی از تجربیات زندگانی است و در عکس‌العمل‌های مکرر زندگی مادی به حیوانات کمک می‌نماید و معمولاً آن را به عنوان غریزه می‌شناسند در انسان و اکثر حیوانات مشترک است ولی به هیچ وجه دارای کیفیت تعقل، که حفظ و تنظیم عکس‌العمل‌های مختلف و استفاده از تجربیات در موارد متفاوت و مختلف است، نمی‌باشد و همواره در برابر عمل‌های معین عکس‌العمل‌های مشخص عرضه می‌نماید. اما متأسفانه همه اینها عموماً در مسیر جلب منفعت و رفع ضرر، آن هم به منظور تأمین فرصت‌های آنی است. البته علم به طور مطلق یعنی کشف خصوصیات اشیاء و روابط طبیعی آنها که نظم عالم وجود بر آن متکی است، و خود مجموعه اصول و قوانینی است که که همواره ثابت است، و اگر منظر ما در گذشت زمان از مفاهیم علمی تغییر کرده است نه به علت آن است که قوانین وجود عوض شده، بلکه حقیقت آن است که ما با تحقیق و تجربه و آزمایش جزئیات قوانین را بهتر دریافته و در نتیجه به کیفیت دقیق‌تری از آن آگاه شده‌ایم که به نظر رد اصول علوم گذشته و کشف حقیقتی جدید شده است. علم در این مرحله به تنهایی نه مفید است و نه مضر. فائده و ضرر آن بالنسبه به استفاده انسان از آن است. علم پدیده‌ای است که به مدد عقل و حس از طبیعت و آنچه در اطراف بشر است و به اتکاء تطبیق و مقایسه نتایجی به دست می‌آورد که توجیه پدیده‌های وجود و تجدید تظاهرات طبیعی و حتی تغییر آنها را به صورت دل‌خواه و حتی خلاف طبیعت موجودات میسر می‌سازد. ناگفته پیداست که علم از دو جهت بسیار جالب است. نخست آنکه کیفیت‌های طبیعی را برای ما تفسیر می‌کند و روابط آنها را آشکار می‌سازد، و دیگر آنکه ما را به تسلط بر طبیعت و استفاده از

آن به نحوی که مطلوب ماست موفق می‌دارد. به همین سبب علم اگر در تحت ضوابط روحانی قرار گیرد بهترین دست‌آورد انسانی است، و اگر از هدایت الهی محروم ماند آلتی در دست هواها و آرزوهای حیوانی نوع بشر خواهد بود که به تجربه تاریخ بشر را از حیوانات ضارّیه نیز پست‌تر خواهد ساخت.

اما دین، که همواره اهمّیتش مورد تضادّ فکری آدمی بوده، در طول تاریخ جمعی آن را واسطه خیر و کمال دانسته و گروهی آن را وبال شمرده‌اند، پدیده‌ای است که شناسائی آن مشکل‌تر و اهمّیت آشنائی با حقیقتش از همه بیشتر است، زیرا نقش اصلی آن تأثیری است که گاه به صورت مثبت و زمانی به صورت منفی در جامعه انسانی داشته و دارد.

نخست باید دو جنبه مستقل ولی وابسته دین را شناسائی کرد. دین به نفع، تا آنجا که اصلتش محفوظ مانده باشد، چون جنبه الهی و مافوق بشری دارد مبتنی بر خیر و داعی به وحدت نوع انسان و ناظر بر تربیت و تکمیل جامعه و افراد انسانی است که هر دو همواره در حال تحوّل و ترقّی است و به همین جهت بنا بر تعالیم همه ادیان واحد و لم‌یتغیّر است، و این کیفیت در همه ادیان، که اولین آنها نامعلوم و آخرین نیز برای آن نمی‌شناسیم، یکی است. اما متأسفانه همه ادیان در طول تاریخ به علّت کوتاه‌نظری و امتیازجویی مؤمنان آن دین روح وحدت و محبّت اولیه را از دست داده، به نوعی تفرقه و سوء تعبیر دچار شده، و فرقه‌ها و گروه‌ها هر یک به اتکای فهم و استنباط خود اصل وحدت را فدای تصوّرات نابجای خود نموده‌اند و این همان نکته است که بخشی از ضرورت تجدید ظهورات الهی را ایجاب می‌نماید. در این مقام وحی و الهام الهی راهنمای بشر است. جنبه دیگر دین مسئله ایجاد جامعه‌ای است که نمونه و نشانه این تعالیم اصولی، که مبنی بر ایمان و اخلاق و تربیت و اتحاد وحدت است، گردد و در حقیقت قافله تمدن روحانی انسان را راهنما شود. در این مقام به علّت آنکه همواره نفوسی که بیشتر کوشیده و بیشتر دانسته‌اند بعضاً به علّت احساسات خودبینی و امتیازجویی، که از صفات بشری است و اگر تحت تربیت حقیقی دین قرار نگیرد به سرکشی و زیاده‌طلبی منجر خواهد شد، به تفرّد و انحصارطلبی در جامعه متمایز شده و دیگران را تحت سلطه خود گرفته، آنان را مطیع خود خواسته، و بدین وسیله به

تشعب و تفرق کمک کرده‌اند، وسیله وصول به این هدف که مغایر اصول دین است استفاده از قوانین و احکام دینی و سوء تعبیر از آنهاست. تأسف اینجاست که این نفوس از اصول و مبانی دین و احکام و اساس آن که برای خیر و صلاح است با تفسیر و توجیه فردی سوء استفاده نموده و می‌نمایند، و اینجاست که مطلب اساسی «دین باید مطابق علم و عقل باشد» نقش مهم خود را آشکار می‌سازد.

در چنین موقعیتی، یعنی ضرورت مطابقت دین با علم و عقل تعریف انسان و عقل و دین و علم اهمیت مخصوص پیدا می‌نماید. انسان بنا بر تعریف ادیان «صورت و مثال الهی»<sup>۱</sup> است، ولی آیا صورت و مثال الهی هرگز مورد بحث و بررسی انسان‌ها قرار گرفته؟ این عنوان بنا بر تعالیم بهائی ما را موظف می‌دارد که همه انسان‌ها و همه موجودات را در هر رتبه و مقامی که هستند به نظر جزئی از کل عالم وجود و متناسب شأن و رتبه آنها بدانیم و همه را با نظر محبت و الفت در مقام و رتبه‌اش معامله نمائیم.

برای درک صحیح این تعلیم نخست می‌بایست مفهوم دقیق و صحیح مطابقت را بشناسیم. مطابقت (مصدر باب مفاعله از فعل طَبَقَ) به معنی هم‌آهنگی است و نباید آن را با موافقت یکی دانست. معنی موافقت را از اصطلاح ضد آن، که مخالفت است، به راحتی درمی‌یابیم. اما مطابقت به معنی آن است که دو چیز مستقل از یکدیگر با هم هم‌آهنگ باشند و به همین جهت اصطلاح «طابق النعل بالنعل» که اساساً حکایت از هم‌آهنگی حرکت دست و پای چهارپایان دارد، به مفهوم تناسب دو شیء به کار رفته و می‌رود.

دین و علم از دو مقوله مختلف است. علم کشف حقائق و روابط موجودات است که در طبیعت و وجود ودیعه نهاده شده است. حضرت بهاءالله در مورد طبیعت بیاناتی فرموده که حاکی از استقلال عالم وجود و استقلال آن در سایه قوانین مستقل و مخصوص به آن است: "قل انّ الطبیعة بکینونتها مظهر اسمی المبتعث و المکون و قد تختلف ظهوراتها بسبب من الاسباب و فی اختلافها لآیات للمتفرّسين و هی الارادة و ظهورها فی رتبة الإمكان بنفس الامکان و أنّها لتقدير

من مقدّر علیم" و سپس آن را به عنوان «مشیت امکانیه» تسمیه می فرمایند، که ضمناً یادآور «مشیت اولیه» است:

- "و لو قيل إنّها لهی المشیة الامکانیة لیس لأحد ان یعرضَ علیه و قدرَ فیها قدره عجز عن ادراک کنهها العالمون انّ البصیر لا یری فیها الاّ تجلی اسما المکون قل هذا کون لا یدرکه الفساد و تحیرت الطبیعة من ظهوره و برهانه و اشراقه الّذی احاط العالمین" (مجموعه الواح، طبع مصر، ص 42/ آثار قلم اعلیٰ، ج 2، ص 134)

از این آیات و شرح مبسوط در کتاب مفاوضات مبارک در باره «طبیعت در تحت قانون عمومی است» به وضوح مستفاد می شود که عالم موجودات و مکونات جلوه اراده الهی و محملی برای ظهور و بروز آثار «مشیت اولیه» است که در حقیقت قائم مقام حقّ مطلق جلّ جلاله است که مطلقاً از درک و وصول عالم وجود برتر و ارتباط با آن ازلاً ابداً میسر نیست. جنبه مادی آن در ظلّ مشیت امکانی و کیفیت روحانی و غیرمادی آن در ظلّ مشیت اولیه یعنی عالم امر است که به جبروت نیز نامیده شده است.

با این مقدمات که ذکر شد، علم مسئول و مأمور شناسائی روابط ضروریه بین اشیاء مادی و موجودات محسوس و معقول است و عقل آلتی است که این هدف را آسان می سازد و به کمک حسّهای ظاهری و باطنی معلومات مختلف را پیوند می دهد و کشف قوانین وجود را میسر می سازد. مع ذلک به علت عدم کمال و تمامیت عقل که نتیجه نقص و نارسائی افراد و حاصل تنوع درجات استعدادات روحی است، تأیید و هدایت روح القدس لازم و راهنما است و به همین علت تجلیات و تأییدات وحی و الهام الهی یا جلوه «مشیت اولیه» لازمه ترقی و تکامل انسان و جامعه انسانی است و بدون آن انسان با همه قابلیت های مودوعه الهی قادر به ترقی و کمال نیست و جمعیت انسانی بدون تربیت مظاهر الهی به سادگی ممکن است به درکات حیوانی سقوط نماید و حتی از آن به علت قدرت فکری پست تر شود و بنا بر همین مطلب است که برای عقل نیز درجات قائل شده، تأییدات وحی و هدایت الهی را به «عقل کلی» نام گذاری کرده اند.<sup>۲</sup>



با توجه به این مطالب می‌توان دریافت که نه تنها علم و دین مخالف یکدیگر نیستند، بلکه مکمل و مساعد هم‌اند و برای انسان که در بین موجودات ممتاز و منحصر به فرد است<sup>۳</sup> وظیفه‌ای روحانی و الهی موجود است که به اتکاء به عقل و به استمداد از دین روابط موجود در عالم وجود را هدایت نماید و حق هر چیزی را بجای آورد. نمونه مابه‌الابتلای بشر در این دوره تمدن مسئله استفاده از منابع طبیعی است که اراده حق به صورت طبیعت در عالم وجود ایجاد فرموده و نه تنها استفاده از این منابع باید منصفانه و میسر برای همگان باشد (اعم از انسان‌ها و بقیه موجودات)، بلکه باید در مصرف آن نیز رعایت اعتدال و انصاف منظور گردد.

هدف علم کشف حقایق طبیعت و روابط آنها در عالم وجود و هدف دین ایجاد تعادل و تناسب در عالم وجود متناسب با قابلیت‌ها، استعدادات، و احتیاجات همه موجودات است.<sup>۴</sup>

علم در حقیقت کشف مجموعه قوانین عالم وجود (عالم کون و فساد) و دین مبنای اصول و وظائف عالم انسانی و به عبارت دیگر مجموعه مبانی تعیین ارزش‌ها، آن هم منحصراً در عالم انسانی، است. ناگفته پیداست که موضوع علم سراسر عالم وجود، آن هم برای «موجود صاحب روح انسانی و عقل» و موضوع دین منحصراً تربیت و ترقی و تکامل موجود مذکور، یعنی انسان، است. و در همه حال آلت درک و فهم و اقدام و عمل روح و عقل انسانی است که هیچ موجود دیگری در این خصوصیت با انسان شریک نیست. برای آنکه مفهوم علم بهتر دانسته شود باید به بیان حضرت عبدالبهاء در «مفاوضات مبارک» توجه نمود که علم را به دو مرحله تفکیک فرموده‌اند: «علم تحقیقی» که نمونه ادنای آن علم و دانش انسان به وجود و حالات خویشتن است و نمونه‌اعلای آن اطلاع و احاطه مظاهر مقدسه که «بر حقائق کائنات مطلع و محیطند» و «علم تصویری» که به مدد عوامل حسّی از اشیاء و موجودات خبر می‌گیرد و بر مبنای آن به کمک عقل و منطق مجموعه علوم تجربی را به وجود می‌آورد، توسعه می‌بخشد، و رو به کمال می‌برد. در این عالم است که زمان و مکان مفهوم مرتبط می‌یابند و حیات فردی انسانی به حیات جمعی و تاریخی تبدیل می‌شود. شک نیست که در این مرحله

علم صوری باید به کمک علم تحقیقی و موازین روحانی و الهی انسان را به حیات روحانی و جاودانی برساند.

در مبحث موافقت علم و دین در عصر ما مطالب مختلفی مطرح است. نخست عقیده جازمی که علمای علوم طبیعی بنا بر اصل ترقی و تکامل انسان را مشتق از حیوانات می‌دانند و سیر تکامل وجود را از تک‌یاختگان آغاز می‌کنند که به موجودات عالی‌تر و بالاخره به پستان‌داران و در نهایت به انسان خاتمه می‌یابد. آثار الهامی بهائی ضمن اینکه ترقی و تکامل تدریجی موجودات را تأیید می‌نماید، اما در جمع کلی به اصالت انواع، مخصوصاً نوع انسان، تأکید می‌نماید.

موجودات در عالم وجود تا آنجا که در دسترس درک و فهم ماست در سلسله طولی جماد و نبات و حیوان و انسان را شامل است و در سلسله عرضی هر یک از این گروه‌ها شامل انواع مختلفه از مواد معدنی، گیاهان پست و عالی، حیوانات گوناگون نرم‌تن و ذی‌فقار و پستان‌داران است. اما در مرحله موجودی که به نام انسان از سایرین ممتاز است با همه تنوع شکل و شمایل و ظاهر جسمانی دارای کیفیتی غیرمادی است که به نام روح انسانی او را از سایر موجودات ممتاز می‌سازد و در اصل کیفیت یکی است و تفاوتی در نژادها و گروه‌های انسانی ندارد.

بنا بر تعالیم بهائی خلق انسان، یعنی موجودی صاحب شعور و قادر به تصرف در طبیعت، نمودار کمال عالم وجود است، و اگر انسان نبود خلقت ناقص و ناتمام بود. ترقی و تکامل خاص انسان و از خصائص روح انسانی است. در هیچ یک از موجودات زنده دیگر چنین کیفیتی وجود ندارد. به عنوان نمونه می‌توان از زنبور عسل نام برد که از زمانی نامعین همین سیستم خانه‌سازی مخصوص را دنبال کرده و همواره بدون هیچ تغییر و تصرفی مجموعه ساختمانی را که مناسب کار او بوده ساخته و می‌سازد. نه در روش کار تغییری داده و نه در محصول حیاتش تغییری حاصل شده است. این یک نمونه است و در حقیقت همه نباتات و حیوانات بالاصاله تابع همین قانون هستند.

بنا بر آثار بهائی عالم وجود (مشیت امکانیه) را آغاز و پایانی نیست. حضرت بهاءالله می‌فرمایند "حق لم یزل بوده و خواهد بود و همچنین خلق الا ان الثانی

مسبوق بالعلّة... حک ما که عمر دنیا را بچندین هزار سال تعبیر نموده‌اند در این مدّت سیّارات را احصاء ننموده‌اند چه مقدار اختلاف در اقوال قبل و بعد ظاهر و مشهود و لکلّ ثوابت سیّارات و لکلّ سیّارة خلق عجز عن احصائه المحصون" (منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، شماره ۸۲)

"مقصود از این بیانات آنکه لم یزل حق در علوّ امتناع و سموّ ارتفاع خود مقدّس از ذکر ما سویه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عزّ احدیّه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اوّلیه مبعوث شده‌اند و خلق را بحق دعوت فرموده‌اند..." (منتخبات، شماره ۸۷)

نظریه «تکامل» داروین، دانشمند شهیر، اگر به این مفهوم گرفته شود که انسان حائز تمام مختصّات حیوانی و نباتی و جمادی است، مطلبی تمام است. اما این کیفیت کمال نه به مفهوم انتقال و تغییر انواع موجود در سلسله طولی موجودات است، بلکه نمودار این حقیقت است که هر موجود برتری دارای صفات طبقهٔ اسفل نیز می‌باشد، همچنان که در حیوان که دارای قوهٔ حسّاسه است، قوهٔ نامیه نباتات و موجودیت قوای جسمیهٔ جماد (قوهٔ قوام و دوام) نیز موجود است، و نباتات نیز اضافه بر کیفیت جمادی دارند قوهٔ نامیه هستند. انسان که اشرف همهٔ مخلوقات است اضافه بر کیفیت جمادی و روح نباتی، یعنی قوهٔ نامیه، و روح حیوانی یعنی قوهٔ حسّاسه را نیز داراست، مضافاً به آنکه روح انسانی، که ورای همهٔ قوای مادی طبیعت است، در او جلوه دارد و آن تجلّی خاص قوهٔ عاقله و نفس ناطقه است. نکتهٔ جالب در این مقام این است که قوانین حاکم بر عالم وجود در همهٔ این طبقات به تناسب قابلیت‌های آنها یکسان است.

جا دارد که به یاد آوریم که روح انسانی یا قوهٔ ناطقه که خاصّ انسان است با روح القدس که ورای عالم مادی است تفاوت اساسی و بنیادی دارد. اما این روح انسانی قابلیت این را دارد که به فیض تربیت روح القدس از عالم فانی برتر رود و در ظلّ روح القدس به عنوان روح ایمانی ممتاز گردد، زیرا روح انسانی به این قابلیت ممتاز است که تربیت پذیرد و تکامل یابد.

حضرت بهاء الله در مقامی می فرمایند "و اینکه سؤال شده بود که چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابو البشر و سلاطین آن ازمه در کتب تواریخ نیست عدم ذکر دلیل بر عدم وجود نبوده و نیست نظر بطول مدّت و انقلابات ارض باقی نمانده و از این گذشته قبل از آدم ابو البشر قواعد تحریر و رسومی که حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحریر نبود قسم دیگر معمول بوده و اگر تفصیل ذکر شود بیان بطول انجامد ... حال ملاحظه نمائید بعد از آدم چه قدر لسان و بیان و قواعد خطیه مختلف شده تا چه رسد بقبل از آدم ... مظاهر عزّ احدیه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اولیه مبعوث شده اند و خلق را بحق دعوت فرموده اند و لکن نظر باختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده چه از کتب تواریخ و چه غیره همچنین انقلابات بسیار شده که سبب محو بعضی امور محدثه گشته ..." (منتخبات، شماره ۸۷)

بیانات متعالیه فوق حاکی از وجود ادوار لانهایه در عالم وجود است. فرضیه معروف Big Bang نمودار کلی بیان مبارک جمال اقدس ابهی است.

مطلب قابل توجه دیگر این است که در امر بهائی به حکومت و مرجعیت دین الهی تأکید شده است و در این مقام نکته ای حائز اهمیت است که نباید حکومت دین با حکومت دینی اشتباه گرفته شود. حکومت دین مبتنی بر اساس تعالیم مصرحه در امر الهی است، در حالی که حکومت دینی رویه ای است که در طول تاریخ قدرتمندان مسیحی، مسلمان، و سایر ادیان به کمک آن بر مردم مسلط شده و آزادی مسلم و معین در ادیان را در تحت تصوّر و تفسیر خود از دین نفی و انکار کرده اند.

در خاتمه توجه به این نکته بنیادی نیز جا دارد که حضرت عبدالبهاء در تعریف شریعت در مفاوضات مبارک می فرمایند "شریعت روابط ضروریه است که منبعث از حقائق کائناتست." (ص 119)

و در مکاتیب و الواح مبارک همین تعریف را برای «محبت» نیز مقرر فرموده و علم بشری را نیز معرفت آن ذکر فرموده اند.

## مآخذ

- ۱- مفاوضات مبارک، به نقل از عهد عتیق "لنعملن انساناً علی صورتنا و مثالنا" (سفر پیدایش، اصحاح اوّل، آیات ۲۶ و ۲۷).
- ۲- عقل در اصطلاح معارف اسلامی هم به «عقل کلی» و «عقل جزئی» تقسیم می‌شود که مقصود از «عقل کلی» همان مراتب روحانی و الهی است و در عرف متقدّمان یکی از القاب حضرت رسول «عقل کلی» است، ولی «عقل جزئی» همان قابلیت روحانی است که در همهٔ نفوس اشتراک معنوی دارد و مکرّر در آثار عرفای مسلمان مورد توجه قرار گرفته است، و سنائی، شاعر عارف، در بارهٔ آن گفته است:

عقل اگر خواهی که ناگه در عقیت نفکند

گوش گیرش در دبیرستان «الرحمان» در آر

...

عقل جزوی کی تواند گشت بر قرآن محیط

عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار

- ۳- ترکیب مواد آلی معینی می‌توانند سراسر پیکر جسمانی همهٔ موجودات حیوانی را بسازد، که نوع انسان نیز یکی از آنهاست و با اینکه از لحاظ قوای مادی و جسمانی تفاوتی بین سایر پستانداران و انسان وجود ندارد، مع ذلک جسم انسان حائز کیفیت خاصی است که استقرار روح انسانی را در وجودش میسر می‌سازد. این نکته ما را به این حقیقت متذکّر می‌دارد که روح انسان و حیات روحانی انسان از مقولهٔ دیگری است و در تحت فعل و انفعالات مادی و شیمیائی نیست، و به این سبب نوع انسان را نمی‌توان تصور و تکامل سایر موجودات، علی الخصوص میمون، دانست، نظریه‌ای که نخستین بار توسط دانشمند معروف،

چارلز داروین، به عالم علم عرضه شده است، زیرا این موجودات اگرچه در داشتن غریزه با انسان و سایر حیوانات مشترکند، ولی صفات مختصه روح انسانی یعنی تعقل و عاطفه معطوف به اخلاق و احساس و درک تاریخی را همیشه فاقد بوده اند.

۴- توجه به مفهوم دقیق و صحیح بسیاری از مطالب از دو منظر مستقل دین و علم ما را بیشتر به این حقیقت متذکر می‌دارد که دین و علم ناظر به دو مقصد، مستقل و بنیادی هستند. مثلاً اصطلاح عکس‌العمل (reaction) در حوزه علوم مادی، بنا بر تعریف متداول، پدیده‌ای است که با عمل (action) مناسبت مستقیم دارد و دقیقاً برای خنثی‌ساختن آن در کیفیت فیزیکی یا شیمیائی است. در حالی که عکس‌العمل در مفهوم اخلاق و دین حقیقی همواره متضمن نوعی اصلاح و برای هدایت و تغییر عمل در مسیر آداب و اخلاق می‌باشد. اصطلاح دیگر قانون (law) است که در علوم متناسب با مختصات طبیعی حیات مادی است و لایزالی است و با مراتب وجود - امکان و عدم سر و کار دارد، اما در ادیان با هدف تربیت و هدایت موجود ذی‌عقل، یعنی انسان، آن هم متناسب با شرایط زمان، معین و مقرر می‌گردد.

مرا از قید مذهب‌ها برون آورد عشق او  
 که چون خورشید طالع شد نهان گردند کوکب‌ها  
 صائب تبریزی

# تأثیر امر مبارک بر ادب و فرهنگ ایران<sup>❧</sup>

شاپور راسخ

مقدمه

هرچند همه ادیان الهی بر پایه وحی مبتنی هستند و داعیه جهانی شدن دارند اما ناچار انعکاسی از شرائط محیط فرهنگی که در آن نشئت یافته‌اند در آن‌ها نمودار است. دیانتی چون اسلام همان طور که حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیه یادآور شده‌اند از یک طرف بسیاری از رسوم عرب جاهلی را ردّ و طرد کرده است (چون بُت‌پرستی - زنده‌به‌گور کردن دختران - بیرون از شمار بودن زوجات)، از طرف دیگر احکام متعددی را از همان عصر جاهلیت پذیرفته است (چون اعتبار شهور قمری - قطع ید سارق - حرمت لحم خنزیر یعنی گوشت خوک)، و بالاخره مقدار قابل ملاحظه‌ای از احکام و آداب و تعلیمات تازه که بنیاد تمدن اسلامی را استوار کرده‌اند بر جای نهاده است. به همین وجه دیانت بهائی نیز که طرح مدنیّت جهان‌آرای بدیعی را متضمّن است بسیاری از ویژگی‌های فرهنگی ایران باستان و ایران اسلامی را پذیرا شده و در خود منعکس دارد.

❧ متن تقریرات در مجمع عرفان، در مرکز مطالعات بهائی، آکوتو، ایتالیا، جولای 2009

از جمله خصوصیات فرهنگ ایران گشایش این فرهنگ به سوی تمدن‌های بیگانه و در عین حال آمادگی آن برای جذب عناصر دریافت‌شده و تطبیق آن‌ها در مجموعه‌ای بدیع و با جنبه‌ای نو بوده است. وقتی حضرت عبدالبهاء در خطابات مبارکه سخن از لزوم انضمام مدنیت مادی غرب به مدنیت روحانی شرق به میان می‌آورند همان سابقه تمدنی را به یاد می‌آورند.

ایران‌شناس بنام فرانسوی، رنه کروسه،<sup>۱</sup> بعد از ذکر آن که فرهنگ و تمدن ایران منظمًا و طی ادوار پیاپی تجدید حیات یافته و نشئه تازه‌ای را از سر گرفته می‌گوید این تداوم و استمرار تمدن ایران اجازه داد که این تمدن خصلتی عمیقاً انسانی حاصل کند، خصلتی که از آغاز تاریخ مثلاً در عصر هخامنشی می‌توان دید با تأسیس حکومتی مبتنی بر مدارا و تساهل نسبت به همه مذاهب و اقوام و نژادها و با تفاهم و حسن نیت در نحوه گردش امور اداریش. ساسانیان هم با آن که مقید به دین زرتشتی خود بودند همین مدارا را نسبت به کلیسای نسطوری در غرب و نسبت به آئین بودائی در شرق نشان دادند. مقایسه این سابقه با بی‌تعصبی که در امر مبارک ترویج شده است عاری از فایده نیست.

هم رنه کروسه می‌نویسد ایران بدون آن که اصالت خود را از دست دهد حلقه ارتباطی بین شرق و غرب بود. زبانش زبان ادبی بخشی از هند مسلمان گردید، با هنرش در زمان ساسانیان به تشکیل هنر بیزانسی کمک کرد، در عصر صفوی به تشکیل هنر هندی-مغولی یاری رساند، معماری ایرانی و مینیاتور ایرانی در سطح گسترده‌ای انتشار پیدا کرد، میسیونرهای ایرانی بودند که در زمان ساسانی و نیز در روزگار عباسیان مسیحیت را به قلب امپراطوری چین بردند و آئین بودائی مکاتب نقاشی ایرانی را حتی تا چین گسترش و تابش بخشید. در زمان مارکو پولو این زبان فارسی بود که به عنوان زبان تجاری و زبان تمدن در سراسر آسیای مرکزی، از بخارا تا پکن، مورد استفاده و وسیله مکالمه بود. امر بهائی هم زبان فارسی را به سطح یک زبان بین‌المللی اعتلاء بخشیده و هنر را در انواعش، از جمله موسیقی، پر و بال بی سابقه‌ای داده است.



هم رنه کروسه گوید ایران اولین جامعه‌ای بود که عرفانی معادل عرفان بودائی و برهمنائی به نام تصوّف بوجود آورد و در دامان خود عرفانی پرورد که به همه بشریت تعلق دارد و قلب هر انسانی را اعم از مسیحی یا بودائی یا غیر آن تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در امر مبارک هم زبان عرفانی دست‌مایه بخش مهمی از آثار مبارکه است. عدّه ای از آثار حضرت بهاء‌الله، خاصّه در دوره کردستان و بغداد به موضوعات عرفانی مربوط است. این آئین شریف مروج نوعی عرفان عملی و عمیقاً اخلاقی است.

شبهه نیست که میان امر مبارک و آئین زردشتی که یکی از پایه‌های عمده تمدن ایرانی است موارد مشابه فراوان است. باید متذکر بود که انتظار موعود یعنی سیوشیانس که باید از تخمه زرتشت و نیز از نسب پادشاهان ایران باستان باشد و در سرزمین ایران ولادت یابد آئین زردشتی و امر بهائی را با فزون از دوهزار و پانصد سال فاصله به هم پیوند نزدیک داده است.

برخی از بیانات مبارکه در این ظهور اعظم نیز دالّ بر قرابت این دو آئین است. مثلاً این بیان حضرت عبدالبهاء در مجموعه یاران پارسی (ص ۲۵۰): "اخگر حضرت زردشت را شاه بهرام کوه آتشیبار کرد و روش و سلوک آن بزرگوار را پدیدار نمود."

و نیز (ص ۲۵۶): "آفرین بر این آئین که هر گوهر پنهان در کان ایران را آشکار و عیان نمود. تخم پاکی که حضرت زردشت افشاند بریزش ابر بخشش انبات کرد و کشتزار سبز و خرم شد. وقت خرمن رسید و برکت آسمانی گردید. گنجی که آن سرور انداخت در این روز فیروز آشکار شد و گوهر آبدارش بر جهان نثار گشت."

و هم‌چنین فرموده‌اند: "این نهال همان شجر است، ولی نادانان گمان کنند که درختی دیگر است." (ص ۲۵۸)

در مورد جهات مشابهت امر مبارک با آئین زردشت دوازده نکته را به عنوان نمونه مذکور می‌داریم:

امر بهائی و آئین زردشتی

۱- کثرت ادعیه و مناجات‌ها در هر دو آئین و تأکید خاص بر عشق و محبت الهی؛

۲- اظهار علاقه به زندگی این جهانی و شوق آباد کردن این دنیا؛

۳- اولویت اصلاح عالم و کمک به پیشرفت مردمان؛

۴- تأکید بر اخلاق و توجه به حیات عملی و طرد خرافه‌پرستی مذهبی؛

۵- قول به اهمّیت خاصّ راستی به عنوان یک فضیلت اخلاقی؛

۶- تشویق به زندگی ساده و پاک و درست و پرهیز از مصرف مسکرات - منع قربانی مذهبی؛

۷- اهمّیت دادن به پاکیزگی و حفظ همه چیز از آلودگی؛

۸- اعتقاد به داوری اعمال انسان در دنیای بعد؛

۹- تفسیر بهشت و دوزخ به معنای حصول تقرب الهی یا محرومیت از آن؛

۱۰- اعتقاد به اختیار و آزادی انسان در انتخاب خیر و شرّ؛

۱۱- خوش بینی نسبت به فرجام امور و آینده جهان؛

۱۲- گرامی داشت تصویر زن به تفاوت از ادیان سامی و اسطوره خلقت در آن ها.

توضیحی مجمل در باره هر یک از این ۱۲ خصوصیت مفید خواهد بود. چون دوستان عزیز به تعالیم بهائی آشنائی کامل دارند لذا بحث خود را بیشتر معطوف آئین زردشتی می‌کنیم و هم‌آوائی میان دو دیانت را خود به آسانی درخواهید یافت.

۱- کثرت ادعیه و مناجات‌ها در هر دو آئین و تأکید خاصّ بر عشق و محبت الهی

مری بویس که از نام‌آورترین متخصصان مطالعات زردشتی است می‌نویسد:<sup>۲</sup> "آفریده‌های به جا مانده از طبع زرتشت بسیار اندک است و عمدتاً بیان گفت و

شنود قلبی و درونی او با خداوند است." همین تأکید در مورد عشق و محبت الهی و فراوانی ادعیه و مناجات‌ها را در امر بهائی نیز می‌توان دید.

هرچند هم تاریخ و شرح زندگی حضرت زردشت و هم تعلیمات و خصوصاً آثار منسوب به آن حضرت همه مورد بحث و جدل میان متخصصان بوده و هست، معذک با توجه به منظومه‌گاتها که کسی در صحت انتساب آن به حضرتش تردید ندارد و با قرائن مطمئن می‌توان خصوصیات عمده این آئین را از آن استنتاج کرد، مقایسه‌اش با تعالیم بهائی بسیار آموزنده خواهد بود. گاتها دارای ۲۳۸ قطعه و ۸۹۶ بیت و ۵۱۵۶ کلمه است، همه مربوط به ستایش و نیایش خدا. خانم دکتر شیرین بیانی در کتاب دین و دولت در عهد ساسانی<sup>۳</sup> می‌نویسد: "گاتها نخستین سروده آسمانی زردشت است. اگر گاتها را بفشاریم چهار اندیشه از این افشره بیرون می‌آید که جوهره دین زردشتی را می‌سازد بدین قرار: ۱- پرستش و نیایش اهورامزدا و یاری خواستن از او در کار انجام رسالتش؛ ۲- اندیشه نیک، کردار نیک و گفتار نیک؛ ۳- جبر و اختیار؛ ۴- فرمانروائی: آرزوی شهریاری نیک و درست."

نمونه‌ای از سخنان زردشت خطاب به اهورامزدا را ذیلاً می‌آوریم:

ای مزدا - خوبی‌های زندگی را که بوده و هست و خواهد بود و همه آنها از توست با مهر خودت به ما ارزانی بدار و در پرتو اندیشه نیک، توانائی و راستی و تندرستی و خوشبختی ما را بیفزای. ای مزدا، من زردشت، دوستدار راستی، با آوای بلند تو را می‌ستایم. باشد که پیوسته زبانم را در راه خرد گویا کنی و در پرتو اندیشه نیک آئین خود را بنمایانی و پیامزانی ...

مقایسه این سخنان با مناجاتی از حضرت بهاء‌الله که در ادعیه محبوب آمده (۱) - (۳۵۰) مشابهت‌ها را خوب نشان می‌دهد:

الهی الهی - این عبد را از شر نفس و هوئی حفظ فرما و بنور برّ و تقوی مزین دار. ای مالک من مملوکت ترا ذکر می‌نماید و لازال بصرش منتظر عنایات لانهایه تو بوده و هست. پس باز کن باب رحمت را و قسمتی

عطا فرما این عبد متمسک را. از یک کلمه علیا عالم وجود را موجود فرمودی و بانواع مائده و نعمت و آلاء لا تُحصی مزین داشتی. توئی بخشنده و توانا. لا اله الا انت العلی الابهی.

## ۲- دل بستگی به زندگی این جهان و شوق آباد کردن آن

از کتاب اوستای پورداود که در یسنا، شماره ۳۰، قطعه ۱۱ را نقل کرده این عبارات گویای مطلب است: "ای مردم - اگر از حکم ازلی که مزدا برقرار داشت برخوردار گشتید و از خوشی این گیتی و دیگر سرای و از رنج جاودانی و زیان دروغ پرستان و از سود و بهره دوستاران راستی آگاه شدید آن گاه همواره در آینده جهان خوش خواهید بود."

در گاتها، قطعه ۳۱/۱۶ به ترجمه دکتر حسین وحیدی چنین آمده است: "ای اهورامزدا - این از تو می پرسم: کسی که با دانائی و نیک اندیشی برای افزایش توانائی خانه یا شهر یا کشورش و برای گسترش آئین راستی می کوشد کی و چگونه به تو خواهد پیوست." روشن است که به موجب این عبارت<sup>۵</sup> اگر "شخصی نیک اندیش و با تاب و توان در راه ترقی خانه و روستا و سرزمین خود و پیشرفت راستی و دوستی کوشش کند" از وصال پروردگار برخوردار خواهد شد.

## ۳- علاقه به اصلاح عالم

که در بیانات جمال مبارک به عنوان هدف خلقت آدمی تعیین شده (خلقتم لاصلاح الخلق) در گاتها قطعه ۴۵/۹ چنین منعکس است: "مزدا اهورا را با اندیشه نیک خشنود می سازیم، او که با خواست خود برای ما شادی و رنج آفریده است. باشد که مزدا اهورا با توانائی خود به ما نیروی کار کردن بخشد تا در پرتو اندیشه نیک و راستی و دانش درست در راه پیشرفت مردمان بکوشیم."

## ۴- تأکید بر عمل اخلاقی و طرد خرافه پرستی

هم حضرت زرتشت و هم حضرت بهاء الله بسیاری از آداب و رسوم و اعمال و خرافات مانده از گذشته را به دور انداختند و تأکیدشان بر حیات عملی و کاربرد

فضائل اخلاقی و معنوی بوده و هست. ویلیامز جکسون در کتاب پژوهش‌های زرتشتی می‌نویسد: "از منابع زرتشتی مانند دینکرت برمی‌آید که زرتشت با خرافه پرستی و اعتقادات جادوئی که یادگار روزگاران دیرینه بود مبارزه کرد و به آئین ایرانیان جنبهٔ مینوی و پاک و پیراسته داد و مردمان را به راه رهائی و ایمنی رهنمون گردید." به قول استاد پورداوود: "زرتشت در آئین خویش که ساده و بی‌آلایش است به ضدّ قربانی و فدیة و میزد و استعمال مسکرات، که در مراسم مذهبی رواج تام داشت، می‌باشد و از جمله جاهائی که در گاتها از قربانی منع می‌شود گاتها، ۳۲، قطعهٔ ۱۲ و ۱۴ است: "نفرین تو باد ای مزدا بر کسانی که با فریاد شادمانی گاو قربانی می‌کنند." و در یسنا، ۴۸، قطعهٔ ۱۰، بر حذر داشتن از مصرف مسکرات چنین آمده: "کی ای مزدا شرفا به رسالت نیک پی خواهند برد؟ کی این آشام سکرآورندهٔ چرکین را خواهی برانداخت، چیزی که از آن کرپان‌های زشت‌کردار و شهریاران بدگنش به عمد ممالک را می‌فریبند؟" باید یادآور شد که در یسنا، ۳۸، شیر به عنوان بهترین بهترین و نیکوترین مشروبات ستوده شده و نه هاوما.

##### ۵- اولویت راستی

فیثاغورث گفته بر طبق تعلیمات زرتشت خداوند با راستی یکسان است. در یسنا، ۲۹، قطعهٔ ۷، آمده که "این سرودهای ستایش از مزدا اهورائی است که اراده‌اش با راستی یکسان است." در وندیداد، فرگرد ۱۰، فقره ۱۸، چنین مذکور است: "ای زردشت سپنتمان، پاکی و راستی از آغاز آفرینش نیکوترین چیزهاست." آئین مزدا آئین راستی است. در یسنا، قطعهٔ ۴۹، مسطور: "ای مزدا، پایهٔ آئین ما بر راستی نهاده شده، از این جهت سودبخش است."

فقط برای آن که مبنای مقایسه به دست داده شود دو بیان از حضرت عبدالبهاء نقل می‌شود:

- در جهان الهی نوری روشن‌تر از صدق و راستی نه.
- صدق و راستی اساس جمیع فضائل انسانی است. صفتی محبوب‌تر از این نیست.

## ۶- تشویق به زندگی ساده و دور از آلودگی

فشرده این مطلب قبلاً آمده است.

## ۷- حفظ محیط زیست از آلودگی

احترام به مظاهر و عناصر طبیعت و حتی تقدیس آنها یکی از سنت‌های دیرینه ادیان است، و در این مورد می‌توان گفت که آئین زردشتی خصوصاً صراحت خاصی دارد و نمونه‌ای از این احترام به آتش و آب است. یکی از مراسم زردشتی نگاهداری و پایدار کردن آتش اجاق بود و به هنگام نیایش که پنج بار در روز تکرار می‌شد دعاهاى مخصوص آتش را زمزمه می‌کردند. تو گوئی آتش نیروی اهریمنی تاریکی را می‌راند و به افروخته شدن آفتاب در سحرگاه یاری می‌کند. هم آتش پاکیزه انگاشته می‌شد و هم سبب تطهیر چیزها تصور می‌شد. به گفته مری بویس "شدت احساس زرتشت نسبت به آتش به عنوان شمائل آن (نظم کائنات) و وسیله اجرای عدالت موجب شد تا گاتها (یعنی کهن‌ترین قسمت اوستا که بی‌گمان از خود زرتشت باقی مانده) سرشار از صور خیال مربوط به آتش و عزت و احترام‌گذاری به آن شود."<sup>۶</sup>

ستایش آب‌ها در یسنای ۳۸ منعکس است و در آن مذکور که "ای آب‌ها - شما را که به خوبی روان و به خود شناورید و به خوبی سزاوار شست و شو و بخشایش دو جهانید می‌ستایم. ای آب‌های بارور، شما را به یاری همی خوانیم، شما را که هم چون مادرید، شما را که هم چون گاو شیرده پرستار بینویانید و از همه آشامیدنی‌ها بهتر و خوشترید."

چون اشاره به گاو شد باید بگوئیم که هم آئین زرتشتی و هم آئین هندوی که هر دو در آغاز با شبانی همراه بوده‌اند به گاو ارزش خاص می‌دهند. یسنا روان گاو و آفریننده گاو را می‌ستاید و روان‌های چهارپایان را که مایه زندگی آدمیان هستند گرامی می‌دارد. و چنان که مری بویس می‌نویسد (ص ۱۴۳) روان جانوران وحشی بی‌آزار هم مورد احترام قرار گرفته است.

خرداد فرشتهٔ محافظ و یا ولی امر آب است که به تصدیق همگان بقای زندگی به آن مادهٔ حیاتی بستگی دارد. امرداد هم فرشتهٔ محافظ گیاهان است که موجب رشد و تغذیهٔ حیات حیوانی است، و چنان که می‌دانیم هم خرداد و هم امرداد از فرشتگان شش‌گانهٔ اصلی آئین زردشتی هستند که با اهورامزدا نیروهای هفت‌گانهٔ مینوی و آسمانی را تشکیل می‌دهند.<sup>۷</sup>

زرتشتی برای آن که علاقه و احترام خود به عالم طبیعت را به ثبوت رساند باید از آلودن محیط پرهیز کند و آن را پاک نگاه دارد. این که اجساد مردگان را در خاک نمی‌کردند و در بلندی در معرض لاش‌خوران می‌نهادند برای این بود که خاک، که از عناصر اصلی است، پلید و نجس نشود.

از باب آن که معیاری برای مقایسهٔ دو آئین داده شود یادآور می‌شویم که در آثار ظهور اعظم همهٔ عالم هستی تجلی‌گاه صفات الهی است و فی‌الحقیقه برای همهٔ موجودات می‌توان تقدیس قائل شد. از حضرت بهاء‌الله در لوحی است: "از علؤ جود بحت و سمؤ کرم صرف، در کل شیئی ممّا یشهد و یری آیهٔ عرفان خود را ودیعه گذارده ... و آن آیه مرآت جمال اوست در آفرینش ..."<sup>۸</sup> فراموش نباید کرد که آتش - آب - خاک سمبل‌ها یا نمادهائی هستند که در ادبیات بهائی بسیار به کار گرفته شده‌اند. مثلاً این لوح مبارک نمونه‌ای از آن است:<sup>۹</sup> "ای بندگان - چشمه‌های بخشش یزدانی در جوش است. از آن بنوشید تا بیاری دوست یکتا از خاک تیره پاک شوید و بکوی دوست یگانه درآئید. از جهان بگذرید و آهنگ شهر جانان نمائید. ای بندگان - آتش پرده‌سوز برافروختهٔ دست من است، او را به آب نادانی می‌فسرید. آسمان‌ها نشانه‌های بزرگی من است، بدیدهٔ پاکیزه در او بنگرید. و ستاره‌ها گواه راستی منند، باین راستی گواهی دهید."<sup>۱۰</sup>

## ۸ و ۹ - اعتقاد به داوری اعمال در جهان بعد و معنای درست بهشت و دوزخ

به قول مری بویس تا آن جا که معلوم است زرتشت اوّل بشری است که به آخرالزمان قائل شد، یعنی پایان زمانی تاریخ در چارچوب ابدیت و توقّف ابدی هر گونه تغییر، که تنها آن گاه روی خواهد داد که زمین با شکست انگره‌مینو (اهریمن) و استقرار شهریاری اهورامزدا در آن شکوه‌مند یا فراش شود. پس از

شکست افواج انگره مینو معاد جسمانی همگانی رخ می دهد و آنان که زنده شده اند با بدی های [و خوبی های] خود مورد داوری پایانی قرار می گیرند و پس از آن که به مجازات خود رسیدند دوزخ با تمام ساکنانش نیست خواهد شد و آن وقت زمین سبز دشتی خرم و پوشیده از گل ها و شکوفه های بهاری پذیرای گسترش ملکوت مزدا خواهد شد و آمرزیدگان و رستگاران از طعام مقدس تناول خواهند کرد.<sup>۱۱</sup>

مهندس جلال الدین آشتیانی می نویسد: "مباحث متافیزیکی جای مهمی در آثار اصلی زردشت ندارد.<sup>۱۲</sup> حتی جهنم و بهشت به صور خیالی [که مثلاً در قرآن مجید می توان یافت] تجسم داده نشده و می توان چنین فهمید که در وجدان انسانی است که بهشت یا دوزخ تحقق دارد. در این مورد قبلاً عبارتی از گاتها ۳۱/۱۶ نقل کرده ایم که نشان می دهد بهشت تقریب الهی است و دوزخ محرومیت از این موهبت.<sup>۱۳</sup>

حضرت اعلیٰ در باب شانزدهم از واحد دوم بیان فارسی صریحاً می فرمایند: "ملخص این باب آن که تا امروز کسی غیر از مظاهری که خداوند مخصوص بخود فرموده کسی نه جنت را فهمیده و نه نار را."

و همان حضرت می فرماید: "هیچ جنتی اعظم تر از برای هیچ نفسی نیست که در حین ظهور الله [یعنی مظهر الهی] ادراک نماید او را و آیات او را بشنود و ایمان آورد و بقاء او که لقاء الله است فائز گردد و در رضای او که بحر محیط بر رضوانست سیر نماید و به آلاء جنت فردانیت متلذذ گردد ... و هیچ ناری از برای عاملین از نفس عمل اشدتر نبوده و نیست." یعنی ندامت ناشی از عمل بد پس از حصول آگاهی و هشیاری بدترین و شدیدترین مجازات است و طبعاً محرومیت از رضای الهی و قرب او.



## ۱۰- اعتقاد به اختیار و آزادی انسان در انتخاب خیر یا شر

درگاتها، قطعۀ ۳۱/۹، چنین آمده: "از آن تُست خرد مینوی جهان‌آفرین. از تو است آرمیتی ای خداوند جان و خرد. تو به بندگان خویش نیروی اختیار راه نیک و بد بخشیدی تا این که راهی برگزینند که راهنمایان برگزیده‌اند."

درگاتها، قطعۀ ۳۳/۳، چنین مسطور شده: "ای اهورا، کسی که با راستان خواه خوشاوند باشند و خواه همکار و خواه یاور، بهترین رفتارها را داشته باشد و کسی که با کوشش خود جهان را پیوراند چنین کسی در سرای راستی و اندیشه نیک جای می‌گیرد."

دکتر شیرین بیانی در کتاب دین و دولت در عهد ساسانی (طهران، ۱۳۸۰) می‌نویسد: "درگاتها اختیار حاکم است، در حالی که در باب‌های گوناگون اوستا و سایر کُتب مقدّس به دو طرز اندیشه در باره جبر و اختیار برمی‌خوریم. در مینوی خرد که در اواخر دوران ساسانی نگاشته شده جبر تقدیر و سرنوشت مسائل جهانی را مشخص و معلوم می‌سازد و باور این است که با تقدیر نمی‌توان مبارزه کرد. آنچه که مسلم است در دوره مورد بحث ما [یعنی دوره خود زردشت] اختیار مورد نظر بوده است." (ص ۲۲)

## ۱۱- خوش بینی نسبت به فرجام جهان

در منطق آئین زردشتی، مانند امر بهائی، سرانجام اهورامزدا بر اهریمن، روشنی بر تاریکی، و خیر بر شرّ غلبه خواهد کرد. درگاتها، قطعۀ ۴۶/۳ چنین آمده: "ای مزدا - کی بامداد آن روز نیک‌بختی فراز آید که مردم جهان بسوی راستی و پاکی روی آورند و رستگاری‌دهندگان بشر با آموزش‌های بخردانه و فزاینده و دانش خود مردم را سعادت‌مند سازند؟ ..."

قبلاً اشاره کرده‌ایم که آئین زردشت مانند اکثر ادیان در انتظار ظهور موعود آخرالزمان است. در زامیادیشْت، فقره ۸۹، چنین آمده است: "در آن وقت واپسین، سوشیانس ظهور خواهد کرد و پاکی و تازگی جهان را تکمیل نموده بنیاد بدی و آزار اهرمن را از بُن خواهد کُند."

جناب حسام نقبائی در بشارات کُتب آسمانی و اشارات دیگران در باره ظهور امر الهی<sup>۱۴</sup> چنین نوشته است: "آخرین موعود زردشتیان به نام سیوشانت خوانده می شود. اصل این کلمه اوستائی است و در زبان پهلوی به اسامی سوشیانس، سیوشانس، و غیره آمده که به معنی «سود رساننده» است. ستایش سوشیانت پیروزگر در فروردین یشت آمده که او سراسر جهان را سود خواهد بخشید زیرا آن چه را جسم یا جان است پیکر فناپذیر خواهد داد."

در جلد ۷ کتاب دینکرد آمده: "آخرین پیغمبر که برای نجات نوع انسانی از شرّ شیطان می فرستد و پس از او قیامت قیام می نماید سوشیانس خواهد بود."

در گاتاها کلمه سوشیانس به زردشت و بعضی از یاران او اطلاق شده، (به صیغه جمع) کلمه ای عام که شامل اولیای آئین زردشت می شود و موعود آخرالزمان هم به چنین نامی خوانده شده. در یشتها (۱۹) از سوشیانت خواسته شده که گیتی را نو سازد و نمردنی لذا عنوان برانگیزنده مردگان هم به او داده شده است.

آگوست فن گال (که مهندس آشتیانی در کتاب مذکور (ص ۳۰۰) سخنش را نقل کرده) می نویسد: "اعتقاد به منجی و سوشیانت از ایرانیان در دین یهود و آئین مسیح اقتباس شده." به قول او "ایجاد یک نظام الهی که در آن بر دروغ پیروزی حاصل شده و پیامبر پیروان راستی را برای کمک به تحقق این نظام فرا خوانده است." مژده فرح بخش این نظام موعود به طور ضمنی در گاتاها، قطعه ۳۱/۱۰ آمده که ای مزدا هرگز راهبری فریبکار با وانمود به راستی و پاکی نمی تواند آورنده پیام تو باشد.<sup>۱۵</sup>

از کتاب تازه ای که در باره ادیان ایران نوشته شده اثر ریچارد فولتز (Foltz) دانشیار دانشگاه فلوریدا است زیر عنوان (انگیزی) روحانیت در سرزمین شریفان که به سال ۲۰۰۴ نشر شده و آئین زردشتی را به شش صفت توصیف کرده، از جمله اعتقاد این آئین به آن که به جای «سیر دایره وار» که در تمدن های قدیم مورد قبول بود جامعه انسانی بر خط مستقیم به سوی هدفی که واقعه ای عالی است، یعنی غلبه کامل خیر بر شرّ، می رود. بر سخن او باید افزود که هر انسانی با نیکی کردن در تحقق این هدف والا سهمی تواند داشت.<sup>۱۶</sup>

## ۱۲- تصویر زن در آئین زردشت

به اجمال اشاره کردیم که تجسم زن در آثار حضرت زردشت به صورت فرشته است، مثل الواح حوریه جمال مبارک، و این تصویر بسیار متفاوت است از تجسم زن در اسطوره خلقت در آئین‌های سامی.

در باب سوم سفر پیدایش عهد عتیق آمده: "و خداوند خدا آدم را ندا داد و گفت آیا از آن درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری خوردی؟ آدم گفت این زن که قرین من ساختی وی از میوه درخت به من داد که خوردم. پس خداوند خدا به زن گفت این چه کار است که کردی؟ زن گفت مار مرا اغوا نمود که خوردم. و پس خداوند خدا به زن گفت اَلَم و حمل تو را بسیار افزون گردانم. با اَلَم فرزندان خواهی زائید و شوهر تو بر تو حکمرانی خواهد کرد (آیات ۱۱-۱۶).

دکتر شیرین بیانی می‌نویسد: "دومین بخش اوستا، یعنی یشت‌ها، از دو ایزد بسیار مهم گفتگو می‌دارد، یکی آناهیتا، و دیگری میترا یا مهر، که این دو سردسته ایزدان در دین زردشتی هستند. اولی ایزد بانوی باروری و حاصل‌خیزی و آب و دومی ایزد روشنائی و خرد و زندگی." (ص ۳۳) "بدین ترتیب در یشت‌ها دو ایزد مؤنث و مذکر دائر مدار زمین‌اند و از جانب اهورامزدا مأمور سازمان‌دهی کلّ عملیات زمینی، که از آسمان فرمان می‌گیرند و جایگاهی آسمانی دارند." (ص ۳۵)

دکتر نادر سعیدی در مقاله‌ای که به سیمای زن در آثار بهائی اختصاص داده<sup>۱۷</sup> می‌نویسد: "از مهم‌ترین و زیباترین جوانب سیمای زن در آثار بهائی توصیف حوریه الهی به عنوان نشانه‌ای از حقائق قدسی، مشیت اولیه، کلمه‌الله، و هیاکل قدسی آئین بدیع است. استعاره زن زیبا برای بیان وحی الهی و تجربه عمیق روحانی بیش از هر استعاره دیگری به کار برده شده است..." (ص ۲۷۰)

## تکمله

اصطلاحاتی چند در مورد آئین زرتشتی در این مقاله به کار رفت که توضیح در باره آنها مفید است.

اهورامزدا به معنای سرور داناست و همان هرم است یا اورمزد. او خالق زمین و آسمان است و امشاسپندان و ایزدان نیز آفریده او هستند. ایزدان یعنی فرشتگان و در دین زردشتی به فرشتگانی اطلاق می‌شود که از جهت رتبه دون امشاسپندان هستند. امشاسپندان به هفت فرشته ارجمند و مقرب اطلاق می‌شود، یعنی بهمن - اردیبهشت - شهریور - اسپندارمذ - خرداد و امرداد و در رأس آنها سپنت‌مینو (خرد مقدس) یا اهورامزدا (فرهنگ فارسی دکتر معین). از جمله اعمال و آداب زردشتیان علاوه بر ۵ بار نماز در شبانه‌روز، حفظ و نگهداری آتش مقدس و برگزاری هفت روز مقدس است که انعکاسی هستند از جلوه خدا در مرآت زردشت یا اهورامزدا:

اشا به معنی حقیقت (یا نظم)، و هومنه به معنی اندیشه نیک، خسترا به معنی تسلط، آرمایتی به معنی اخلاص و اطاعت، موردتات به معنی سلامت و تمامیت و امرتات به معنی بی‌مرگی (ریچارد فولتر).

اهریمن که منشأ بدی و زشتی و پلیدی و تاریکی و جهل و ستم است معادل انکره مینو یعنی خرد خبیث یا عقل پلید است (معین).

دوشن گیلومن (*Duchesne-Guillemin*) استاد دانشگاه لیژ بلژیک در مقاله «بدعت و اصالت زردشت» تئولوژی زردشتی را بر اساس یک تثلیث می‌داند: اول روح اقدس یا روح مقدس یا خدا، خدای خیر و نور و خرد، آفریدگار جهان که جهان را برای خیر مردمان خلق کرد. دوم آرتا یا اشا (اشاوهیشت یا اردی بهشت یعنی بهترین نظم کیهانی و اجتماعی) یا نظم یا عدالت، یعنی قانون مطلوب، نقشه الهی، دستور همه اعمال انسانی. سوم اندیشه نیک یا واهومانا (وهمن) که همان خدای مشیت است که خود را بر بشر آشکار می‌کند و در عین حال خصلت اعلای انسانی باید باشد.

خدا پدر است و روح القدس و پدر عدل و داد است و پدر اندیشه نیک است و فرزند اندیشه نیک همان آرمایتی (سپنتا آرمیتی معادل اسفند است) یا تقوی در عمل است. ناگفته نماند که تقوی غالباً در ارتباط با اطاعت از فرمان الهی مطرح شده.

حضرت زرتشت دائماً در باره روابط متعدد همبستگی میان این سه اصل مذکور سخن می‌راند.

در ستایش خداوند در یسنا آمده (۸-۳۱/۷): "آن که نخست با اندیشه خود فضاها را نیکبختی را به نور مملو کرد، آن که با نیروی ذهنش عدالت را آفرید و با عدالت نیکوترین اندیشه را."

و خطاب به خدا می‌گوید: "خدایا تو با روح اندیشه نیک را افزوده‌ای، روحی که با ذات تو یکی است. از اندیشه تو بود ای خردمند که من تو را باز شناختم به عنوان اوّل و آخر. مانند پدر اندیشه نیک، با چشم خود تو را به عنوان آفریدگار حقیقی عدالت شناختم و مانند سرور در همه اعمال هستی."

نظمی که مورد نظر زردشت است نظم سابق و اسبق نیست، بلکه برنامه‌ای است در حال فعل و ناظر به آینده است، نه گذشته (یعنی عصر طلایی نخستین). به عبارت دیگر ناظر به روزی است که در آن بالنهایه خیر بر شرّ پیروز می‌شود.

در مورد مفاهیم عرفانی اسلامی در امر بهائی سخن نمی‌گوئیم، چون در این مورد محققان بهائی به اندازه کافی گفته و نوشته‌اند و در این مورد می‌توان به مجلدات خوشه‌های خرمن ادب و هنر و آثار دکتر داریوش معانی و مجلدات سفینه عرفان و نوشته‌های فریدالدین رادمهر مراجعه کرد.<sup>۱۸</sup>

لذا به مورد است که پس از این مقدمه که به تفصیل گرائید وارد اصل مطلب شویم که تأثیر امر مبارک بر فرهنگ و ادب ایران باشد.

در این مورد هم به نظر رسید که این تأثیر را می‌توان در تحت دوازده عنوان موضوع بررسی قرار داد:

- ۱- آوردن و نشر اندیشه تجدد از آغاز تاریخ امر.
- ۲- تضعیف قدرت و سلطه علمای مذهب، لااقل تا سی سال قبل.
- ۳- ترویج فکر تحرّی حقیقت به جای تبعیت کورکورانه از مراجع تقلید.

- ۴- تکان دادن جامعه ایران و زمینه‌سازی برای مشروطیت و دموکراسی.
- ۵- ترویج «مردم‌سالاری»، حتی در جوامع کوچک روستائی.
- ۶- اعتلاء مقام زن - حتی کشف حجاب قبل از ۱۳۱۳ شمسی.
- ۷- ترویج تک‌زنی و تحقیر تعدد زوجات.
- ۸- ارائه وطن‌دوستی از طریق امانت و صداقت در خدمت وطن.
- ۹- ردّ و طرد اندیشه نجاست ملل و نحل بیگانه و عادی کردن ازدواج بین الادیان.
- ۱۰- بازگرداندن حسّ مناعت ایرانی و اعتلاء نام ایران در جوامع خارجی.
- ۱۱- تحکیم ادب فاخر ایران و اهمّیت دادن مجدد به زبان فارسی که با مبارزه انگلیسی‌ها در هند و روس‌ها در تاجیکستان از مدّت‌ها قبل جنبه بین‌المللی خود را از دست داده بود.
- ۱۲- احیاء و توسعه برخی هنرها مانند موسیقی، معماری، و غیر آن.
- البته باید متذکر بود که از آغاز امر مبارک یکصد و شصت و اندی سال پیش گذشته که بخش مهمی از این دوران در ایران مقارن مرحله مجهولیت و به خصوص مقهوریت<sup>۱۹</sup> بوده است. علی‌هذا باید تصدیق کرد که تاکنون وقت کافی برای تجلّی کامل آنچه طرح بهائی در مورد مدنیّت آینده متضمّن است در دست نبوده است و اثراتی که در همین مدّت کوتاه از جانب امر مبارک در جامعه و فرهنگ ایران پدیدار شده مصداق این شعر است:

باش تا صبح دولتش بدمد      کاین هنوز از نتایج سحر است

#### ۱- امر بهائی نمودار حقیقی تجدّد بوده و هست

اولین تأثیر مهمّ امر مبارک را باید در جهت پذیرفتن تجدّد و تصدیق ارزش علم و تکنولوژی غربی جستجو کرد و هم‌چنین در متزلزل کردن قدرت و سلطه علمای مذهب که عامل اصلی حفظ سنن کهنه و پوسیده و مانع عمده نفوذ تمدن غرب،

حتی جهات مثبت و ستودنی آن، بوده‌اند. حتی تعدادی از احکام که هم در بیان و هم در اقدس آمده، چون حذف منبر و الغاء نماز جماعت (جز در مورد صلوة میت) به معنای پایان فرمانروائی قشر روحانیون باید تلقی شود؛ و نیز دستور تحرّی حقیقت که هم در آثار حضرت باب آمده و هم در آثار حضرت بهاءالله به معنای ختم مرجعیت تقلید و اطاعت کورکورانهٔ عامهٔ مردم از علمای شرع حتی در امور مدنی علاوه بر امور دینی است. رسالهٔ مدنیه فی الواقع یکی از هدف‌هایش نشان دادن خطای علمای مذهب در مخالفت با مظاهر تمدن جدید است. لذا حقّ دارند محققانی چون ژانت آفاری که سخن از تأثیر مثبت ظهورین در زمینه‌سازی نهضت مشروطیت به میان آورده‌اند.<sup>۲۰</sup>

نمونه‌ای از بیانات حضرت بهاءالله در لزوم تحصیل علوم و فنون مدرن را ذیلًا نقل می‌کنیم:

در لوح طرازات آمده: امروز آفتاب صنعت از افق آسمان غرب نمودار و نهر هنر از بحر آن جهت جاری. باید بانصاف تکلم نمود و قدر نعمت را داشت (ص ۲۰).

و نیز: دانائی از نعمت‌های بزرگ الهی است. تحصیل آن بر کلّ لازم (ص ۲۱).

و در لوح بشارات مذکور: تحصیل علوم و فنون از هر قبیل جائز، ولکن علومی که نافع است و سبب و علت ترقّی عباد است (ص ۱۳).

و در لوح تجلیات مسطور: تجلی سوم علوم و فنون و صنایع است. علم بمنزلهٔ جناح است از برای وجود و مرقات است از برای صعود. تحصیلش بر کلّ لازم، ولکن علومی که اهل ارض از آن منتفع شوند ... صاحبان علوم و صنایع را حقّ عظیم است بر اهل عالم (ص ۲۸).

این که دو آیین بابی و بهائی تجلی و نمودار کامل تجدّد بودند از این جا به خوبی معلوم می‌شود که هر کس کاری غیر سنتی می‌کرد، مثلاً بچه‌اش را به مدارس جدید می‌فرستاد، روزنامه می‌خواند، و حتی عینک می‌زد می‌گفتند بابی شده است (ر.ک. مقالهٔ دکتر فریدون وهمن در بارهٔ نفوذ اندیشه‌های بابی و بهائی بر نهضت روشن فکری ایران در خوشه‌های شمارهٔ ۱۵).

## ۲- تضعیف قدرت علمای شرع

به شهادت تاریخ هیچ مانعی در راه تجدد و ترقی ایران از سدّ مستحکم خرافات، تعصبات، و جهالت علمای شرع نیرومندتر نبود، علمائی که در برابر هر نوآوری، حتی تأمین برق شوارع و منازل، تأسیس مدارس جدید، من جمله دارالفنون، خروج زنان از زاویهٔ خمول، و نظائر آن سرسختانه مقاومت و مخالفت می‌کردند. امر بابی-بهائی تقلید از «مراجع» مذهبی و تسلط مطلق علماء بر وجدان مردم را برانداخت و در نتیجه راه را برای پیشرفت و تعالی جامعه هموار کرد. در مقاله «تطبیق تعالیم و احکام بابی و بهائی» بعضی از نوآوری‌های ظهور جدید را که منافی سلطهٔ ناموجه اصحاب اسلام بوده برشمرده‌ام و تکرار آن محملی ندارد. آثار حضرت باب و حضرت بهاءالله سرشار از انتقاد صریح علمای شرع سابق است. در کتاب مستطاب ایقان، که از آثار اولیّهٔ حضرت بهاءالله (دورهٔ بغداد) است، حضرتش در ضمن انتقاد از علمای دین می‌فرمایند که اینان در هر ظهور تازه‌ای اعراض از جمال حق نمودند، جز هوی، الهی نجویند و به غیر ذهب مذهبی نیافته‌اند، در ضلالت کامل هستند، و ضمناً عوامل احتجاب خلقت؛ و علمای دین را به ستاره‌هایی که در نبوات کتب سماوی باید در آخرالزمان از آسمان ساقط شوند تشبیه می‌فرمایند.

تضعیف قدرت علماء پس از انقراض حکومت قاجار در عصر پهلوی واقع شد و مصداق «عزت از دو طبقه اخذ شد، علماء و امراء» تحقق یافت. البته وقایع سی سال اخیر ممکن است تصوّر بازگشت قدرت و عزت به علمای شرع را در ذهن مجسم کند، ولی حقیقت این است که این قدرت و عزت بر نیروی اسلحه و تخویف متکی است و نمی‌تواند ابدی باشد. در مقابل، اندیشهٔ جدائی مذهب از سیاست هر روز طرفداران بیشتری، حتی در میان جمع علماء (که مخالف ولایت فقیه هستند)، پیدا می‌کند (حتی علمائی که تا دیروز موافق آمدن رژیم جدید بودند).

در باب اول از واحد ثانی بیان فارسی در بارهٔ علماء آمده که "بزعم خود در علو رضای حق سیر می‌نمایند و از محقق حق بآیات قدرت خود محتجب هستند و



همین ذلّ علمای اسلام را بس که بنسبت اسلام اظهار علم اسلام را می نمایند و از کسی که کلام او محقق اسلام بوده و هست محتجب می شوند.<sup>۲۱</sup>

### ۳- ترویج اندیشه تحرّی حقیقت و ترک تقلید

از اعظم تعالیم آئین جدید تحرّی شخصی و مستقلّ حقیقت است. در کتاب *ایقان* که از نظر اهمّیت و شرافت مرتبه دوم را در آثار حضرت بهاءالله دارد صفحات متعددی را به لزوم حقیقت جوئی و راهها و شرائط آن اختصاص داده اند.

در مغرب زمین عقل گرائی قرون هفده و هیجده بود که زمینه را برای ظهور علوم جدید هموار کرد. از این رو به گراف نخواهد بود اگر بگوئیم ایران هم به چنین تحوّل فکری برای ورود در عصر تجدّد نیاز داشت و این زمینه سازی از جمله توسط دیانت نوین تحقق یافت، کاری که در غرب توسط رساله معروف دکارت و فیلسوفان عقل گرای دیگر صورت پذیرفت.<sup>۲۲</sup> به قول مؤلف سیر حکمت در اروپا: "پس از آن که فرنسیس بیکن انگلیسی و دکارت فرانسوی قلعه و حصار را که در قرون وسطی برای محدود و محبوس کردن ذهن و عقل انسان ساخته شده بود خراب کردند، در سده هفدهم و قرون مابعد صاحبان ذوق به دستور آنان و به پیروی از عملیات کپرنیک و گالیله و کپلر و هاروی و دانشمندان دیگر از آن قبیل به تحقیقات علمی افتادند و به زودی دامنه آن تحقیقات وسعت یافت تا به حالت حالیه رسیده و از این پس نیز نمی دانیم به کجا حتی خواهد رسید." (صص ۱۶۴-

۱۶۵)

اگر به تاریخ امر مبارک رجوع کنیم به اعتقاد من آقامیرزا ابوالفضائل گلپایگانی نمونه کاملی بود از کسانی که به تأثیر ظهور جدید تبدیل به دانشمندی می شوند که چه از نظر روش شناسی و قوّت نقد افکار و عقائد، و چه از لحاظ احاطه در رشته خود با علمای غرب برابری می کنند؛ در حالی که پیش از قبول آئین جدید پای بند احادیث کهن و افکار عتیق بود چنان که شرح حالش بر این قضیه شهادت می دهد و او بود که یکی از مهم ترین کتب قدیم جغرافیا را کشف کرد ولی نشر آن را به یکی از علمای باختر سپرد و حتی امتیاز این کشف مهم را به خود منسوب نکرد.<sup>۲۳</sup>

## ۴ و ۵- زمینه‌سازی دموکراسی

- هرچند نظام اداری بهائی بر پایه دموکراسی در دوره حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله شکل گرفت، اما حضرت بهاءالله لزوم دموکراسی سیاسی را از جمله در لوح دنیا یادآور شدند: "امور راجع به سلاطین و رؤسای عادل و امناء بیت عدل شده و منصفین و متبصرین بعد از تفکر، اشراق نیر عدل را به عین ظاهر و باطن در آنچه ذکر شده مشاهده نمایند. حال آنچه در لندره (Londres) امت انگلیز بآن متمسک خوب بنظر میاید چه که بنور سلطنت و مشورت امت هر دو مزین است." ((مجموعه الواح، طبع مصر، ص 296)

نظام اداری بهائی که با یک سابقه تاریخی در زمان حضرت بهاءالله، عملاً در دوره حضرت عبدالبهاء (1892 - 1921) و خصوصاً دوران حضرت ولی امرالله (1921-1957) به موقع اجراء نهاده شد بی تردید سرمشقی برای جامعه ایران بود که چگونه در کوچکترین نقاط هم می‌توان امور جامعه را با ایجاد یک محفل روحانی محلی و «مشورت امت» حلّ و فصل و تمشیت کرد. در موارد فراوان محافل محلی بهائی مورد مراجعه مسلمانان بوده‌اند و از آنها خواسته شده که در موارد اختلاف داوری کنند.<sup>۲۴</sup> و چه قدر تفاوت است بین نظم اداری بهائی و ساختار جامعه از دیدگاه علمای شرع که برای مردم حق داشتن عقیده در امری از امور قائل نیستند و معتقدند که عامه خلق باید عیناً حکام شرع را که مراجع تقلید هستند پیروی کنند.<sup>۲۵</sup>

در مورد رساله مدنیّه که در جوانی توسط حضرت عبدالبهاء به دستور حضرت بهاءالله نگاشته شد (۱۸۷۵) باید یادآور شد که این اثر فزون از یک ربع قرن قبل از مشروطیت (۱۹۰۶) برای بسیاری از روشن‌فکران زمان که غافل از هویت نویسنده آن بودند راهنمائی برای دموکراسی و اصلاح‌طلبی شد و نسخ دست‌نویس آن را چون ورق زر می‌بردند و می‌خواندند و الهام می‌گرفتند، و از این جهت می‌توان گفت که بهائیان سهمی در پیدائی اندیشه مشروطه‌خواهی داشته‌اند که مسلماً در آینده ایام اسناد و مدارک بیشتری برای اثبات آن در دسترس خواهد بود.

از بزرگترین خدمات اهل بهاء به دموکراسی یکی تأسیس مدارس ابتدائی و متوسطه از دوره مظفرالدین شاه به بعد بود که شمار آنها از پنجاه تجاوز کرد و خصوصاً در تعلیم و تربیت دختران و باسواد کردن زنان نقشی ستودنی ایفا کردند، نقشی که یک استاد اسرائیلی دانشگاه حیفا پرفسور سولی شهور کتابی را به آن به زبان انگلیسی اختصاص داده است (نشر ۲۰۰۹)؛ و دیگر فعال کردن جامعه زنان که پیش از آن پایگاهی تبعی را در جامعه حائز بودند و در فعالیت های اجتماعی مشارکتی بس قلیل داشتند. سرمشقی که جناب طاهره قرّة العین به عالم زنان در سراسر مشرق زمین داد بی گمان مبدأ تحوّلی در افکار زنان بوده است، چنانکه حتی در جمهوری اسلامی ایران هنوز تفاوتی از سرمشق افتخارآمیز او یاد می کنند.

## ۶ و ۷- اعتلاء مقام و حفظ حقوق زن، از جمله در عرصه ازدواج

یکی از بزرگترین هدایائی که دو ظهور جدید به جامعه ایران بخشید اعلام تساوی زن و مرد در شرافت و حقوق انسانی بود. هرچند حضرت بهاءالله به رعایت سوابق و سنن اسلامی تعدّد زوجات را بلافاصله منع نفرمودند، اما از همان کتاب احکام (اقدس) برمی آید که رضایت مظهر ظهور با اقتناع به همسر واحد است، و این اراده مبارک در زمان حضرت ولی امرالله (۱۹۲۱-۱۹۵۷) به موقع عمل درآمد و چندزنی به طور قطعی و نهائی ممنوع شد. تبیینات حضرت عبدالبهاء و رفتار شخصی آن حضرت که سرمشق احباء بوده و هستند جای تردید در حکم وحدت زوجه باقی نمی گذارد.

در سؤال و جوابی با حضرت عبدالبهاء چنین آمده (امر و خلق، ج ۴، ص ۱۷۴):

"سؤال: تعدّد زوجات چگونه است؟ جواب: در قرآن کلمه فان خفتم الا تعدلوا فواحدة دلالت بر این می نماید که عندالله حکم واحد مقبول است ... تعدّد زوجات سبب فساد عاقله است."<sup>۲۶</sup>

برابری زن و مرد در بهره مندی از تعلیم و تربیت از همان زمان حضرت باب اعلام شده بود. برابری در شغل و کار و حیات اجتماعی از زمان حضرت بهاءالله تصدیق شد و متدرّجاً در جوامع شرق که آماده این تحوّل انقلابی نبودند به موقع

اجراء درآمد، به طوری که عضویت خانم‌ها در محافل روحانی محلی و ملی از دهه آخر حیات حضرت ولی امرالله در شرق (و از جمله ایران) به مورد عمل گذاشته شد و بسیار زنان جامعه بهائی در همه زمینه‌های خدمت هم‌گام، بلکه پیش قدم، مردان شدند و چنین تحوّل در جامعه بهائی نمی‌توانست در فضای ایران، حتی در جامعه مسلمان، بدون انعکاس و تأثیر باشد، خصوصاً که بسیاری از بهائیان خویشان غیربهائی داشتند و ناچار قانون ظروف مرتبته کارگر می‌افتاد.

شواهدی هست که در شهر طهران بعضی از بانوان بهائی حتی قبل از اعلام رفع حجاب در زمان رضاشاه پهلوی (۱۷ دی‌ماه ۱۳۱۴) چادر سیاه از سر برداشتند. کسانی چون قدسیه خانم اشرف از نخستین زنان شرقی بودند که برای ادامه تحصیلات عالی به مغرب‌زمین (آمریکا) رفتند و این که در امر بهائی برخی قوانین و احکام اسلامی از جمله حکم صیغه یا متعه به کلی نسخ شد و رسم ضرب و جرح و انواع خشونت در مورد هر انسانی و از جمله زنان و کودکان برافتاد نمی‌توانست در محیط اجتماع ایران بدون طنین و بدون تأثیر باقی بماند، کما آن که قبل از انقلاب اسلامی جامعه که هنوز در مجموع پای‌بند قوانین خانواده مسلمان باقی مانده بود با وضع و تصویب قانون حمایت خانواده کوشید بعضی از حقوق حقّه زنان را به آنان اعطاء کند، قانونی که اول کوشش رژیم جدید معطوف به الغاء و نسخ آن شد، چنان که در مقاله‌ای دیگر (خوشه‌های خرمن ادب و هنر، جلد ۱۶) تشریح کرده‌ام.

دلارام مشهوری مؤلف کتاب رگ تاک (جلد دوم، ص ۲۷۶) می‌نویسد: "تدابیر عملی و کوشش‌های عظیم بهائیان برای اعمال واقعی تساوی زن و مرد از امکانات این بررسی خارج است. در این باره همین بس که محفل ترقی نسوان از اولین تشکّل‌های بهائی از همان نیمه عصر ناصری برقرار بود و بازتاب تداوم این کوشش‌ها را در سندی حیرت‌انگیز می‌توان به خوبی دریافت. سند مزبور عکسی است از شرکت‌کنندگان زن در کلاس اسپرانتو در قزوین مربوط به سال ۱۲۹۸ ش (۱۹۱۹م)، شش سال پیش از به تخت نشستن رضاشاه."

خدماتی که لجنه‌ها یا محافل ترقی نسوان در نقاط مختلفه ایران به انجام رساندند و حتی تأسیس تعدادی از مدارس برای دختران در اطراف و اکناف مملکت به همت محافل یا افراد بهائی خود شایان بحث مفصل جداگانه است که انشاءالله روزی موضوع بررسی مستقلی خواهد شد.<sup>۲۷</sup>

## ۸- وطن دوستی صادقانه

بی‌گمان وطن دوستی که احساسی طبیعی است نزد همه ایرانیان یافت می‌شود، اما آنچه جامعه بهائی را در این میان ممتاز می‌کند این است که وطن دوستی بهائی به قیود اخلاقی که خدمت صادقانه و مقرون به شرافت و امانت باشد مقید است. نمونه‌اش فردی بهائی به نام جناب شعاع‌الله علائی بود که در عصر قاجار حقوق سربازان را به شهرستان‌ها، از جمله قزوین، برده بود تا به یکایک افراد تحویل دهد. رضاخان (پهلوی بعدی) که در رأس قزاق‌ها در شهر مذکور بود مردی بود مقتدر و زورگو. از ایشان می‌خواهد که همه پول را به او تسلیم کند و او بین سربازان تقسیم نماید. جناب علائی زیر بار نمی‌رود و از تهدید رضاخان هم نمی‌ترسد و در نتیجه مدتی بعد وقتی رضاخان به سلطنت می‌رسد از نخستین کسانی که به همکاری دعوت می‌کند و امور مالی قشون را به او می‌سپرد همین جناب علائی بود، چون خود شاه درستی وی را آزموده بود.<sup>۲۸</sup>

بهائیان از ارتشاء قویاً ممنوع هستند و هیچ نوع خیانت نسبت به وطن را مجاز نمی‌دانند و در کار دولت همیشه جدی بوده و هستند و مسلماً این صفات حسنه از دیده همکاران مسلمانان پوشیده نمی‌مانده است. علی‌هذا شگفت نیست که با وجود تبعیضات عملی در دستگاه دولتی (و گاه امتناع از استخدام بهائیان) عدّه قابل ملاحظه‌ای از بهائیان به مقامات ریاست، مدیریت، معاونت رسیده‌اند.

عباراتی چند از آثار بهائی را در این جا به مناسبت نقل می‌کنیم:

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:<sup>۲۹</sup>

" احبّای الهی نهایت اطاعت و انقیاد را بحکومت بموجب نصوص الهی مجری دارند ... نصّ قاطع است که احبّاء باید خیرخواه و صادق و مطیع و منقاد

حکومت باشند. دیگر نفسی تأویلی ننماید و اجتهادی نفرماید و قیدی در میان نیاورد. هذا مقام المقربین. " اشاره «اجتهادی نفرماید و قیدی در میان نیاورد» به رفتار شیعه به پیروی از علمای شیعه است که به اطاعت و انقیاد حکومت ظلم نمی‌بایست گردن نهند.

و نیز در باره مستخدمین بهائی در دستگاه دولت فرموده‌اند:

"به نهایت راستی و حقیقت‌پرستی و عفت و پاکدامنی و تنزیه و تقدیس و عدالت و انصاف سلوک و حرکت نمایید." (امر و خلق، ج 3، ص 287)

و بالاخره:

"هر ذلتی را می‌توان تحمل نمود مگر خیانت بوطن. اگر نفسی بحکومت عادلانه خیانت کند بخدا خیانت کرده است، و اگر خدمت کند بخدا خدمت کرده است."

#### ۹- طرد اندیشه ناپاکی ملل بیگانه

از عواملی که در اواخر حیات عنصری حضرت بهاء‌الله عدّه کثیری از زردشتیان و به خصوص کلیمیان را به سوی امر مبارک جلب کرد ملاحظه رفتار بهائیان بود<sup>۳۰</sup> که خودی و بیگانه را احترام می‌کردند و قول شیعه به نجاست اقوام و مذاهب غیرمسلمان را به کلی مردود می‌شمردند. در کتاب مستطاب اقدس است که حکم رفع نجاست از ملل دیگر داده شده به این عبارت "و کذلک رفع الله حکم دون الطهارة عن کلّ الاشياء و عن ملل اخری موهبةً من الله" و حتی بهائیان را به معاشرت دوستانه با سایرین تشویق فرموده‌اند: "عاشرو امع الادیان بالروح و الريحان لیجدوا منکم عرفَ الرحمن ایاکم ان تأخذکم حمیة الجاهلیة بین البریه. کلّ بدء من الله و یعود الیه انه لمبدء الخلق و مرجع العالمین" چنان که ملاحظه می‌شود هر نوع تعصب جاهلی در امر بهائی محکوم است، از جمله در روابط بین ادیان.

از بهترین ملاک‌های صداقت در نداشتن تعصب مذهبی همان ازدواج بین‌الادیان است که در جامعه بهائی بسیار رایج است، به خلاف شیعه که حاضر نیستند دختر خود را به غیرمسلمان دهند و اقلیت‌های زردشتی و یهودی که از زناشویی فرزندان

خود، چه پسر و چه دختر، با مذاهب دیگر سخت اکراه داشتند، و می‌توان با اطمینان گفت که مدلی که بهائیان ارائه کردند متدرجاً مورد پذیرش جامعه‌های دیگر اعم از اکثریت و اقلیت هم قرار گرفت.

نگارنده این سطور فراموش نمی‌کند که وقتی به دیدار دو عمه مسلمانش در قزوین می‌رفت و در محضرشان چای صرف می‌شد گاه در حضور و بیشتر در غیاب ما که خارج از دین تصور می‌شدیم استکان و نعلبکی یا ظرف مورد استفاده ما را در حوض وسط حیاط کُر می‌دادند و به عبارت دیگر به خیال خود تطهیر می‌کردند!

### ۱۰- بازگرداندن حسّ مناعت ایرانی و اعتلاء نام ایران در جوامع دیگر

نگارنده این مقاله را هرگز دعوی آن نیست که فقط بهائیان بودند که حسّ مناعت را به ایرانیان، که در دوره قاجار سرکوفته ملل راقیه جهان بودند، بازگرداندند. به گمان من ناسیونالیسم عصر پهلوی اول، آشنائی وسیع‌تر مردم که سواد یافته بودند با شاهنامه فردوسی، آگاهی بر تحقیقات ایران‌شناسان، خصوصاً در مورد ایران باستان، بهره‌مندی از علوم و فنون غربی که طبعاً توان جامعه را برای مواجهه با مسائل و چالش‌های روزگار افزون می‌کرد، در رده اول عواملی بودند که غرور ملی به معنای مثبت کلمه را اعاده کردند. امر بهائی ایران و ایرانی را در همه عالم پُرآوازه کرد، مهاجران بهائی در سراسر جهان با حفظ عمده فرهنگ ایران معرّفان کارآمدی در مورد ایران و تمدن آن بوده و هستند. آثار بهائی من جمله الواح جمال ابهی و مکاتیب حضرت عبدالبهاء که خصوصاً خطاب به پارسیان عزّ صدور یافته مناعت ایرانی بودن را به مردم این سرزمین القاء کرده و می‌کند. این مناعت از مقوله خیال‌پروری و گزافه‌گوئی نیست، بلکه بر اساس این هوشیاری و آگاهی است که حضرت باری تعالی مظهر موعود کلّ امم و ملل و نحل را از خاک ایران برانگیخته و بر آن سرزمین دیرین منتهی بزرگ نهاده که هر قدر شکر آن را کنیم کم کرده‌ایم. عباراتی چون "عنقریب ملاحظه خواهد شد که دولت وطنی جمال مبارک در جمیع بسط زمین محترم‌ترین حکومت خواهد گشت" و یا "الحمدلله این افق تاریک را آفتابی درخشنده طلوع نمود، این ایران ویران را الطاف بی پایان جلوه نمود، این کشور گمنام را قبله آفاق کرد" و یا "یقین بدانید که چنان

ترقی نماید که انظار جمیع اعظم و دانایان عالم حیران ماند" و یا عباراتی که گذشته ایران را به عنوان مرکز تمدنی تجلیل می‌کند بی‌گمان نمی‌تواند مناعتی بی بنیاد به وجود آورد.<sup>۳۱</sup> و چه بجاست بیان حضرت عبدالبهاء در سفرنامه آن حضرت (ج ۲) که "ما در امور سیاسی ایران ابداً مداخله نداریم، اما اگر این امر در میان هر یک از ملل و ممالک غرب ظاهر شده بود، آن ملت بر عالمیان افتخار می‌نمودند."

بهائیان و مردم منصف ایران حق دارند تفاخر کنند که سرچشمه تمدن آینده جهان در ایران است. می‌توانند به این بالند که از این پس زبان فارسی محل رجوع همه السنه دنیا خواهد بود و به این مباهات کنند که میراث تمدن کهن ایران بار دیگر زنده و تابنده شده است.

### ۱۱- تحکیم ادب فاخر ایران و توسعه زبان فارسی

حضرت بهاءالله فرموده‌اند: "امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویداست هرچه این زبان را ستایش نمایند سزاوار است." (یاران پارسی، ص ۲۰)

حضرت عبدالبهاء خطاب به یکی از یاران غرب فرموده‌اند: "تا توانی همت نما که زبان پارسی بیاموزی زیرا این لسان عنقریب در جمیع عالم تقدیس خواهد شد و در نشر نفعات الله و اعلاء کلمه الله و استنباط معانی آیات الله مدخل عظیم دارد." امر بهائی ضمن استمرار زبان فارسی تأثیر عمیق بر این زبان و ادب فارسی داشته و دارد. زبان فارسی را آثار بهائی از جهت آوردن لغات - اصطلاحات - و مضامین متعدد و جدید بسیار غنی کرده است. پاره‌ای لغات از زبان گسترده عربی مأخوذ است و در مواردی لغات کهنه اعم از فارسی و عربی در معانی تازه‌ای به کار گرفته شده‌اند.

آثار بهائی اعتبار را به ادب کلاسیک و زبان فاخر ادبی بازگردانده، در حالی که شاهد آن هستیم که روحانیون شیعه با تقلید از روشن‌فکران غرب‌زده و مترجمان



بی بند و بار با استفاده از لغات بسیار مهجور و ناهنجار فقهی زبان فارسی را به حالتی بیمارگونه درآورده‌اند.

از شاخص‌های دیگر ادب بهائی طرد تکلف و تصنع و فضل‌فروشی در زبان است، که خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء بر آن گواهی صادق است. حضرت بهاء‌الله فرموده‌اند: "آنچه از زبان خواسته‌اند پی‌بردن به گفتار گوینده است." در عین حال ادب بهائی برای عوام‌پسند شدن تن به ابتدال نمی‌دهد.

گشودن در بر روی شعر نو از سوی حضرت بهاء‌الله قابل تذکار است، اما این کار با اعتدال تمام صورت گرفته و بدان جا نکشیده که درک معانی مورد نظر شاعر به کلی غیرممکن شود.

از جمله خصوصیات ادب بهائی کاربرد استعارات و تشبیهات و به زبان دیگر صور خیال است که گاه بر همان شیوه قدمات و فصیح‌های ادب ایران صورت گرفته و در بسیار موارد هم‌چنان که این بنده در تشریح صور خیال در آثار حضرت عبدالبهاء (خوشه‌ها، شماره ۱۴) نوشته‌ام تمثیلات و تصویرهای زیبای شاعرانه نوی بر گنجینه گذشته افزوده شده است.

جلوه دیگر ادب بهائی در موسیقی کلام است که انحصار به آثار جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء ندارد، زیرا در جای دیگر بیان کرده‌ایم (خوشه‌ها، شماره ۹) که حتی آثار حضرت ولی امرالله هم در عین استحکام و جزالت، از موسیقی خاصی بهره دارد و این مطلب را خصوصاً در توقیعاتی که حضرت ولی امرالله از سنه ۱۰۱ بدیع برای احبای ایران صادر فرمودند به سهولت می‌توان دید. در باره نثر مرسل باید گفت که حضرت عبدالبهاء هم در مفاوضات و خطابات مبارکه و هم در الواح خطاب به احبای غرب، چون لوح پرفسور فورل، زبانی ساده و قابل فهم عموم را برای مباحث دشوار فلسفی و کلامی در کمال استادی به کار برده‌اند، که درست نقطه مقابل سبک پیچیده و فضل‌فروشانه اغلب کتب فلسفه و کلام در زبان فارسی، حتی آثار متأخرین، است. ادبیات بهائی البته محدود به آثار مبارکه طلعات مقدسه این ظهور نیست. نویسندگان بزرگ و شاعران ارجمندی در دامن این امر مبارک پرورده شده‌اند که یادآوری آن‌ها که کتبی چون تذکره شعرای قرن و

شاعرانی در ورای مرزها به آنان اختصاص یافته در این گفتار مقدور نیست. ادوارد براون در تاریخ ادبیات خود پس از ستایش آثار منشور حضرت بهاء‌الله و مقایسهٔ اجمالی آنها با بهترین متون کلاسیک ادب فارسی به ذکر یک شاعر بزرگ و اثری از او (مسمط) اکتفاء می‌کند، که آن نعیم اصفهانی باشد. اشعار طاهره قره‌العین هم این جا و آن جا نقل شده و می‌شود، ولی از اکثریت عظیم شعرای بزرگ بهائی چون عندلیب، ورقای شهید، و امثالهما ذکر در تذکره‌های ادبی نیست و در مورد نثر ابوالفضائل گلپایگانی و خصوصاً نثر پالوده از لغات عربی تنها رگ تاک با تجلیل سخن گفته (ج ۲)، و نویسندگان دیگر بهائی که بعضاً چون جناب اشراق‌خاوری در خارج جامعهٔ بهائی نیز به عنوان ادیب معروف بوده اند مسکوت مانده‌اند.

شعرای بهائی چون نعیم اصفهانی این امتیاز ناگفته را دارند که در اسلوبی سهل و ممتنع مباحث استدلالی (عقلی و نقلی) را که سابقه در ادب منظوم فارسی نداشته طرح کرده‌اند. برخی از مزایای شعر بهائیان را در جای دیگر طی مقاله‌ای آورده‌ام که محقق را در پژوهش این موضوع یاری می‌کند (ر.ک. مجلهٔ پیام بهائی، سال 2005)

طنزگوئی بدون ورود در هجو و هزل از هنرهای است که گمان دارم کمتر شاعری در میان معاصران با غلام‌رضا روحانی (بهائی) هم‌اورد باشد.

## ۱۲- احباء و تشویق هنرها، از جمله موسیقی

هنر خطاطی در آثار حضرت باب مورد توجه و ستایش مخصوص قرار گرفته. در کتاب اقدس است که موسیقی مورد تجلیل قرار می‌گیرد و آن را نردبان عروج ارواح به افق اعلیٰ توصیف می‌فرمایند. حضرت عبدالبهاء موسیقی را از فنون و علوم ممدوحه در درگاه کبریا می‌دانند و در چند لوح میرزا عبدالله معلّم موسیقی را مورد تشویق مخصوص قرار می‌دهند، همان نفس ارجمندی که از پدر، یعنی آقا علی‌اکبر فراهانی، و از برادر بزرگتر، یعنی میرزا حسن، و از آقا غلام‌حسین، یعنی پسرعموی خود، تعلیم موسیقی (تار و سه‌تار) گرفت و خود او دستگاه‌های موسیقی ایرانی را تدوین کرد و برای ضبط و ثبت و تداوم در زمان با سعهٔ صدر به

دیگران آموخت. دائرةالمعارف مصاحب می نویسد (ج ۳، ص ۲۹۰۹): "سیستم دوازده دستگاه که امروز در موسیقی ایران وجود دارد میراث دوران قاجاریه است و شخصیت عمده‌ای که اختیار تدوین این دستگاه‌ها به او داده می‌شود میرزا عبدالله (۱۲۶۱ تا ۱۳۳۷ ه.ق.) است که نوازنده‌ای برجسته و یک معلم ممتاز بوده است."

حبیب‌الله نصیری فر در جلد دوم مردان موسیقی سنتی و نوین ایران می‌نویسد که: "آقا حسین‌قلی برادر میرزا عبدالله که نخست نزد وی و بعد نزد آقا غلام‌حسین نواختن تار آموخته و استاد زمان خود در این رشته شده بود به پاریس برای پُر کردن چند صفحه موسیقی ایرانی رفت." خالقی در سرگذشت موسیقی ایران، جلد یکم، در باره میرزا عبدالله می‌نویسد که: "مردی باحقیقت بود و درویش سیرت و با اخلاص و اهل ایمان." شاپور بهروزی در جلد اول چهره‌های موسیقی ایران یادآور می‌شود که ردیف موسیقی ایران به کوشش موسی معروفی جمع‌آوری و بوسیله وزارت فرهنگ و هنر وقت چاپ شد و منبع آن ردیف میرزا عبدالله و آقا حسین‌قلی و دیگر هنرمندان موسیقی سنتی بوده‌اند. خالقی هم تصدیق می‌کند که میرزا عبدالله وقتی به بزرگسالی رسید، به خلاف هنرمندان دیگر، بر اثر اخلاق کریمانه جبلی تصمیم گرفت که هرچه را فرا گرفته در اختیار شاگردان خود نهد و بدین گونه بود که ردیف دستگاه‌های موسیقی امروز در حقیقت روایت آقا علی اکبر است که توسط پسرش آقا میرزا عبدالله تثبیت و تعلیم شد. این اخلاق کریمانه اگر هم جبلی بود اما به علت ایمان او به امر بهائی قوت خاص گرفت و در عمل جلوه‌گر شد. دکتر منتظرالحکماء در وصف استاد خود گفته:

ای آن که به ملک علم و دانش شاهی در برج سماء موسقاری ماهی

در خلق و ادب فردی و در تار و سه‌تار هستی تو خدا اگرچه عبداللهی

باید متذکر شد که علی‌نقی وزیری، از شاگردان آقا حسین‌قلی، قسمتی از ردیف‌های او را به خط موسیقی غربی نوشت و سجیه جاودانی بخشید.

در لوح معروف مصدر به «ای باربد الهی» که حضرت عبدالبهاء خطاب به میرزا عبدالله مرقوم فرموده‌اند، آشنائی کامل خود را با موسیقی نشان می‌دهند. در این

لوح اسامی چهار موسیقی دان قدیم، ذکر چهار آلات موسیقی کهن و نام چندین دستگاه اصلی-فرعی و گوشه‌های موسیقی ایرانی آمده است و انسان حیرت می‌کند که حضرت عبدالبهاء که از ۸-۹ سالگی از ایران به عراق و بعد ترکیه و ادرنه و عکا تبعید شدند چگونه به این درجه به دستگاه‌ها و گوشه‌ها و رموز موسیقی اصیل ایرانی آگاهی دارند. در لوحی دیگر خطاب به همین میرزا عبدالله وی را تشویق می‌کنند بر آن که "اگر توانی الحان و انغام و ایقاع و مقامات روحانی بکار بر، موسیقی ناسوتی را تطبیق بر ترتیل لاهوتی کن، آن وقت ملاحظه فرمائی چقدر تأثیر دارد و چه روح و حیات رحمانی بخشد."<sup>۳۲</sup>

باید متذکر بود که خانواده میرزا علی‌اکبر فراهانی یگانه خانواده‌ای نبود که عده‌ای از افرادش در موسیقی مهارت یافتند. خانواده‌های متعدّد دیگر بهائی چون خادم میثاق، بدیعی، میثاقیان، در عالم موسیقی صاحب شهرت هستند.

توجه امر حضرت بهاء‌الله به زیبایی و هنر موجب بروز استعدادها در شاخه‌های متعدّدی از صنایع ظریفه شد. همه خطاطان از مشکین‌قلم به عنوان استاد هفت خط و مبدع نقاشی‌خط یاد می‌کنند، چنان که در آلبوم مخصوص او بیان شده است. در تذهیب، در مینیاتور، در نقاشی، در سیاه‌قلم، در معماری، خصوصاً ساختن ابنیه یادگاری (مهندس هوشنگ سیحون - مهندس حسین امانت - مهندس فریبرز صهبا ...) نام‌های متعدّد استادان بهائی به خاطر می‌آید که چون وقت محدود است شرح آن به آینده محوّل می‌گردد.

حضرت بهاء‌الله در لوحی فرموده‌اند:<sup>۳۳</sup> "سبب علو وجود و سمو آن علوم و فنون و صنایع است ... صاحبان علوم و صنایع را حقّ عظیم است بر عالم." مسلماً صنایع و فنون شامل هنرها نیز می‌شود، و چقدر تفاوت است بین این طرز نگاه که صنایع را سبب اعتلاء عالم هستی می‌داند و آن نحوه نگاه مذهبی که مثلاً مجسمه‌سازی و نقاشی پیکر انسانی و حتی هر نوع تشبیه‌سازی عالم طبیعت را مکروه و حتی ممنوع می‌بیند.

حضرت عبدالبهاء ملاک بزرگواری یک ملّت را در رساله مدنیّه چنین بیان می فرمایند: "عزّت و سعادت هر ملّتی در آن است که از افق معارف چون شمس مشرق گردند." ۳۴

خبر یا حدیث اسلامی که کمتر در محافل نقل می شود دال بر آن که خدا جمیل است و جمال را دوست دارد فی الحقیقه در امر مبارک مصداق حاصل کرده است. ۳۵

### سخن پایانی

تأثیرات و انعکاسات امر مبارک در فرهنگ ایران، اعم از تأثیرات آفاقی و انفسی، مسلماً از آنچه گفته آمد بسیار وسیع تر و احیاناً عمیق تر بوده، امّا چون تاکنون قلم در دست کسانی بوده که حُسن ظنّی به جامعه بهائی نداشته اند و از ظهورین با کلماتی چون فتنه، توطئه خارجی برای تشّت مسلمانان، و عبارات موهن دیگر یاد کرده اند، نه حقیقت در جائی ثبت شده و نه اسناد و مدارک آن، جز به ندرت، ارائه شده است. از دو جلد کتاب رگ تاک و اشاراتی در مورد اثر آئین جدید بر انقلاب مشروطیت و مقالاتی محدود اگر بگذریم به نظر نمی رسد که سهم این اقلّیت مهمّ در پیشرفت اجتماعی-فرهنگی ایران و جامعه ایرانی به درستی تعیین شده باشد. اخیراً جوامع یهودی-مسیحی با نشر کتابها و مقالات در خارج ایران سهم خود را در تاریخ ایران تا حدودی معین کرده اند. اینک وظیفه محققان بهائی است که سهم بهائیان را در این عرصه حتی المقدور با ارائه مدارک مستند نشان دهند. این مقاله را فقط قدمی کوچک در این راه دشوار باید تلقی کرد.

سخن را با بیتی از صائب تبریزی به پایان می بریم:

درامقام حرف بر لب مهر خاموشی زدن تیغ را زیر سپر در جنگ پنهان کردن است

### یادداشتها

- ۱- رنه کروسه (R. Crousset) رئیس انجمن مطالعات ایرانی در فرانسه بوده. مقاله او در کتاب *L'Ame de l'Iran* آمده است.
- ۲- کتاب چکیده تاریخ کیش زردشت - ترجمه صنعتی زاده - ۱۳۷۷ (ص ۹۶).
- ۳- طبع سال ۱۳۸۰.
- ۴- در مینوی خرد که در اواخر دوران ساسانی نگاشته شده جبر تقدیر و سرنوشت مسائل جهانی را مشخص و معلوم می‌دارد، ولی در دوره مورد بحث ما، یعنی دوره گاتها، اختیار مورد نظر و تأکید بوده است و این که خرد و دانش و آگاهی، راهنمای انسان برای برگزیدن راه راست و گرایش به سوی اهورامزدا و دوری گزیدن از اهریمن است. در باره اختیار در آئین زردشتی باز هم سخن خواهیم گفت.
- ۵- ترجمه دوم از مهندس جلال‌الدین آشتیانی، مؤلف کتاب زردشت، مزدیسنا و حکومت، چاپ هفتم، ۱۳۷۳ (ص ۲۲۳).
- ۶- چکیده تاریخ کیش زردشت، از مری بویس، چاپ اول، ۱۳۷۷، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، ص ۱۴۱.
- ۷- ضمناً خرداد و یا هوروات مینوی کمال و تندرستی است و امرتات یا امرداد مظهر جاودانگی.
- ۸- امر و خلق، ج ۱، ص ۱۸۰.
- ۹- یاران پارسی، صص ۲ و ۳.
- ۱۰- در لوح شماره ۳ همان مجموعه ظاهراً حضرت بهاء‌الله اشاره به روشن شدن مجدد آتش الهی که در آئین زرتشتی برافروخته بود می‌فرمایند: "اکنون آن آتش آغاز بروشنی تازه و گرمی بی‌اندازه هویدا است... آتش می‌تواند به معنی محبت الله باشد.
- ۱۱- همان کتاب مری بویس، صص ۱۱۸-۱۱۹.
- ۱۲- در این مورد مجملی در تکمله خواهیم آورد که نشان می‌دهد آئین مذکور از متافیزیک و حکمت الهی عاری نیست.
- ۱۳- کتاب آشتیانی، ص ۲۲۳. این قسمت چون مستند است نقل شد بدون آنکه همه عقائد این مؤلف طی آن کتاب را تصدیق کنیم.

- ۱۴- نشر دوم با اضافات، سال ۱۹۸۳.
- ۱۵- ذکر سوشیانس‌ها (سوشیانس‌های کشورها) به معنای عام در قطعه ۴۸/۱۲ گاتا آمده و چنین تعریف شده‌اند: "کسانی که با پیروی از اندیشه نیک بایسته‌های خود را به انجام می‌رسانند. کردار ایشان بر پایه راستی و آموزش‌های مزداست و به درستی برای چیرگی و برافکندن خشم گمارده شده‌اند."
- ۱۶- یکی دیگر از این مشخصات تجسم زن است به صورت فرشته (حوریه).
- ۱۷- خوشه‌های خرمن ادب و هنر، شماره ۷، ۱۹۹۶م، از صفحه ۲۶۴.
- ۱۸- فریدالدین رادمهر: "تصوف و امر بهاء" در خوشه‌های خرمن ادب و هنر، جلد ۱۳؛ هم از ایشان رساله سلوک. داریوش معانی: "اشاره‌ای کوتاه به آثار عرفانی جمال اقدس ابهی" (خوشه‌ها، جلد ۱)؛ و نیز همین مؤلف: "نگاهی به عرفان بهائی در مقایسه با عرفان اسلامی در خوشه‌ها، جلد ۱۶؛ و هم از ایشان است: کنز اسرار.
- ۱۹- مُرادمان از مجهولیت آن که حتی قانون اساسی و قوانین مدنی ایران تا حال امر بهائی و جامعه بهائی را به رسمیت نشناخته است.
- ۲۰- ژانت آفاری در کتاب انقلاب مشروطه ایران، ۱۹۰۴-۱۹۱۱، ترجمه فارسی نشر سال ۱۳۷۹، خصوصاً بر نقش بعضی شخصیت‌ها چون شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس و بانو عصمت طهرانی ملقب به طائره و برخی بابیان و ازلیان چون یحیی دولت‌آبادی و افرادی که احتمالاً با امر بابی مرتبط بوده‌اند چون ملک المتکلمین در مشروطه ایران انگشت می‌گذارد، در حالی که به عقیده ما حرکت ذهنی و فکری که حضرت باب در جهت تجدید ایجاد کردند عامل اصلی تسهیل نهضت مشروطه ایران بود.
- ۲۱- در دنباله این کلام آمده که اگر این علماء ظلم بر نفسی نمی‌کردند و حکم بغیر از آنچه در قرآن نازل شده نمی‌کردند باز جایشان در آتش بود.
- ۲۲- ر.ک. "گفتار در روش راه‌بردن عقل از دکارت" که ضمیمه کتاب سیر حکمت در اروپا از مرحوم محمدعلی فروغی است (چاپ جدید، ۱۳۷۵، طهران - نشر البرز).

- ۲۳- این کتاب *حدود العالم من المشرق الى المغرب* از آثار نویسنده‌ای مجهول در قرن ۴ ه.ق. است. کشف این کتاب را به تومانسکی منسوب داشته‌اند (مصاحب ۱، ص ۸۳۵)، ولی امروزه قضیه بر همه محققان روشن شده که کاشف دیگری بوده است (ر.ک. "گواهی علامه قزوینی"، منقول در رگ تاک، ۲/۲۶۳).
- ۲۴- لطف‌الله آجدانی در *علماء و انقلاب مشروطیت ایران* (طهران، ۱۳۸۳) عقائد بعضی از این علماء را نقل می‌کند (ر.ک. صص ۲۴، ۲۵، ۴۰، و ۴۶ - حاج شیخ ابوالحسن نجفی مرندی - محمدحسین نائینی - میرزای قمی - و بالاخره شیخ جعفر نجفی کاشف‌الغطاء).
- ۲۵- در بحثی که به سال ۲۰۰۹ در مورد ولایت فقیه در ایران درگرفته است آیت‌الله مصباح یزدی صریحاً می‌گوید که مردم عادی حق نقد ولی فقیه را ندارند، زیرا «عقل مردم عادی قاصر از ورود به این مسائل است و اساساً مردم عادی حق ورود به سیاست را به این معنی ندارند.»
- ۲۶- در همین لوح حضرت عبدالبهاء توضیح می‌فرمایند که در زمان حضرت محمد "کثرت ازدواج در میان عرب‌ها اندازه نداشت. لهذا امر به ثلاث و رباع و مشروط به تعدیل (رعایت عدالت) فرمودند." (امر و خلق، ج ۴، ص ۱۷۵)
- ۲۷- در این عرصه جناب حسام نقبائی اطلاعات مفیدی بر جای نهاده‌اند. کتاب آقای شاهرهم بی‌گمان حاوی مطالعاتی در این زمینه است.
- ۲۸- دفتر خاطرات سرلشکر علائی موجود و محفوظ است که تفصیل قضیه را بیان می‌کند.
- ۲۹- رجوع شود به فصل ۴ کتاب *آئین بهائی یک نهضت سیاسی نیست*، نشر آلمان، ۱۳۶۱.
- ۳۰- ر.ک. دو مقاله زیر: از دکتر مهرداد امانت، "عوامل اجتماعی اقبال یهودیان ایران به آئین بهائی"؛ از دکتر فریدون وهمن، "ایمان زردشتیان ایران به دیانت بهائی"، در *خوشه‌ها*، جلد ۱۶.
- ۳۱- ر.ک. *امر و خلق*، ج ۴؛ و *منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء*، ج ۲.
- ۳۲- ر.ک. *امر و خلق*، ج ۳، ص ۳۶۴، لوح «ای باربد الهی»، صص ۳۶۴-۳۶۵.



۳۳- امر و خلق، ج ۳، ص ۳۰۶.

۳۴- همان کتاب، ص ۳۰۶.

۳۵- فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تألیف دکتر سید جعفر سجّادی، طبع ۱۳۷۹، ص ۲۸۹: "در خبر آورده‌اند که إن الله تعالی جمیلٌ یُحبُّ الجمال. چنین به نظر می‌رسد که مؤلف به پیروی از شهاب‌الدین سهره‌وردی جمال هر چیز را در کمال آن می‌بیند.

# آزادی فکر و بیان در آیین بهائی

ایرج ایمن

چکیده این گفتار

1. فرق بین تبیین رسمی و تفسیر شخصی
2. جواز تفسیر شخصی بدون فرقه سازی
3. اصل نسبت حقیقت
4. تعدد معانی و مفاهیم در نصوص مبارکه
5. امکان کشف حقایق تازه و بیشتری از نصوص الهیه در اثر استمرار تحول زمان و پیشرفت جهان
6. توصیه استمرار فرد در خوض و غور در بحر بی‌آثار مبارکه برای بدست آوردن گوهراهای معانی تازه
7. انحصار قطعی و نهائی بودن به تبیینات و تفاسیر موجود در آثار مبارکه
8. آزادی اظهار عقیده شخصی مشروط به رعایت اعتدال و بدون اصرار و ابرام در رأی شخصی و آمادگی پذیرش افکار و اظهارات تکمیلی و تصحیحی که سایرین ابراز می‌دارند
9. ویژگیها و شرایط آزادی فکر و بیان در امر بهائی
10. توجه به هدف اصلی تبادل نظرها که حصول توافق و اتحاد کلمه است

## مقدمه

یکی از علل و موجبات اصلی بروز اختلاف و به وجود آمدن مذاهب و فرقه‌های متضاد و متخاصم در ادیان گذشته، چگونگی تأویل و تعبیر و تفسیر آثار و کلمات شارعان آن ادیان بوده و هست. بحث و فحص در این زمینه رشته خاصی را در معارف دینی بوجود آورده که علم تفسیر نامیده می‌شود. امروزه اصطلاح جدیدی در زبان فارسی برای تبیین و تفسیر بکار می‌رود که "قرائت" نامیده می‌شود و حاکی از نحوه برداشتی است که تفسیرکننده از متن مورد نظر دارد. تفسیر سخنان و آثار انبیای الهی پایه و اساس بوجود آمدن فرقه‌ها و نحله‌های دینی و اختلاف و نزاع بین آنها شده است. تاریخ ادیان مشحون از ارتکاب بلایا و شکنجه و آزار و قتل و غارت‌هاییست که بر اساس برداشتهای مختلفی که رؤسای ادیان از کلمات و سنن انبیاء الهی عرضه داشته‌اند روی داده است و چنان که می‌بینیم حتی امروز هم عواقب این روش دامنگیر مردمان مظلوم است.

از جمله تحولاتی که در دوران قیادت مرکز میثاق با الهام و بر اساس آثار قلم اعلیٰ و ابتکار و پایمردی حضرت عبدالبهاء در تاریخ ادیان رویداد تغییر جهت مسیر تفسیر نصوص الهی بود.

پس از صعود حضرت بهاء‌الله میرزا محمدعلی و اعوان و انصارش، به شیوه گذشتگان، مسئله تفسیر نصوص مربوط به جانشینی را پیش کشیدند و قصد تفرقه انداختن در جامعه بهائی داشتند. حضرت عبدالبهاء در برابر این حمله بی‌امان با کمال قدرت ایستادگی کردند و با اعلام عبودیت محضه خود زمینه ریاست‌طلبی افراد را زائل ساختند. حق تفسیر و تبیین رسمی به مرکز منصوص اختصاص یافت و از اختیار افراد مؤمنین حتی عا لمتربین آنان خارج شد. علاوه بر این وضع قوانین که در ادیان قبل تابع استنباطات و تفاسیر افراد فقها بود به هیئت‌های انتخابی واگذار شد و از حالت فردی به اقدامی جمعی تبدیل یافت.

بدین ترتیب دو نتیجه حاصل گردید یکی ممانعت دائمی از بروز تفرقه‌آگرائی و تحزب در جامعه بهائی و حفظ وحدت که آرمان و مقصد غائی امر بهائی است و دیگری قابلیت انعطاف و امکان تغییرپذیری قوانین موضوعه بدون بروز تفرقه و انشعابی که در سایر ادیان دیده می‌شود. اینست که در آثار حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امر الله ملاحظه می‌شود که از صدور احکام خودداری شده و اخذ تصمیمات مقتضی به محافل روحانی احاله شده و تصمیم نهائی به هیئت انتخابی مصون از خطا یعنی بیت العدل اعظم موکول گردیده است. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

از استنباط و تصدیق هیئت بیت العدل که اعضایش منتخب و مسلم عموم ملت است اختلاف حاصل نمی‌گردد ولی از استنباط افراد علما حکماً اختلاف حاصل شود و باعث تفریق و تشتت و تبعیض گردد و وحدت کلمه برهم خورد و اتحاد دین الله مضمحل شود و بنیان شریعة الله متزلزل گردد. (کتاب اقدس، ص 12 م)

نکته جالب توجه در این نظم بدیع روحانی آنست که افزون بر تدابیر فوق وظیفه تعمق و تفحص در کلمات الهی و آثار مبارکه و درک معانی و مفاهیم مندرج در آنها از انحصار فقها و پیشوایان ادیان درآمده و بر عهده فرد مؤمنین نهاده شده است. اظهار نظر و عقیده شخصی ممنوع نشده و تبادل افکار و آراء بدون تحمیل عقیده شخصی و یا تشکیل گروه یا فرقه خاص مؤثر و مفید شمرده شده است که موضوع این مقال است.

گاه به گاه با این سؤال مواجه می‌شویم که آیا افراد بهائی آزاد و مجاز هستند که علاوه بر توضیحات و تبییناتی که در آثار مبارکه بهائی ارائه شده است به اظهار نظر در باره مفاهیم و استنباطات شخصی خود از نصوص و آثار مبارکه بهائی و همچنین کتب مقدسه ادیان گذشته بپردازند؟ به عبارت دیگر با توجه به اینکه بر اساس نظام اعتقادی بهائی شارعین و مبیین نصوص، مصون از خطا هستند و مندرجات الواح و آثار مبارکه محصول

وحی و الهام الهی است، بنابر این با پذیرفتن بدون قید و شرط تبیینات و تفسیرهایی که در نصوص مبارکه آمده آیا افراد بهائی از آزادی فهم و تفکر فردی و بیان افکار و استنباطات و مفهومات شخصی خود از کلمات الهی ممنوع و محرومند؟ این بحث و بررسی کوششی است مقدماتی برای پاسخ به این سؤال. برای روشن شدن این موضوع به اختصار به توضیح اصول و نکات ذیل در نظام معتقدات بهائی در ارتباط با سئوالی که مطرح شد می‌پردازیم :

ارتباط حیاتی (ارگانیک) تعالیم بهائی به صورت مجموعه‌ای وحدانی

اصل ایجاد و حفظ وحدت در جامعه

مفهوم آزادی در آئین بهائی

لزوم کوشش فردی در تحرّی حقیقت

اطاعت اوامر و احکام

اصالت حفظ منافع جامعه و موقعیت فرد در جامعه بهائی

فرق بین تبیین رسمی و فهم و تفسیر فردی یا غیر رسمی

فایده و اثر تبادل و تصادم افکار

شرایط و چگونگی اظهار نظر و بیان مطالب

استنباط شخصی و آزادی فردی

راهنمای آزادی فکر و بیان

دو نوع تبیین

ارتباط حیاتی (ارگانیک) تعالیم بهائی به صورت مجموعه‌ای وحدانی

اصول معتقدات و تعالیم بهائی مجموعه‌ واحدی را تشکیل می‌دهد که در آن کلیه اجزاء تشکیل‌دهنده در ارتباط و تأثیر و تأثر متقابل با یکدیگر و با تحولات محیط اجتماعی داخل و خارج جامعه‌اند. به عبارت دیگر تعالیم بهائی مانند اعضای بدن موجود زنده اند که گرچه هر یک نباض و به نوبه خود در تحرکند ولی در ضمن متقابلاً در نحوه و میزان عملکرد سایر اعضای بدن تأثیرگذارند. مثلاً در بدن انسان میزان شنوایی یا بینایی یا تکلم در ما علاوه بر سلامتی و توانایی گوش و چشم و دستگاه صوتی، تابع میزان سلامتی بدن بطور کلی و سلامتی و توانایی ارگانهای اصلی از قبیل قلب و مغز و سلسله اعصاب است. بنا بر این برای فهم و استنباط کامل و صحیح از هر یک از اصول و تعالیم و احکام بهائی باید آن را در چهارچوب چنان زمینه کلی و چنان شبکه ارتباطات ارگانیک ملاحظه و بررسی کرد زیرا مجموعه اصول و تعالیم، شرایط و حدود و ثغوری را ایجاد می‌کنند که نحوه عمل و میزان تأثیرگذاری حکم یا تعلیم مورد نظر را مشخص می‌سازد. نحوه و میزان آزادی فردی در تفکر و تعمق در آثار مبارکه و توجیه تعالیم و احکام امریست درونی و فردی و کاملاً آزاد اما ابراز عقیده و اظهار نظر جنبه اجتماعی دارد و تابع نظم و شرائط مطلوب و موجود جامعه می‌شود. بدین معنی که ما کاملاً آزاد هستیم که برای خود از نصوص و کلمات الهی برداشت‌های شخصی داشته باشیم. آنچه در این مبحث مطرح می‌شود مربوط به در میان گذاشتن مفهومات شخصی با سایرین است. زیرا، عامل تأثیرگذاری را در حیات جامعه وارد می‌سازد که می‌تواند اثرات مطلوب و سازنده و یا نامطلوب و مخرب داشته باشد.

اصل ایجاد و حفظ وحدت در جامعه

هدف غائی و مقصد اصلی امر بهائی ایجاد وحدت و یگانگی پایدار در عالم انسانیت است. بهائیان که مبلغ و مروج این هدف عالی‌اند باید جامعه جهانی بهائی را نمونه عملی و سرمشق چنان وحدتی سازند تا همچون هسته مرکزی برای تحقق آرمان غائی امر بهائی عمل کند. بنا بر این باید از هر اقدام و رفتاری که جامعه را دستخوش تشّت و تفرقه و انشعاب سازد احتراز جویند و امیال و استنباطات و آراء شخصی را به نحوی ابراز و اظهار نمایند که مخّل روحیه یگانگی و وداد در جامعه نگردد. اظهار نظر و ابراز عقیده شخصی ممکن است به نحوی ابراز شود که بر وسعت نظر و غنای اطلاعات عمومی بیفزاید و همچنین ممکن است نحوه اظهار نظر سبب تعارض و دلسردی و از هم پاشیدن وحدت و همکاری صمیمانه در جامعه گردد.

در این مورد چنانچه در بیانیه دفتر روابط عمومی جامعه بین‌المللی بهائی موسوم به *بیانیه رفاه عالم انسانی* شرح داده شده تفاوتی اساسی مابین نحوه عمل در جامعه بهائی و جوامع مدنی در نظامهای دموکراسی کنونی وجود دارد که حائز اهمیت خاص در این بحث است:

پایه و اساس خط مشی و روالی که میتواند مردم جهان را به قبول مسئولیت در قبال سرنوشت مشترکشان جلب کند و متعهد سازد باید آگاهی و اعتقاد به اصل وحدت عالم انسانی باشد. این مفهوم که افراد بشر همه اعضای یک خانواده‌اند، گرچه در مذاکرات معمولی سهل و ساده به نظر می‌رسد، ولیکن اغلب مؤسسات اجتماعی معاصر را در انجام وظائفشان با موانع و مشکلات مهم و اساسی مواجه نموده است به عنوان مثال میتوان به ساختار مبارزه‌جویانه حکومت مدنی 1، منظور داشتن اصل اقامه دعوی در اغلب قوانین مدنی 2، تجلیل از مبارزات طبقاتی و کشمکش‌های سایر گروه‌های اجتماعی، سلطه روحیه رقابت‌جوئی در نحوه نوین زندگانی که به

عنوان انگیزه اصلی در روابط متقابل انسانی پذیرفته شده است و مظاهری از تعبیر مادی زندگانی بشمار میروند اشاره کرد که طی دو قرن اخیر به نحوی روزافزون در سازمان اجتماعی بشر استقرار یافته و با تأمین وحدت و یگانگی در جامعه در تضاد و تعارض است. (ترجمه به مضمون)

در مرقومه‌ای که توسط دارالانشاء بیت العدل اعظم در 2 جولای 1996 صادر شده توضیح داده شده که حضرت بهاءالله نظامی ابداع فرموده‌اند که وسیله تأسیس و استقرار وحدت عالم انسانی یعنی کمال مطلوب شریعت ایشانست. بنا بر این ایجاد و حفظ و تداوم اصل وحدت در جامعه بهائی از وظائف و فرائض هر فرد بهائیست.

### مفهوم آزادی در آئین بهائی

حضرت عبدالبهاء در بیاناتی که در 13 اپریل 1913 در بوداپست ایراد نموده‌اند مفهوم آزادی را چنین تبیین می‌فرمایند:

آزادی سه قسم است

یک آزادی الهی است که بذات باری مخصوص است و او است مختار مطلق، کسی او را مجبور نمی‌تواند نمود در هیچ شأنی از شئون.

یک آزادی اروپائیا است که انسان هر چه می‌خواهد می‌کند بشرطی که به دیگری ضرر نرساند. این حریت طبیعی است و اعظم درجه آن در عالم حیوان. این شأن حیوان است.

این طیور را ببینید به چه آزادی زندگانی می‌نمایند، انسان هر چه بکند بقدر حیوان آزاد نمی‌شود، بلکه نظام مانع آزادی است.

اما آزادی سوم در تحت سنن و احکام الهیه است. این حریت عالم انسانی است که قطع علاقه قلبی از جمیع اشیاء می‌کند، از جمیع مشقات و احزان آسوده



می‌شود. هر قدر انسان وجدانش ترقی می‌کند قلبش آزادتر می‌شود و روحش مستبشرتر.

در دین‌الله حریت افکار هست زیرا حاکم بر وجدان نیست غیر از خدا، اما بدرجه‌ای که خارج از آداب نباشد. در دین‌الله حریت اعمال نیست از قانون الهی نمی‌تواند انسان تجاوز نماید ولو ضرری بغیر نرساند. چه مقصود از قانون الهی تربیت غیر و خود است چه عندالله ضرر خود و غیر یکسان و هر دو مذموم است. باید در قلوب خشیه‌الله باشد و انسان به آنچه عندالله مذموم است مرتکب نشود، لذا حریت اعمالی که در قانون است در دین نیست.

اما حریت افکار باید از حدّ ادب تجاوز نکند و اعمال نیز مقرون به خشیه‌الله و رضای الهی باشد. (مائدة آسمانی، ج 5، صص 17 و 18)

این بیان حضرت عبدالبهاء در ارتباط به نصوص مندرج در بندهای 122 تا 124 کتاب مستطاب اقدس است که حضرت بهاء‌الله در اشاره به آزادی آیاتی به این مضمون نازل فرموده‌اند که ما می‌بینیم بعضی از مردم آزادی را اراده می‌کنند و بدان افتخار می‌نمایند ولیکن آشکارا دچار نادانی هستند. بعد اضافه می‌فرمایند که خداوند که بر همهٔ امور آگاه است به شما اخبار می‌کند که عاقبت چنین آزادی افراطی منجر به فتنه و آشوبی می‌شود که آتش زیان‌بخشش هرگز خاموش نخواهد شد. پس بدانید که مظهر و مصداق آزادی افراطی حیوان است که پیرو و تابع قید و شرطی نیست. اما سزاوار شأن انسان پیروی از سنن و آداب و حدودی است که او را از نادانی‌های نفس امّاره‌اش و از آزار و زیان اشخاص حیل‌گر و مکار حفظ کند این است که حق در بعضی شرایط آزادی را تأیید فرموده و در بعضی دیگر منع فرموده است. این توصیف از حدود و شرایط آزادی از مصادیق اعتدال‌جوئی در جمیع امور است که در الواح نازله بعد از نزول کتاب اقدس نیز توصیه و تأکید شده است.

سپس حضرت بهاء‌الله در بند 125 کتاب مستطاب اقدس به تعریف مفهوم آزادی در شریعت بهائی می‌پردازد و آیاتی به این مضمون نازل فرموده‌اند: اگر از اشخاص عارف هستید بدانید که آزادی در پیروی از احکام و تعالیم الهی است. اگر مردم از آنچه که از آسمان وحی الهی نازل شده پیروی کنند خود را در آزادی کامل خواهند یافت. خوشا به حال کسانی که به اراده الهی در آنچه که برای عالمیان نازل فرموده پی برند و عارف شوند. زیرا آن آزادی و حریتی که برای انسان مفید است اطاعت و پیروی از اوامر الهیست و نفوسی که شیرینی و حلاوت آن آزادی را درک کنند آنرا با ملکوت سلطنت آسمانها و زمینها معاوضه نخواهند کرد.

این نکته بسیار مهم و دقیقی است که حضرت بهاء‌الله در تفاوت بین دو نوع آزادی بیان فرموده‌اند به این معنی که اگر چه حیوان بظاهر آزادی مطلق دارد اما در واقع اسیر غرایز حیوانیست که در شأن و مقام انسان نیست. آزادی واقعی انسان در رهایی از اسارت نفس و هوی است و این آزادی در پیروی از تعالیم و احکام الهی میسر می‌گردد. حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: " ای بنده من از بند ملک خود را رهایی بخش و از حبس نفس خود را آزاد کن. " (قطعه ۴۰ کلمات مکنونه) و حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح توضیح داده‌اند که " رشادت و شجاعت، غلبه بر نفس پُر وحشت است زیرا ممکن است که انسان بر شرق و غرب باسانی غالب آید ولی غلبه بر هوی و هوس و نفس خودپرست بسیار مشکل است. " حضرت عبدالبهاء (ص ۱۵۶، ج ۵، مائده آسمانی، ط ۱۲۹ بدیع)

## آزادی وجدان

آزادی وجدان که در آزادی بیان و اظهار نظر مصداق می‌یابد و جلوه‌گر می‌شود، در آیین بهائی امریست ضروری و محترم، زیرا عامل و مایه پرورش و شکوفائی استعدادات و امکانات افراد و سبب ترقی و پیشرفت تمدن و فرهنگ در جامعه بشری است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

وجدان انسانی مقدّس و محترم است و آزادگی آن باعث اتّسع افکار و تعدیل اخلاق و تحسین اطوار و اکتشاف اسرار خلقت و ظهور حقایق مکنونه عالم امکان است. (مقاله شخصی سیاح، ص 98)

حضرت ولیّ امرالله در توقیع مورخ 30 ژانویه 1926 خطاب به محافل روحانی در کشورهای شرق بیانی به این مضمون فرموده‌اند: از جمله احتیاجات ضروریّه امم شرقیه و وظائف مبرمه محتومه اصلیه امنای رحمن، نمایندگان بهائیان، اعضای محافل روحانیّه... حرّیت وجدان است و عدم تنقید و تعرّض به عقاید و رسوم و عادات افراد و اقوام و ملل.

### لزوم کوشش فردی در تحرّی حقیقت

تحرّی حقیقت از ارکان و اصول آئین بهائی و از جمله اقداماتی است که بر هر فرد لازم و واجب است و بفرموده حضرت عبدالبهاء "اول اساس بهاءالله تحرّی حقیقت است." (پیام ملکوت، ص 17) جستجوی حقیقت کوششی است دائمی که نیازمند پژوهش و تعقل و آزادی وجدان و تفکر و بحث و تبادل نظر است. حضرت بهاءالله می‌فرماید: "انسان چون به مقام بلوغ فائز شد باید تفحص نماید و متوکلاً علی الله و مقدّساً عن الحبّ و البغض در امری که عباد به آن متمسکند تفکر کند و به سمع و بصر خود بشنود و ببیند، چه اگر به بصر غیر ملاحظه نماید از مشاهده تجلیات انوار نیر عرفان الهی محروم ماند." (پیام ملکوت، ص 11) بنا بر این آزادی تفکر و بیان از معتقدات اصولی آئین بهائی محسوب می‌شود.

### اطاعت اوامر و احکام

سؤالی که گاه‌به‌گاه پیش می‌آید تضادّ و تباین اطاعت از احکام الهی و تصمیمات مؤسسات منصوص در برابر آزادی تفکر و تعقل و اظهار نظر شخصی است. ابتدا باید توجه داشت که پیروی از احکام و اوامر منبعث از دو حالت اختیاری و اجباری است. یعنی انسان یا در اثر اجبار و فشار خارجی و ترس از مجازات از اوامر و دستوراتی پیروی می‌کند و یا در اثر

تمایل و عشق درونی با علاقه و اشتیاق به اجرای آن اوامر و احکام می‌پردازد. در امر بهائی از اطاعت از مؤسسات منصوص و از اوامر و احکام الهی حالت دوم مورد نظر و انتظار است. چنین اطاعتی تجلی عشق و ایمان و رفتاریست که با کمال آزادی و شوق از فرد مؤمن سر میزند و مابینتی با آزادی تفکر و بیان ندارد.

احکام الهی برای ترقی و رفاه و رستگاری بشر نازل شده و پیروی از آنها بر عموم فرض و واجب است. این نوع پذیرفتن و متابعت از احکام، امری عادیست که در زندگانی روزمره پیوسته پیش می‌آید. مثلاً ما از دستورات طیب حاذق پیروی می‌کنیم و یا با اجرای تصمیمات مهندس ساختمان موافقت می‌کنیم و این گونه متابعت‌ها را مخالف آزادی خودمان نمی‌دانیم بلکه از آنها استقبال می‌کنیم و با پذیرفتن آن دستورات در خود احساس اطمینان و آرامش و فراغت خاطر می‌کنیم. ملاحظه کنید حضرت بهاء‌الله چه می‌فرماید:

امروز بر جمیع اطاعت امرالله لازم و واجب است. باید کلّ به عنایت الهیه به طراز احکام مزین شوند. آنچه از سماء مشیت الهی نازل شده سبب و علت ترقی اهل عالم و نجات من فیه بوده. طوبی از برای نفوسی که به محبة‌الله و ما آنزله فی الکتاب فائز گشتند. جمیع عباد و امام نزد حق مذکورند و لحاظ عنایت به نفوس عاملین متوجه است. باید به نار محبت به شأنی مشتعل باشند که احدی قادر بر اطفای آن نباشد. (آیات الهی، ج 2، ص 341)

اوامر الهیه از سماء عزّ احدیه نازل، باید کلّ به آن عامل شوید، امتیاز و ترقی و فوز خلق به آن بوده و خواهد بود، هر نفسی که به آن عمل نمود رستگار شد. (آیات الهی، ج 2، ص 49)

اگر اهل ارض به آنچه از لسان عظمت جاری می‌شود عمل نمایند کل خود را غنی و فارغ و آزاد مشاهده کنند آنچه سبب آسایش اهل ارض است از آن غافل

و آنچه علت آرایش و زحمت و ابتلای نفوس است به آن متمسکند. (آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، حضرت بهاءالله، ص ۱۲۵)

در این بیان مبارک منظور از کلّ عموم مردم جهانند چنانچه در بیان دیگری تصریح نموده‌اند و می‌فرمایند:

اليوم كلّ من على الارض مكلفند به متابعت اوامر الهی چه که اوست سبب نظم عالم و علت آسایش امم. (آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، حضرت بهاءالله، ص ۹۹)

و حضرت عبدالبهاء در رسالهٔ مدنیّه "ترقی و فوز و سعادت خلق" را مشروط و منوط به "متابعت احکام کتب مقدسهٔ الهیه" شمرده‌اند. (رسالهٔ مدنیّه، حضرت عبدالبهاء، ص ۸۴)

ممکن است ما قادر نباشیم سبب و حکمت لزوم اجرای برخی از احکام و دستورات را درک کنیم اما چون به علم و احاطهٔ واضح آن احکام ایمان و اعتقاد داریم با اطمینان و اشتیاق از اوامر مزبور متابعت می‌کنیم. حضرت بهاءالله می‌فرمایند:

"بعضی عقول شاید که بعضی حدودات مذکوره در کتب الهیه را لاجل عدم اطلاع بر مصالح مکنونه در آن تصدیق ننمایند و لکن آنچه از قلم قدم در این ظهور اعظم در اجتماع و اتحاد و اخلاق و آداب و اشتغال بما یتنفع به الناس جاری شده احدی انکار ننموده و نمی‌نماید مگر آنکه بالمره از عقل محروم باشد." (مائدة آسمانی، جلد ۴، حضرت بهاءالله، ص ۱۵۸)

در تبیین پیروی آزاد و داوطلبانه از احکام، حضرت عبدالبهاء پیروی از دستورات طیب حاذق را مثال زده‌اند:

مظهر ظهور بحکمت بالغه قائم و شاید عقول از ادراک حکمت خفیه در بعضی امور عاجز لهذا مظهر ظهور کلی آنچه فرماید و آنچه کند محض حکمت است و مطابق واقع. و لکن اگر بعضی نفوس باسرار خفیهٔ حکمی از احکام و یا عملی از اعمال حقّ پی نبرند نباید اعتراض کنند چه که مظهر کلی یفعل ما یشاء است. چه بسیار واقع که از شخص عاقل کامل دانائی امری صادر و چون سائرین از ادراک حکمت آن عاجز اعتراض نمایند و استیحاş کنند که این شخص حکیم

چرا چنین گفت و یا چنین نمود. این اعتراض از جهل آنان صادر و حکمت حکیم از خطا مقدس و مبرا. و همچنین طبیب حاذق در معالجهٔ مریض یفعلُ ما یشاء است و مریض را حقّ اعتراض نه آنچه طبیب گوید و آنچه مجری دارد همان صحیح است باید کلّ او را مظهر یفعلُ ما یشاء و یحکم ما یُرید شمرند. (مفاوضات، ص ۱۳۱)

و حضرت ولی امرالله در توقیعی که در سال 1949 خطاب به یکی از احباء غرب صادر فرموده‌اند ارتباط فرزند و والدین را مثال زده‌اند و توضیح می‌دهند که ممکن است ما قادر نباشیم سبب و حکمت لزوم اجرای برخی از احکام و دستورات را درک کنیم اما چون به علم و احاطهٔ واضح آنها ایمان و اعتقاد داریم با اطمینان و اشتیاق از اوامر مزبور متابعت می‌کنیم. می‌فرمایند اگر این دستورات برای ما سودمند نبود مصدر امر آنها را صادر نمی‌فرمودند همچنانکه فرزندان زیرک و فهیم به مراتب تدبیر و درایت والدین خود آگاهند و مطمئنند که آنها خواهان سعادت فرزندان خود هستند، لذا دستورات و نصایحشان را می‌پذیرند. و وقتی به اجرای دستورات مزبور می‌پردازند بتدریج از فایده و نتیجهٔ آنها برخوردار می‌شوند.

### اصالت حفظ منافع جامعه و موقعیت فرد در جامعهٔ بهائی

از جمله موازین اخلاقیات بهائی اجتناب از خودمحوری و خودپرستی است. در نظام اخلاق و رفتار بهائی اساس حفظ منافع عمومی و رجحان ایثار در روابط اجتماعیست. حضرت بهاءالله در لوح اتحاد می‌فرمایند "آنان که سایرین را بر خود ترجیح می‌دهند فی الحقیقه این مقام فوق مقام است" (ادعیه محبوب، ص 400) یعنی این برترین مقام برای انسانست. در تعالیم اخلاقی آئین بهائی که ناظر بر رابطهٔ فرد با جامعه است اصل فردمحوری مردود شناخته شده. مقصود از فردمحوری یا خودمحوری اعتقاد و رفتاریست که افراد یا گروه‌ها یا طبقاتی از جامعه تأمین نیازمندی‌ها و منافع خود را مقدم بر حفظ منافع و امنیت اجتماعی و رفع نیازمندی‌های عمومی جامعه می‌شمارند و در نتیجه

جامعه بجای تعاضد بقا (یعنی همکاری برای تأمین منافع عمومی) عملاً دچار عواقب و گرفتاریهای تنازع بقا می شود و وحدت و یگانگی در جامعه مختل می گردد. در چنین شرایطی برخورد منافع شخصی و صنفی و گروهی پیوسته افزایش می یابد زیرا حالت مسابقه و رقابتی به میان می آید که هر فرد یا گروه می کوشد تا هر چه بیشتر و بیشتر ممکن باشد منافع و مزایای مادی برای خود جمع آوری و ذخیره کند. در نتیجه دارائی هایی که می توان برای ترقی جامعه و رفاه عمومی به کار برد از دسترس عمومی خارج می شود. اینست که در امر بهائی توصیه و تأکید شده است که انسان خود را خادم جامعه بداند و همان طور که حضرت بهاء الله می فرمایند "خود را در هیچ امری مقدم نشمارد." (کلمات مکنونه، قطعه 43)

بنا بر این در بیان عقاید و مفاهیم شخصی باید حفظ منافع عمومی جامعه را مراعات نمود تا مبادا میل به خودنمائی و اثبات وجود که کمابیش در نهاد هر انسانی نهفته است موجب وارد آمدن ضرر و زیانی بر منافع عمومی شود. حضرت ولی امرالله در توقیع مورخ 7 جولای 1931 می فرمایند: "باید تأکید شود و کاملاً تفهیم گردد که مصالح و منافع و نیازمندی های ملی جامعه کاملاً مقدم و مرجح بر نیازمندی های فردی و خصوصی است." (ترجمه به مضمون)

اکنون با توجه به نکات و شرایطی که ذکر شد، آنچه در نصوص مبارکه در نحوه بیان تفکرات و استنباطات فردی ذکر شده را به اجمال مطرح می کنیم.

### فرق بین تبیین رسمی و فهم و تفسیر فردی

تفسیر و تأویل رسمی آیات و نصوص که باید مورد عمل و اجرای اهل بهاء قرار گیرد مخصوص به شارع امر الهی و مبیین منصوص اوست. بدین ترتیب جامعه بهائی از تشّت و تشعب و اختلافات داخلی محفوظ می ماند. اما این ترتیب و قرار مانع از آن نیست که افراد احباء بر اساس مطالعات و

دانش و بینش شخصی خود از درک و فهم شخصی و بیان معانی و تفاسیری که به نظرشان می‌رسد ممنوع باشند و محروم مانند. بر عکس در موارد متعدد در آثار مبارکه ملاحظه می‌شود که حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء پس از تأویل و تفسیر و تبیین متن یا موضوعی اضافه فرموده‌اند که یاران الهی خود نیز به غور و تفحص در همان مطلب پردازند و معانی و حقایق دیگری هم که در کلمات الهی مندمج و مکنونست را کشف و استخراج نمایند. این گونه شرح و تفسیر کاملاً غیر رسمی است و جنبه اظهار نظر فردی دارد و اگر مورد تأیید مرکز امر قرار نگیرد جنبه اجرائی ندارد و نباید مایه به وجود آمدن گروه یا فرقه خاصی در جامعه شود.

این ترتیبی که در امر بهائی تعبیه شده در عین حال که وحدت جامعه را محفوظ می‌دارد انعطاف‌پذیری مطلوبی را تأمین می‌کند و از خشکی و تصلب در فهم نصوص جلوگیری می‌نماید.

### فواید تبادل و تصادم افکار

ابراز عقیده و اظهار نظر شخصی در جامعه بهائی و تشکیلات اداری آن مفید شمرده شده و تأیید و تشویق شده است. به فرموده حضرت عبدالبهاء "بارقه حقیقت شعاع ساطع از تصادم افکار است" (مکاتیب، ج 4، ص 34) و در تشریح این اصل می‌فرمایند: "انوار حقیقت یعنی رأی صحیح و موافق از تصادم افکار و موافقت آراء ساطع گردد. و الا محسنات و مضرات هر امری معلوم و مشهود نشود. باری مقصود اینست که در امور تعمق و بحث دقیق مجری گردد تا افکار و آرا ترقی نماید." (امر و خلق، ج 4، ص 317) در این بیان مبارک چند نکته مهم و راهنمایی‌کننده جالب توجه است. نخست آن که هدف و نتیجه تبادل افکار وصول به موافقت آراء است نه اصرار و ابرام در رأی و ایجاد تشّت و تفرقه در جمع. نکته دوم، اثر و فایده تبادل و تصادم افکار است که جهات مثبت و منفی یا فایده و زیان یا ضعف و قوت هر امری یا هر تصمیمی روشن و



معلوم می‌شود. و سه دیگر این که سبب و مشوق تعمق و تدقیق در امور و مسائل می‌گردد. و بالاخره، و از همه مهمتر، موجب ترقی و اصلاح و پیشرفت امور می‌شود.

حضرت ولی امرالله در ضمن شرح مقاصد و وظائف تشکیلات اداری در جامعه بهائی توصیه فرموده‌اند که تشکیلات و مؤسسات مزبور "باید وسیله‌ای شود که آراء و افکار نفوس تبادل و تصادم یابد تا بارقه حقیقت ظاهر گردد و طرق متنوعه و مختلفه فعالیت در جامعه امر به وحدت و اشتراک تبدیل شوند." به عبارت دیگر اظهار رأی و نظر فردی، به جای ایجاد تشتت و تعارض، به منظور ایجاد و تقویت همراهی و همکاری و اشتراک مساعی تشویق و تأیید شده است. بنا بر این گونه ملاحظات و فواید است که در آئین بهائی تفکر و تعمق و بیان افکار و نظرات شخصی تحت شرایطی که ذکر شد توصیه و تأکید شده است.

بنا بر آنچه گذشت در اظهار نظر و تبادل افکار باید به نکات و شرایط ذیل توجه داشت:

اولاً هرکس باید نظر خود را با فروتنی مطرح کند.

ثانیاً همین که شخص نظر خود را بیان کرد آنرا در اختیار دریافت‌کنندگان آن نظر قرار داده و نسبت به آن ملکیت شخصی ندارد و اگر دیگری اصلاح یا تغییری در آن نظر و عقیده ابراز کرد صادقانه و با بی‌طرفی بسنجد و برای تکمیل یا تعدیل نظر خود بپذیرد.

ثالثاً همه کسانی که در آن بحث شرکت دارند در جستجوی نکات مورد اتفاق باشند که غالباً از تلفیق و ترکیب افکار و مطالبی که ارائه شده به دست می‌آید.

این نحوه بر خورد بهائی است نه اصرار در رأی و بعنوان ملک شخصی و احتراز و استنکاف از پذیرفتن نظرها و مطالبی که اظهار نظر اولیه را تصحیح یا تکمیل می‌کند.

### شرایط و چگونگی اظهار نظر و بیان مطالب

با توجه به اصل حفظ وحدت در جامعه و فریضه تقویت و تحکیم مؤسسات و مشروعات امری، اظهار نظر و عقیده تابع شرائط و ملاحظات ویژه‌ای است. بی‌توجهی به این شرایط و نکات سبب می‌شود که آنچه گفته و نوشته می‌شود باعث رنجش، تفرقه و اختلاف، سوء تفاهم، و حتی تزلزل ایمان نفوس گردد و به جای کمک به رشد و پیشرفت جامعه موجب تزلزل و تدنی و تشتت شود. در نصوص و تعالیم بهائی نحوه بیان مطالب که مؤید تحکیم مبانی مودت و وحدت می‌شود ارائه و توصیه شده است.

حضرت بهاء‌الله در لوح مقصود چند شرط اساسی برای اظهار نظر و بیان افکار و عقاید بیان فرموده‌اند که عبارتند از نفوذ، اعتدال، لطافت، رعایت حکمت، و خلوص نیت:

حضرت موجود می‌فرماید انّ البیان جوهر. یطلب النفوذ و الاعتدال. اما النفوذ معلق باللطافة و اللطافة منوطة بالقلوب الفارقة الصّافیة. و اما الاعتدال امتزاجه بالحکمة الّتی ذکرناها فی الالواح. (لوح مقصود، مجموعه ای از الواح، ص 106)

و نیز شرایط دیگری هم برای نحوه مطلوب بیان در آثار قلم اعلی و مرکز میثاق مذکور شده که به اختصار از این قرارند:

#### 1. مراعات ادب و احتراز از تکدر خاطر

حضرت عبدالبهاء در لوح اصحاب شور می‌فرمایند:

تصادم افکار و مقاومت آراء در انجمن شورا سبب ظهور شعاع حقیقت است. نباید هیچیک از اعضاء متکدر از مقاومت دیگری شود، بلکه هر یک قول دیگری را با وجود مخالف بودن با رأی خویش در کمال ادب به خلوص نیت گوش دهد و غباری در قلبش ننشیند. (مکاتیب، ج 3، ص 507)

هر یک در هر خصوص دلائل و براهین بیان نماید تا قناعت حاصل گردد و اگر طرف دیگر مقاومت کند و اعتراض نماید، صاحب رأی اول نباید مکدر گردد و محزون شود، بلکه ممنون گردد و بیان نماید تا قناعت حاصل گردد و اگر چنانچه ملاحظه نمود رأی دیگری موافقتر است تسلیم کند. (امر و خلق، ج 4، ص 317)

## 2. ملاحظه اقتضای وقت و مشرب حضار

"بیان در هر مقامی به شأنی ظاهر و به اثری باهر و از او عرف خیر و شر متضوع" (لوح اتحاد، ادعیه محبوب ص 391).

حضرت بهاءالله در لزوم توجه به مقتضیات زمان و شرایط موجود برای اظهار نظر کردن و بیان آنچه انسان میداند و درک نموده است برای دیگران، میفرمایند چنانکه گفته شده است "لاکل ما یعلم یقال و لاکل ما یقال حان وقته و لاکل ما حان وقته حضرت اهله." (منتخباتی از آثار، ص 117) که مضمون آن بنا بر ترجمه انگلیسی آن به قلم حضرت ولی امرالله اینست که نه آنچه را انسان میداند باید بی پرده افشا کند و نه آنچه را می توان افشا کرد، می توان بجا و بهنگام محسوب داشت و نه آنچه را که بجا و بهنگام است می توان مناسب حال و استعداد مستمعین شمرد. و در لوح مقصود میفرمایند "حضرت موجود می فرماید انّ البیان جوهر. یطلب النفوذ والاعتدال. اما النفوذ معلق باللطافة و اللطافة منوطة بالقلوب الفارقة الصافیة. و اما الاعتدال امتزاجه بالحکمة التي ذکرناها في اللالواح. از برای هر کلمه روحی است لذا باید مکلم و مبین ملاحظه نمایند و به وقت و مقام، کلمه القاء فرمایند چه که از برای هر کلمه اثری موجود و مشهود." (مجموعه ای از الواح، ص 106)

"بگو ای مردمان! سخن به اندازه گفته می‌شود، تا نوریسیدگان بمانند و نورستگان برسند. شیر به اندازه باید داد تا کودکان جهان به جهان بزرگی در آیند و در بارگاه یگانگی جای گزینند" (دریای دانش، حضرت بهاء‌الله، ص 9)

"بیان باید به مشرب حضار و اقتضای وقت باشد و حسن عبارات و اعتدال در ادای معانی و کلمات لازم" (حضرت عبدالبهاء، مائده آسمانی، ج 5 ص 176)

و به قول معروف "هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد"

### 3. رعایت نرمی و مهرآمیز بودن کلام

"در الواح کلّ را وصیت فرمودیم به بیاناتی که طبیعت و اثرشیر در او مستور باشد تا اطفال عالم را تربیت نماید و به حدّ بلوغ رساند." (لوح اتحاد، ادعیّه محبوب ص 390)

"حضرت موجود می‌فرماید یک کلمه به مثابه نار است و اخری به مثابه نور و اثر هر دو در عالم ظاهر. لذا باید حکیم دانا در اوّل به کلمه‌ای که خاصیت شیر در او باشد تکلم نماید تا اطفال روزگار تربیت شوند و به غایت قصوای وجود انسانی که مقام ادراک و بزرگیست فائز گردند. و همچنین می‌فرماید یک کلمه بمثابه ربیع است و نهال‌های بستان دانش از او سرسبز و خرّم و کلمه دیگر مانند سموم... حکیم دانا باید به کمال مدارا تکلم فرماید تا از حلاوت بیان کلّ به ما ینبغی للانسان فائز شوند" (لوح مقصود، مجموعه ای از الواح، ص 106)

"لسان شفقت جذّاب قلوب است و مائده روح و به مثابه معانیست از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی." (مجموعه اشراقات، ص 125)

"ای یاران وصایا و نصایح جمال قدم را به گوش جان استماع کنید و تا توانید خاطری میازارید و دلی را محزون نکنید. سبب سرور قلوب باشید و باعث شادمانی عالم انسانی گردید. نظر به خلق نکنید بلکه توجه به حق نمائید." (مکاتیب، ج 8 ص 182)

### 4. احتراز از شماتت و سخن زشت و درشت

"براستی می‌گویم لسان از برای ذکر خیر است او را به گفتار زشت میالائید.... از لعن و طعن و ما یتکدرّ به الانسان اجتناب نمایند." (کتاب عهدی)

"گفتار درشت به جای شمشیر دیده میشود و نرم آن به جای شیر" (مجموعه الواح، ص 264)

"یک کلمه بمثابه نار است و اخری بمثابه نور و اثر هر دو در عالم ظاهر... یک کلمه بمثابه ربیع است... و کلمه دیگر مانند سموم" (لوح مقصود، مجموعه ای از الواح، ص 106)

### 5. اجتناب از مجادله و برتری جستن

"به راستی می گویم غافلترین عباد کسی است که در قول مجادله نماید و بر برادر خود تفوق جوید" (کلمات مکنونه)

### 6. اتحاد در قول و کوشش در حصول اتفاق نظر

"اتحاد در مقامی اتحاد در قول است و این بسیار لازم است. مثلاً ملاحظه نما اگر دو نفس از اولیای حق در ارضی وارد شوند و در امری به اختلاف سخن گویند، سبب اختلاف شود و خود و سایرین از نعمت اتحاد که از قلم مولی الایجاد نازل شده محروم و ممنوع گردند" (لوح اتحاد)

### 7. احتراز از تطویل کلام

"بیان اگر به اندازه گفته شود رحمت الهی است و اگر تجاوز نماید سبب و علت هلاک" (لوح اتحاد، ادعیه محبوب ص 390)

"از حق می طلبیم اولیای آن ارض را مؤید فرماید تا کل در لیلی و ایام به ذکر مالک انام مشغول باشند و در هیچ احوال از حکمت تجاوز ننمایند. به اندازه بگویند و به اندازه القاء نمایند و به اندازه رفتارکنند" (آیات بینات، ص 63)

"و از تکلم بی فایده احتراز کند چه زبان ناری است افسرده و کثرت بیان سمی است هلاک کننده. نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افنده را بگدازد. اثر آن نار به ساعتی فانی شود و اثر این نار به قرنی باقی ماند". (کتاب ایقان، ص 149)

### 8. مراعات حدود تأویل و تفسیر

حضرت بهاء الله چنین انداز فرموده اند:

"مقصود از تأویل اینکه از ظاهر خود را محروم ننمایند و از مقصود محتجب نمانند... بعضی کلمات الهی را می‌توان تأویل نمود یعنی تأویلاتی که سبب و علت ظنون و اوهام نشود و از مقصود الهی محروم نماند." (اقتدارات، ص ۲۷۹)

## 9. مسرت‌آمیز بودن کلام

نکته‌ای که ذکر آن در حاشیه این بحث مفید است تأثیر است که نحوه گفتار گوینده در اظهار نظر و عقیده شخصی در روحیه شنونده ایجاد می‌کند. مطلوب آنست که تا حد امکان پیام گوینده و نحوه ابلاغ آن مسرت‌بخش باشد نه حزن‌انگیز. به عبارت دیگر نباید به ذکر جهات منفی اکتفا کرد یا آنچه در اصطلاح "منفی‌بافی" خوانده می‌شود، بلکه باید کوشید که جهات مثبت و خوشایند هم ذکر شود تا زمینه برای حصول توافق و وحدت نظر فراهم گردد اینست که حضرت عبدالبهاء توصیه می‌فرماید:

"همیشه بکوشید که نفوس را مسرور نمایید و قلوب را شادمان کنید." (بدایع الاثار، ج 1 ص 272)

"همیشه خوش‌خبر باشید. اخبار خوش را همیشه زود منتشر نمایید و سبب سرور و انتباه قلوب گردید. اما اگر برای نفسی پیام و خبر بدی داشته باشید در ابلاغ و مذاکره آن عجله ننمایید و سبب حزن طرف مقابل نشوید. من وقتی خبر بدی را برای شخصی دارم صریحاً به او نمی‌گویم بلکه نوعی با او صحبت می‌کنم که چون آن خبر را می‌شنود صحبت من مایه تسلی او می‌گردد." (امر و خلق، ج 3، ص 127)

## استنباط شخصی و آزادی فردی

اصولاً باید توجه داشت که فهمیدن، معنی کردن و یا ترجمه کردن هر کلام یا اثری عملاً نوعی تفسیر و تعبیر است. یعنی هرکس در هر زمان و در تحت شرایط موجود و بر اساس تعبیر و تفسیر خود، از کلام کتبی و شفاهی دریافتی شخصی دارد. بنابراین ما به خودی خود همواره مشغول استنباطات

فردی هستیم. در حقیقت هر نظری که اظهار می‌شود و هر تصمیمی که اتخاذ می‌گردد نوعی تعبیر و تبیین است

### 1. مدارا و شکیبائی و تحمل دگراندیشی

یکی از مواردی که نیازمند مراعات شرط مدارا و شکیبائی است مواجه شدن با اظهار نظر و استنباط شخصی افراد احباء از نصوص و تعالیم امر بهائی است. در این گونه موارد بسیار اتفاق می‌افتد که عدم مطابقت اظهار نظر و تبیین و تفسیری که افراد می‌کنند و مبتنی بر درک و فهم خودشان است سبب بروز اختلاف نظر و احتجاج و به فرموده حضرت عبدالبهاء "من دانم و تو ندانی" می‌شود. به عبارت دیگر گاه اتفاق می‌افتد که ما چنان به صحت درک و فهم و اطلاعی که از مسائل امری داریم اطمینان داریم که هر نوع عقیده و نظری را که موافق آن نباشد نادرست و ناصواب و حتی گاهی خطرناک به شمار می‌آوریم. فهم و تعبیر شخصی از نصوص همواره یکسان نمی‌ماند زیرا معارف و معلومات و تجربیات و احوال انسان پیوسته در تغییر است و حقیقت امریست نسبی که درک آن بتدریج امکان‌پذیر است، بویژه که نصوص الهیه دریائست بی‌کران و خوض و تعمق در آن هر بار سبب کشف حقایق تازه خواهد شد. مستدرکات ما نیز سیری تدریجی و تکاملی را طی می‌کند. در آثار مبارکه افراد احباء تشویق شده‌اند که در صدد تعمق و تفکر و استنباطات شخصی خودشان باشند. اکنون به نبنده‌ای از نصوص مبارکه در این مورد توجه می‌کنیم.

حضرت ولی امرالله در یکی از توقیعات بزبان انگلیسی بیانی به این مضمون می‌فرمایند:

مطالعات امری حدی ندارد. هرچه بیشتر نصوص را زیارت کنیم حقایق بیشتری را در آنها می‌یابیم و بیشتری می‌بریم که مفهومات

قبلی ما کافی نبوده و یا اشتباه بوده است. (Wellspring of Guidance)

حضرت بهاء الله می فرمایند:

ای بندگان مثل ظهور قدس احدیتم مثل بحریست که در قعر و عمق آن لثالی لطیفه منیره ازید از احصاء مستور باشد و هر طالبی البته باید کمر جهد و طلب بسته به شاطی آن بحر در آید تا قسمت مقدره در الواح محتومه مکنونه را علی قدر طلبه و جهده اخذ نماید. (مجموعه الواح، ص 324)

و نیز می فرمایند:

به بصر خود در امر الهی نظر نمایید و به گوش خود آیاتش را بشنوید. قسم به اسم اعظم هر نفسی الیوم حلاوت یک آیه از آیات منزله را بیابد و ادراک نماید از من فی السموات و الارض بگذرد و به شطر دوست توجه کند. (آیات الهی، ج 2 ص 81)

و در مقامی دیگر می فرمایند:

به تمام جدّ و اجتهاد در آنچه از قلم اعلی جاری شده تفکر نمایید و عامل شوید. انّه ارشدکم سواء الصراط و اظهر لکم ما وعدتم به فی الکتاب. (آیات الهی، ج 2، ص 213)

و همچنین:

اگر جمیع عالم فی الحقیقه یک لوح از الواح را قرائت نمایند و در معانی آن تفکر کنند جمیع را کافی بوده وهست. (آیات الهی، ج 2، ص 165)

و در لوح دیگری خطاب به عموم چنین اصرار و تأکید فرموده اند:

قلم قدم می فرماید ناله و حنینم را نمی شنوید یا می شنوید و ادراک نمی نمائید؟ اگر قادر بر طیران در هواهای خوش معانی نیستید در هوای الفاظ طیران نمائید. اگر آیات بدیعۀ عربیّه این ظهور را ادراک نمی کنید در بیان فارسی که از قبل نازل فرمودم و کلمات فارسیّه که در این ظهور نازل شده تفکر نمائید. لکی تجدوا الی الحقّ سیلا ... هر نفسی که یک ساعت خود را لوجه الله از حجابات و اشارات مقدّس کند و در آنچه از ملکوت الهی به لسان عربی و



پارسی نازل شده تفکر نماید تالله ینقطع عن العالمین و ینوح لهذا المظلوم المسجون الغریب ... بدان ای سائل که کلمه الهیه جامع کلّ معانی بوده یعنی جمیع معانی و اسرار الهی در آن مستور، طوبی لمن بلغها و اخرج اللّٰثالی المکنونة فیها. اشراق کلمه الهیه را به مثل اشراق شمس ملاحظه کن. همان قسم که شمس بعد از طلوع بر کلّ اشراق می نماید همان قسم شمس کلمه که از افق مشیت ربّانیّه اشراق فرمود بر کلّ تجلّی می فرماید. استغفر الله من هذا التّشبیه، چه که شمس ظاهره مستمدّ از کلمه جامعیه بوده، فکر لنعرف، و لکن اشراق شمس ظاهره به بصر ظاهر ادراک می شود و اشراق شمس کلمه به باطن. (حضرت بهاء الله، مجموعه اقتدارات، صص ۸۲ تا ۸۴)

نظیر چنین بیانات و ارشادات در آثار و تبیینات حضرت عبدالبهاء نیز آمده است. از جمله در مفاوضات پس از بیان تفسیر "حقیقت مسئله حضرت آدم و اکل شجره چگونه است" در آخر می فرمایند: "این یک معنی از معانی حکایت آدم در تورات است دیگر شما تفکر نمایید تا به معانی دیگر پی برید." (ص 92) در مکاتیب مبارکه مرقوم فرموده اند:

امیدم چنانست که نفثات روح القدس در قلوب شما چنان دمیده گردد که زبانها به بیان اسرار پردازد و حقایق و معانی کتب مقدسه را شرح و تفسیر دهد. (منتخبات، ج 1، ص 264)

ای نورسیدگان نورانی شب و روز جهد نمایید تا به حقایق و معانی پی برید و اسرار یوم ظهور ادراک کنید و حُجج و براهین اشراق اسم اعظم را اطلاع یابید. (هو الله، جلد ۲، حضرت عبدالبهاء، ص ۲۵)

کلیه برکات منشأ الهی دارد اما هیچ یک از آنها قابل قیاس با قدرت تحقیق و تدبّر نیست. موهبتی اعظم از آن تصوّر نتوان نمود و ثمرات جنبیه اش را انتهائی نبوده و نخواهد بود. (آثار مبارکه در باره تربیت بهائی، ص 38)

و در مکتوبی دیگر پس از تبیین و تفسیر آیاتی از انجیل یوحنا مربوط به رؤیای یوحنا می فرمایند:

کنیزان الهی باید به مقامی بیایند که خود ادراک حقایق و معانی کنند و بر هر کلمه‌ای بیانی مفصل توانند و چشمه حکمت از حقیقت قلبشان مانند عین فواره جوشش و نبعان نمایند.

و در ترجمه انگلیسی خطابه‌ای که در سال 1912 در نیویورک ایراد فرمودند بیانی به این مضمون مسطور است: من از قبَل شما دعا می‌کنم که به شما قوه درک و فهم معانی واقعی آنچه در نصوص مقدسه مکنون است اعطا شود.

و در لوح مشهور "سمندر نار موقده" به صریح بیان می‌فرمایند:

جمال مبارک... در اواخر ایام از فم مطهر وعده فرمودند.... نفوسی مبعوث گردند که... وجوهشان مستبشر است و قلبشان منشرح و فؤادشان ملهم است.... در آرجاء عالم منتشر گردند... به هر لسانی تکلم نمایند و هر معنی تفهیم کنند، اسرار الهی کشف نمایند و آثار رحمانی نشر کنند... (آیات بیّنات، ص

(334)

### راهنمای آزادی فکر و بیان

شرایط و نحوه بکار بستن و استفاده بردن از آزادی درک و بیان در نصوص مبارکه به وضوح تشریح و تبیین شده است. حضرت ولی امرالله در توقیع مورخ 6 اپریل 1928 که در جواب عریضه یکی از احبای غرب به انگلیسی صادر فرموده‌اند تصریح می‌فرمایند که در این گونه استنباطات و برداشتهای شخصی که افراد احباء از نصوص و کلمات الهی بیان می‌کنند هیچ نفسی حق ندارد نظر و عقیده شخصی خود را بر دیگران تحمیل نماید و از مستمعین بخواهد که استنباط شخصی او را از آثار مبارکه بپذیرند. سپس خطاب به مخاطب توقیع مزبور بیانی به این مضمون فرموده‌اند: اما با تفسیری که کرده‌اید مخالفتی ندارم مشروط بر آن که آن را به عنوان ملاحظات و برداشتهای شخصی خودتان اظهار نمایید. بیان استنباطات شخصی به عنوان تفسیر و تبیین قاطع و رسمی امر بهائی که مورد قبول و

اجرای قاطبهٔ احباء قرار گیرد نه تنها ضرورتی ندارد بلکه سبب ایجاد اختلال و اختلاف می‌گردد. باید مبلغین و معلمین بهائی را آزاد گذاشت که بنا بر قضاوت شخصی به اظهار نظر پردازند (*Unfolding Destiny* 423)

بنا بر آنچه حضرت ولیّ امرالله در همین مورد در توفیق مورخ 18 جولای 1932 به یکی از افراد احباء مرقوم فرموده‌اند ما نباید آزادی فردی را برای بیان نظرات و استنباطات شخصی محدود کنیم مشروط بر این که اظهار نظر کننده تصریح نماید که آنچه بیان می‌کند عقاید و استنباطات شخصی اوست. فی الحقیقه این گونه توضیحات و برداشتهای شخصی غالباً مفید واقع می‌شود و سبب می‌گردد که تعالیم الهی بهتر درک و فهمیده شود. خداوند به انسان قوهٔ تعقل و فهم عطا کرده که از آن استفاده شود نه آن که قوای مزبور نابود گردد و مورد استفاده قرار نگیرد. از این توضیح نباید چنین نتیجه بگیریم که کلمات الهی فاقد سندیت و اعتبار مطلق است. بلکه بعکس تا آنجا که ممکن است با نقل عین کلمات الهی و وفادار ماندن به آنها می‌توانیم نکته‌ای را که به نظرمان رسیده است ثابت کنیم. عدم رعایت سندیت کلمات الهی کفر است و ممانعت قاطع از اظهار کردن و بیان استنباطات فردی از کلمات مزبور نیز شایسته نیست. ما باید سعی کنیم بین این دو قطب حالت متعادل و مطلوبی برقرار کنیم.

(*Lights of Guidance* # 1295)

حضرت ولیّ امرالله در توفیق مورخ مارس 1929 ارشاد می‌فرمایند که "امر مبارک نیازمند افرادی لایق و روحانی است که، پس از مطالعه و تعمق در آثار مبارکه، دیگران را از ثمرات جنیهٔ مجهودات خویش بهره‌مند سازند." (ترجمه)

دو نوع تبیین

در این گونه مباحث ما از اصطلاحات مختلفی استفاده می‌کنیم: تبیین، تأویل، تفسیر، تشریح، توضیح، استنباط، برداشت، مفهوم و امثال این‌ها. هر یک از این اصطلاحات در ادبیات دینی و مطالعات تطبیقی تعریف و معنای خاصی دارد که ورود در شرح و تفصیل آنها خارج از این بحث است. ما معمولاً اصطلاح تبیین رسمی را برای شرح و تفسیر نصوص الهی توسط حضرت بهاء‌الله و حضرت نقطه اولی و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله به کار می‌بریم و تفسیر و استنباط شخصی را تعبیر و تفسیر غیر رسمی می‌نامیم.

بیت العدل اعظم در نامه 27 می خطاب 1966 به یکی از افراد احباء مرقوم فرموده‌اند که در امر بهائی بین تبیین رسمی و تبیین مبتنی بر درک و فهم و استنباطی که هر فرد برای خودش از کلمات و تعالیم الهی دارد تفاوت صریحی وجود دارد. تبیین رسمی اختصاص به حضرت ولی امرالله دارد. اما تبیین شخصی بنا به فرموده حضرت ولی امرالله به هیچ وجه نباید منع و جلوگیری شود. بلکه فی الحقیقه این استنباطات و تبیینات فردی ثمره و اثر قوه تعقل انسان است و سب می‌شود که تعالیم الهی بهتر درک و فهمیده شود مشروط به آن که اظهار این قبیل استنباطات فردی موجب بروز جدل و مناقشه مابین احباً نگردد و شخص اظهار نظرکننده تصریح نماید که نظر و استنباط شخصی خود را بیان می‌کند." (Wellspring of Guidance, P 88)

و نیز در نامه دیگری که در سوم ژانویه 1982 خطاب به یکی از احبّاء مرقوم فرموده‌اند ضمن تأکید نکته فوق‌الذکر می‌فرمایند افراد احبّاء نه تنها مجاز و آزادند بلکه باید تشویق شوند که آثار مبارکه را مطالعه نمایند و آنچه را درک و استنباط می‌کنند بیان و اظهار نمایند. این گونه استنباطات و تفسیرهای شخصی توسط افراد می‌تواند به روشن شدن موضوع بسیار کمک نماید. اما افراد احبّاء، از جمله نفسی که استنباط خود را بیان می‌کند، اگرچه بسیار وارد و دانشمند باشد، باید بفهمد و توجه داشته باشد که این نظری

شخصی است و هرگز نباید به عنوان تبیین رسمی مورد قبول عام واقع شود و نیز هرگز نباید اجازه داده شود در بارهٔ اختلاف نظر در مورد تبیین مزبور مجادله و مناقشه‌ای بین احباء درگیرد.

همچنین در مکتوبی که در نهم مارچ 1987 خطاب به یکی از احباء صادر فرموده‌اند توضیح داده‌اند که تبیینات حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله آثاری است که به هدایت الهی در بارهٔ معنی و مفهوم کلمات الهی صادر گشته و پذیرفتن آنها بر افراد احباء فرض و واجب است. باید توجه داشت که وجود تبیین و تفسیر رسمی در امر بهائی به هیچ وجه نباید مانع از آن شود که افراد احباء بتوانند به مطالعه و مذاقهٔ فردی در آثار مبارکه پردازند و به استنباطات و تفسیرات شخصی خودشان برسند. بلکه بر عکس حضرت بهاءالله احباء را دعوت می‌فرمایند که خود را در بحر بی‌کران کلمات حضرتشان غوطه‌ور سازند و جواهر و دُرر اسرار و رموز و حکم و معانی کلمات الهی را از اعماق آن بحر بی‌کران استخراج نمایند.

و در نامهٔ 28 اگست 1984 توضیح داده‌اند که اگر چه ما باید از آنچه حضرت ولی امر الله تبیین فرموده‌اند پیروی و اطاعت نمائیم اما کلمات الهی دارای معانی متعددی است. بنا بر این شما مختار هستید تعبیر و تفسیری را که به نظرتان رسیده است طریق دیگری از فهمیدن پیشگوئی دانیال بدانید. برای مثال حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات بعضی از فقرات کتاب مقدس را تفسیر و تبیین فرموده‌اند. اهل بهاء این تبیینات حضرت عبدالبهاء را به عنوان تفسیر رسمی می‌پذیرند ولیکن باید توجه داشت که حضرت عبدالبهاء در همان بحث در کتاب مفاوضات می‌فرمایند: "این یک معنی از معانی است... دیگر شما تفکر نمایید تا به معانی دیگر پی‌برید. (ص 92) بنابراین تعبیراتی که به نظر افراد برسد ممکن است صحیح باشد اما چون توسط مبین منصوص ذکر نشده است نباید پذیرفتن آنها بر سایر احباء تحمیل گردد.

و در نامه 14 نوامبر 1984 خطاب به یکی از احباء توضیح داده‌اند که هر فرد آزاد است که تعالیم امر بهائی را طبق درک و فهم خود مورد بحث قرار دهد و با سایر احباء در میان بگذارد.

و در مکتوب دیگری در پاسخ سؤال یکی از محققین بهائی مورخ 8 فوریه 1998 مرقوم داشته‌اند: "تعجبی نیست که افراد بهائی مفاهیم مختلف و گاهی نارسا از تعالیم امر دارند و آنها را ابراز می‌دارند. این خود گواهی است به وسعت و عظمت تغییری که در این ظهور اعظم مقدر است بر وجدان نفوس تأثیر گذارد. وقتی بهائیان با دیدها (بصیرت‌ها) ی‌گوناگونی از تعالیم در کمال شکیبائی و سعه صدر و صراحت و بدون غرض با هم‌دیگر مذاکره می‌نمایند استدراک و فهم عمیق‌تری از تعالیم الهی حاصل می‌نمایند. اما اصرار در رأی و عقیده ممکن است منجر به مشاجره و مجادله گردد که نه تنها برای روحیه مطلوب در مذاکرات و مباحثات امری زیان‌آور است، بلکه برای تحرّی حقیقت هم زیان‌بخش است" (ترجمه به مضمون)

و در پایان، ترجمه قسمتی از پیام بیت العدل اعظم به عموم محافل ملی را که در چهارم اپریل 2001 صادر شده و نحوه برخورد بین افراد و مؤسسات جامعه را روشن می‌سازد مسک‌الختم این مقال می‌نمائیم.

عقاید هر فردی امری است خصوصی و شخصی. هیچ فرد یا مؤسسه دیگری نباید فردی را مجبور به پذیرش عقیده مخصوصی نماید. نظر به این که نصوص مبارکه متضمن معانی وسیع و گوناگونی است ناچار آنچه افراد مختلف از بسیاری از تعالیم مبارکه درک می‌کنند با یکدیگر متفاوت خواهد بود. با وجود این ضروری است که برای حفظ وحدت و نباض ماندن جامعه بهائی، اعضای جامعه در مسائل اصولی امر تفاهم مشترکی داشته باشند و در نتیجه هر عضو جامعه در قالب این تفاهم مشترک عمومی انجام وظیفه نماید.

"این قالب یا محدوده بعنوان مثال شامل وجود وحی الهی است که حضرت بهاءالله به عنوان مظهر ظهور الهی در این عصر و زمان برای بشر آورده‌اند. و یا مثلاً قبول دو فریضه‌ای که در ابتدای کتاب اقدس نازل شده است که عرفان مظهر ظهور و اتباع از اوامر او از یکدیگر انفکاک ناپذیرند. حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا اصول معتقدات بهائی را بیان فرموده‌اند و عضویت در جامعه بهائی متضمن تعهد به قبول و اجرای اصول مذکور است."

### خاتمه

بنا بر آنچه گذشت در امر بهائی نه تنها افراد در اظهار نظر و ابراز عقیده و تبادل افکار و استنباطات شخصی آزادند بلکه تشویق و ترغیب شده‌اند که هر یک بنفسه سعی در تفحص و تعمق در نصوص و کلمات الهی نمایند و کوشش کنند معانی و مفاهیم و رموز و نکاتی را که در آثار مبارکه مستور و مکنون است کشف و درک کنند. علاوه بر این آزادند و حتی تشویق شده‌اند که مستدرکات و برداشتهای خود را با دیگر افراد در میان نهند و به تبادل افکار و مقابله و مقایسه برداشتهای گوناگون پردازند و بدین ترتیب بر غنای دانش و بینش خود از نصوص و تعالیم مبارکه بیفزایند. اما نباید این آزادی را بدون قید و شرط تلقی کرد که موجب تفرقه و اختلاف و تکدر و ملال خاطر و تضعیف وحدت و یگانگی شود. برای این منظور یعنی حفظ وحدت و روابط ودیّه و دوستی بی‌شائبه در بین یاران اصول و تعالیم و شرایطی در آثار مبارکه مذکور است که توجه به آنها و رعایت آن نکات زمینه و زیربنای لازم را برای آزادی وجدان و فکر و بیان در بین یاران الهی تأمین می‌نماید و سبب می‌شود که بیان افکار و عقاید و تبادل و حتی تصادم افکار مایه استحکام مبانی ایمانی افراد و تکامل و پیشرفت جامعه گردد.

1. تعدادی از نصوص که اصل آنها به زبان انگلیسی است و مضمون فارسی آنها در این گفتار نقل شده از این مجموعه است. Interpretation in the Bahá'í Writings, Compiled by Dann J. May, January 21, 1990
2. نگارنده از راهنمایی و ملاحظات جناب دکتر شاپور راسخ برای تنظیم نهائی این مقاله سپاسگزار است.



# سخنی درباره لوح قناع تکمله

پس از انتشار دفتر دوازدهم سفینه عرفان توضیحات و اطلاعات ذیل در تصحیح و تکمیل مندرجات مقاله "سخنی در باره لوح قناع" که در صفحات 35 تا 70 آن دفتر درج شده و مربوط به شناسائی "اصفهانى" و "سد محکم متین" مذکور در لوح مزبور است واصل گردیده که با اظهار امتنان به ترتیب وصول نقل می‌آورد.

## فاروق ایزدی نیا

در سفینه عرفان، شماره 12، صفحات 35 به بعد، مقاله محققانه استاد گرامی جناب علاءالدین قدس جورابچی درباره لوح مبارک خطاب به حاجی محمدکریم خان کرمانی، معروف به "لوح قناع" درج گردیده است. به نظر این عبد رسید که به دو نکته درباره این مقاله اشاره شود:

1- مطلب اول درباره بیان مبارک حضرت بهاءالله، به نقل از صفحات 15 و 16 مجموعه اقتدارات است که می‌فرمایند، "اعراض و اعتراض تخصیص به اصفهانى و رفیق او نداشته...". استاد گرامی در توضیحی که صفحه 54 ذیل شماره 3 آورده‌اند، مرقوم داشته‌اند، "مراد از اصفهانى در اینجا شاید شیخ محمدتقی اصفهانى مشهور به آقانجفی مخاطب لوح معروف به لوح ابن ذئب، از قلم حضرت بهاءالله است."

در آثار جمال مبارک دیده نشده که به آقانجفی به عنوان "اصفهانى" اشارتی داشته باشند. ضمناً به نوشتن ردیه هم در بیان مبارک اشارتی نشده، بلکه فقط به

"اعراض و اعتراض" تصریح شده است. با توجه به این که در صفحه قبل (15) مجموعه اقتدارات) می‌فرمایند "جمیع اصحاب می‌دانند اصفهانی بی‌انصاف مال افنان و سایر احباب را به ظلم تصرف نمود،" به نظر می‌رسد در صفحه 16 نیز به همین اصفهانی اشاره داشته باشند. مقصود از این اصفهانی همان محمدعلی اصفهانی است که، بعد از مدتی مدارا با اعمال خلاف او، حضرت بهاء‌الله او را از عکا طرد فرمودند و هیکل مبارک بنفسه المقدّس تصریح می‌فرمایند، "چند سینه ستر نمودیم که شاید متنبه شود و راجع گردد؛ اثری ظاهر نه. بالاخره امام وجوه خلق بر تضييع امرالله قیام نمود، ستر انصاف را درید؛ نه رحم بر خود و نه بر امرالله نمود" (مجموعه اشراقات، صص 15-114). در آیات بیّنات، صص 14-313، نیز درباره همین شخص می‌فرمایند، "قد اشتعل الظالم بنار الحرص و الهوی و البغی و الفحشاء و ارتکب ما ناحت به الأمانة و بکی عباداً مکرمون ... سبحان الله، نفسی که عنایت کبری بر حسب ظاهر درباره اش منظور و اسباب تجارت از هر جهت از برایش موجود، چون دارای زخارف دنیا شد، اول سیف جفا بر معین و ناصر و مؤید خود وارد آورد و بعد بر اولیاء و دوستانش." جناب اشراق خاوری در ص 211 جلد اول محاضرات در وصف او توضیحات دادند. و اما این که جمال مبارک به "رفیق او" اشاره دارند، به نظر می‌رسد نفر دوم باید رضاقلی تفرشی باشد که همراه با محمدعلی اصفهانی طرد شد. جناب اشراق خاوری در توضیح این بیان جمال مبارک (اقتدارات، ص 126) که می‌فرمایند، "چنانچه دو نفس خبیثه را بعد از ارتکاب منهیات لاتحصی طرد نمودیم"، در جلد سوم محاضرات، ذیل شماره 5-9 آوردند، "همان سائل فرمود که در صفحه 126 [کتاب اقتدارات] ذکر شده که دو نفس خبیث طرد شدند؛ اینها چه کسانی بودند؟ ناطق فرمود: یکی محمدعلی اصفهانی است که مردی خبیث بود و شراب می‌خورد و دیگری میرزا رضاقلی تفرشی بود که جمال قدم هر دو را طرد فرمودند و از امرالله اخراج فرمودند و آنها به دسائس مشغول شدند و فتنه‌ها برپا کردند و بالاخره هر دو به جزای عمل خود رسیدند."

2- مطلب دوم مربوط به توضیحی است که ذیل شماره 4 در صفحه 54 مرقوم فرمودند که "در تواریخ اسلامی اسکندر مقدونی را اسکندر ذی‌القرنین نیز

گفته‌اند؛" و سپس به نقل آیات 94 و 95 سوره قرآنی کهف پرداخته‌اند. اما حضرت عبدالبهاء اطلاق "ذوالقرنین" به اسکندر را خطا می‌دانند. لوح مبارک مندرج در صفحه 366 جلد سوم مکاتیب عبدالبهاء، گویای مطلب است:

"هو الله ای ثابت بر پیمان چشمه آب حیات عین یقین هدایت است. الحمدلله از آن نوشیدی و هر نوشنده خضر زمان است. اسکندر مقصود ذی‌القرنین نیست. کنایه از شخص با اقتدار است. ملاحظه کن که اسکندر با آن حشمت از چشمه حیات بی‌انصیب شد و خضر بی‌انوا بانوا گشت و بهره و نصیب برد. ذوالقرنین از ملوک یمن بود و عرب بود. زیرا ذوالکلاغ و ذوالحمار و ذوالقرنین و ذی‌ایزن، اینها از القاب ملوک یمن است. ولی بعضی خطا کردند. گمان کردند که اسکندر یونانی است و این خلطی فاحش است. زیرا ذوالقرنین از عباد مقرب الهی است و اسکندر شخصی بود یونانی. ای بنده پیمان، من از تو راضی و در حق تو به درگاه احدیت عجز و زاری نمایم که مؤید بر ثبوت بر میثاق باشی و بنده نیر آفاق و علیک البهاء الأبهی ع."

علاوه بر محاضرات جلد سوم، منابع دیگری که شاید استاد مایل باشند به عنوان منابع مطالعه به خوانندگان معرفی کنند موارد زیر است که جناب رأفتی در محاضرات جلد سوم، ذیل هفته نهم ذکر فرموده‌اند:

محاضرات، ج 1، ص 374-386

سفینه عرفان، ج 4، ص 170-191

عندلیب، شماره 70 (بهار 1999م)، ص 26-28

پژوهشنامه، سال 3، شماره 1، ص 113-133

## علاءالدین قدس جورابچی

## مراد از "اصفهانی و رفیق او"

یادداشت شماره (3) از یادداشتهای مقاله "سخنی در باره لوح قناع" مندرج در دفتر دوازدهم سفینه عرفان ص 54 بدین گونه اصلاح گردد:

(3)- اصفهانی: مراد از "اصفهانی و رفیق او"، در این لوح، از سویی به نوشته جناب اشراق خاوری در کتاب محاضرات جلد اول ص 211 و جلد سوم صفحات 91 و 97، آقا محمد علی اصفهانی و میرزا رضا قلی تفریسی می باشند که بخاطر کردار و رفتار ناپسندشان حضرت بهاءالله هر دو را طرد فرمودند و آنان نیز پس از آن، به اعراض و اعتراض و فتنه و فساد برخاستند و به ازلی ها پیوستند و با دشمنان دمخور و همداستان شدند.

و از سوی دیگر، جناب فاضل مازندرانی در کتاب "اسرارالآثار" زیر لغت "محمد" در این باره چنین آورده است: "محمد علی نامان مذکور در آثار، محمد علی تبریزی و محمد علی اصفهانی از بهائیان مردود ..... در لوحی است قوله: "نفسی (محمد علی اصفهانی) که در لیالی و ایام به مناهی (شرب خمرو فحور) مشغول، لأجل حفظ او را طرد نمودیم، رفته در مدینه کبیره (اسلامبول) با امثال خود (محمد علی تبریزی) متحد شده و به تضييع امرالله مشغول و اتخذوا الاخر لانفسهم موعیناً و ناصراً لنشر مفتریاتهم ....."

باری، در اینجا چنین به نظر می رسد که مراد از "رفیق او"، آقا محمد علی تبریزی (ساکن در مدینه کبیره) بوده، به نوشته جناب فاضل مازندرانی و نه میرزا رضا قلی تفریسی (مقیم عکا)، به نوشته جناب اشراق خاوری.

حضرت بهاءالله در لوح نازله در عکا به اعزاز جناب سمندر مندرج در ص 312 در مجموعه "آیات بیّنات" در این باره چنین می فرماید: "قد اشتعل الظالم بنار الحرص و الهوی و البغی و الفحشاء و ارتکب ما ناحت به الأمانة و بکی عباد

مُکرمون. قد اتَّفَقَ مع عدوِّالله فی التَّصَرَّفِ فی اموال النَّاسِ. إِنَّ القلمَ عجز عن ذکر اعمالهما و ما ورد منهما علی امرالله ربَّ ما کان و ما یکون. به لسان پارسی ندای مظلوم را بشنو. سبحان الله، نفسی که عنایت کبری بر حسب ظاهر در باره اش منظور و اسباب تجارت از هر جهت از برایش موجود، چون دارای زخارف دنیا شد، اول سیف جفا بر مُعین و ناصر و مؤید خود وارد آورد و بعد بر اولیاء و دوستانش. آن بی‌انصاف در اموال افنان و سایر دوستان طمع نمود، وایلا برآورد که مال مرا بردند و عمل نموده آنچه را که سبب تزییع امر بوده...."

و نیز در لوح به اعزاز جناب عندلیب، مندرج در مجموعه اقتدارات ص 15 چنین می‌فرمایند: "آن جناب و جمیع اصحاب می‌دانند اصفهانی بی‌انصاف مال افنان و سایر احباب را به ظلم تصرّف نمود و به آتش حرص و هوی بشأنی مشتعل که غیر حقّ از احصای آن عاجز و قاصر ... بعضی در این ارض به اعمال ناشایسته مشغول، محض حفظ آن نفوس را امر به خروج نمودیم و لکن عمل نمودند آنچه را که هیچ غافلی عمل ننموده. مقصود از خروج حفظ و عنایت بوده و لکن عداوت احداث نمود. إِنَّا أَرَدْنَا لَهُم النُّورَ و الحفظ و هم ارادوا لَنَا الظُّلْمَ و الافتراء. و ما دُعَاءُ الظَّالِمِينَ إِلَّا فِی ضَلَالٍ. باری، اعراض و اعتراض تخصیص به اصفهانی و رفیق او نداشته...."

افزون بر این، جناب اشراق خاوری نیز در کتاب محاضرات جلد اول ص 211 کوتاه شده نوشته پسر مرحوم سمندر را در این باره چنین آورده است: "از جمله مفسدین و مغرضین و حاسدین، آقا محمد علی اصفهانی است که پیش از ورود مرحوم عمو، به اسلامبول وارد و به کسب جزئی مشغول بود .... و کم کم با عدوِّالله، محمد علی تبریزی یار غار گردید و به آقا محمد طاهر مدیر روزنامه اختر پیوست و با ازلی‌ها و سید جمال متحد شدند و دامنه افتراات را توسعه می‌دادند ...."

### سدّ محکم متین

یادداشت شماره (4) از یادداشت‌های مقاله "سخنی در باره لوح قناع" مندرج در دفتر دوازدهم سفینه عرفان ص 54 بدین گونه اصلاح گردد:

4- سدّ محکم متین - اشاره به سدّی است آهنین که برابر سوره کهف در قرآن، شخصی بنام "ذوالقرنین" یعنی صاحب دو شاخ، برای جلوگیری از هجوم اقوام وحشی یا جوج و مأجوج به سرزمین همسایگان، ساخته است. در آیات 94 و 95 چنین آمده است: "قالوا یا ذَا الْقَرْنِینِ اِنْ یَأْجُوجَ وِ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِی الْاَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجًا عَلٰی اَنْ تَجْعَلَ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ سَدًّا؟ قَالَ مَا مَکْنٰی فِیْهِ رَبِّیْ خَیْرٌ فَاَعِیْنُوْنِیْ بِقُوَّةٍ اُجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ رَدْمًا"

یعنی: گفتند: ای ذوالقرنین، این دو قوم یا جوج و مأجوج در روی زمین فتنه و فساد می‌کنند. اگر ما هزینه آنرا به تو پرداخت نمائیم، آیا سدّی میان ما و آنان خواهی ساخت؟ ذوالقرنین در پاسخ گفت: پروردگار توانائی و قدرتی به من ارزان فرموده بهتر از پیش‌کش و خراج شما. پس اینک مرا به بازو کمک و یاری دهید تا من میان شما و آنان این سدّ را ایجاد نمایم.

توضیح آنکه: در باره شخصیت "ذوالقرنین" و اینکه او که بوده و از کدام مرز و بوم برخاسته و در چه هنگام می‌زیسته، مفسران قرآن و محققان و حتی عارفان و شاعران، عقاید و آراء گوناگون و متفاوت، باز گفته‌اند. اما بیشتر آنان او را اسکندر مقدونی یا یونانی دانسته‌اند. از این رو، اسکندر در مسائل روحانی و عرفانی، از نظم و نثر، زبانزد و ضرب‌المثل گردید و در السن و افواه خاص و عام، سازنده سدّ نامبرده شناخته شد. به گفته سعدی:

"پرده چه باشد میان عاشق و معشوق

سدّ سکندر نه مانع است و نه حایل"

از جمله کسانی که هویت "ذوالقرنین" گفته آمده در قرآن به آنان اطلاق گردیده، کورش کبیر است، بویژه و همچنین پادشاهان یمن در شبه جزیره عربستان است در روزگار دیرینه.

حضرت بهاء‌الله در این باره، برابر ضرب‌المثل مصطلح و متداول در السن و افواه، در یکی از الواح چنین می‌فرماید: "با یکدیگر در کمال رحمت و رأفت سلوک نمائید و اگر خلافتی از نفسی صادر شود عفو فرمائید و با کمال حبّ او را متذکّر دارید سخت نگیرید و بر یکدیگر تکبر و عجب نکنید که قسم بخدا از لوازم نفس

غفلت است و منتهای غفلت بر هلاکت. پناه میبریم بخدا از شر او و از مکر او که شما هم پناه ببرید که شاید اسکندر عماء سدّی از زُبُر سَناء ما بین حائل گرداند تا از یاجوج هوی و مأجوج عماء آسودگی حاصل شود...."

(اسرار الآثار - تألیف: فاضل مازندرانی - جلد پنجم - زیر لغت عماء - مؤسسه مطبوعات امری - سال 129 بدیع)

و نیز حضرت عبدالبهاء، از سویی، بر حسب اصطلاح معمول و مرسوم، در لوحی چنین می‌فرماید: "ای ثابت بر پیمان، ..... شکر کن حیّ قیوم را که در امر جمال معلوم، ثابت و راسخ و ناطقی و انشاءالله مانند سدّ سکندری، در مقابل یاجوج و مأجوج اوهام، مقاوم...."

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء - جلد ششم - چاپ آلمان - 161 بدیع)

و از سوی دیگر، آن حضرت، در لوحی دیگر، بر خلاف برداشت مصطلح و رایج در السن و افواه، از دیدگاه خود و با نگرش به ویژگیهای اخلاقی اسکندر یونانی، او را ذوالقرنین خداشناس، نمی‌شناسد: "ای ثابت بر پیمان، .... ذوالقرنین از ملوک یمن بوده و عرب بوده. زیرا ذوالکلاع و ذوالحمار و ذوالقرنین و ذی یزن اینها از القاب ملوک یمن است. ولی بعضی خطا کردند، گمان کردند که اسکندر یونانی است و این خلطی فاحش است. زیرا ذوالقرنین از عباد مقرب الهی است و اسکندر شخصی بود یونانی...."

(مکاتیب حضرت عبدالبهاء - جلد سوم - چاپ مصر ص 366)

سایر منابع مطالعه در باره "لوح قناع":

- محاضرات، ج 1 ص 374-386

- محاضرات، ج 3 ص 118-151

- سفینه عرفان، ج 4 ص 170-191

- مجله عندلیب، شماره 70 (1999 میلادی) ص 26-28

- پژوهشنامه، سال 3، شماره 1 ص 113-133

# رشحات عرفان



## ولایت امرالله و بیت العدل اعظم

12 شهرالملک 164

18 فوریه 2008

هیئت مجلله یاران ایران

دوستان عزیز و محبوب،

وصول نامه یکی از دوستان آن سامان را که محتوی سؤالاتی راجع به ولایت امرالله و بیت العدل اعظم است به اطلاع شما عزیزان می‌رسانیم. این جمع به ثبوت و رسوخ کامل احبای ممتحن ایران بر عهد و میثاق الهی، که از جمله خصایص برازنده آن بندگان آستان جمال ابهی است، و آشنایی آن عزیزان با اصل وصایت در این دور مقدس مطمئن می‌باشد، ولی در عین حال اگر هر یک از دوستان در این موارد سؤالی داشته باشد نباید به هیچ وجه در طرح آن درنگ نماید، زیرا دشمنان امرالله در کاشتن تخم شک و تردید از پای نشستند. به پیروی از اوامر حضرت عبدالبهاء که در امور مربوط به حفظ و صیانت امرالله باید همیشه هوشیار و مراقب بود، مناسب است که دوستان عزیز هر از گاهی آثار امری مربوطه و دستخط‌های بیت العدل اعظم در این زمینه را مطالعه و مرور نمایند. بدین منظور مطالب ذیل را به اطلاع آن هیئت محترم رسانده و به انضمام ترجمه فارسی سندی تحت عنوان "میسن ریمی و کسانی که او را دنبال کردند" را ارسال می‌داریم.

سؤالات مربوط به ولایت امرالله و بیت العدل اعظم را می‌توان با مطالعه دقیق آثار حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی‌المرالله و توضیحات بیت العدل اعظم که به فرموده حضرت عبدالبهاء در باره "آنچه اختلاف واقع یا مسائل مبهمه و یا مسائل غیر منصوصه" مذاکره خواهد نمود و "هر چه تقرّر یابد همان مانند نصّ است"، پاسخ داد.

قبل از صعود حضرت عبدالبهاء در سال 1921 میلادی، تمهیداتی که آن حضرت برای صیانت امر الله و پیشرفت مستمر آن در قرون و اعصار آینده در الواح وصایای خود فراهم فرموده بودند برای عموم احباً نامعلوم بود. چون تشکیل بیت العدل اعظم در آثار مبارکه به وضوح ذکر شده بود، احباً در انتظار تأسیس آن مؤسسه بودند، ولی به روشنی معلوم نبود که نفسی به عنوان ولیّ امر الله وجود خواهد داشت. حضرت شوقی افندی نیز بعدها فرموده بودند که ایشان قبلاً هیچ اطلاعی راجع به مقام آینده خود نداشتند. چنانچه از قول هیکل مبارک نقل شده است، حدّ اکثر به ذهن آن حضرت خطور کرده بود که شاید به عنوان نوّه ارشد حضرت عبدالبهاء مسئولیت ترتیب انتخابات بیت العدل اعظم به ایشان محوّل شده باشد. تنها پس از تلاوت الواح مقدّسه وصایا بود که مؤسسه ولایت امر الله به طور گسترده‌ای شناخته شد و جامعه بهائی در سراسر جهان به مقام حضرت شوقی ربّانی به عنوان مرجع امر الهی که همگی باید به او توجّه نمایند پی برد.

مطالعه دقیق الواح مقدّسه وصایای حضرت عبدالبهاء این مسئله را روشن می‌سازد که هیکل مبارک در آن سفر منبع به وضعیتی مقدر و محتوم اشاره نفرموده‌اند، بلکه برای موقعیتهای مختلفی که امر مبارک در آینده ممکن است با آن روبرو شود تمهیداتی فراهم ساخته‌اند. به طور مثال قسمت دوم الواح وصایا که در آن، فقط به بیت العدل اعظم اشاره شده و از ولایت امر الله ذکری نیامده، در زمانی مرقوم گردیده بود که حیات هیکل مبارک شدیداً در معرض خطر بود و حضرت شوقی افندی سنین صباوت را می‌گذراندند. در همان ایام حضرت عبدالبهاء تمهیدات لازم برای تشکیل بیت العدل اعظم را فراهم و مقرر فرمودند که چنانچه خطری که ایشان را تهدید می‌کرد به وقوع پیوندد انتخاب بلافاصله انجام پذیرد. به الطاف الهی خطر مرتفع و بحران برطرف گردید و نهایتاً پس از سالیان دراز حضرت شوقی افندی، به عنوان ولیّ امر الله و مرجع اهل بهاء، زمان تشکیل بیت العدل اعظم را تعیین فرمودند. در ابتدا آن حضرت در این فکر بودند که شاید بزودی بعد از صعود حضرت عبدالبهاء این انتخابات را برگزار نمایند. اگر این انتخابات صورت می‌گرفت بیت العدل اعظم و ولیّ امر الله در

یک زمان به انجام وظایف خود مشغول می‌شدند. البتہ می‌دانیم که ارادۀ مبارک بر این قرار گرفت که اوّل ارکان نظم اداری در سطوح محلی و ملی تأسیس و مستحکم گردد و مآلاً بیت العدل اعظم چند سال پس از صعود هیکل مبارک تشکیل شد. انتقال امر الهی از دورۀ ولایت به دورۀ بیت العدل اعظم، با چنان آسانی و آرامی نسبی، را می‌توان نتیجۀ تمهیدات خاصّ الواح وصایا دانست.

الواح وصایای حضرت عبدالبهاء واضحاً امکان تعیین جانشینی برای حضرت شوقی افندی را فراهم می‌آورد و لهذا در بعضی از توقیعات مبارکه و دستخط‌های صادره از طرف هیکل مبارک در طیّ سی و شش سال دورۀ قیادت ذکر ولایة آیندۀ امر الله آمده است. اما در آثار بهائی ادامۀ سلسلۀ ولایة امر الله در این دور اعظم تضمین نشده ولی به امکان اختتام آن اشاره شده است. حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب اقدس می‌فرماید:

قد رجعت الاوقاف المختصّة للخیرات الی الله مظهر الایات لیس لاحد ان يتصرّف فیها الا بعد اذن مطلع الوحی و من بعده یرجع الحکم الی الاغصان و من بعد هم الی بیت العدل ان تحقّق امره فی البلاد لیصرفوها فی البقاع المرتفعة فی هذا الامر و فیما امروا به من لدن مقتدر قدیر والا ترجع الی اهل البهّاء الذین لا یتکلّمون الا بعد اذنه و لا یحکمون الا بما حکم الله فی هذا اللّوح او لکّک اولیاء النّصر بین السّموات و الارضین لیصرفوها فیما حدّد فی الکتاب من لدن عزیز کریم.

با صعود حضرت شوقی افندی موقعیتی که در این بیان مبارک ذکر گردیده پیش آمد، یعنی مرجعیتی که به اغصان — اوّل به حضرت عبدالبهاء و سپس به حضرت ولیّ امرالله — اعطا شده بود قبل از تشکیل بیت العدل اعظم خاتمه یافت.

حضرت عبدالبهاء در الواح مقدسه و صایا با وضوح و صراحت کامل شرایطی را که حضرت شوقی افندی می‌بایستی برای تعیین جانشین خود رعایت نمایند چنین بیان فرموده‌اند:

ای احبای الهی باید ولیّ امر الله در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد و شخص معین باید مظهر تقدیس و تنزیه و تقوای الهی و علم و فضل و کمال باشد لهذا اگر ولد بکر ولیّ امر الله مظهر اولد سرّ ابیه نباشد یعنی از عنصر روحانی او نه و شرف اعراق باحسن اخلاق مجتمع نیست باید غصن دیگر را انتخاب نماید و ایادی امر الله از نفس جمعیت خویش نه نفر انتخاب نمایند و همیشه بخدمات مهمه ولیّ امر الله مشغول باشند و انتخاب این نه نفر یا باتفاق مجمع ایادی و یا باکثرت آراء تحقق یابد و این نه نفر یا بالاتفاق یا باکثرت آراء باید غصن منتخب را که ولیّ امر الله تعیین بعد از خود نماید تصدیق نمایند و این تصدیق باید بنوعی واقع گردد که مصدق و غیر مصدق معلوم نشود [یعنی رأی سرّی].

تعبیرات شخصی هر فرد، هر قدر بصیر و دانشمند باشد، نمی‌تواند با درک و بینش مصون از خطای حضرت ولیّ امرالله از این بیان مبارک برابری کند. چگونه می‌توان تصور کرد که حضرت شوقی افندی که در تمام دوران قیادت خود در جمیع شئون به آنچه اراده و مشیت حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء بود تمسک کامل داشتند، استغفرالله نسبت به مسئله تعیین جانشین خود که از الزم امور برای حفظ مصالح امرالله است بی‌ادقتی نشان داده باشند؟ غیر قابل تصور است که آن وجود نازنین شخصی را که فاقد شرایط مصرّحه در الواح وصایای حضرت عبدالبهاء است به جانشینی خود منصوب نموده باشند. به همین منوال این نظر نیز مردود است که هیکل مبارک این انتصاب را به نحوی که خلاف نصّ صریح آن سند مقدّس است، از جمله تصدیق آن انتصاب از طرف نه نفر ایادی

منتخب امر الله "تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد"، انجام داده باشند. پیشنهاد ضمنی ناقضین که حضرت ولیّ امرالله دستورات حضرت عبدالبهاء را نادیده گرفته و به نحوی غیر واضح و غیر مستقیم جانشین خود را منصوب فرموده‌اند دور از حقیقت و عاری از صداقت است. بالعکس، این واقعیت که حضرت شوقی ربّانی جانشینی برای خود تعیین نفرمودند، گویای اطاعت کامل هیکل مبارک از هر کلمه از کلمات الواح وصایای حضرت عبدالبهاء و نشانی از تصمیم نهایی آن حضرت است که فرد واجد شرایطی برای این انتصاب وجود نداشت.

بنا بر این پیروان ثابت‌قدم جمال ابهی باید اطمینان داشته باشند که پایان یافتن سلسله ولّاء امر نتیجه هیچ یک از تصمیمات و اقدامات ایادی امر الله بعد از صعود ناگهانی حضرت ولیّ امرالله نبود، بلکه به این علت بود که حضرت ولیّ امرالله با در نظر گرفتن وضع موجود و تمسک دقیق به الواح وصایای حضرت عبدالبهاء، جانشینی برای خود تعیین نفرمودند. این تصوّر نیز که مقام ولایت ممکن است مجدداً استقرار یابد خیال باطلی است، حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "قبل از الف کسی سزاوار تکلم بحرفی نیست ولو مقام ولایت باشد." و در همین بیان تصریح فرموده‌اند که "اگر اختلاف آرائی حاصل گردد بیت عدل اعظم فوراً حلّ مشکلات فرماید." بیت العدل اعظم پس از تأسیس، بلافاصله اعلام داشت که "...طریق تعیین ولیّ ثانی امر بهائی وصیّ حضرت شوقی افندی ربّانی بکلیّ مسدود و امکان تشریح قوانینی که تعیین من هو بعده را میسر سازد بالمرّه مفقود است."

هرچند سلسله ولّاء امر الله به پایان رسیده است اما عهد و میثاق الهی محفوظ است. امر مبارک به پیشرفت خود ادامه می‌دهد و مجموعه تبیینات مشروح حضرت ولیّ امرالله راهنمای تصمیمات بیت العدل اعظم می‌باشد. وحدت و انسجام امر الله مستحکم و تحقق مشیت غالبه جمال اقدس ابهی برای نوع بشر قطعی‌الوقوع است. به فرموده حضرت بهاءالله "انّه وضع امره علی اساس ثابت راسخ متین. لا ترعزعه اریاح العالم ولا اشارات الامم."

\*

یکی از سؤالات خاصی که در نامهٔ واصله مطرح شده مفهوم عنوان "اغصان" در آثار الهی است. همان طور که حضرت ولی‌المرالله تأیید فرموده‌اند، این واژه در بعضی موارد بالاخص به اولاد ذکور حضرت بهاءالله اطلاق گردیده، ولی در عین حال در مواضع دیگر به طور اعمّ برای سلالهٔ ذکور هیکل مبارک نیز بکار رفته است. مثلاً حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا حضرت شوقی افندی را "غصن ممتاز" می‌نامند. اطلاق عنوان "غصن" به حضرت ولی‌المرالله بر اساس عناوینی است که جمال اقدس ابهی به پسران خود — غصن اعظم، غصن اکبر و غصن اطهر — اعطا فرموده‌اند. در توقیعی که از طرف حضرت ولی‌المرالله به زبان انگلیسی صادر شده، هیکل مبارک توضیح می‌فرمایند که مقصود از کلمهٔ اغصان "ساللهٔ حضرت بهاءالله است" و در مرقومه‌ای دیگر حسین ربّانی، برادر حضرت ولی‌المرالله به عنوان "حفید حضرت مولی‌الوری، افنان و اغصانی که در الواح مقدّسهٔ وصایا مذکور گردیده" توصیف شده است. به این ترتیب کاملاً واضح است که عنوان اغصان یا غصن شامل حضرت شوقی افندی و سایر اخلاف ذکور حضرت بهاءالله نیز می‌گردد.

اگر زمانی اخلاف ذکوری از ساللهٔ جمال قدم پیدا شوند که متمسک به عهد و میثاق الهی باشند، باز هم مقدور نخواهد بود که احدی از ایشان بر کرسی ولایت جالس گردد، چه همان طور که توضیح داده شد، بدون انتصاب از طرف حضرت شوقی ربّانی دعوی مقام ولایت امر امکان‌پذیر نیست و راهی نیز وجود ندارد که با اقدامی از طرف بیت العدل اعظم چنین انتصابی صورت پذیرد.

\*

نکتهٔ دیگر مربوط به زمان تأسیس بیت العدل اعظم است که در نامهٔ واصله دقیقاً چنین مطرح شده است: "یکی از مراحل تشکیل بیت العدل اعظم تشکیل محکمهٔ رسمی بهائی می‌باشد. در آثار حضرت ولی‌المرالله بر این مسئله تأکید بسیار شده است."

همان طور که مستحضرید، حضرت ولی‌المرالله توضیح فرموده‌اند که "حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح اُولیّه خود امکان تشکیل بیت العدل اعظم در زمان حیات خویش را مدّ نظر قرار داده‌اند". حضرت مولی‌الوری آنچه را که لازمه تأسیس این مؤسسه است بیان فرموده‌اند و تشکیل یک محکمه دینی جزئی از آن نیست. می‌فرمایند:

بیت العدل اعظم به ترتیب و نظامی که در انتخاب مجالس ملّت در اروپا انتخاب میشود انتخاب گردد و چون ممالک مهتدی شود بیوت عدل ممالک بیت العدل اعظم را انتخاب نماید و در هر زمان که جمیع احبّاء در هر دیار وکلّائی تعیین نمایند و آنان نفوسی را انتخاب کنند و آن نفوس هیئتی را انتخاب نمایند آن بیت العدل اعظم است و الاّ تأسیسش مشروط به ایمان جمیع ممالک عالم نه مثلاً اگر وقت مقتضی بود و فساد نداشت احبّای ایران وکلّائی انتخاب مینمودند و احبّای امریک و هند و سائر جهات نیز وکلّائی انتخاب مینمودند و آنان بیت العدلی انتخاب مینمودند آن بیت العدل اعظم بود والسّلام.

در دوران سی و شش سالی که حضرت ولی‌المرالله به هدایت عالم بهائی و استقرار نظم اداری مشغول بودند، مراحل تکاملی مشخصی را که مآلاً به تأسیس بیت العدل اعظم می‌انجامید معین فرمودند. فراهم ساختن بعضی از تمهیدات لازمه در این سبیل، مانند ازدیاد تعداد محافل روحانی محلّی و ملّی و انتصاب هیئت بین‌المللی بهائی، تا حدّ زیادی به مساعی خود احبّاء بستگی داشت. اما اقدامات دیگری نیز بود که انجام آن به نیروهای فعّاله اجتماع وابسته بود و با وجود تمام کوشش‌های جامعه بهائی تحقق آن مقدور نبود.

از جمله، حضرت ولی‌المرالله در سال 1929 میلادی در توقیعی به زبان انگلیسی فرمودند: "اگر چنانچه شرایط مناسبی بوجود آید تا احبّای ایران و احبّای کشورهای مجاور تحت سلطه اتحاد جماهیر شوروی بتوانند وکلّای ملّی خود را انتخاب کنند...آخرین مانع در راه تشکیل بیت العدل اعظم از میان

برداشته خواهد شد." مدتی بعد متعاقب اخراج بهائیان از روسیه به دستور مقامات آن کشور، از طرف هیکل مبارک در رقیمه‌ای به زبان انگلیسی چنین مرقوم گردید: "زمانی که حضرت ولی‌المرالله به روسیه اشاره فرمودند بهائیان در آن کشور زندگی می‌کردند، حال عملاً جامعه بهائی در آن کشور وجود ندارد. بنا بر این تشکیل بیت العدل بین‌المللی نمی‌تواند به تشکیل یک محفل روحانی ملی در روسیه وابستگی داشته باشد."

به همین ترتیب حضرت ولی‌المرالله اهدافی برای تأسیس محکمه‌های بهائی، از جمله محکمه‌های ملی در بعضی از کشورها و همچنین تشکیل محکمه‌ای در ارض اقدس به عنوان مرحله‌ای در تحوّل هیئت بین‌المللی بهائی که خود مقدمه تشکیل بیت العدل اعظم الهی بود تعیین فرمودند. به رسمیت شناختن محفل روحانی ملی مصر از طرف دولت آن کشور به عنوان یک محکمه مستقل بهائی از سال 1929 میلادی پیگیری شده بود. با گذشت زمان، تغییر اوضاع تشکیل این گونه محاکم دینی را غیر ممکن ساخت به طوری که هیئت ایادی در سال 1959 در حین دعوت عالم بهائی برای انتخاب هیئت بین‌المللی بهائی و نهایتاً تأسیس بیت العدل اعظم چنین بیان نمودند:

ما می‌خواهیم به یاران اطمینان دهیم که برای تأسیس یک محکمه بهائی در ارض اقدس قبل از تاریخ تعیین شده برای انتخاب از هیچگونه کوششی فروگذار نخواهد شد، ولیکن باید توجه داشته باشیم که حضرت ولی‌المرالله خود صریحاً اشاره فرموده‌اند که این هدف ممکن است به علت تمایل شدیدی که در جهت مدنی شدن امور شرعی در این قسمت از دنیا وجود دارد تحقق نیابد.

\*

سؤال دیگری که مطرح گردیده مربوط به بعضی از وظایف و اختیارات بیت العدل اعظم است، وظایف و اختیاراتی که قبلاً به حضرت ولی‌المرالله تعلق داشت. در مورد حقوق الله حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "تصرف در حقوق



جزئی و کلی جائز ولی به اذن و اجازه مرجع امر." به همین ترتیب طرد روحانی ناقضین فریضه‌ای است که مرجع امر مبارک به عنوان یکی از وظایف خود جهت حفظ و صیانت امر الله در برابر کسانی که می‌آکوشند وحدت آن را خدشه‌دار سازند انجام می‌دهد. همه می‌دانیم که حضرت ولیّ عزیز امر الله در دفعات مختلف در دوران قیادت خویش، چه قبل و چه بعد از انتصاب حضرات ایادی امر الله، مجبور به طرد روحانی ناقضین گردیدند. این مسئولیت اکنون بر عهده بیت العدل اعظم به عنوان مرجع امر که کلّ باید به آن توجه کنند قرار گرفته است. نحوه اجرای این وظیفه در سند "مؤسسه مشاورین" توضیح داده شده است.

در این مورد، باید به خاطر آوریم که عالم بهائی پس از صعود حضرت ولیّ‌المرالله، هرچند آکنده از غم و اندوه بود، اما وحدت خود را در آن دوران حسّاس یعنی بین صعود آن حضرت و انتخاب بیت العدل اعظم حفظ نمود. تنها حمله‌ای که به وحدت جامعه صورت گرفت حدود دو سال بعد از صعود هیکل مبارک از طرف چارلز میسن ریمی بود که در آن زمان یکی از ایادی امر الله بود و ادّعی ولایت کرد. همان طور که می‌دانید ریمی اظهار نمود که انتصابش به ریاست هیئت تازم تأسیس بین‌المللی بهائی در سال 1951 بدین معنا بود که باید متعاقباً به ریاست بیت العدل اعظم برسد و نتیجتاً مقام دومین ولیّ امر را احراز نماید.

سخافت ادّعی ریمی کاملاً آشکار است و نیازی به توضیح مفصّل ندارد. او در سال 1957 از جمله ایادی امر الله بود که در ارض اقدس گرد آمدند تا مسیری را که می‌بایست پس از صعود ناگهانی حضرت ولیّ‌المرالله در پیش گرفته شود مورد بررسی قرار دهند. ریمی شخصاً با امضای سندی که هیئت ایادی به اتفاق آرا صادر نمودند، تأیید کرد که حضرت ولیّ‌المرالله جانشینی تعیین نفرموده‌اند. او همچنین به عنوان یکی از امضاکنندگان سند مشابه دیگری موافقت کرد که ایادی امر الله مجتمعاً در مورد اینکه تکامل هیئت بین‌المللی بهائی چگونه و چه وقت به انتخاب بیت العدل اعظم منتهی خواهد شد تصمیم خواهند گرفت. ریمی به مدّت دو سال به عنوان یکی از نه نفر ایادی مقیم ارض

اقدس، در مشاورات مربوط به توسعه و پیشرفت جامعه بهائی شرکت نمود. سپس بدون هیچ مقدمه و هشدار و بدون بحث و مذاکره با سایر ایادی همکارش، مدعی مقام ولایت شد در حالی که هم فاقد شرط لازم و مصرح در الواح مقدسه وصایا یعنی انتصاب از طرف حضرت ولی‌المرالله بود، و هم اقدامش کاملاً منافی با بیان حضرت عبدالبهاء بود که فرموده بودند هیچکس حق تفوه به چنین ادعایی را ندارد. هیئت ایادی با استفاده از اختیاراتی که بر طبق الواح وصایای حضرت عبدالبهاء به آنان اعطا شده بود، ریمی را به عنوان ناقض عهد و میثاق الهی از ظل امر اخراج نمودند.

\*

پیروان اسم اعظم در مهد امر الله باید کماکان در تمسک به عهد و میثاق الهی ثابت و راسخ باشند و توجه تام مبذول دارند که مبدا تلقینات کسانی که تخم شک و تردید می‌پاشند موجب پریشانی افکار آنان شده و به مشاجره و اختلاف منجر شود و چنانچه مسائل غامضی برایشان پیش آید بلافاصله آن‌را با بیت العدل اعظم در میان گذارند. یاران الهی باید مخصوصاً دقت کنند که با وسوسه‌های بقایای ناقضین و حامیان‌شان که می‌کوشند ایمان احباً را متزلزل سازند اغوا نشوند. در حالی که هدف ناقضین در گذشته تزییف مقام حضرت بهاء‌الله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی‌المرالله بوده، حال سعی دارند مقام و مرجعیت بیت العدل اعظم را مورد شک و شبهه قرار دهند. علی‌الخصوص باید از کسانی بر حذر بود که حضرت عبدالبهاء در مورد آنان می‌فرمایند: "...بلسان اظهار ثبوت و استقامت بر عهد میکنند ولی چون گوشی بیابند خفياً القای شبهه مینمایند."

طرفداران قلیل ریمی که در طی نیم قرن گذشته در اثر اختلافات داخلی به چند گروه رقیب تقسیم شده‌اند روز به روز ضعیف‌تر گردیده و اثر منفی قابل ذکری در توسعه امر الله نداشته‌اند. اریاح منبعثه از اقدامات سخیفه این افراد قادر به انجام کاری جز لرزاندن چند شاخه او برگ خشک و بی‌جان در شجره تنومند امر الله نیست. افراد زودباور، افرادی که درکی عمیق از تعالیم الهی

ندارند و یا در عهد و میثاق ثابت و راسخ نیستند، آنان که تابع نفس اماره‌اند و شهوت ریاست در دل می‌پروراند ممکن است گمراه شده و از وصول به سرمنزل مقصود محروم گردند. به احبّای عزیز توصیه می‌شود که با تمسک تامّ به نصایح مکرّر مندرج در آثار الهی در حفظ و صیانت خود و جامعه اسم اعظم بکوشند. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

مرجع کلّ کتاب اقدس و مسئله غیر منصوصه راجع به بیت عدل عمومی. بیت عدل آنچه بالاتفاق و یا باکثریّت آراء تحقّق یابد همان حقّ و مراد الله است من تجاوز عنه فهو ممنّ أحبّ الشّفاق و اظهر التّفاق و اعرض عن ربّ الميثاق ولی مراد بیت العدل عمومیست که از طرف جمیع بلاد انتخاب شود یعنی شرق و غرب احبّاء که موجودند بقاعده انتخاب مصطلحه در بلاد غرب نظیر انگلیس...

...از اساس اعظم امر الله اجتناب و ابتعاد از ناقضین است زیرا بکلّی امر الله را محو و شریعت الله را سحق و جمیع زحمات را هدر خواهند داد ای یاران باید رحم بر حضرت اعلی و وفا بجمال مبارک نمود و بجمیع قوی کوشید که جمیع این بلایا و محن و صدمات و خونهای پاک مطهر که در سبیل الهی مسفوک شده هدر نرود.

ای احبّای الهی بجان بکوشید تا امر الله را از هجوم نفوس غیر مخلصه محافظه نمائید زیرا چنین نفوس سبب میشوند که جمیع امور مستقیمه مُعوج میگردد و مساعی خیریه بر عکس نتیجه میدهد.

دوستان حضرت رحمان در کشور مقدّس ایران که بیش از یک قرن و نیم در برابر حملات رؤسای امور و روحانیون پایداری کردند، بر مخاطرات حاصله از طغیان ازل و محمدعلی فائق آمدند، و از مخالفین حضرت ولیّ عزیز امر الله

اجتناب نموده‌اند، به آسانی مباحث مغلط‌آمیز و مضحک افرادی معدود را که برای جلب چند پیرو، خطای ریمی را مستمسک قرار داده و با یکدیگر به رقابت برخاسته‌اند نادیده خواهند گرفت.

در اعتبار مقدسه‌ علیا از جانب یاران و یاوران محبوب عالمیان در موطن جمال ابهی به دعا و مناجات مشغولیم.

با تقدیم تحیات  
[امضاء بیت العدل اعظم]

ضمیمه دارد

## مصونیت بیت العدل اعظم

قسمتی از نامه دارالانشاء بیت العدل اعظم  
خطاب به احبای ایران

20 می 2007

رقیمه مورّخه 15 ژانویه 2007 آن عزیزان متضمّن دو سؤال، یکی در خصوص دستخط‌های واصله از ارض اقدس و دیگری در مورد مصونیت بیت العدل اعظم واصل و تقدیم ساحت رفیع گردید. مقرر فرمودند مطالب ذیل مرقوم گردد.

در باره تفاوت بین مراسلات ارض اقدس که برخی به امضای "بیت العدل اعظم" و برخی به امضای "از طرف دارالانشاء بیت العدل اعظم" صادر می‌شود، مختصراً متذکر می‌گردد که طرز تهیّه این مراسلات بستگی به محتویات آن داشته و هر یک البتّه مراحل مختلف خود را طیّ می‌نمایند. در بعضی از موارد مکاتبات بیت العدل اعظم به امضای خود آن جمع صادر می‌شود ولی به طور کلیّ معهد اعلی بر اساس تصمیمات و خطّ مشی‌های مصوبه در مشاورات خود، با مؤسّسات امری و افراد احبّ از طریق دارالانشاء مکاتبه می‌فرمایند. بنابراین مکاتبات صادره به امضای دارالانشاء همیشه با اجازه بیت العدل اعظم الهیّ تهیّه و ارسال می‌شود.

در نامه خود ذکر فرموده‌اید که بعضی از احبّای عزیز این سؤال را دارند که "آیا تصمیمات بیت العدل اعظم الهیّ حتی در صورتی

که اطلاعات غیر صحیح به آن مرجع الهی داده شود باز هم مصون از خطاست؟"

مصونیت بیت العدل اعظم مانند مصونیت حضرت ولی‌المرالله امری "موهوبی" بوده و با عصمت مظهر ظهور الهی که امری "ذاتی" است تفاوت دارد. همان طور که حضرت ولی‌المرالله "علیم" نبودند، بیت العدل اعظم نیز علیم نیست و لذا مایل است به حقایق و اطلاعات موجود در باره هر موضوعی که باید راجع به آن تصمیمی اتخاذ نماید دسترسی داشته باشد و در مواردی با متخصصین مربوطه مشورت نماید، و مانند حضرت ولی‌المرالله، می‌تواند تصمیمات خود را بر اساس اطلاعات و حقایق جدیدی که ممکن است بعداً معلوم شود و یا شرایط جدیدی که بوجود آید تغییر دهد. تعیین اینکه بیت العدل اعظم به چه اطلاعاتی برای اتخاذ تصمیمات خود احتیاج دارد بر عهده خود آن هیئت است.

در آثار مبارکه حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء ذکری در باره ماهیت و میزان اطلاعات لازم برای تصمیم‌گیری بیت العدل اعظم نیامده است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

... همچه ملاحظه نشود که بیت العدل بفکر و رأی خویش قراری دهند استغفرالله بیت العدل اعظم بالهام و تأیید روح القدس قرار و احکام جاری نماید ...

و همچنین می‌فرمایند:

... و اکثریت آراء آنچه بیان کند صرف حقیقت است زیرا بیت العدل اعظم در تحت حمایت و عصمت و

عفت سلطان احدیتست و او را صیانت از خطا فرماید و  
در ظل جناح عفت و عصمت خویش محافظه نماید...

احبای عزیز اگر احساس می‌کنند اطلاعات جدیدی بدست  
آورده‌اند و یا شرایط تغییر یافته، البتّه می‌توانند نظر بیت العدل  
اعظم را در مورد تصمیمات آن هیئت جویا شوند، ولی باید  
مواظب باشند که مبادا دچار این وسوسه شوند که به بهانه اینکه  
تصمیم معهد اعلی ممکن است بر اساس اطلاعات ناکامل و یا  
نادرست مبتنی باشد، خود را از موهبت اطاعت کامل محروم  
نمایند.

## مرجعیت بیت العدل اعظم

نامه دارالانشاء بیت العدل اعظم خطاب به هیئت یاران ایران

18 شهرالبهاء 165

7 آپریل 2008

هیئت مجلله یاران ایران،

پیرو پیام مورّخ 18 فوریه 2008 در مورد ولایت امر الله و بیت العدل اعظم، معهد اعلی مقرر فرمودند مطالب زیر را به اطلاع آن هیئت محترم برسانیم.

از قرار مسموع ترجمه فارسی مقاله آقای دکتر اودو شفر یکی از احبای برجسته آلمان، در باره عصمت موهوبی بیت العدل اعظم، سؤالاتی را در این مورد برانگیخته است.

دکتر شفر در کتاب خود تحت عنوان "راست را کژ انگاشته‌اند" و نشریات دیگر نظرات شخصی خود را در باره کیفیت عصمت موهوبی بیت العدل اعظم بیان داشته‌اند. ایشان به منظور دفاع از امر مبارک و برای توضیح این مفهوم به نحوی که برای دنیایی شکاک و بدبین قابل قبول باشد، اظهار داشته‌اند که عصمت بیت العدل اعظم محدود به حیطه قانون‌گذاری آن هیئت است. به علاوه ایشان استدلال شخصی خود را چنین عرضه می‌نمایند که بیت العدل اعظم تا به حال فقط در چند نوبت محدود قانون‌گذاری نمودم‌اند و هر یک از این موارد، به



گفته‌اند ایشان، در باره مسئله‌ای "کلی و دارای ارتباط جهانی" بوده و تصمیم‌گیری از طریق فرایندی صورت گرفته که احتیاج به کسب اطلاع از منابع جائز الخطا نداشته است. متأسفانه بعضی از افراد نتیجه‌گیری‌های ایشان را یک مرحله فراتر برده و اظهار کرده‌اند که وظیفه احباً در خصوص اطاعت از بیت العدل اعظم منحصر به مواردی است که به حیطة محدود چنین قانون‌گذاری‌هایی مربوط می‌شود.

بیت العدل اعظم اصولاً مایلند احبای عزیز برای تفحص و تحقیق در امر مبارک و تبادل افکار فردی در باره تعالیم الهی حدّ اکثر آزادی را داشته باشند. ولی باید بیان مبارک حضرت عبدالبهاء در مورد استنباط از آثار مبارکه را به خاطر داشت که می‌فرمایند:

...استنباط و استخراج افراد علماء را حکمی نه مگر آنکه در

تحت تصدیق بیت عدل درآید و فرق همین است که از استنباط و تصدیق هیأت بیت العدل که اعضایش منتخب و مسلم عموم ملت است اختلاف حاصل نمی‌گردد ولی از استنباط افراد علماء حکماً اختلاف حاصل شود و باعث تفریق و تشتت و تبعیض گردد و وحدت کلمه بر هم خورد و اتحاد دین الله مضمحل شود و بنیان شریعت الله متزلزل گردد.

بیت العدل اعظم قصد ندارند که در حال حاضر در باره وظایف و اختیارات خود علاوه بر آنچه موجود است توضیحات بیشتری مرقوم دارند. همین

که بیت العدل اعظم چنین توضیحاتی را ضروری نمی‌دانند باید هشدار برای دوستان باشد که موشکافی احبای عزیز در تعیین دقیق حوزه عمل بیت العدل اعظم مقرون به حکمت نیست. معهذا لازم به تذکر است که اگرچه بیاناتی واضح در آثار مبارکه راجع به عصمت موهوبی بیت العدل اعظم در زمینه قانون‌گذاری وجود دارد، این استدلال که بیت العدل اعظم فقط در حوزه تشریح مصون از خطاست معتبر و قابل توجیه نیست. به طور قطع بیانات مؤکده بی‌اشمار موجود در آثار مبارکه، از جمله بیان مبارک ذیل از الواح مقدسه وصایای حضرت عبدالبهاء برای رد چنین ادعایی کافی است:

... فرع مقدس و ولی امر الله و بیت عدل عمومی که به انتخاب

عموم تأسیس و تشکیل شود در تحت حفظ و صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلی روحی لهما الفدا است آنچه قرار دهند من عند الله است من خالفه و خالفهم فقد خالف الله و من عصا هم فقد عصی الله و من عارضه فقد عارض الله و من نازعهم فقد نازع الله و من جادله فقد جادل الله و من جحده فقد جحد الله و من أنکره فقد أنکر الله.

سوئی از مسئله مصونیت از خطا، موضوع مرجعیت در میان است. در مرقومه‌ای که از طرف حضرت ولی‌المرالله به زبان انگلیسی نوشته شده چنین می‌فرمایند: "افراد احباً این حق را ندارند که حوزه اختیارات ولی امر الله را محدود نمایند یا داوری نمایند که در چه موقعیتی باید از او اطاعت کنند و یا چه

وقت آزادند که قضاوت او را رد نمایند. چنین طرز فکر و رفتاری واضحاً به آشفتگی و تفرقه خواهد انجامید. "احبای عزیز باید همین اصل و قاعده را در باره بیت العدل اعظم نیز ملاک عمل قرار دهند.

عصمت یکی از مفاهیم عمیق روحانی مندرج در آثار دیانت بهائی است. هر یک از احبای عزیز بعد از تعمق در بیانات مبارکه طبعاً فهم و برداشت خود را از هر موضوع خواهد داشت. اما نظرات شخصی نباید به دیگران تحمیل گردد و یا آنقدر بزرگ شود که به صورت عقیده‌ای که در نصوص مبارکه یافت نمی‌شود متشکل و عرضه گردد. دوستان عزیز در تبادل افکار خود راجع به بیت العدل اعظم، مرجع کلّ امور، باید مراقب باشند که نه مقام آن را کم شمارند و نه خصیصه‌هایی مبالغه‌آمیز به آن نسبت دهند. بهترین اندازی که در این قبیل موارد باید به خاطر داشت، بیان مبارک حضرت عبدالبهاء است که به مناسبت اختلاف نظر بین بعضی از مؤمنین در باره مقام آن حضرت مرقوم فرمودند:

...از این مباحث نتیجه و ثمری نه بلکه باید ما کلّ این گونه

مباحثات و منافسات را در کنار نهیم بلکه فراموش کنیم و به آنچه که امروز واجب و لازم است قیام نماییم زیرا این مباحث لفظ است نه معانی مجاز است نه حقیقت. حقیقت واقع اینست که

کلّ متحد و متفق شده این عالم ظلمانی را روشن نماییم و این

عداوت و بیگانگی بین بشر را بنیاد براندازیم به نفحات قدس خُلق و خوی جمال ابهی جهان را معطر کنیم و به نور هدایت شرق و غرب را منور نماییم خیمه محبت الله برافرازیم و جمیع را در سایه آن درآوریم و کلّ را در ظلّ شجره مبارکه راحت و آسایش بخشیم دشمن را از شدت مهربانی حیران کنیم و گرگان درنده خونخوار را آهوان صحرای محبت الله نماییم ظالم را حلاوت مظلومی بچشانیم و قاتل را تمکین و تسلیم مقتولان بیاموزیم آیات توحید منتشر نماییم و محامد و نعوت ربّ جلیل ترتیل کنیم نعره یابهاء الأبهی به اوج اعلی رسانیم و فریاد اشرفت الأرض به نور ربّها به مسامع اهل ملکوت رسانیم.

بیت العدل اعظم از احبّای عزیز تمنا دارند که درگیر این گونه مباحث بیهوده فقهی که در ادوار گذشته موجب اختلاف و نفاق گردیده نشوند تا مبادا از وظیفه خطیر خود در قبال ترویج وحدت عالم انسانی باز مانند و نقش عهد و میثاق حضرت بهاءالله در ایجاد وحدت افکار، افئده و ارواح را از نظر دور دارند.

با تقدیم تحیات  
دارالانشاء بیت العدل اعظم

## شاخسار عرفان

فهرست مقالات مربوط به اصول معتقدات و آثار مبارکه بهایی  
از نشریه پیام بهائی ( از شماره ۱ تا ۱۴۵ )

شماره	نویسنده	عنوان
۱۲۴	ابوالقاسم افنان	مقام نوروز در آثار حضرت ربّ اعلیٰ
۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶	محمد افنان	تأیید احکام بیان در امر بهائی
۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹	محمد افنان	فلسفه احکام بیان
۵۸ و ۵۷	بهروز ظریفزاده	شرحی در مورد لوح احمد فارسی
۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱	نصرت الله محمدحسینی	بحثی پیرامون لوح اشراقات
۱۳۰	نصرت الله محمدحسینی	الواح نازله در دوران استانبول
۹۶	ابوالقاسم افنان	شان نزول کتاب ایقان
84	روح الله مهرباخانی	کتاب وصایای حضرت عبدالبهاء
۸۲	نصرت الله محمدحسینی	مقدمه‌ای بر بحث الحان آیات
۹۸	وحید رأفتی	کلمات پیر هرات در آثار بهائی
۱۰۷، ۱۱۸، ۱۱۹،	وحید رأفتی	سیری در آثار مبارکه با چند ضرب‌المثل
137، 136، 129		
۴۶، ۴۵	نصرت الله مجذوب	در باره کتاب و امّ‌الکتاب
۸۸	وحید رأفتی	من کان لله
۱۳۸	صالح مولوی نژاد	صلح اصغر و گذرگاه‌های تاریک آن
۳۶، ۳۵، ۳۴	روح الله مهرباخانی	صلح عمومی ممکن است
۷۷، ۷۶	نصرت الله محمدحسینی	مبانی صلح بین‌المللی
		نگاهی کوتاه به خطابات
۱۰۹، ۱۰۸	عنایت الله صادقیان	حضرت عبدالبهاء
		مجملی در معرفّی فرامین
۱۱۳، ۱۱۲	روح الله حمرائی	تبلیغی حضرت عبدالبهاء

ضمائم

## کتاب‌شناسی و راهنمای عنوان‌های اختصاری

- آثار امری  
آثار قلم اعلیٰ
- حضرت بهاء‌الله، آثار قلم اعلیٰ، (مؤسسه معارف بهائی، چاپ سوّم ۱۵۳ بدیع، ۱۹۹۶ میلادی)
- ادعیه حضرت محبوب حضرت بهاء‌الله، ادعیه حضرت محبوب، چاپ مصر، سنه ۱۳۳۹ ه.ق.
- ادعیه مبارکه حضرت بهاء‌الله، ادعیه مبارکه (ریودوژانیرو: دارالنشر البهائیه، ۲۰۰۳ م)
- اسرار الآثار فاضل مازندرانی، اسرار الآثار (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع)
- اشراقات حضرت بهاء‌الله، اشراقات و چند لوح دیگر (بدون تاریخ و محلّ طبع و نام ناشر)
- اقتدارات حضرت بهاء‌الله، اقتدارات و چند لوح دیگر (بدون تاریخ و محلّ طبع و نام ناشر)
- الهیات موسیقی فریدالدین رادمهر، الهیات موسیقی (هنوز به چاپ نرسیده است)
- الواح ملوک حضرت بهاء‌الله، الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع)
- امر و خلق اسدالله فاضل مازندرانی، امر و خلق، در ۴ جلد (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع)
- انوار هدایت ترجمه‌ای از مجموعه Lights of Guidance: A Bahá'í Reference File Comp. Helen Bassett Hornby, 5<sup>th</sup> ed., 1997, Bahá'í Publishing Trust, India
- ایقان حضرت بهاء‌الله، کتاب ایقان، (لانگنهاین: لجنة نشر آثار، ۱۹۹۸ م)



- آیین فراگیر  
 ویلیام هاچر و دوگلاس مارتین (ترجمهٔ پریوش سمندی  
 خوشبین و روح‌الله خوشبین) دیانت بهائی آیین فراگیر  
 جهانی (مؤسسهٔ معارف بهائی بلسان فارسی، کانادا، ۱۴۶  
 بدیع، ۱۹۸۹ میلادی)
- بدایع الآثار  
 میرزا محمود زرقانی، بدایع الآثار، در ۲ جلد (چاپ  
 مجدد، لانگنهاین، آلمان، ۱۹۸۲)
- تحقیق و تتبع  
 تربیت بهائی  
 مجموعهٔ تحقیق و تتبع (طبع و نشر نشده است).  
 مجموعهٔ آثار مبارکه در بارهٔ تربیت بهائی (تنظیم شده از  
 طرف دائرهٔ مطالعهٔ نصوص و الواح بیت‌العدل اعظم  
 الهی، مرکز جهانی بهائی، آگوست ۱۹۷۶، تدوین و  
 ترجمهٔ آثار انگلیسی: نصرالله مودت)
- توقیعات  
 حضرت ولی عزیز امرالله، توقیعات مبارکه (لجنهٔ ملی نشر  
 آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان،  
 ۱۹۹۲ م)
- تولد مدنیت جهانی  
 حضرت ولی عزیز امرالله، تولد مدنیت جهانی  
 (مندرج در توقیعات)
- حضرت عبدالبهاء  
 محمدعلی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث  
 دورهٔ میثاق (مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۸  
 بدیع)
- خطابات  
 حضرت عبدالبهاء، مجموعهٔ خطابات حضرت عبدالبهاء  
 (لجنهٔ ملی نشر آثار امری به زبانهای فارسی و عربی،  
 لانگنهاین، آلمان، ۱۹۸۴ م)
- دریای دانش  
 حضرت بهاء‌الله، دریای دانش (مجموعه‌ای مختصر  
 مرکب از بعضی از الواح فارسی حضرت بهاء‌الله، مؤسسهٔ  
 مطبوعاتی بهائی هند، ۱۹۸۵ م)

- رفاه عالم انسانی  
بیانیة رفاه عالم انسانی، ترجمه بیانیة دفتر روابط عمومی  
جامعه بین‌المللی بهائی (از انتشارات محفل روحانی ملی  
بهائیان ایالات متحده آمریکا، ویلمت ایلینوی، ۱۹۹۶م)  
شمس حقیقت  
حسن مؤقر بالیوزی (ترجمه از انگلیسی: مینو ثابت)،  
بهاء‌الله شمس حقیقت (George Ronald, Oxford,  
England, 1989)
- صریرات  
صادق عرفانیان، صریرات، روشهای مقدماتی مطالعه و  
تحقیق الواح و آثار قلم اعلیٰ (Images International,  
Chattanooga, TN, 2001)
- ظهور عدل الهی  
حضرت ولی امرالله، ظهور عدل الهی (تجدید چاپ و  
تغییرات توسط لجنه امور احبای ایرانی - امریکائی،  
دارالانشاء محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده،  
ویلمت ایلینوی، چاپ دوم، ۱۹۸۷م)
- قد ظهر یوم المیعاد  
قرن بدیع  
ترجمه توفیق *The Promised Day is Come*  
حضرت ولی عزیز امرالله (ترجمه جناب نصرالله مودت)،  
کتاب "قرن بدیع" (مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۴۹  
بدیع)
- کتاب اقدس  
حضرت بهاء‌الله، کتاب اقدس، (مرکز جهانی بهائی،  
حیفا، ۱۹۹۵م)
- کتاب بدیع  
کلمات فردوسیہ  
حضرت بهاء‌الله، کلمات فردوسیہ (مندرج در مجموعه‌ای  
از الواح)
- گلزار  
ریاض قدیمی، گلزار تعالیم بهائی (چاپ دوم)  
(University of Toronto Press Inc., Canada,))  
1995
- گنج شایگان  
عبدالحمید اشراق خاوری، گنج شایگان (مؤسسه ملی  
مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع)

- گوهریکتا  
 لثالی الحکمة  
 لوح اشراقات  
 لوح دنیا  
 لوح شیخ  
 لوح مستر مکسول  
 لوح مقصود  
 لوح ملکه ویکتوریا  
 مائده آسمانی  
 مجموعه ای از الواح  
 محبوب عالم  
 مدنیّه
- آمة البهاء روحیه خانم (ترجمه از انگلیسی: ایادی امرالله ابوالقاسم فیضی)، گوهریکتا (بدون تاریخ و محلّ طبع) لثالی الحکمة، در ۳ جلد (طبع برزیل: ج ۱، ۱۹۸۶م؛ ج ۲، ۱۹۹۰م؛ ج ۳، ۱۹۹۱م) حضرت بهاءالله، لوح اشراقات (مندرج در مجموعه ای از الواح) حضرت بهاءالله، لوح دنیا (مندرج در مجموعه ای از الواح) حضرت بهاءالله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی، معروف به نجفی (مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۱۹ بدیع) حضرت عبدالبهاء، لوح مستر مکسول (مندرج در آهنگ بدیع) حضرت بهاءالله، لوح مقصود (مندرج در مجموعه ای از الواح) حضرت بهاءالله، لوح ملکه ویکتوریا (مندرج در الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض) عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی، در ۹ جلد (مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۸ و ۱۲۹ بدیع) حضرت بهاءالله، مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهیی که بعد از کتاب اقدس نازل شده (هوفهایم: لجنة ملی نشر آثار به لسان فارسی و عربی، ۱۵۶ بدیع، ۲۰۰۰ م) محبوب عالم (از انتشارات مجله عندلیب، کانادا، ۱۹۹۲-۱۹۹۳)
- حضرت عبدالبهاء، رساله مدنیّه، (چاپ چهارم، آلمان ۱۹۸۴)

- مفوضات حضرت عبدالبهاء (گردآوری خانم کلیفورد بارنی)  
مفوضات (قاهره، مصر، ۱۹۲۰م)
- مکاتیب حضرت عبدالبهاء، مکاتیب حضرت عبدالبهاء، در ۹ جلد
- منتخبات آیات حضرت نقطه اولی، منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عز اسمہ الاعلیٰ (مؤسسہ ملی مطبوعات امری ایران، ۱۳۴ بدیع، ۱۹۷۸ م)
- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله (لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، ۱۴۱ بدیع)
- منتخبات مکاتیب حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، در ۶ جلد (ج ۱، مؤسسہ مطبوعات امری، ویلمت، ایلینوی، ۱۹۷۹ م؛
- ج ۲، مرکز جهانی بهائی، ۱۹۸۴ م؛
- ج ۳، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، ۱۹۹۲ م؛
- ج ۴، مؤسسہ مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۰ م؛
- ج ۵، مؤسسہ مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۳ م؛
- ج ۶، مؤسسہ مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۵ م)
- نظم جهانی بهائی، منتخباتی از آثار صادره از قلم حضرت ولی امرالله، ترجمه و اقتباس هوشمند فتح اعظم (مؤسسہ معارف بهائی به لسان فارسی، کانادا، ۱۹۸۹ م)
- نمونه حیات بهائی (نشر سوم)، (طهران، ایران)
- نظم جهانی بهائی
- نمونه حیات بهائی

سایر مآخذ  
آیین مطالعه

مرتضی نصرت، آیین مطالعه و یادگیری (جهاد  
دانشگاهی، طهران، ۱۳۷۱)

اندیشه ترقی

فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر  
سیهسالار

(انتشارات خوارزمی، طهران، ۱۳۵۱)

تاریخ بیداری

ناظم الاسلام کرمانی (به اهتمام علی اکبر سعیدی  
سیرجانی)، تاریخ بیداری ایرانیان (چاپ سوم)  
(انتشارات آگاه، طهران، ۱۳۶۱)

میرزا ملکم خان

اسماعیل رائین، میرزا ملکم خان (چاپ دوم)

(بنگاه مطبوعاتی صفی علی شاه، طهران، ۱۳۵۳)

فرهنگ بزرگ

احمد سیاح، فرهنگ بزرگ جامع نوین (مجلد ۳ و ۴)  
(کتابفروشی اسلام)

فرهنگ علوم عقلی

دکتر سید جعفر سجّادی، فرهنگ علوم عقلی  
(انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران،

۱۳۶۱)

## فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر اول

- منوچهر "من عرف نفسه فقد عرف ربه"  
سلمان پور
- وحید بهمردی صحیفه بین الحرمین
- محمد در باره احکام بیانو خطابات به اهل بیان  
در کتاب مستطاب اقدس  
افنان
- وحید رأفتی مراتب سبعة و حدیث مشیت
- شاپور راسخ کتاب عهدی
- کامران اقبال انگیزه "حوریه" یا "دئینا" و "دین" و ردّ  
پای فکر مزدیسنا در لوح ملاح القدس
- منوچهر اسرار علم و حکمت الهی  
مفیدی
- ایرج احوال و خدمات حاج مهدی ارجمند  
ایمن

## فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر دوم

- شاپور عرفان در ارتباط با مطالعه نصوص  
و الواح مبارکه امر بهائی  
راسخ
- ایرج مقاصد دین و مأموریت آئین بهائی  
ایمن
- منوچهر مفاهیم نار در آثار حضرت بهاءالله  
سلمان پور
- وحید رأفتی آثار منزله از قلم اعلی در ایران  
قصیده رشخ عما

- فرق متصوّفه کردستان در دوره بغداد  
معانی  
هفت وادی
- داریوش  
فریدالدین رادمهر
- از مسکن خاکی  
مآخذ مطالب منقول در هفت وادی  
رأفتی
- وحید  
وحید
- لوح مبارک جواهر الاسرار  
بهمردی
- شاپور راسخ  
محمد
- کتاب مستطاب ایقان  
مستغاث  
افنان
- روش تشخیص و تعیین مواضع الواح مبارکه  
آثار قلم اعلی، دوران طهران - بغداد (۱۸۵۳ - ۱۸۶۳)  
ریاضتی
- حبیب
- فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر سوّم  
مباحث ایّام ادرنه  
ملاحظات در لوح نازله به اعزاز ملا عبدالرحیم  
رأفتی
- وحید
- توصیف کلمة الله در آثار قلم اعلی  
ایمن
- ایرج
- ذیلی در باره مبانی احکام  
افنان
- محمد
- بررسی مضامین قصیده تائیه کبری و قصیده عزّ ورفائیه  
افنانی
- معین

وحید	لوح کل الطعم نازل از قلم اعلی در دارالسلام بهمردی
محمد قاسم بیات	گلگشتی در رساله چهار وادی
شاپور راسخ	مثنوی مبارک
منوچهر	مروری بر لوح مبارک سلطان ایران سلمان پور
نادر سعیدی	کتاب بدیع و مسأله تکمیل بیان
حبیب	نظر اجمالی به آثار قلم اعلی نازله در اسلامبول و ادرنه ریاضتی
	رشحات عرفان فهرست منتخبی از آثار قلم اعلی دوره اسلامبول - ادرنه (۱۸۶۳ - ۱۸۶۸)

#### فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر چهارم

شاپور	مروری سریع بر مباحث کتاب مستطاب اقدس راسخ
شاپور	مضامین عمده در الواح مبارکه جمال ابهی خطاب به ملوک و رؤسا و زعمای دنیا راسخ
محمد	سوره غصن و عهد و میثاق بهائی افنان
روح الله	زمینه تاریخی لوح احتراق خوشبین
منوچهر	مروری بر مواضع اساسی لوح مبارک حکمت سلمان پور
مونا	سوابق تاریخی و مضامین لوح اشرف علیزاده



- سیامک  
برخی از خطابات قهریه به زعمای عثمانی  
لوح رئیس و لوح فؤاد  
ذبیحی مقدم
- ایرج ایمن  
شأن و لزوم اجرای احکام الهی  
ملاحظاتی در باره لوح و حدیث کنت کنت  
افنانی
- وحید  
نظری بر لوح قناع  
رأفتی
- کامران  
مروری بر الواح حضرت بهاء الله  
خطاب به محمد مصطفی بغدادی  
اقبال
- رشحات عرفان
- تنظیم و تدوین: وحید  
الف - از آثار عبدالحمید اشراق خاوری  
رأفتی
- محمد افنان  
ب - نقطه و حرف در معارف بیانی
- محمد افنان  
ج - سراج و سراج
- وحید بهمدی  
د - نامه‌ای از میرزا موسی آقای کلیم  
به ذبیح کاشانی
- شرح تشرّف میرزا محمد باقر هائی به  
حضور حضرت بهاء الله جلّ جلاله  
موهبت الله هائی
- فهرست منتخبی از آثار قلم اعلی  
نازله در اوائل دوره عکا (۱۲۸۵ - ۱۳۰۰ ه.ق.)

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر پنجم

مجموعه‌ای از آثار مبارکه در باره "بسیط الحقیقه"

- راهنمایی برای مطالعه "بسیط الحقیقه"  
مجملی در باره "کلمات فردوسیه"  
راسخ
- وحید رأفتی  
شاپور
- سه لوح از آثار استدلالی جمال  
اقدس ابهی و دلیل حکمت  
مروری بر مواضع زیارت نامه  
حضرت سید الشهداء  
مضامین "لوح دنیا"  
مروری بر سورة الزّیارة  
(زیارت نامه جناب باب الباب)  
علیزاده  
ارتباط میان کتاب اقدس  
و الواح متمم آن  
راسخ
- محمد افنان  
منوچهر سلمان پور  
شاپور راسخ
- مونا
- نگاهی به ادعیه شفا و ادعیه  
مخصوصه در امر بهائی  
سعادت  
مروری بر دو زیارت نامه  
از آثار قلم اعلی  
اشراقی
- کیان
- آرمین
- شرحی در سوابق و مضامین لوح مریم
- فتحیه رشیدی

#### فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر ششم

- کلیات مقدماتی درباره "قیوم الاسماء"  
نظری بر مندرجات رساله دلائل سبعة  
از مدنیّه تا سیاسیّه: ۱ - رساله مدنیّه  
راسخ
- محمد افنان  
مهری افنان  
شاپور

۲- رساله سیاسیه

شاپور راسخ

مروری بر مضامین الواح خطاب به یاران پارسی  
و سوابق تاریخی پارسیان در ایران  
صادقیان

ع.

مروری بر تفسیر بسمله

فتحیه رشیدی

لوحی در شرح "لایسعی..."

آرمین اشراقی

ماء الحقیقه

فریدالدین رادمهر

مقاله شخصی سیاح

فاروق ایزدی نیا

مرکز میثاق و عرفان

فریدالدین رادمهر

سیمای حضرت مسیح در آثار حضرت عبدالبهاء  
علیزاده

منا

پاسخی به چند پرسش: نامه‌ای از جناب  
آقا شیخ محمد علی نبیل اکبر

وحید رأفتی

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر هفتم

فریدالدین

منابع برای مطالعه آثار حضرت نقطه اولی  
رادمهر

مهری

نظری اجمالی بر مندرجات "صحیفه عدلیه"  
افنان

محمد افنان

نظری بر محتوای لوح مبارک "افلاکیه"

وحید رأفتی

تشریح و تبیین

شاپور راسخ

علم و علماء از منظر حضرت عبدالبهاء

مونا

تبیینات حضرت عبدالبهاء در مورد برخی از  
آیات قرآن و احادیث اسلامی  
علیزاده

- جلوه‌هایی از حضرت بهاء‌الله در  
آثار حضرت عبدالبهاء  
ایزدی نیا
- فاروق
- برخی جلوه‌های حیات بهائی در زندگانی حضرت عبدالبهاء  
فلاورسامی (کاویانی)
- تأملی در باره علم تعقلی  
افنان
- محمد

### فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر هشتم

- مروری بر سوره غصن  
وحدید رأفتی
- مروری بر مضامین لوح هودج  
سنا روحانی
- برخی از خطابات قلم اعلیٰ به علمای معاند  
افنان
- سیر تدریجی نزول آثار حضرت نقطه اولیٰ<sup>۱</sup>  
افنان
- پیام‌های حضرت نقطه اولیٰ به حکام زمان  
راسخ
- معرفی مجموعه‌ای از آثار حضرت نقطه اولیٰ<sup>۱</sup>  
افنان
- محمد
- بحثی در باره توفیق حضرت نقطه اولیٰ در معرفت الهی  
رادمهر
- فریدالدین
- نظریه هنر در دو آئین بابی و بهائی  
امینی
- تورج
- دو ندای نجات و فلاح  
شاپور راسخ
- محمد

سوابق و مضامین لوح عمّه  
علاءالدین قدس

جورابچی

فاروق ایزدی نیا  
فرانک

نقطه بیان در آثار طلعت پیمان  
عالم ملک و جهان ملکوت  
نیکوکار

شراره

محبت در آثار حضرت عبدالبهاء  
تاج ترقی

فتحیه

پاسخ به چند پرسش: پژوهشی در آثار حضرت عبدالبهاء  
شیرازی

### فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر نهم

شیوا الهیون

آرمین

روابط و رفتار حضرت عبدالبهاء با افراد  
ارتباط کریم خان کرمانی با ادیان بابی و بهائی  
اشراقی

محمد

مقدمه‌ای در باره مناجات در آثار بهائی  
افنان

فاروق

جلوه‌هایی از سیمای حضرت عبدالبهاء در مروری بر آثار ایشان  
ایزدی نیا

مروری بر حقیقت روح و موضوع تناسخ  
محمد قاسم بیات

و ساطع بیات

لادن پاکدامن

فرید

مرحبا! مرحبا!  
تحلیلی بر مبانی تاریخی و اجتماعی لوح احتراق  
رادمهر

شاپور

لوح لاهه و الواح دیگر مربوط به صلح عمومی  
راسخ

ابطال خرافات در آثار حضرت عبدالبهاء  
 راسخ  
 شاپور  
 سیری در آثار مبارکه بهائی  
 وحید  
 رأفتی

### فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر دهم

نظری اجمالی در مضامین لوح رضوان العدل  
 افنان  
 محمد

شرحی در باره کتاب الاسماء  
 افنان  
 محمد

شرح حدیث کنت کنز از حضرت اعلی  
 فریدالدین رادمهر

توقیعات حضرت نقطه اولی نازله به افتخار خال اکبر  
 افنان  
 مآخذ چند حدیث در کتاب "بیان فارسی"  
 وحید رأفتی  
 مهری

کلمات مکنونه: سیر از نقص به سوی کمال  
 ایزدی نیا  
 فاروق

مروری بر مضامین سورة البیان  
 روحانی  
 کلامی چند در باره یکی از الواح جمال ابهی  
 یزدانی  
 سنا  
 علیزاده

صلح اصغر و صلح اعظم  
 نخجوانی  
 علی

مفهوم عدل در آثار مبارکه بهائی  
 راسخ  
 شاپور

دستور تعدیل معیشت در آثار حضرت عبدالبهاء  
 آیات: معیار سنجش حقانیت ظهور الهی  
 افنان  
 شاپور راسخ  
 محمد

مجموعه اسناد روزن در آرشیو فرهنگستان

علوم روسیه در سن پترزبورگ

حفظ استقلال اطفال در تحرّی حقیقت و تربیت بهائی

ذبیحیان

یولی ایوانسیان

شراره

### دفتر یازدهم

لوح هرتیک (از آثار قلم اعلی)

مروری بر مضامین لوح هرتیک

معرفی کتاب "منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی"

افنان

محمد افنان

مهری

تفسیر آیه نور از آثار حضرت نقطه اولی

رادمهر

سخنی در باره لوح ملا عبدالرزاق

علاءالدین قدس

فریدالدین

جورابچی

منا علیزاده

فاروق

مروری بر لوح ظهور از آثار قلم اعلی

عدالت سلاطین در کلام رب العالمین

ایزدی نیا

علی

عهد و میثاق در امر بهائی

نخجوانی

شاپور راسخ

نقشه ملکوتی حضرت عبدالبهاء

شاپور

سوابق فرامین ملکوتی در ادیان قبل و در عهد اعلی و عهد ابهی

راسخ

شاپور راسخ

مفهوم و نقش برنامه ریزی در امر بهائی

محمد افنان

اخلاق بهائی

شراره

وحدت در کثرت

ذبیحیان

ژیلا شهریار

راه و روشهای تفکر و تعمق در آثار الهی

فریدالدین رادمهر	از راهزنی تا رهرویی
وحید رأفتی	حروف اختصاری در آثار مبارکه بهائی
محمد افنان	ارکان اربعهٔ بیت توحید
محمد افنان	جنّ و اجنه
وحید	یک نامهٔ تاریخی از جناب محبّ السلطان
	رأفتی
وحید رأفتی	مسمّط مسعود قزوینی

### دفتر دوازدهم

محمد افنان	مختصری در بارهٔ لوح رحمت
منا علیزاده	مروری بر الواح شعرات
	سخنی در بارهٔ لوح قناع
	علاءالدین
قدس جورابچی	مقام الوهیت و عبودیت مظهر ظهور
فاروق	ایزدی‌نیا
شاپور راسخ	کیفیت تقریر و تحریر کتاب مفاوضات
شاپور راسخ	جایگاه فلسفه در دیانت بهائی
فریدالدین رادمهر	آفتاب عرفانی در آسمان عقلانی
ناصر نبیلی	ادراکات عالم انسانی در پرتو مفاوضات عبدالبهاء
فاروق ایزدی‌نیا	تبیین رموز مندرج در "کتاب مقدّس"
فاروق ایزدی	تبیین بشارات در کلام مرکز میثاق ربّ البینات
	نیا
علاءالدین	موضوع "جرم، مجرم، و مجازات" در کتاب مفاوضات
قدس جورابچی	صفیر سیمرغ
فریدالدین رادمهر	نگاهی به زندگی لورا دریفوس - بارنی
منا خادمی	



شاپور راسخ  
علی

محمد افنان

هیپولیت دری فوس: بزرگمردی از مبشرین میثاق  
نظری به دامنه خدمات بیت العدل اعظم الهی  
نخجوانی  
ترویج و توسعه مطالعات بهائی  
دیانت اسلام - مذهب شیعه - امر بهائی

## انتشارات مجمع عرفان

سفینة عرفان، دفتر اول تا دفتر یازدهم  
راهنمای مطالعة آثار قلم اعلی، دفتر اول، دوره طهیران - بغداد  
(نشر سوم با تجدید نظر و اضافات کلی)  
راهنمای مطالعة آثار قلم اعلی، دفتر دوم، دوره اسلامبول - ادرنه  
راهنمای مطالعة آثار قلم اعلی، دفتر سوم، دوره عکاء (بخش اول)  
راهنمای مطالعة آثار قلم اعلی، دفتر چهارم، دوره عکاء (بخش دوم)  
راهنمای مطالعة آثار حضرت عبدالبهاء، دفتر اول (نشر دوم)  
راهنمای مطالعة آثار حضرت عبدالبهاء، دفاتر دوم تا چهارم  
مثنوی ابهی: معرفی تحلیلی و تطبیقی مثنوی جمال مبارک  
بسیط الحقیقه: راهنمای برای مطالعة لوح مبارک "بسیط الحقیقه"  
آفتاب آمد دلی آفتاب، تألیف وحید دافتی

M. Momen (ed.), *The Bahá'í Faith and the World Religions*

(Oxford: George Ronald, 2005)

(M. Momen (ed.), *Scripture and Revelation* (Oxford: George Ronald, 1997

I. Ayman (ed.), *Lights of 'Irfán: Compilation of Papers Presented at 'Irfán Colloquia, Book One to Book Nine*

Maryam Afshar, *Images of Christ in the Writings of of 'Abdu'l-Bahá, Irfan Occasional Papers, 2004*

## فروشدگان انتشارات مجمع عرفان

### **Bahá'í Distribution Service (BDS)**

415 Linden Ave., Wilmette, IL 60091-2886, USA

Tel.: (847)425-7950 Fax: (847)425-7951 [BDS@usbnc.org](mailto:BDS@usbnc.org)

### **Bosch Bahá'í School, Bookshop**

500 Comstock Lane, Santa Cruz, CA 95060-9677

Tel.: (831) 423-3387 Fax: (831) 423-7564 [bosch@usbnc.org](mailto:bosch@usbnc.org)

### **Bahá'í Verlag** Eppsteiner Str. 89, D-65719, Hofheim, Germany

Tel.: (49) 6192-22921 Fax: (49)6192-2293 : [office@bahai-verlag.de](mailto:office@bahai-verlag.de)

### **Reyhani Verlag**, Benzweg 4, 64293 Darmstadt, Germany

Tel:49-6151-95170, Fax: 49-6151-9517299 [druck@reyhani.de](mailto:druck@reyhani.de)

## غلطنامه

لطفاً اغلاط ذیل را در دفتر دوازدهم سفینه عرفان تصحیح فرمایید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
7	8	تبیین	تبیین
30	15	به نفسه	بنفسه
32	5	ایاتی	آیاتی
65	17	بدو	بُد و
109	5 از آخر	(مأخذ افزوده گردد)	(ایقان، ص 2)
112	6	بها ظهرت...	منها ظهّرت
112	7	الیه	الله
112	7	العلوم الّذی	العلوم الّتی
112	8	(مأخذ افزوده گردد)	مجموعه الواح، ص 4
112	7 از آخر	(مأخذ افزوده گردد)	مجموعه الواح، ص 51 و 52
112	آخر	(مأخذ افزوده گردد)	الواح بعد از اقدس، ص 40
113	9 از آخر	عالم و ملک	عالم ملک
119	13	اثار	آثار
121	3	چنان چه	چنان که
130	7	می پردازد	می پردازد
136	15	عام و که	عام که
137	2 از آخر	ذکهر	ذکره
148	16	scriptua	scriptura
151	4	بوالفضولی‌ها	بوالفضولی‌های
152	10	مختلفة	مختلّة

صفحه	سطر	غلط	صحیح
152	11	علیه	علیها
155	7	کی تواند کی	کی تواند کرد
156	4	خسرور	خسرو
156	4 از آخر	مکوتیه	ملکوتیه
158	10	حک قرآن	محک قرآن
160	7 از آخر	خیلفه	خلیفه
162	4	مَعْلَم	مُعَلِّم
166	7	اخیر میتواند	اخیر می‌توان
168	4	بی‌اخیر بی‌اخیر	بی‌اخیر
169	آخر	ماهی‌گری	ماهی‌گیری
173	3	انان	آنان
173	آخر	یتحمل	یحتمل
174	4	روبرویم	روبرویم
174	9	تصاویری غنی	تصاویر غنی
178	6	سبزورای	سبزواری
181	آخر	اثبت	ثبت
184	5	الورادات	الواردات
184	شماره 128	نش طهارن	نشر طهران
188	شماره 198	عبدالسحین	عبدالحسین
193	13	صدهای	سده‌های
194	11 از آخر	حقیقت	حقیقت
199	11	آنها را به دست	آنها به دست
199	6 از آخر	و مورد است	و مورد
شناخت			
201	11	مابعد الطبیعه	است
207	9 از آخر	زمان	زبان
221	11 از آخر	کسی به	کسی به
221	5 از آخر	کسی صعود	کسی صعود

صفحه	سطر	غلط	صحیح
221	5 از آخر	کسی که از	کسی که از
233	2 از آخر	موضوع به تفصیل در	موضوع
234	10	ج 4	ج 6
236	7	199-120	199-
200			
237	7	صفحات	صفحات
244	8	هفت هفت	هفت هفته
259	6 از آخر	زینت	زینت
284	10	منطقی	منتفی
286	8 از آخر	مترادف	مترادف
290	5 از آخر	نمی‌آزارد	نمی‌گذارد
297	شماره 6	شروحي بسيارى	شروح بسيارى
319	7	کریستن	کریستین
346	5	اثار	آثار
349	5	اقای	آقای
360	4 از آخر	الیس	آلیس
367	10	شدهو	شده و
367	آخر	غضان	اغصان
368	2	گردیده	(زائد است)
368	12	معرض فساد	همه چیز در معرض فساد
368	18	موج است و پُر	موج است و در
369	7	نهایتخاذ	نه اتخاذ
370	9	هدایت	هدایتی
370	10	استنتاج	استنتاجی
371	4	(افزوده گردد)	(ترجمه)

توضیح 1: در صفحه 368 سطر 14 الی 16 ترجمه بیان حضرت عبدالبهاء ذکر شده و از عبارت بعدی جدا شده است. در واقع دو بیان از مأخذ واحد و از صفحه 205 جلد

اول منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء است. کل عبارت از سطر ۱۴ الی ۱۹ به صورت زیر باید نقل شود:

" امتحانات هر امری بقدر عظمت آن امر است چون تا بحال چنین میثاقی صریح بقلم اعلی وقوع نیافته لهذا امتحانات نیز عظیم است ... این شبهات نقض مانند کف دریاست ... این کف‌های دریا بقائی ندارند عنقریب محو و نابود گردد ولی دریای میثاق الی الأبد پر موج است و در جوش و خروش."

توضیح ۲: در صفحه ۳۶۸ از سطر ۵ تا سر ۳ از آخر، ترجمه بیان حضرت ولی امرالله ذکر شده است. ترجمه بیان مزبور را می‌توانید در صفحه ۳۲ کتاب "نظم جهانی بهائی"، ترجمه و اقتباس هوشمند فتح اعظم مشاهده نمایید.

توضیح ۳: در صفحه ۳۶۹ سطر ۱۲ بیانی از کتاب مستطاب اقدس نقل شده و در بین علائم نقل قول قرار داده شده است. اما اشتباهاً عبارت "پس از غیبت آن مظهر مقدس الهی به کتاب و" نیز جزئی از آیه کتاب اقدس قرار داده شده است. علامت نقل قول باید از ابتدای سطر برداشته شده و قبل از "من ارادم الله..." قرار داده شود.

تهیه‌کننده: فاروق ایزدی‌نیا

Addendum to "A preliminary Study of Bahá'u'lláh's Tablet of the Veil  
(Published in *Safíni yi `Irfán*, Book Twelve) Faruq Izadinia and  
Ala' Ghods Joorabchi 371

**PART THREE**  
***Rashahát-i-`Irfán*** (Elucidations)

Messages from the Bahá'í World Center:	
Guardianship and the Universal House of Justice	379
Infallibility of the Universal House of Justice	391
Authority and Centrality of the Universal House of Justice	394

**PART FOUR**  
***Shakhsár-i-`Irfán***

List of Articles on the Bahá'í Writings and the Fundamental Principles of the Bahá'í Faith, Part 5: Articles in <i>Payám-i-Bahá'í</i> (Nos. 1-145)	400
--	-----

**PART FIVE**  
**Appendices**

Bibliography and References	402
Tables of Contents of <i>Safíni-yi-`Irfán</i> , Books One to Twelve	408
`Irfán Publications and Distributors	421
Errata of <i>Safíni-yi `Irfán</i> , Book Twelve      Faruq Izadinia	420

## CONTENTS

<b>Preface</b>	<b>6</b>
----------------	----------

### **PART ONE** *La'álfy-i-`Irfán*

Writings of Bahá'u'lláh (Previously Unpublished)	13
--	----

### **PART TWO** *Golchín-i-`Irfán* (Research papers)

A Review of Two Tablets of Bahá'u'lláh: <i>Súratu'l-Amr</i> and <i>Lawhu'l-Amr</i>	Muhammad Afnan	43
A Review of the Context and Contents of Bahá'u'lláh's Tablet to Pop Pious IX	Faruq Izadinia	50
A Review of the Context and Content of the Báb's Commentary on Quran's <i>Surah Kawthar</i>	Mehry Afnan	76
A study of the Station and Titles of the Báb	Ghasem Bayat	91
Studies on `Abdu'l-Bahá's Tablets known as Tablets of One Thousand Verses:		
1. In Defense of the Covenant	Farid Radmehr	119
2. Covenant in the Course of History	Ala' Ghods-Jourabchi	177
A Comparative Study of the Laws and Teachings of the Bábí and Bahá'í Religions	Shapour Rassekh	236
A Study of Ontology in `Abdu'l-Bahá's <i>Some Answered Questions</i>	Mehrdad Nabili	263
Religion, Reason and Science: Harmony or Conformity	Muhammad Afnan	293
The Impact of Bahá'í Faith on Iranian Culture and Persian Literature	Shapour Rassekh	305
Freedom of Thought and Expression in the Bahá'í Faith	Iraj Ayman	340



*Safīniy-i-`Irfān* is a collection of studies on the principal beliefs and Sacred Texts of the Bahá'í Faith, particularly papers presented at `Irfān Colloquia. The Colloquia, sponsored by Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund, started in 1993 and are being held annually in North America and in Europe, in English, Persian and German languages separately.

The Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund was established in 1992 to honor Haj Mehdi Arjmand (1861-1941), a prominent teacher and scholar of the Bahá'í Faith in Persia. `Irfān is a Persian-Arabic word referring to mystical, theological and spiritual knowledge. `Irfān Colloquia aim to foster study of the scriptures of the world's religions from a Bahá'í perspective.

`Irfān Colloquium  
c/o Bahá'í National Center  
1233 Central Street  
Evanston, IL 60201-1611  
USA  
Phone: 1 (847) 733-3501  
Fax: 1 (847) 733-3527  
E-mail: [contact@irfancoquium.org](mailto:contact@irfancoquium.org)

**Safīniy-i-`Irfān**  
A Collection of Papers Presented at `Irfān Colloquia  
Book Thirteen  
Copyright © 2010 by `Irfān Colloquium  
ISBN 978-3-942426-02-2

'Irfán Colloquium Publications

# *SAFÍNIY-I 'IRFÁN*

Studies in Principal Beliefs  
and Sacred Texts of the Bahá'í Faith

*Book Thirteen*



'Asr-i-Jadid Publisher  
Darmstadt, Germany